**تجلی قرآن**

**در**

**عصر علم**

**(نگاهی تطبیقی به اعجاز علمی قرآن کریم در پرتو علوم جدید)**

**تألیف:**

**عبدالرؤوف مخلص هروي**

استاد دانشکده‌ی شرعيات دانشگاه هرات افغانستان

**رساله‌ی علمي براي ارتقا به رتبه‌ی دانشيار**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تجلی قرآن در عصر علم | | | |
| **تألیف:** | عبدالرؤوف مخلص هروي | | | |
| **موضوع:** | اعجاز و فضایل قرآن، قرآن و علوم | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾

[فصلت: 53].

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پیشگفتار 6](#_Toc371167021)

[خلاصه‌ی مبحث 9](#_Toc371167022)

[مقدمه 12](#_Toc371167023)

[راز جاودانگي اعجاز قرآن: 14](#_Toc371167024)

[اهمیت مبحث اعجاز علمي قرآن كريم: 15](#_Toc371167025)

[اهداف انتخاب موضوع: 19](#_Toc371167026)

[پیشینه‌ی مباحث اعجاز قرآن: 31](#_Toc371167027)

[ضوابط، مواد و شیوه‌ی تحقیق در این رساله: 37](#_Toc371167028)

[نگاهی کلّی به آيات علمي قرآن كريم 40](#_Toc371167029)

[ستون‌هاي غيرمرئي آسمان: 40](#_Toc371167030)

[حركت منظم اجرام آسماني: 41](#_Toc371167031)

[وجود برزخ در ميان درياها: 43](#_Toc371167032)

[ربُّ المشارق والمغارب: 45](#_Toc371167033)

[زوجيّت در همه چيز: 51](#_Toc371167034)

[آغاز آفرينش (1) 53](#_Toc371167035)

[ماده‌ی اصلي آفرينش (2) 55](#_Toc371167036)

[پايان كار آسمان و زمين (3) 56](#_Toc371167037)

[موقعيت نجوم در پرتو آياتي از سوره‌ی نحل 67](#_Toc371167038)

[نظام دقيق ماه و خورشيد (1) 72](#_Toc371167039)

[تقويم هجري قمري (2) 73](#_Toc371167040)

[انشقاق نجومي قمر 77](#_Toc371167041)

[لنگرگاه‌هاي زمين 80](#_Toc371167042)

[روند تكامل زمين 82](#_Toc371167043)

[غلاف آبي زمين 85](#_Toc371167044)

[آهن و منافع آن 89](#_Toc371167045)

[خواب، برون فگني موقت روح است 92](#_Toc371167046)

[جن‌زده‌گي يا مساس روحي 96](#_Toc371167047)

[از علم حركت يا ديناميك 100](#_Toc371167048)

[مظاهر اعجاز در اثبات علمي تئوري معاد 105](#_Toc371167049)

[1ـ از لاشعور انسان: 106](#_Toc371167050)

[2ـ موضوع گفتار: 109](#_Toc371167051)

[3ـ قضيه‌ی اعمال انسان: 112](#_Toc371167052)

[سحر رنگ‌ها 117](#_Toc371167053)

[وراثت صفات يا ژنتيك 120](#_Toc371167054)

[از علم تغذيه 123](#_Toc371167055)

[تقويم انسان 125](#_Toc371167056)

[شگفتیهاي سلول زنده 133](#_Toc371167057)

[جنس نوزاد 142](#_Toc371167058)

[تطوّر جنين 145](#_Toc371167059)

[پروتئين نباتي و حيواني 157](#_Toc371167060)

[از علم جيولوجي 160](#_Toc371167061)

[عالم مرئي و عالم نامرئي 164](#_Toc371167062)

[از عالم روح 167](#_Toc371167063)

[« وَمَا تَحْتَ الثَّرَى » 177](#_Toc371167064)

[دمندگان افسون و حسادت حسود 178](#_Toc371167065)

[وسوسه‌ی جنّ و انس 182](#_Toc371167066)

[آرامش روان 187](#_Toc371167067)

[﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: 216] 192](#_Toc371167068)

[﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11] 198](#_Toc371167069)

[﴿يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ...﴾ [البقرة: 269] 205](#_Toc371167070)

[﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [النحل: 125]. 210](#_Toc371167071)

[«اسراف نكنيد» 216](#_Toc371167072)

[﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا﴾ [الحجر: 19]. 220](#_Toc371167073)

[آياتي ديگر در مورد كرويت زمين 222](#_Toc371167074)

[دوران زمين و حركت كوه‌ها 227](#_Toc371167075)

[فراگيري اسماء (1) 229](#_Toc371167076)

[آدم شنيد و سپس سخن گفت (2) 230](#_Toc371167077)

[عذاب دوزخ و پوست انسان 234](#_Toc371167078)

[عصر يخبندان 236](#_Toc371167079)

[﴿وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ [الإسراء: 12]. 237](#_Toc371167080)

[ازدياد عددي بشر و معجزاتي ديگر از علم تاريخ (1) 240](#_Toc371167081)

[﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأنعام: 11]. 245](#_Toc371167082)

[اعجازي ديگر در عالم نباتات 247](#_Toc371167083)

[﴿ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ﴾ [النور: 40]. 250](#_Toc371167084)

[﴿وَٱلۡجِبَالَ أَوۡتَادٗا ٧﴾ [النبأ: 6-7]. 252](#_Toc371167085)

[فرودين منطقه‌ی زمين 252](#_Toc371167086)

[استخوان‌هاي انسان 253](#_Toc371167087)

[«كتاراكتا» 259](#_Toc371167088)

[﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِ﴾ [البقرة: 222]. 260](#_Toc371167089)

[اتم و كوچك‌تر از آن 264](#_Toc371167090)

[توازن در همه چيز 265](#_Toc371167091)

[توازن محيّر العقول در كره‌ی زمين 267](#_Toc371167092)

[شنود از آسمان 276](#_Toc371167093)

[رازهاي ديگري در آسمانها و زمين 281](#_Toc371167094)

[سفر به سوي فضا 284](#_Toc371167095)

[زندگي و زندگان در آسمان 288](#_Toc371167096)

[اتّساع مستمرّ كائنات 294](#_Toc371167097)

[نظر شيخ محمد عبده و مناقشه‌ی آن 296](#_Toc371167098)

[كاستن از اطراف زمين 297](#_Toc371167099)

[وسائل ترانسپورتي جديد 298](#_Toc371167100)

[مأموريت بادها 299](#_Toc371167101)

[نتیجه گیری 300](#_Toc371167102)

[فهرست آيات 304](#_Toc371167103)

[فهرست منابع 336](#_Toc371167104)

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82]. «آيا در معاني قرآن نمي اندیشند؟ زيرا اگر از جانب غیر خدا می‌بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند».

آری! موضوع به یک یا چند آیة محدود از قرآن تعلق نمی‌گیرد تا مترددان و شک برانگیزان بتوانند حقايق و روشنگری‌های علمی قرآن را به تصادف نسبت دهند بلکه قضیه به بخش بزرگی از آیات قرآن كريم که نزدیک به یک ششم آن را احتوا می­کند مربوط می‌شود. اعجاز قرآن در اینجاست که علم جدید با تمام سلطه و شکوهی که دارد نتوانسته است چیزی از اشارات یا عبارات علمی آن را رد نماید.

مگر می‌توان کتابی را به چالش کشید که گوینده و فرودآورنده‌ی آن آفریدگا ر کائنات بزرگ است و خود بر حقانیت آن گواه بوده و آن را به علم خویش نازل کرده است؟:

﴿لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا١٦٦﴾ [النساء: 166].«ليكن خدا به حقانیت آنچه برتو نازل کرده است گواهی می‌دهد. او آن را به علم خویش نازل کرده است، و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند. و کافی است كه خدا گواه باشد».

در اینجا می­خواهم به پنج نکته‌ی مهم که می­تواند جایگاه مبحث اعجاز علمی قرآن کریم در عرصه‌ی علوم تجربی را از منظر کاربردی آن بهتر روشن کند به طور مختصر اشاره کنم:

1- آشنایی با بعد علمی اعجاز قرآن، در دل‌های مسلمانان اثر بلیغی برجاي می‌گذارد، زيرا وقتی این حقایق درخشان را در کتابی که به آن ایمان دارند ببینند، ابهت و عظمت اين كتاب، بیش از پیش در اعماق جان و روانشان رسوخ یافته و موجب تمسک بیشتر آنها به آموزه­های این کتاب هدایت و نور خواهد گردید.

2- در عصر حاضر که با انکشاف ظرفیتها و تبلور ابزارهای معلوماتی، روند مبادله‌ی علوم و معارف از سیّالیتی ویژه برخوردار گردیده است، پخش اندیشه­های تردید برانگیز پیرامون حقانیت رسالت‌های آسمانی و از آن جمله رسالت محمدی نیز رواج و رونق روز افزون یافته است. طبیعی است که مقابله با این موج فقط با زبان علم میسر است. بنابراین ارائه حقایق علمی از سوی یک پیامبر امّی و کتاب نخوانده، آن هم در عصری که هیچ نشانه ای از انکشاف علوم تجربی در آن وجود نداشته است می‌تواند بستری مناسب برای اقناع منصفان قرار گرفته و گواه قاطع راستی و درستی رسالت اسلام باشد و هم از این روی به عنوان سدّی استوار در برابر این موج ستیزنده بایستد.

3- گشودن مبحث اعجاز علمی قرآن کریم، زمینه­يی روشن برای معطوف ساختن نگاه ها به وجهه‌ی علمی کلیّت اسلا م است، زيرا وقتی قرآن به عنوان سند اصلی این دین با مقوله‌ی علم تا بدانجا پیوند تنگاتنگ داشته باشد که بارزترین انکشافات علمی جدید را تفسیر نماید، بدیهی است که برآیند این امر، درخشش این حقیقت خواهد بود که: اساسا اسلام خود، دین علم است.

4- پرداختن قرآن به علوم تجربی و طبیعی می‌تواند بهترین مشوّق و انگیزه برای مسلمانان باشد تا مسیر پژوهش‌های علمی را پی گرفته و به پیشرفت معرفتی و علمی دست یابند و بزرگترین چالش دنیای اسلام را که همانا عقب ماندگی در عرصه‌ی علوم است درمان کنند. چنانكه این عامل نقش خود را در عصر اوّلیه طلايي اسلام که مسلمانان هم از نظر فهم و هم در عمل به قرآن نزدیکتر بودند به درستی ایفا کرد و جهان اسلام در دوران خلافتهای اموی و عباسی شاهد یک رستاخیز علمی فراگیر گشت، به طوری که رنسانس اسلامی پیش درآمدی برای رنسانس اروپا شد و تمدن اسلامی با دو ویژگی «معنویت» توأم با «مدنیت» پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

5- اعجاز علمی قرآن کریم، ابزار مؤثر نوینی برای آشنا ساختن غیر مسلمانان به حقیقت اسلام است که می‌تواند پنجره‌ی جدیدی به سوی افقهای این دین به رویشان بگشاید. از آن روي که عصر، عصر علم است و زبان دعوت در عصر علم هم چیزی جز از سنخ علوم نتواند بود. به همین دلیل است که هر جا مسلمانان با زبان علم سخن گفته اند، گوشهای شنوای بیشتری برای این پیام روشنی بخش دل و جان یافته‌اند. پس پرداختن به بُعد علم در قرآن می­تواند حقیقت فراموش شده­ای را احیا نماید و آن این است که تعریف حقیقی اسلام آن چیزی نیست که غرض ورزان با قراردادن آن تحت تابلوی خشونت، از آن ارائه می‌کنند.

امیدوارم این کتاب بتواند در محیطی چون دانشگاه که اساسا بستر زایش و پردازش علوم است از این پنج نکته آیینه داری نموده و به محصلان ما فرصت تولید نگره­يي جدید به سوی قرآن را فراهم گرداند.

در اینجا لازم می‌دانم از استاد ارجمند جناب پوهنوال غلام یحیی فرهنگ که راهنمایی این رساله را تقبل نمودند، از جناب پوهندوي دكتور محمد نعيم اسد رئيس پوهنتون هرات كه مشوّقم براي تدوين اين رساله در اين موضوع خاص گرديده و با نوشتن تقریظي، ارزش طرح این مبحث را برجسته­تر نمودند. از معاونت محترم علمي، آمریت محترم دیپارتمنت تعلیمات اسلامی و ریاست محترم پوهنخی شرعیات پوهنتون هرات به خاطر فراهم ساختن زمينه‌ی طرح اين مبحث، تشکر و سپاسگزاری نمایم. پروردگار متعال به همه جزای خیر عنایت فرماید.

پوهنیار عبد الرؤوف مخلص

خلاصه‌ی مبحث

معجزه‌ی علمي قرآن كريم در چندين بُعد و چند ميدان براي دانشوران قابل ظهور است:

در لفظ و بيان قرآن،

در إخبار قرآن از امور غيب و خبرهاي آينده،

در قوانين و برنامه­هاي قرآن به عنوان سنگ بناي شريعت اسلامي، و در بسي از ابعاد ديگر...

اما اين كتاب بيشتر به حوزه‌ی اعجاز علمي قرآن پرداخته است.

اصطلاح «اعجاز علمي» در عصر ما بيشتر براي بازتاب اكتشافاتي در عرصه‌ی علوم تجربي و حسّي به كار گرفته شده كه آياتي از قرآن، پيشاپيش آيينه دار آن بوده است.

آنچه اعجاز علمي قرآن را از ديگر انواع اعجازي آن متمايز مي‌سازد، اهميت بيشتر اين مبحث نسبت به ديگر وجوه اعجازي قرآن نيست بلكه اهميت و جاذبه‌ی پيام و اعجاز روحي و انساني قرآن كه در طول قرنها امت اسلامي را به سوي خود كشانده است پيوسته بيشتر از ديگر ابعاد آن بوده و خواهد بود.

پس در واقع تمايز اعجاز علمي قرآن با ديگر ابعاد اعجازي آن در مصداقيّت علوم تجربي است، مصداقيّتي كه نزد بعضي در مقايسه با ديگر ميادين معرفت بشري تا مرز مطلقيّت جلو رفته است. اين مصداقيّت بر اين پايبست استوار است كه علم تجربي توانسته است در قله‌ی هرم معرفتي عصر ما قرار گرفته و در هر آنچه صحيح يا در نهايت خطا آلود مي­باشد، جامه‌ی مرجعيت را بر تن كند.

كوشش اين كتاب معطوف بر آن است كه با ارائه‌ی تفسير تطابقي آياتي از قرآن با اين مرجعيت - كه هم اكنون به بخش واقعي ملموسي از زندگي مسلمانان و غير آنها تبديل گرديده است - تعاملي منطقي برقرار كند.

با اين وجود، كتاب حاضر تفسير علمي قرآن كريم نيست. مأموريّت تفسير علمي، توظيف همه‌ی معارف در دسترس انسان در هر عصر و در همه زمينه هاي علم - اعم از پژوهشي و تطبيقي آن - براي بهتر فهميدن متن قرآ ن است . بنابراين، تفسير كوششي بشري براي حسن فهم دلالت‌هاي قرآني است.

در ميدان تفسير، مفسر اجباري ندارد تا فقط از حقايق علمي سخن بگويد بلكه مادام كه او با نيتي پاك به عرصه‌ی تفسير كلام الله قدم مي‌گذارد، و مادام كه او به علوم آلي لازم در عرصه‌ی تفسير قرآن مجهز است، مي‌تواند از همه‌ی حقايق، نظريات و دريافتهاي خود كه چه بسا كثيري از آنها نسبي بيرون مي­آيند، در كار تفسير بهره گيرد. در حالي كه حوزه‌ی اعجاز علمي، منطقه‌ی چلنج و تحدّي است.

پژوهشگر قرآني در گستره‌ی اعجاز برآن است تا براي قاطبه‌ی مردم ـ اعم از مسلمين و غير مسلمين ـ ثابت كند كه كتاب نازل شده قبل از هزار و چهار صد سال بر پيامبري امّي و بر امّتي كه غالب آنان نيز امّي بوده اند، حاوي حقايقي از جهان هستي است كه بشر بعد از قرنها و پس از تلاشهاي دامنه دار، به كُنه آنها پي برده است.

نكته‌ی مهم در اينجا اين است كه به عكس تفسير، در جايگاه اثبات اعجاز جز حقايق علمي قاطعي كه علم به كرانه‌ی قطعيت آنها رسيده است ديگر مقولات به كار برده نمي شود، چه اگر فرضيه ها و نظريات در معرض تغيير و تبديل، در اين عرصه به كار برده شود، قضيه‌ی تحدّي با چالش رو به رو شده و از اساس متزلزل خواهد گرديد.

بنابراين، سعي مؤلف در اين كتاب بر آن است تا اين حقيقت نشان داده شود كه علم همه جا به دنبال حقايق قرآن در حركت بوده و اخبار و حقايق قرآن در عصر انفجار معلوماتي، در حال تجلّي است.

گفتني است كه آيات قرآن در زمينه‌ی كَوني از هزار آيه تجاوز مي­كند كه بنده در مباحث مطرح شده، بيش از دوصد آيه در اين ارتباط را با استناد به مراجع موثق، به بررسي گرفته‌ام. اين مباحث عمدتاً عرصه‌ی انسانشناسي، علوم نجومي، عرصه‌ی جيولوجي، عالم ارواح، علم اقتصاد، علم زيست شناسي و جلوه هاي ديگري از علوم مختلفه‌يي را در بر مي‌گيرد كه ره آورد بشري در آنها منطبق با معارف و مفاهيم قرآني است.

با اذعان به اينكه آيات قرآنيي كه از كائنات، ساختارها، پديده ها و تطورات آن سخن مي‌گويند، در سياق إخبار مستقيم علمي به انسان قرار ندارند از آن روي كه همه‌ی اينها به اجتهاد و پژوهش خود انسان در گذار قرنها واگذاشته شده است، و با اذعان به اينكه همه‌ی اين آيات در مقام استدلال به قدرت آفريدگار بزرگ در عرصه‌ی ابداع، ربوبيت، اقتدار او بر اعاده و باز آفريني و احاطه‌ی كامل وي بر امور عالم نازل شده اند، آري! با اذعان به اين و آن حقيقت اما البته معارف مرتبط با اعجاز علمي، پيام روشن همه‌ی آنهاست.

همين بُعد مشخص از قضيه است كه مؤلف در اين كتاب همه جا آن را به مثابه‌ی يك هدف راهبردي دنبال كرده است.

مقدمه

خداي بر اساس نظريّه‌ی «خالقيّت» براي هدايت و راهيابي انسان به سوي كمالات انساني­اش، پيامبراني را مبعوث کرد و هر پيامبر را به سلاح معجزه‌يي مسلح نمود تا اين معجزه بتواند گواهي روشن بر حقانيت دعوت آن پيامبر در ميان امتش باشد.

با نگرشي كوتاه به تاريخ دعوت انبياي عظام عليهم افضل الصلاة والسلام در عصرهاي مختلف، اين حقيقت را به وضوح درمي‌يابيم كه معجزات پيامبران در هر عصر از سنخ اموري بوده اند كه مردم آن عصر در آن امور، نبوغ و آگاهي بالايي داشته اند، زيرا درك اين حقيقت كه معجزه‌ی آن پيامبر، خارق و شكننده‌ی توانمندیهاي بشري است، فقط از اين راه امکان ظهور مي­یافته است از آن روی که «تحدّي» يا هماوردخواهی در امري كه مردم در آن از نبوغ و توانايي برخوردار نباشند، در واقع تحدّي به شمار نمي‌آيد. مثلاً اگر ما قهرمان وزنه‌برداري جهان را با مرد عادّيي كه هيچ مهارتي در اين فن ندارد، به مبارزه فراخوانيم اين امر به هيچ وجه تحدّي شمرده نمي‌شود به این دليل كه آن شخص عادّي در اين فن هيچ مهارت و آشنايي­اي نداشته است. اما اگر دو قهرمان همطراز از قهرمانان جهان را با هم رو در رو گردانيم، در اينجاست كه معني «تحدّي» در ميان آنها به درستی تحقق پيدا مي­كند.

بنابراين، معجزه‌ی يك پيامبر به علاوه‌ی آنکه باید شكننده‌ی قوانين بشري و خارج از حوزه‌ی توانمندیهاي آن باشد در عين زمان بايد از سنخ اموري نیز باشد كه در عصر آن پيامبر، مردم و يا نخبگاني از آنان، در آن به نبوغ و كمال بشري رسيده باشند. از اينها گذشته، اسباب و ابزارهاي آن تحدي نيز مي‌بايد برای هماورد خواهان فراهم باشد. به اين معني كه مخاطبان معجزه به وسايل مورد نياز براي مبارزه با آن نيز بايد دسترسي داشته باشند و سپس آن وسايل در ميدان مبارزه با آن معجزه به کار افتد ولی سر انجام در برابرآن ناتوان گردد.

البته مثال‌هاي صريح در اين باره، معجزات ابراهيم، موسي و عيسي‡ است كه همه به ویژگی‌های آنها آشنا هستيم.

تردیدی نیست که پیامبر خاتم در عصر بلوغ عقلي بشر به رسالت مبعوث گرديدند. آري، در شب خجسته­ای از شب‌هاي ماه رمضان سال (610 م) وحي الهي بر پيامبر امي نازل شد و تعجب‌برانگيز نبود كه اولين پيغام وحي، ايشان را به خواندن دستور داده و بحث علم و شاخص‌ترين ابزار توليد آن، يعني «قلم» را به ميان مي‌كشید که اين خود بدون شك اعلام صريح اين حقيقت به تاريخ بود كه بشر وارد عصر جديدي گرديده است كه عصر «علم» است.

بر همین مبني است كه معجزه‌ی پيامبر خاتم «كتاب» است، كتاب بزرگ خدای دانا و توانا كه ابعاد و جوانب اعجازي آن فراتر از حد و حصر بشر مي‌باشد. کتابی که معجزه است در لفظ و معني، در امروز و فردا، در ادب و بلاغت، در ترکیب و ترتيب، در علوم و معارف، در برنامه و شريعت، در پاسخگويي هميشگي به نيازهاي معنوي و مادي بشر، در اصلاح عقايد، اصلاح عبادات، اصلاح اخلاق، اصلاح اجتماع، اصلاح سياست و اصلاح اقتصاد.

و در حوزه‌ی آزادي، آزادي خرد و اندیشه، آزادي شعور و ضمير و آزادي روح و روان از بند هر نوع بند‌گي وبرد‌گي ذلّت‌آور براي غير پروردگار يكتا.

و معجزه است در عرصه‌ی خبر، یعنی إخبار از امور غيبي و تاريخی، از گذشته‌هاي دور تا آينده‌هاي دور و نزديك.

و معجزه است در تأثيرگذاري خارق‌العاده بر فطرت و روان بشر و بالاخره معجزه است در عرصه‌ی علوم هستي شناسي و تجربي كه موضوع بحث اين كتاب می­باشد.

راز جاودانگي اعجاز قرآن:

بايسته‌ی ذكر است كه معجزه‌ی قرآن با معجزات پيامبران پيشين از چندین وجه، تمايز اساسي و جوهري دارد كه مهم ‌ترين وجه تمايز، جاودانه­گی آن است، زيرا معجزات پيامبران گذشته اين حقيقت را كه آن پيامبران فرستادگان خداي اند، با خرق قوانين هستي به اثبات رسانده و سپس با مرگ آن پیامبران هم به پايان می‌رسيده­اند، بناءً هر كس آن معجزات را ديده است، به آنها ايمان آورده و هر كس هم كه آنها را نديده است، آن معجزات برایش حكم خبري را داشته و دارد كه به گذشته مربوط است و ديگر اثري عملی از آنها مشهود نيست.

اما معجزه‌ی قرآن جاودانه است، با گذشت روزگاران از بين نمي‌رود و با رحلت رسول‌ اكرم هم به پايان نيامده است بلکه با حضور اعجازگرانه‌ی خود براي هميشه در صحنه‌ی زمان و زند‌گي حاضر است، هر منكري را به تحدّي فرا مي‌خواند و هر انساني را در هر عصر و هر نسلي كه زند‌گي مي‌كند، به راه خير و هدايت و رستگاري رهنمون مي‌شود. اين معجزه جاويدان است تا در گذار زمان هيچ كس را بر فروگذاشت اين دين كه پایانبخش اديان و شرايع آسماني است، عذري باقي نماند.

راز جاودانگي اعجاز قرآن و پايان پذيري معجزات پيامبران پيشين در اين حقیقت نهفته است كه معجزات گذشته، فعلي از افعال خداي سبحان بوده‌اند و فعل خدای سبحان ممكن است بعد از اجرا به پايان برسد. مثلاً دريا براي موسي شكافته شد و سپس به طبيعت اصلي خود باز گشت. آتش ابراهيم را نسوزاند و لي بعد از به پايان رسيدن معجزه، مجدداً به خاصيّت اوليه‌ی خود بازگشت. اما معجزه‌ی پيامبر ما فعلي از افعال الهي نيست بلكه صفتي از اوصاف او تعالي است كه عبارت از صفت «كلام» مي‌باشد. فعل در صورتي باقي مي‌ماند كه فاعل آن را ابقا نمايد اما صفت تا آنگاه باقي است كه موصوف خود باقي باشد. پس از اين روي است كه خداي حيّ لايموت، براي هميشه به اين معجزه که نه تنها فعلی از افعالش بلکه صفتی از اوصافش نیز می­باشد، جاودانگي بخشيده است.

اهمیت مبحث اعجاز علمي قرآن كريم:

یکی از إلزامات جاودانه­گی رسالت قرآن این است كه قرآن بايد براي هر نسل و هر عصر، عطاها و بخشش‌هاي نوینی داشته باشد، عطاهايي كه نسل‌هاي گذشته را از آنها بهره‌ی بالاستقلال نبوده است، از آن روی که قرآن رهنمود الهي براي همه‌ی جهانيان است كه پيام آن به عصر و نسلي خاص و امّتي معين محدود نيست. پس اگر داده­های قرآن تجدد پذير نبوده و در گذار اعصار و قرون، مستمراً متطوّر نشود و مثلاً در يك قرن به اتمام رسد، بي‌گمان قرآن دچار انجماد و ايستايي مي‌شود و درآن صورت نسل‌ها و قرن‌هاي بعدي بايد بر خوان گذشتگان نشسته و خود بهره‌هاي نويني از اين مائده‌ی پروردگار نداشته باشند، حال آنکه زمان، حرکت و تطوّر، راه خود را می­روند و به ره­آورد گذشته نه فقط قانع نیستند که آن ره­آورد برایشان کافی و وافی نیز نمی‌باشد.

پس یکی از ملزومات اعجاز قرآن، سیّالیّت و تجدد پذیری مفاهیم آن است. عطاي اعجازي قرآن متجدّد و مائده‌ی فيّاض آن در هميشه‌ی زمان سخي و بخشنده است، هرگز انجماد نپذيرفته و قادر است تا براي هر نسل داده­هایی را پيشكش نمايد كه با موهبت‌هاي آن براي عصرهاي گذشته، متفاوت باشد.

در اینجاست که به اهمیت طرح مبحث اعجاز علمی قرآن کریم متوجّه می‌شویم، زيرا مفاهیم علمی قرآن کریم درست همان بستری است که عنصر تجدد و باز تولید مفاهیم در آن به روشنی نمایان است.

نکته‌ی بسیار مهم در اینجا اين است که موهبت­ها و عطاهاي تجددپذير علمی قرآن البته در عين يك آيه نمايان است و صرف‌نظر از متغیّرات زمان، مکان و انسان، همچنان برای همیشه شناور می‌باشد. يعني ما آياتي از قرآن را داريم كه هر روز در معني و مبناي علمی خود، ابعاد و اعماق جديدي را براي ما موهبت مي‌کنند، ابعاد و اعماقي كه انسان عصر اوّليه‌ی نزول قرآن نمي‌توانسته به فهم و درك جامعي از آنها دست يابد. البته اين بخش از آيات قرآن جدا از آياتي‌اند كه به برنامه‌ی عبادي و امور حلال و حرام یعنی حوزه­ای تعلق مي‌گيرند که کمتر متغیّر بوده و بیشتر به ثبات گرایش دارند، بلکه اين آيات از زمره‌ی آيات كَوني‌اند كه به حوزه‌ی آفرينش انسان و طبيعت، به آفاق و انفس ارتباط گرفته و در اين ميادين سير مي‌كنند. يعني در حوزه و گستره­ای كه عقل بشر در هنگام نزول قرآن، آماد‌گي و توانايي فهم دقيق حقايق محيط بر آنها را نداشته است، حقایقی مانند كرويت زمين، پوشش جوي زمين، نسبيّت زمان، نظامهاي دقيق و پيچيده‌ی منظورشده در متن آفرينش... و بسی از قوانين اساسي هستي كه قرآن كريم بدانها پرداخته است، قوانين بزرگ كَونيي كه انسان به هر حال از آنها بهره‌مند مي‌شود، چه به آنها علم داشته باشد و چه نداشته باشد چرا که در تأثيرگذاري و بهره‌دهي آنها،آگاهي يا عدم آگاهي انسان منشأ اثر نيست.

به همين دليل تفسير دقیق این قضاياي علمي براي معاصران نزول قرآن كريم، هرگز ضروري نبوده است. و لذا ملاحظه مي‌كنيم كه رسول خدا از برابر آياتي اينگونه، گذري بی درنگ كرده و محتواي آنها را به عقل بشري وا گذاشته اند تا هر نسلي فراخور حجم ادراكات علمي و عقلي خود، از آنها بهره گيرد.

معجزه‌ی قرآن در اینجا دقيقاً اين است كه براي هر عقلي، به اندازه‌ی حجم آن یعنی به همان مقدار كه وی را ارضا نمايد، می­بخشد. به همين جهت مي­بینيم که مردم کم سواد فاقد دانش، در قرآن گم‌شده‌ی خود را مي‌يابند، انسانهای متوسط و اندکمایه نيز مفاهيمی را در قرآن توانند يافت كه ارضایشان ‌نمايد، افراد متبحر و متخصص در علوم مختلف نيز اعجاز قرآن را آنگونه در مي‌يابند كه با حيرت و اعجاب تمام در برابر آن درنگ می‌كنند. كه من در اين كتاب نمونه‌هايي از اين دست را معرفي كرده‌ام.

پس از آنجا كه قرآن براي هميشه آماده‌ی عطا و بخشش است، بناءً خداي انسان را به تدبّر، تفکّر و تأمّل در اين كتاب بزرگش فرا ‌خوانده است، جايي كه مي‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ﴾ [ص: 29].

«كتابي است مبارك كه آن را بر تو نازل كرده­ايم تا در آيات آن بينديشند».

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24].

«مگر به آيات قرآن نمي‌انديشند، يا كه بر دل‌هایشان قفل‌هايي نهاده شده است؟».

اين بدان جهت است كه عقل بشر به بسياري از حقايق اعجازي قرآن پی نمی‌برد مگر آنگاه كه در آنها به تأمّل و پژوهش بپردازد. پس قرآن براي هميشه آماده است تا جان و روان و خرد انسان را از فيضان معانی معجزآساي عقلي، علمي، و عرفاني خويش بهره­مند گرداند.

قطعاً دعوت پروردگار بزرگ از انسان به تأمّل در كتاب معجزش، خود نشانه‌ی روشن پايان‌ناپذيري اقيانوس بيكرانه‌ی موهبت‌هاي وي در اين كتاب است، در غير آن اگر همه عطاهاي قرآن در بُعد عقيدتي و عبادي و نهايتاً ايماني آن خلاصه مي‌شد، ديگر پروردگار بزرگ اين فراخوان عام را اعلام نمي‌كرد بلكه در يك كلام مي‌گفت: اينك قرآن به عنوان نظامنامه‌ی عقيدتي و برنامه‌ی زند‌گي تقديم شما مي‌گردد و شما را به كاوش در محتواي آن كاري نيست، زيرا اين فرمان الهي است و بايد بدون تأمّل و تفکّر آن را بپذيريد!.

شگفت اينکه دعوت الهي به تأمّل و تفکّر در قرآن كريم كه كتاب «مقروء» وی است، با دعوت و فراخوان مكرّر و مؤكّدش به تأمّل در طبيعت و كائنات كه كتاب «منظور» وي می‌باشد همراه مي‌شود، زيرا خداي سبحان در آيات عديده‌يي به ما دستور مي‌دهد كه كتاب كائناتش را نيز بگشاييم و در آن به كاوش و تأمّل بپردازيم چه شكي نيست كه هر ورقي از كتاب منظور كائنات وي، راهي و علامه‌یی و ايمائي است به سوي حرفي، كلمه‌يي و آيه‌يي از كتاب مقروئش.

از اين روي است كه تأمّل در آيات کَونی پروردگار متعال، امری واجب بلكه فرض ذمّه‌ی هر انسان مكلفي است:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾ [آل‌عمران: 190-191].

«مسلماً در آفرينش آسمانها و زمين و در پي يكديگر آمدن شب و روز، براي صاحبان خرد نشانه‌هاي (قانع‌كننده) است. همانآنکه خدا را (در همه احوال) ايستاده و نشسته و به پهلو آرميده ياد مي‌كنند و در آفرينش آسمانها و زمين مي‌انديشند. (كه): پروردگارا! اينها را بيهوده نيافريده‌اي، منزهي تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

به همين جهت است كه بايك نگاه اجمالي به قرآن كريم، در می‌یابیم كه (35) آيه در اين كتاب الهي ما را به تأمّل و تدبّر در آنچه مي‌آموزيم فراخوانده و بيشتر از (50) آيه ما را به نگرش در زمين و تأمّل در ملكوت آسمانها و تمام عرصه‌گاه كائنات دعوت مي‌نمايد. اين دعوت، مسلّماً دعوت صريحي است به سوي علم.

و كدامين كتاب مانند قرآن از علما به­گونه‌يي تجليل و تكريم نموده است كه بگويد:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: 28].

«از بند‌گان خدا فقط دانشمندانند كه از او پروا دارند».

البته نبايد تصوّر شود كه اين آيه فقط ناظر بر علماي ديني و مذهبي است، زيرا اين آيه بعد از آيه‌ی (27) سوره‌ی فاطر آمده است كه مي‌گويد:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٖ مُّخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهَاۚ وَمِنَ ٱلۡجِبَالِ جُدَدُۢ بِيضٞ وَحُمۡرٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٞ ٢٧ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَۗ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ٢٨﴾ [فاطر: 27-28].

«آيا نديده‌اي كه خدا از آسمان آبي فرود آورد و (به وسيلهء) آن ميوه‌هايي كه رنگ‌هاي آن گونه­گون است بيرون آورديم؟ و از برخي كوه‌ها راه‌ها (و رگه‌هاي) سپيد و گلگون به رنگ‌هاي مختلف و سياه پر رنگ آورديم. و از بندگان خدا فقط دانشمندان (و دانايان اند) كه از او پروا مي­دارند. آري! خدا غالب آمرزنده است».

چنانکه ملاحظه مي‌كنيم، سياق آيه به روشني ناظر بر دانشمندان عرصه‌ی علوم هستی شناسی است كه علماي واقعي دين نيز مي‌توانند از زمره‌ی آنان به حساب آيند.

البته قضيه فقط به همين جا ختم نمي‌شود، بلكه خداي اين دانشمندان را بعد از فرشتگان خود به عنوان شاهدان توحيد خویش نيز معرفي کرده است، جايي كه مي‌فرمايد:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل‌عمران: 18].

«خدا كه همواره به عدل قيام دارد، گواهي مي‌دهد كه جز او هيچ معبودي نيست و فرشتگان (او) و دانشوران (نيز گواهي مي‌دهند كه) جز او كه توانا و حكيم است، هيچ معبودي نيست».

اهداف انتخاب موضوع:

پیش از آنكه مستقیماً به اهداف انتخاب موضوع بپردازم بي‌مناسبت نیست تا بر زیرساخت­های ضرورت رویکرد قرآن به آیات علمی که می‌تواند ما را به طور طبیعی وارد هدفمندیهای روشن و ضرورت مبرهن طرح این مبحث بسازد، اشاره ای گذرا داشته باشم:

در بررسي زیرساخت‌های المام و انهماك قرآن به آيات علمي، سه نکته‌ی مهم را متبارز مي‌يابيم:

1. خداي سبحان در علم قديم خويش مي‌دانست كه بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن، گروهي از انسانها خواهند آمد تا بگويند كه با ظهور عصر علم، ديگر عصر ايمان به پايان آمده­ است. لذا براي وارونه ساختن اين پندار، خدای متعال در قرآن كريم خود آياتي را نازل نمود تا اين گروه از مردم را به عجز و درماندگی واداشته و برايشان ثابت سازد كه كتاب بزرگ وي چهارده قرن قبل، عصر علمي را كه ايشان از آن سخن مي‌گويند در تابلوي آيات كَوني خويش به تصوير كشيده است، به طوري كه بشر قرنها بعد از آن توانسته است معاني آيات علمی قرآن را نه به طور جامع و مطلق، بلكه در چهارچوبی محدود كشف نمايد. هم از اين روي در آية (53) سوره‌ی مباركه‌ی «فصّلت» مي‌فرمايد:

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ﴾ [فصلت: 53].

«به زودي آيات و نشانه‌هاي خود را در آفاق و انفس بديشان خواهيم نمود تا برايشان روشن گردد كه او خود حق است».

در اينجا بايد به معنی حرف سين در «سَنُرِيهِمْ» كه مفيد استقبال است توجّه داشته باشيم. يعني: ما در آينده اين آيات و نشانه‌ها را برای بشر روشن خواهیم ساخت، كه البته این آینده در آيه‌ی کریمه پايانه­ای معین نداشته و پيام آن براي همه نسل‌ها و عصرها تا قيام قيامت باقي است.

1. شكي نيست كه دعوت اسلامي براي انسانها فقط ويژه‌ی قوم عرب نبوده بلكه دعوتي است براي كافه‌ی بشريّت، از آن روي که پروردگار متعال پيامبر گرامي ما را برخلاف ساير پيامبران که هر يك به سوي قوم و ملّتي معيّن فرستاده مي‌شدند، براي عامه‌ی بشر مبعوث گردانيد و ايشان را خاتِم همه پيامبران ساخت. چنانکه در آيه‌ی (107 ) سوره‌ی «انبيا» مي‌فرمايد:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبیاء: 107].

«و ما نفرستاديم تو را اي پيامبر، مگر رحمتي براي عالميان».

و در آيه‌ی (28) سوره‌ی «سبا» مي‌فرمايد:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [سبأ: 28].

«ما نفرستاديم تو را، جز بشارتگر و هشدار دهنده براي تمام مردم».

و در آيه‌ی (158) سوره‌ی «اعراف» مي‌فرمايد:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158].

«بگو: اي مردم! بي‌گمان من فرستاده‌ی خدايم به سوي تمامي شما».

روشن است كه «اعجاز بلاغي قرآن» فقط مي‌تواند قوميّت عرب [یا کسی که به عربی تسلط دارد] را ارضا و اقناع نمايد در حالی که تبليغ پیام اسلام براي مردم غير عرب، قطعاً مستوجب آن است تا در جهت اقناع ايشان به معجزه‌ی پيامبر اسلام راهي ديگر وجود داشته باشد، چه ترجمه‌ی قرآن به زبانهاي ديگر، اعجاز بلاغي آن را كه کلّا به نصّ عربي وابسته است، به زبان ديگري انتقال نمي‌دهد و بناءً ترجمه‌ی قرآن نمي‌تواند تنها راه اقناع مردم غير عرب نسبت به حقانيّت آن باشد.

هرچند اين امر كه ترجمه‌ی قرآن مي‌تواند ارزش‌های اسلام را براي مردم غير عرب روشن گرداند، حقيقتي است آشکار، ولي اين امر به خودی خود بسنده نيست چرا که اديان ديگر نيز به سوي بسی از اين ارزشها فرا خوانده‌اند. بناءً پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آيا ما واقعاً مي‌توانيم از همه‌ی مردم دنيا بخواهيم زبان عربي را فرا گيرند تا با اعجاز بلاغي و ادبي قرآن آشنا شوند؟ قطعاً تحقق بخشيدن به اين پيشنهاد اگر غير ممكن نباشد، کاری سخت دشوار است.

پس از آنجا كه قرآن معجزه‌ی پيامبري است كه براي عموم مردم برانگيخته شده است بنابراين، معجزه­اش نيز بايد علاوه بر بُعد بلاغی داراي ابعاد ديگر اعجازي نیز باشد تا اين ابعاد اعجازي برهان قاطعي بر حقانیّت قرآن براي مردم غير عرب زبان نيز تلقي شود. بي‌گمان «اعجاز علمي قرآن» يكي از این ابعاد است.

1. اعجاز قرآن در عرصه‌ی علمي بيشتر در اين حقيقت متبارز مي‌شود كه قرآن در عصر خمودگی و خموشی علمي بشر نازل شده و معلومات بشر آن عصر، در گستره‌ی علوم طبيعي، كَوني و سایر ميادين علم بسيار اندك و اغلب خطاآميز بوده است. مثلاً بشر قبل از عصر رسالت، آسمان را سقف زمين مي­پنداشت و ستار‌گان را ميخ‌هاي نقره‌اي درخشان كوبيده بر اين سقف و يا قنديل‌هايي كه در فضا معلّق‌اند. بشر در آن عصر خورشيد را ساكن و بي‌حركت، زمين را سوار بر يكي از شاخ‌هاي «گاو مادر» و زلزله‌ها را معلول انتقال زمين از يك شاخ گاو به شاخ ديگر آن مي‌پنداشت. و بدين گونه افكار و انديشه‌هاي خرافي ديگر.

در چنان عصري، قرآن مي‌آيد و در عرصه‌ی علوم آفاقي و انفسي آياتي را كه از ابتدا تا انتها و تا بي‌انتها، جلوه‌بخشاي حقّ و صدق و معرفت ‌اند به نمايش مي‌گذارد و باز بر زبان پيامبر اُمّيي كه هرگز نمي‌خوانده و نمي‌نوشته است، چنانکه به هيچ مكتب و معلّم و آموزشگاهي هم نرفته است. آري! اين آيات معجز علمي بر قلب مردي نازل مي‌شود كه در نوجواني چوپان گوسفندان و در دوران جواني كارگر امور تجاري‌ در كاروان بوده ‌است. چنانکه خداي متعال در آيه‌ی (48) سوره‌ی «عنكبوت» مي‌فرمايد: ﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ٤٨﴾ [العنکبوت: 48].

«و تو هيچ كتابي را پيش از اين نمي‌خواندي و با دستت هيچ كتابي را نمي‌نوشتي، وگرنه باطل‌انديشان قطعاً به شك در مي‌افتادند».

شهيد سيدقطب/ صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بحثي روشنگرانه پيرامون تصحیح نگرش به آیات علمي قرآن كريم و اهداف آن، مي‌نويسد:

«شكي نيست كه قرآن كتاب هدايت انسان است. قرآن براي تحقق اين هدف اساسي، در صدد ايجاد جهانبيني خاص، نظام خاص و جامعه‌يي خاص مي‌باشد. در صدد ايجاد امّت جديدي در روي زمين است كه نقش ويژه‌ی خود در رهبري بشريت به سوي شاهراه حق و خير و فضيلت را بر عهده گرفته و نمونه‌ی معيني از جامعه‌ی انساني را كه در مكتب‌ها و نظامهاي بشري تكرار نشده است، پديدار گرداند. بنابراين، هدف اصلي قرآن پرداختن به علوم و معارف كَوني نبوده و اعجاز علمي آن نيز كل ابعاد اعجازي قرآن را در بر نمي‌گيرد. به همين دليل است که قرآن نيامده است تا كتابي در علم نجوم يا كيميا يا طب باشد، آنگونه كه بعضي از هواداران قرآن از آن مي­طلبند. يا چنانكه در جانب ديگر، برخي از دشمنان قرآن مي‌خواهند تا آن را به پندار خود در سنگر مقابل اين علوم قرار دهند! بي‌ترديد هر دو نوع كوشش در اين راستا، چه از سوي دوستان و چه از جانب دشمنان قرآن، نمایانگر دركي نادرست از طبيعت اين كتاب و مأموريت اصلي آن مي‌باشد.

پس وقتي ما به ميدان اعجاز علمي قرآن كريم وارد مي‌شويم، بايد بر اين حقيقت تأكيد بگذاریم كه مأموريت اصلي و موضوع اساسي قرآن همانا «انسان» است. وظیفه‌ی قرآن این است تا چهارچوبهای بنیادین یک جهانبینی کلّی از نظام هستی و رابطه‌ی آن با آفريدگار آن را پي افکنده و جايگاه انسان در اين ميان را معرفي نمايد. آنگاه بر اساس اين بينش‌ها و نگرش‌ها، يعني بر اساس اين جهانبيني كلّي، برنامه­اي را براي زند‌گي به وجود آورد كه به انسان ميدان دهد تا تمام نيروها و توانمندیهاي خود و از جمله توانمندي عقلي و علمي­اش را در عرصه‌ی شناخت هستی به كار اندازد و در همان حدود و ثغوري كه برايش تعيين شده است به بحث و بررسي، كاوش و پژوهش، تحقيق و تفسير و تجربه و تطبيق پرداخته و به آن نتايج و باورهايي كه مي‌تواند برسد، برسد، نتايجي كه بالطّبع نه نهايي هستند و نه هم مطلق و غير شكننده. پس اگر قرآن به ميادين علم مي‌رود تا كليدهاي اصلي مفاهيم كلّي در عرصه‌ی علوم كَوني و تجربي را به دست انسان بدهد، در واقع خود اين امر، حركتي در راستاي هدفمندي ياد شده است و اما هرگز نبايد فراموش كرد كه رهيافتهای علمي قرآن در اين بُعد از ابعاد اعجازي نيز نهايتاً به آن قله‌يي كه نامش «ايمان» است منتهي مي‌شود.

بنابراين، موضوع محوري قرآن همانا خود «انسان» است، انسان با ديدگاه‌ها و باورمندیهاي خود، با مشاعر و ادراكات خود، با روش‌ها و رفتارهای خود و با روابط و علايق خود. اما علوم مادّي و نوآوري در عالم مادّه، با ابزارها و راهكارهاي گونه گون آن، موكول به عقل انسان، تجارب، اكتشافات، فرضيّات و نظريّات اوست تا خود در اين عرصه، منطبق با توانمندیهاي خويش پيش بتازد.

سپس نویسنده مي‌افزايد: «من از ساده‌لوحي بعضي از مسلمانانی که عاشق و دلسوخته‌ی خدمتگذاري به قرآن اند در شگفتم، آناني كه به انگيزه‌ی دفاع از قرآن يا خدمت به آن و دقيقاً تحت تأثير زرق و برقهاي خيره‌كننده‌ی علوم و تكنولوژي جديد، تلاش مي‌كنند تا چيزهايي را بر قرآن بيفزايند كه از قرآن نيست و اموري را بر آن تحميل نمايند كه هرگز مقصود قرآن نبوده است. كساني كه مي‌كوشند تا قرآن را كتابي در علوم طب، كيميا، نجوم و... معرفي نمايند، گویی با اين كار خود قرآن را بزرگ و باشكوه مي­گردانند!!

اين عده از مسلمانان ساده‌لوح بايد بدانند كه اوّلاً قرآن در موضوع خود كتاب كاملي است و ثانياً اينکه موضوع آن بزرگتر از همه‌ی اين علوم مي‌باشد زيرا موضوع آن خود انسان است، انساني كه اين علوم را كشف مي‌کند و از آنها بهره مي‌گيرد. شكّي نيست كه تحقيق و پژوهش، تجربه و تطبيق و اكتشاف و نوآوري، از توانمندیها و ويژ‌گی‌هاي عقل انسان است، در حالي كه قرآن بناي كلّيت اين انسان را بر عهده دارد، بناي مجموعه‌ی شخصیت آن، ضمیر آن و نیز عقل و اندیشه‌ی آن را. چنانکه قرآن عهده دار بنای جامعه‌ی انساني نيز هست، جامعه‌يي كه به اين انسان اجازه دهد تا از امكانات به وديعت گذاشته شده در اندرون وجود خويش، به درستي بهره گيرد. و بعد از آنکه انساني سالم متولد شد و جامعه‌ی سالم به وجود آمد طبيعي است كه آن وقت قرآن به او ميدان مي‌دهد تا در عرصه‌ی پژوهش و تحقيق جلو آمده به نتايجي درست يا نادرست دست يابد، در حالي كه موازين و ملاك‌هاي بينش و تفکّر صحيح را نيز براي وي تأمین و تضمين نموده است.

همچنان جواز ندارد كه ما حقايق علمي نهايي و معجزات علميي را كه اين كتاب الهي در راه ايجاد يك جهانبيني درست از طبيعت هستي، طبيعت همآهنگي و انسجام ميان اجزای آن و نهايتاً ارتباط يكپارچه‌ی آن با آفريننده‌ی يكتايش ارائه مي‌كند، به فرضيّه‌ها و نظريّه­های عقلي بشر و يا حتي به آنچه كه «حقايق علمي» ناميده مي‌شوند و از طريق تجربيّات قاطع بشري به دست مي‌آيند وابسته بسازيم، چه حقايق و آيات علمي قرآن، حقايقي نهايي، قاطع و مطلق‌اند از آنجا كه سرچشمه‌ی آنها، عقلي است ازلي و ابدي كه بر ازل و بر ابد احاطه دارد، چه او خود آفريننده‌ی هستي است و بنابراين علم و معرفتش نيز در بند زمان و مكان نمي‌باشد. در حالي كه ره‌آورد­هاي عقلي انسان - هر چند هم كه از پشتوانه‌ی ابزارهاي نوين برخوردار باشند - حقايقي غير نهايي، غير قطعي و به چهارچوب تجربيّات و ابزارهاي ناقص بشري محدود مي‌باشند و به طبيعت حال، پیوسته در معرض تغيير، تعديل و نقص قرار دارند و حتي در معرض اينکه رأساً به عقب برگردند!.

ليكن اين سخن بدين معنی نيست كه ما از آنچه علم در عرصه‌ی آفاق و انفس، يعني در عرصه‌ی انسانشناسی و هستي­شناسی براي فهم روشن‌تر معاني و آيات قرآن و اثبات حقايق ايماني آن به ما ارائه مي‌كند و اين داده‌ها در واقع تفسيري هر چند كم‌رنگ، ناقص و متغيّر از اعجاز آيات علمي قرآن را به دست مي‌دهند، تماماً چشم پوشيده و از آنها بهره نگيريم، قطعاً ما چنين چيزي را توصيه نمي‌كنيم».

در واقع براي تحقّق همين مرام است كه كتاب حاضر تدوین شده است. بنابراين مؤلّف قطعاً بر سر آن نیست تا در اين كتاب، قرآن كريم را به وسيله‌ی علم بشر اثبات نموده و يا با علم بشري بر صحّت و حقّانيّت آن استدلال كند، زيرا در حقيقت اين علم است كه براي اثبات خود نيازمند استمداد از كتاب خداي عليم مي­باشد.

پس اگر در اين رساله از اكتشافات علمي بشر سخن به ميان مي‌آيد - كه فراوان هم به ميان مي‌آيد - غايه‌ی اساسي از اين بيان، نزديك‌ساختن معاني و مفاهيم اعجازي آيات علمي قرآن به اذهان بشر و به تبع آن متبلور ساختن حقّانيت اين كتاب الهي است. با ايمان راسخ به اين حقيقت كه ميان علم «صحيح» و وحی «صریح» هيچ نوع تصادمي وجود نداشته و چنين تقابلي هرگز ممكن نيست مگر آنگاه كه تئوري علمي نادرست بوده و يا فهم ما از قرآن، فهمي مغلوط و خطاآميز باشد. و کسانی كه نگارنده با بهره‌گيري از آثارشان این كتاب را به تأليف آورده است، هرگز مدعي چنين عصمتی نبوده و نمي‌توانند خود را از اين نقص تبرئه نمايند.

به عبارتي ديگر، مطابقت آيات قرآن کریم با اكتشافات جديد علمي - كه محور بحث اين كتاب مي‌باشد - مبتني بر اين حقيقت است كه علم جديد در پاره‌يي از موارد توانسته است از روي رازهاي علمي و اعجازي آياتي از قرآن پرده بردارد، و هم از اين روي علم جديد توانسته است مضامين و مفاهيم سودمندي را در راستاي تفسير اشارات قرآني در باره‌ی اين موضوعات، در اختيار ما قرار دهد. حال اگر بررسیهاي علمي آينده‌ی بشر، پدیده­ای از پديده‌هاي علم جديد يا موضوعي از موضوعات آن را به طور كلّي يا جزئي ابطال نمود، اين امر مطلقاً به صداقت و حقانيّت قرآن لطمه‌يي نمي‌زند، بلكه معني واقعي چنين تحوّلي اين است كه مفسّر قرآن درآن مقطع خاص، در كوشش خود براي تفسير يك اشاره‌ی مجمل قرآني، ناكام بوده است.

بلي، قرآن برنامه‌ی هدايت انسان است و در این راستاست كه آيات اين كتاب معجز، سرشار از اشارات و بيانات علمي در هر دو ميدان علوم آفاقي و انفسي مي‌باشند تا دريچه‌هاي جديدي را بر روي عقل جستجوگر انسان به سوي افق‌هاي هدايت و ايمان بگشايند. هم از اين روي است كه الفاظ و مشتقّات «علم» بيشتر از (160) بار در قرآن كريم تكرار گرديده و در حدود (750 ) آيه از مجموع كل آيات آن، آيات علمي و بقيّه به ابعاد تشريع، عبادات، عقايد، تكاليف، معاملات، قصص، امثال... مربوط مي‌باشد.

از آنچه گفتیم اهداف انتخاب موضوع این رساله که در بالا به مؤلّفه های عمده‌ی آن پرداخته شد در چند نکته‌ی آتی خلاصه می‌شود:

1. با نگاهی به میراث علمی گرانسنگ تاریخ تفسیر و علوم قرآن، این واقعیت در همان بادی امر به دیده می­آید که حجم عظیم تفاسیر قرآنی از نخستین تفسیر جامع قرآن کریم -تفسیر طبری- گرفته تا آخرین تفاسیری که در اوایل نیمه‌ی اول قرن سیزدهم هجری تألیف شده است، کتاب‌هایی‌اند كه هیچ يک آنها نه تماماً و به طور همه جانبه در بُعد تبیین اعجاز علمی قرآن کریم پاسخگوی داده ها و دریافت‌های نوین از آیات قرآن مي­باشند و نه عمدتاً جوابگوی همه‌ی مطالبات مخاطبان حال حاضر قرآن کریم. دلیل آن به طور روشن در اين نکته متبارز است که قرآن در عین اينکه فرازمانی، فراجهانی، فرا تاریخی و فراتر از تحولات مقطعي می‌باشد اما برای همیشه با زمان و سیر تحولات و انکشافات زندگی و جهان در حال حرکت و سيّاليّت است چرا که کتاب همیشه‌ی خداي متعال برای همیشه‌ی بشر می‌باشد. حال آنکه تجارب و برداشتهای بشری غیر مأثور، همواره در معرض نسخ، انجماد و ایستایی قرار دارند و چه بسا اگر از پاره‌ی جهات به کلّیت يک موضوع ناظر باشند، اما در بُعدی دیگر نتوانند افقهای جديد را تماماً برتابانند.

البته اين امر نه از ارزش میراث علمی بشر می­کاهد و نه به جنبه­های کاربردی آن در حیات و هستی لطمه وارد می‌کند چرا که قضیه در اینجا قضیه‌ی «نسبیّت» است. در بسي از موارد چنين می‌شود که قضایای علمی ناشی از تجارب بشری، در پیوند با معارف الهی جاودانه و بدون تاریخ مصرف می‌شوند ولی در پاره­ای از موارد هم آن فهم­ها و دریافتها تاریخ مصرف دارند. تازه اندیشه هایی هم که تاریخ مصرف دارند به درد بازخوانی مجدّد می‌خورند و گاه در نسبیّت ظروف بشری که از انسانی تا انسانی دیگر متفاوت است، کارایی و اثربخشی خاص خود را نیز ممکن است دارا باشند.

لذا تکرار و تأکید می­کنم که میراث علمی مربوط به حوزه‌ی فهم بشری از آیات قرآن، از نظر فراگیری، ژرفا، تنوّع، تکثّر و گستره‌ی موضوعی همیشه کارا، مفید و اثربخش‌اند در عین اينکه نیاز به امتداد و تکامل داشته و ممکن است در ظروف و شرایطی پاسخگو نباشند. مثلا روشن است که کتاب تفسیر فخر رازی به تصنیف آمده در ده قرن قبل، پیش از جهش علمی و خیزش تمدنی عصر حاضر تدوین شده است. بنابراین اگر این کتاب نتواند از توافق و تلائم دقیق و روشنی که میان نصوص کتاب و سنّت و اکتشافات علمی جدید در حوزه‌ی هستی­شناسی پديدار شده است خبر دهد – که قطعا هم نمی‌تواند – این امر مسلّما نقصی در تفسیر کبیر رازی به شمار نمي­رود، به این دلیل که این کتاب بر حقایق مفهومی آیات قرآن منطبق با ظرف فکری عصر خود ناطق بوده و از ویژگی سیّالیّت ذاتی و جوهری متن قرآن کریم که از مختصات اعجازی آن مي­باشد در همان برهه‌ی مشخص، آیینه داری نموده است و حالا آمده است تا بگوید: من پلکان صعود به معراج مفاهیم پایان ناپذیر قرآنی را تا بدینجا برافراشته­­ام، پس بر آن فراز آیید اما از اين فراز تا فرازهای ناشناخته‌ی بعدی و تا بی نهایت، دیگر مال من نیست، این شما و زور گامهای تفکّر و نفس نفس لحظه­های تأمّل و اندیشه تان، ولی من همچنان در پشت سر حامی و جانمایه‌ی راهتان هستم و همه‌ی تاریخ را در ورایتان با شما خواهم ماند.

1. تفسیر آیات علمی قرآن از منظر علم جدید و همراه و همپا با انکشافات زمان در واقع همان تداوم پيام و اعجاز قرآن در عرصه‌ی بخشندگی مفهومی و معرفتی است. البته این امر مسئولیّت قرآن پژوهان مسلمان را در عصر حاضر که عصر انفجار معرفتی و معلوماتی بشر است دوچندان می‌سازد. رساله‌ی حاضر کوششی متواضعانه در این راستاست.
2. قوانین و برنامه های دینی برای جامعه‌ی بشری همواره از حکمتهايی ارزنده برخوردار می‌باشند که شارع حکیم، فهم بسی از این حکمتها را به عقل بشر وا گذاشته است. روشن است که عقل فقط از دریچه‌ی علم می‌تواند به این رموز پی ببرد. پس تفسیر آیات علمی قرآن کریم خود رازگشای حکمتهای قرآنی مي­باشد. مانند آنچه که علم جدیداً از حکمتهای روزه‌ی رمضان، زیانهای گوشت خوک، شراب و امثال آن پرده برداري نموده است. این رساله نیز در بسی از عناوین خود همین هدف را دنبال خواهد کرد.
3. استحکام تهدابهای ایماني در دلهای مسلمانان از طریق بارورسازی اندیشه‌ی آنها با مفاهیم و حقایق علمی برخاسته از متن و روح قرآن، هدفی والا و گرانمایه است که جامعه‌ی علمی بویژه نهادهای اکادمیک باید در جهت آن گامهای برازنده­ای بردارند. بدون تردید یکی از زمینه های این استحکام و باروری، بیان امتداد و پیوستگی برهانهای قرآن از عصر رسالت تا عصر اکتشافات علمی و تا فراسوی آن مي­باشد. پس اگر معاصران پیامبر اکرم بسیاری از معجزات ایشان را به چشم سر دیده اند اینک خدای به مردم عصرما و عصرهای دیگر، معجزات روشن قرآن را که متناسب با ایجابات عصرشان نيز مي­باشد نشان داده و از این طریق راهي به سوي درک بيشتر حقانیّت قرآن مي­گشايد. این یکی دیگر از اهدافی است که رساله‌ی حاضر به دنبال تحقّق آن می‌باشد.
4. خدای متعال نگرش در پدیده های هستی را که علوم تجربی بر بنیاد آن استوار اند، راهی به سوی ایمان به خود و ارزشهای دین خویش قرار داده است، اما گاه دیده شده که این نگرش در محیط های سنّتی دینی و مراکزی که از آن نمایندگی می­کنند نه تنها به زاویه‌ی افول پیوسته است بلکه حتی به نوعی دغدغه آميز نیز با آن تعامل می‌شود. از این است که پیوند میان جامعه‌ی سنّتی دینی و کانون‌های روشنفکری که دانشگاه، محور آنها محسوب می­شود گاه دچار گسست و گاه انقطاع کامل گردیده است. طبیعی است که محیطهای اکادمیک از این نظر که بتوانند این گسلها را به شیوه‌ی اصولی مرمّت نمایند، مسئولیّت سنگینی بر عهده دارند. پس این رساله شاید بتواند نگاه طالب العلمی را که از محیط سنّتی با افقی بسته به پوهنخی های شرعیّات گام می­گذارد نسبت به مقوله‌ی ارتباط علوم جدید با نصوص دیني، متحوّل گردانیده و ب آيينه داري از همسنخی دو مقوله‌ی «علم» و «دین»، نشان دهد که خاستگاه «علم» و «دین» هردو، یک چيز بوده و هردو در نهایت یک هدفمندی را دنبال می‌کنند.
5. مضامين اين كتاب که ناظر بر ارائه‌ی تفسيري علمي از آيات كَوني قرآن كريم مي‌باشد، نه تنها یکی از منابع اساسی ممدّ درسی در دیپارتمنت تفسیر و حدیث پوهنخی­های شرعیات پوهنتونهای کشور بوده می­تواند بلکه مطابق کریکولم مرتّبه‌ی جدید، از منابع مستقیم مفردات درسی مضمون ثقافت اسلامی در همه پوهنخی ها نیز به حساب می­آید. از این روی، نیاز مبرم به تألیف چنین اثری که هر چند در نوع خود ممکن است منحصر به فرد نباشد ولی با پژوهش گسترده­ای که به هم آمده است یقینا در حیّز آن تواند بود که راهگشای خوبی برای استادان و محصلان عزیز در این زمینه تلقی شود، بيش از پيش ملموس و محسوس است.

پس ضمن سپاس از مراجع محترم اکادمیک برای تأیید سر فصلها و عنوان کلّی اين رساله، امیدوارم اهدافی که از ارائه آن مطمح نظر می‌باشد به تحقّق پیوسته، چراغ راه انجمن دانشگاهیان و دانش پژوهان عزیز علاقه مند به عرصه‌ی علوم و معارف قرآن قرار گیرد.

پیشینه‌ی مباحث اعجاز قرآن:

پیشینه‌ی پرداختن به موضوع «اعجاز» قرآن کریم به مثابه‌ی یک سر فصل مستقل در علوم قرآني، به قرن اول هجری بر می‌گردد.

نخستین بار دانشمندان عرصه‌ی علوم قرآنی در طبقه‌ی صحابه و تابعین مانند عبد الله ابن عباس، عبد الله ابن مسعود، ابو موسی اشعری، زید بن ثابت، مجاهد بن جبر، عکرمه، طاؤس، عطاؤ بن ابی رباح و ... بودند که در ذیل تفسیر مفردات قرآن، این موضوع را بر جسته ساختند.

سپس این بُعد از ابعاد علوم قرآن از طریق دانشمندان علم تفسیر در قرن دوم هجری تا بدانجا بارور ساخته شد که اعجاز قرآن به عنوان یک علم از شاخه‌های علوم قرآن جایگاه خود را به درستی پیدا کرد. با گذشت زمان بررسی­ها پیرامون اعجاز قرآن گسترده و گسترده‌تر شد. در این مرحله از تطوّر، وجوه و ابعاد اعجاز قرآن هر یک به طور جداگانه مطمح بحث دانشمندان قرار گرفت و سر فصلهایی چون: «اعجاز لغوی قرآن»، «اعجاز بلاغی قرآن»، «اعجاز بیانی قرآن»، «اعجاز تاریخی قرآن»، «اعجاز تشریعی قرآن»، «اعجاز غیبی قرآن» ... در چهارچوب مبحث کلی «اعجاز قرآن» تدوین شد.

قرن دوم هجری همچنان شاهد نظریه‌ی اعجازی جدیدی به نام اعجاز قرآن به وسيله‌ی «صرفه» بود که این نظریّه از سوی نظام (ت 224هـ ق­) مطرح شد و ابوعثمان عمروبن بحرالجاحظ (ت 255 هـ ق) در این باره کتابی را به نام «نظم القرآن» تألیف کرد که با تأسف هیچ نسخه­ای از آن هم اکنون در دسترس نیست.

شیخ محمد ابوزهره/ می‌گوید: «نخستین کتابی که در موضوع اعجاز بیانی قرآن نوشته شد، کتاب «نظم القرآن» جاحظ بود. او در این کتاب به بلاغت، ایجاز، حذف، زوائد، فصول، استعارات، تشبیهات و ... قرآن پرداخت».

در اوایل قرن سوم هجری ابوعبد الله محمد بن یزید واسطی (ت 306 ﻫ ق) کتاب دیگری در موضوع اعجاز قرآن را به نام «اعجاز القرآن فی نظمه وتألیفه» به رشته‌ی تحریر در آورد. مصطفی صادق رافعی این کتاب را در موضوع اعجاز بیانی قرآن سرآمد دوران خود دانسته می‌گوید: «نخستین کتابی که شرح اعجاز بیانی قرآن را به درستی پرداخت، کتاب «اعجاز القرآن» ابی عبد الله محمد بن یزید واسطی بود».

سپس قرن چهارم هجری فرارسید و در این قرن بود که ابو الحسن علی بن عیسی الرمانی (ت 386 ﻫ ق) رساله‌ی کوتاهي تحت عنوان: «النُّکَت في إعجاز القرآن» را به رشته‌ی تحریر در آورد که با وجود کوچکی حجم، اما در آن هفت بعد از ابعاد اعجازی قرآن به درستی بیان شده است، با آنكه اهتمام بیشتر وی در این کتاب به بعد اعجاز بلاغی قرآن معطوف بوده است. او اعجاز بلاغی قرآن را به سه طبقه و ده نوع دسته بندی می­کند..

هم در این قرن بود که ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی (ت 388هـ ق) کتاب دیگری در اعجاز قرآن را به نام «البیان في إعجاز القرآن» تصنیف کرد که به علاوه‌ی ساختار بدیعی نظم قرآن به اعجاز معنوی آن نیز پرداخت.

پس از آن، یکی از مشهورترین کسانی که در اواخر قرن سوم هجری در موضوع اعجاز قرآن کتاب نوشت، امام أبوبکر محمد بن طیّب باقلانی (ت 403 هـ ق) بود که کتابش «اعجاز القرآن» تا کنون نیز ابهت علمی خود را در دنیای علوم قرآن محفوظ نگه داشته است.

در همین قرن بود که قاضی عبد الجبار احمد بن خلیل بن عبد الله، کتاب دایرة المعارفی خود به نام «الـمغنی فی ابواب التوحید و العدل» را تألیف نمود که یک جلد کامل قطور از مجلدات بیست گانه‌ی آن - یعنی جلد شانزدهم- به بررسی اعجاز قرآن اختصاص دارد.

در قرن پنجم هجری ابو محمد علی بن احمد بن حزم ظاهری (ت456هـ ق) فصلی از جلد سو م کتاب معروف خود: «الفصل فی الـملل و الأهواء والنحل» را به بیان اعجاز قرآن اختصاص داد که در آن از وجوه اعجاز به اختصار سخن رفته است.

همچنان در قرن پنجم، امام ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی (ت 471 ﻫ ق) کتاب مشهور خود در اعجاز قرآن «دلایل الإعجاز» را که پیرامون ابعاد اعجازی قرآن روشنی افکنده است تألیف نمود. این کتاب نیز هم­سطح کتاب اعجاز باقلانی و حتی در پاره­ای از موارد، فراتر از آن قرارداشته و تا به امروز تسلط علمی خود در حوزه‌های علمی جهان اسلام را حفظ کرده است. او همچنان رساله‌ی دیگری در اعجاز قرآن را که بیشتر ناظر بر تجلیات عینی اعجاز آن در عصر نبوی است تحت عنوان «الرسالة الشافیة فی اعجاز القرآن» منتشر نمود.

در قرن ششم هجری قاضی عیاض بن موسی الیحصبی (ت 544 هـ ق) فصلی از کتاب مشهورش: «الشفا بتعریف حقوق الـمصطفی» را به بررسی اعجاز قرآن اختصاص داد. کتاب «شفا»­یِ قاضی عیاض هم اکنون نیز در مدارس علمی شبه قاره‌ی هند، کشور ما و بسی دیگر از نقاط دنیای اسلام جزء کتب درسی دوره‌ی تخصّص در علم کلام اسلامی به شمار می‌رود.

از آن پس در گذار قرن‌های متوالی مؤلفات در موضوع اعجاز قرآن از نظر تعدد و تنوع به حدی بسیار شد که مشکل است بتوان همه‌ی آنها را جدا از یک تحقیق مستقل به احصا درآورد. از این رو به ذکر برجسته ترینها در این عرصه اکتفا می‌نمایم:

از برجسته ترینهای قرن ششم هجری در این زمینه کتاب: «نهایة الإیجاز في درایة الإعجاز» امام فخر الدین رازی (ت 604 هـ ق)، و کتاب «مفتاح العلوم» أبويعقوب يوسف بن أبى بكر محمد بن على السكاكى (ت سنهء626 هـ ق) است.

در قرن هفتم هجری برجسته ترین کار در این عرصه کتاب تفسیر أبوعبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى(ت سنهء671 هـ.ق) است که فصلی جامع از آن را در مقدمه‌ی تفسير معروفش: «الجامع لأحكام القرآن» به موضوع اعجاز از زوایای مختلف آن اختصاص داده است.

در قرن هشتم هجری بدر الدين زركشى (ت 794 هـ.ق) كتاب معروفش «البرهان في علوم القرآن» را در موضوع علوم و اعجاز قرآن به رشته‌ی تحریر در آورد که این کتاب نیز جزء کتابهای مرجع در این موضوع در توالی قرون تا به امروز بوده است.

در قرن نهم هجری برهان الدين بن عمر البقاعى(ت سنه‌ی 885 هـ.ق) در برسی اعجاز قرآن روش تطبیقی را در پیش گرفته و کتاب مشهورش «نظم الدرر في تناسب الآيات والسور» را به رشته‌ی تألیف در آورد که در آن اسرار قرآن و مناسبات میان آیات و سوره‌ها به شیوایی بیان شده است.

قرن دهم هجری شاهد تکاوری دیگر از تکاوران این میدان است، او کسی جز حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت سنه‌ی 911 هـ ق) نیست که کتاب زبده‌اش: «الإتقان في علوم القرآن» را در این مبحث منتشر ساخت. این کتاب از جامع‌ترین پژوهش‌ها در موضوع اعجاز و علوم قرآن به شمار می‌رود، به طوری که هشتاد مبحث از مباحث علوم قرآن را در بر گرفته است.

روند تألیف در اعجاز قرآن آهنگ حرکت خود را به تناسب پیشرفت یا رکود علوم در شهرهای معروف اقماری خلافت اسلامی همچنان تا قرن سیزدهم هجری حفظ کرد و در این قرن بود که علّامه شهاب الدين آلوسى (ت1270هـ. ق) تفسيره دایرة المعارفی خود: «روح الـمعانى في تفسير القرآن العظيم والسبع الـمثاني» را به رشته‌ی تحریر درآورد. این کتاب فی الواقع تکانه‌يي جدید در عرصه‌ی پژوهشهای قرآنی به شمار می‌رود و در جای جای این تفسیر ارجمند، به موضوع اعجاز قرآن پرداخته شده است.

در قرن چهاردهم هجری مصطفي صادق الرافعى (ت سنة 1356هـ.ق) در كتاب ارزشمند خود: «إعجاز القرآن والبلاغة النبوية» به قضيه‌ی إعجاز جلوه­های نوینی بخشید.

بعد از رافعی بسیاری دیگر کار های برازنده­ای عظیمی در این سلسله برآوردند که از آن جمله­اند: شيخ محمد عبد العظيم الزرقانى و کتابش: «مناهل العرفان في علوم القرآن»، شيخ محمد عبد الله دراز و کتابش: «النبأ العظيم»، شيخ بديع الزمان نورسى و کتابش: «إشارات الإعجاز في مظان الإيجاز» از «كليات رسائل النور»، شيخ محمد أبوزهره و کتابش: «الـمعجزة الكبرى»، دكتوره عائشه عبد الرحمن و کتابش: «الإعجاز البياني للقرآن»، شیخ محمد متولی الشعراوی و کتابش: «معجزة القرآن الکریم»، دکتور هارون یحیی و مجموعه‌ی دایرة المعارفی­اش... و ده­ها رساله‌ی علمی دانشگاهی دیگر که به موضوع اعجاز علمی قرآن کریم از ابعاد و جوانب مختلف آن پرداخته‌اند.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که در گذار تاریخ مشعشع اسلام، چه در دوره‌های پویایی آهنگ علم و چه در دوره های فتور علمی، هیچ عصری از عصرها از عنایت به موضوع اعجاز قرآن در بعد تألیف، تحقیق و تصنیف بی بهره نمانده است که این مدد علمی پیاپی، به ذات خود اثری از آثار اعجاز قرآن کریم به شمار می‌رود.

اما بايد خاطر نشان سازم که اعجاز علمی قرآن کريم از منظر علوم تجربی، یعنی موضوع رساله‌ی علمی این حقیر، از پژوهشهای قرآنی بکری است که در گذشته­ بسان دیگر ابعاد اعجازی قرآن مانند «اعجاز بلاغی»، «اعجاز تشریعی»، «اعجاز روحی»... چندان مورد توجّه دانشمندان و محققان علوم قرآنی قرار نگرفته و مطرح بحث نبوده است. دلیل آن هم روشن است، زيرا انکشاف معرفتی بشر در حوزه‌ی علوم تجربی، دستاورد تمدن نوخاسته­ای است که بشر با روی هم انباشتن میراث علمی چند قرن قبل، در قرن بیستم بدان دست یافته است.

بنابراین توجّه اساسی و متمرکز به موضوع «اعجاز علمی قرآن کريم از منظر علوم تجربی» در ربع اخیر قرن بیستم آغاز شد، به طوري که مؤسسات و نهادهای ویژه­يی در جهان اسلام، این مبحث را سرفصل اهتمام و عنایت خویش قرار داده، به منظور گشایش افقهای آن، سمینارها، کنفرانسها و مجالس علمی عدیده­ای برگزار نمودند. در پی تشکیل این نهادها بود که توجّه پژوهشگران علوم قرآنی به این عرصه جلب گردیده و در این رابطه آثار متعددی تألیف و منتشر نیز شد.

در اینجا به مهم‌ترین مؤسساتی که در سطح جهانی به قضیه‌ی اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی خدمت کرده اند، به طور فهرستوار اشاره می‌نمایم:

1. الهیئة العالمیة للإعجاز العلمي في القرآن والسنة النبویة – رابطة العالم الإسلامی – مکة الـمکرمة.
2. الـمجلس الأعلى للشؤون الإسلامية - مصر.
3. اللجنة الـمصرية للإعجاز العلمي في القرآن الكريم والسنة النبوية الـمطهرة.
4. الـمنظمة الإسلامية للعلوم الطبية بالكويت.
5. الأكاديمية الإسلامية للعلوم که مقر آن در عمان است.
6. کمیتة بنگله ديشي إعجاز علمي در قرآن كريم وسنت نبوي - دانشگاه چيتاگونگ.

7- مرکز پژوهش‌های اعجاز علمی در قرآن وسنّت نبوی – بنگله دیش.

8- بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی -ایران- خراسان رضوی.

9- الـمعهد الدولي للفکر الإسلامی –واشنگتن- امریکا.

گفتنی است که برای بررسی افق‌های اعجازی قرآن کریم تا کنون سیمینارهای بین‌المللی متعددی نیز در شماری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دایر شده است. از کشورهای اسلامی می‌توان از این کشورها نام برد:

مصر، سعودی، اردن، بحرین، امارات عربی متحده، قطر، کویت، سودان، مالیزیا، اندونیزیا، ترکیه و ایران.

و از کشورهای غیر اسلامی:

استرالیا، بریتانیا، ایرلند، آلمان، هالند، سویس وایتالیا.

چنانکه موضوع اعجاز علمی قرآن کریم در شماری از کانال‌های ماهواره­ای به مناسبتهای معین یا به عنوان یک قضیه‌ی معتنی به مستقل نيز مطرح بحث بوده و می‌باشد، از جمله این شبکه ها:

شبکه‌ی الجزیره، کانال ثقافی مصر، کانال تنویر مصر، شبکه‌ی ماهواره­ای ابوظبی و شبکه‌ی ماهواره­ای «اِقرأ».

و بالآخره موضوع اعجاز علمی قرآن کریم و سنت نبوی جایگاه خود را در شبکه‌ی معلوماتی بین المللی «انترنت» نیز احراز نموده و هم اکنون چندین سایت بزرگ در این عرصه فعالیت دارند که از جمله می‌توان به سایتهای مرجع در در فهرست منابع این رساله اشاره کرد.

ضوابط، مواد و شیوه‌ی تحقیق در این رساله:

از آنجا که راه جستن به عرصه‌ی تفسیر قرآن در موضوع بکری مانند بررسی تطبیقی آیات علمی قرآن کریم در پرتو علوم تجربی، چنان دشوار و در عین حال حسّاس و خطیر است که منابع، روشمندی، ضابطه­ها و ملاکها ی خاصّ خود را می‌طلبد از این روي، بنده برای وارد شدن به فضای بررسی تطابق آیات علمی قرآن کریم با ره­آوردهای علم جدید، ضوابط و ملاکهای آتی را که مورد عنایت ویژه‌ی قرآن پژوهان معاصر قرار داشته است تا حد ممکن رعایت نموده‌ام:

1. به کار گرفتن حقایق ثابتي که علم قطعیّت آنها را به رسمیّت شناخته است در میدان مقارنه‌ی تطبیقی با آیات قرآن و پرهیز از فرضیّه ها و نظریّه­هايي که مورد قبول ضابطه مند جوامع علمی قرار نگرفته است.
2. پرهیز از تکلّف و زیاده روی در امر اثبات تطابق آیات قرآن با فرضیّه­های علمی از راه تأویلات و توجیهات بعیده­ای که اساساً با مصداقیّت علمی هماوایی ندارند.
3. لزوم توجّه به ساختارهای اساسی زبان عرب و بررسی قضایای علمی قرآن بر پایبست قواعد و روشهای بیانی آن.
4. توجّه به اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و تفسیرهای منقول از شخص پیامبر، اصحاب کرام تابعین و بزرگان مفسّرین.
5. عنایت ممكن به آخرین ره­آوردهای علوم در حوزه‌ی علوم طبیعی و تجربی در بر رسی آیات علمی قرآن.

6- حرمت گذاشتن به تخصّص علمی و عدم ورود و ابراز نظر عندي و اقتضائي در قضاياي علمي تخصّصي، چرا كه ابراز نظر پیرامون تطابق علمی آیات قرآن با دقایق علمی جدید در حوزه‌ی علوم طبیعی کار این حقیر که در این بُعد تخصّصی ندارم، نمي­باشد از اين روي این ابحاث را با پشتوانه‌ی منابع تخصّصی ارزشمند، علمی و مستندی که در فهرست منابع قيد نموده­ام بارور ساخته و همه جا استنتاجات مباحث را به نظریّات علمی متخصّصان امر ارجاع داده­ام.

7- از آنجا که توجّه به مبحث اعجاز علمی قرآن کریم اساساً در حوزه‌ی علمی و دانشگاهی عرب زبان شکل گرفته، پرورانده شده و تکامل یافته است و از سویی منابع در باره‌ی این موضوع به زبان فارسی در دسترس بنده نبود و منابع موجود به زبان‌های دیگر جز زبان عربی نیز برایم قابل استفاده نمی‌باشد لذا غالب اتّکایم در این مبحث بر منابع عربی، اعم از کتب، مجلات و سایت‌های انترنتی عربي زباني بوده است که در فهرست بدانها ارجاع داده­ام.

8- با عنايت به شيوه‌ی طرح مفاهيم در قرآن كريم، روش ترتيب عناوين بيشتر ناظر بر تنوّع موضوعي مطالب مي‌باشد. پس از آنجا كه از توالی عناوين بر اساس وحدت موضوع تعمداً صرف نظر نموده­ام، طبيعي است كه خواننده، عناوين مربوط به يك بُعد از ابعاد اعجازی قرآن كريم را چه بسا در اوّل، وسط، يا آخر كتاب مرور نموده و باز در جايي ديگر، از نگاه و زاويه‌يي ديگري به همان موضوع رو به رو شود. اما به هر حال، تسلسل و انسجام لازم در طرح مباحث، در آن حدي كه تناسق ذهني خواننده را تأمين نموده بتواند، رعايت گرديده است.

9- با آنکه كتاب حاضر، حاوي مطالب متنوعی پيرامون اعجاز علمي آيات قرآن كريم مي‌باشد اما هرگز يك كار جامع در اين زمينه نيست. پس آنچه در این كتاب ارائه مي‌شود، فقط قطره‌يي از اقيانوس بي‌كران اعجاز علمي قرآن كريم است و بنابراين نه کسانی كه نگارنده از آثارشان در اين تأليف بهره برده است، دعوي احاطه بر اين اقيانوس را دارند و نه هم هيچ بشر ديگري مي‌تواند در برابر اين كتاب معجز الهي، چنين داعيه‌يي را بنانهد.

پروردگار بزرگ اين كتاب را وسيله‌ی تقويت ايمان مؤمنان گردانيده، آن را براي رضاي خويش از ترتيب دهنده‌ی آن بپذيرد و رحمت و مغفرت بي‌پايان خود را شامل حال وی و جمله پيروان قرآن گرداند.

آمين يارب العالمين

نگاهی کلّی به آيات علمي قرآن كريم

به طور كلّي مي‌توان آياتي را كه به بُعد اعجاز علمي قرآن كريم ارتباط مي‌گيرند، به دو نوع تقسيم كرد:

**نوع اوّل:** آياتي اند كه بشر قبل از انكشافات علمي عصر حاضر، از آنها شناخت و آگاهی سطحي داشته است، هر چند كه به تمام ابعاد و اعماق آن آشنا نبوده است.

**نوع دوم:** آياتي‌اند كه انسان عصر قديم، مطلقاً از مفاهيم مطروحه در آنها هيچ شناخت و معرفتي نداشته است.

در ارتباط با نوع نخست از این آيات كه قدیمیان از آن معرفت و شناخت جزئي داشته اند و اين معرفت نسبت به شناخت‌هاي جديدي كه انسان امروز به فضل اختراعات جديد علمي از همان موضوعات كسب نموده، بسيار ناقص بوده است، بايد گفت كه: قرآن كريم اولاً اين بخش از موضوعات را به زبان علمي مطرح نموده است، در حالي كه علم در عصر نزول قرآن به كشف آنها موفق نگرديده بود. و ثانياً: قرآن كريم در تبيين آياتی این گونه، كلمات و تعبيراتي را به كار گرفته است كه با نحوه‌ی نگرش و شناخت قدما از همان موضوعات نيز سازگار بوده است. چه اگر قرآن در آن عصر به زبان تكنيكي علم جديد سخن مي‌گفت، اين امر قطعاً موجب اختلاف تلقّي و برداشت ميان پيشينيان مي‌گرديد و در چنين حالتي، هدف حقيقي از نزول قرآن كريم كه همانا اصلاح و هدايت نوع انسان است، تحت الشّعاع اين قضیه قرار مي‌گرفت.

اينك به بيان مثال‌هايي از نوع نخست مي‌پردازيم:

ستون‌هاي غيرمرئي آسمان:

خداي بزرگ در آيه‌ی دوم سوره‌ی مباركه‌ی رعد مي‌فرمايد:

﴿ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا﴾ [الرعد: 2].

«خداوند ذاتي است كه آسمانها را بدون ستونهايي كه شما آنها را ببينيد، برافراشت».

اين آيه‌ی کریمه با نحوه‌ی نگرش قدما به آسمانها مطابقت دارد، زيرا مردم قديم بالاي سر خود دنياي بزرگي را مشاهده مي‌كردند كه به خودي خود بر پاست و هيچگونه پايه و ستوني هم ندارد. امروز در عصر جديد نيز ملاحظه مي‌كنيم كه مردم زمان ما تفسير مشاهدات خود را در اين آيه‌ی مباركه مي‌توانند يافت، مشاهداتي كه از يكسو نشان‌دهنده‌ی اين امر است كه اجرام آسماني ظاهراً بدون هيچ ستوني در فضاي بي‌نهايت بر پا مي‌باشند، اما از سوي ديگر براي آنها ستونهاي غير مرئيي وجود دارد كه اين ستونها در قانون جاذبه تمثيل و تعريف مي‌شوند.

آري! در واقع اين نيروي عظيم جاذبه است كه به اجرام آسماني كمك مي‌كند تا در جغرافياي معين خود باقي مانده و در مدارهايي منظم سير نمايند.

اگر دقّت كنيم، تعبير قرآن از قانون جاذبه به «ستون‌هاي غيرمرئي» تعبير معجزانه‌يي است، چه اگر قرآن كريم كتاب پروردگار بزرگ نمي‌بود، در آن صورت هزار و چهارصد سال قبل كه هيچ انساني در روي زمين به وجود ستوني براي اجرام آسماني معتقد نبود و حتي هيچ نظريّه‌يي هم در اين رابطه وجود نداشت، ديگر به ذكر جمله‌ی ﴿بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا﴾ كه براي مخاطبان قرآن در عصر بعثت، معني و مفهوم خاصي را به همراه نداشت، هيچ لزومي احساس نمي‌شد. اما از آنجا كه قرآن كريم تنها كتاب عصر بعثت نيست، بلكه كتاب معجز پروردگار تا يوم القيامه است بنابراين، تعابير علمي به كار گرفته شده در آن نيز تا روز قيامت كارآيي خود را محفوظ نگه مي‌دارند.

حركت منظم اجرام آسماني:

قرآن كريم در آيه‌ی (40) سوره‌ی مباركه‌ی يس در باره‌ی خورشيد و ماه مي‌گويد:

﴿وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ﴾ [یس: 40].

«هر كدام آنها در سپهري شناور‌اند».

انسان عصر قديم، حركت ستارگان را مشاهده مي‌كرد و مي‌ديد كه اين موجودات آسماني، در زمان معيني از يكديگر فاصله گرفته يا به همديگر نزديك مي‌شوند. از اين روي، تعبير قرآني فوق الذكر براي خورشيد و ماه، هيچ تعجب يا استبعادي را در ميان مخاطبانش بر نمي‌انگيخت.

اما ره‌آوردهاي علمي جديد، به اين تعبيرات جامه‌ی نويني پوشانده و ابعاد و اعماق جديدي را بر آن افزود. چه آنگونه كه مشاهدات و مطالعات جديد علمي نشان دادند، قرآن نه فقط براي حركت اين اجرام آسماني تعبيرات دقيقي را به كار گرفته است، بلكه حتي با اين تعبيرات، كليدهاي اصلي بحث‌هاي نجومي و نجومي را نيز در اختياز دانش نوين بشري قرار داده است.

طوري كه همه مي‌دانيم، قرآن كريم در زماني نازل گرديد كه علم نجوم به حقايق مطرح شده در قرآن به اين ارتباط، دسترسي پيدا نكرده بود، بلكه بررسیهاي علماي نجوم چندين قرن پس از نزول قرآن ادامه يافت تا سرانجام با اختراع آلات و ابزاري چون رصدخانه‌ها و تلسكوبها، بشر به يافته‌هاي جديدي از دانش نجومي دست پيدا كرد و آنگاه به همان‌ جايي رسيد كه قرآن كريم قرنها قبل از آن مطرح كرده بود.

هنگامي كه گاليله در سال 1609م به اختراع تلسكوبي موفق گرديد كه مي‌توانست اجسام واقع‌ شده در فاصله‌هاي دور را سي بار و سطح آنها را هزار بار به ساحه‌ی ديد انسان نزديكتر سازد، درست در اين زمان بود كه دانش نجوم امكان علمي آن را يافت كه به پاره‌يي از حقايق مهم در اين زمينه دست پيدا نمايد و از جمله به اين حقيقت كه خورشيد بر مدار خاص خود شناور است. چه با ترصد خورشيد به وسيله‌ی اين تلسكوب، وجود مناطق سياهي در كره‌ی فوق الذكر به مشاهده رسيد كه این مناطق از يك كناره‌ی قرص خورشيد به كناره‌ی ديگر آن در حال انتقال و حركت بوده، سپس به مدت دو هفته كاملاً ناپديد مي‌گرديدند و باز مجدداً ظاهر مي‌شدند. گاليله از طريق اين مشاهدات، به اين نتيجه دست يافت كه خورشيد بر مدار خود حركت دوراني دارد. با ترصد سيارات ديگر نيز ثابت شد كه زمين نيز داراي حركت دوراني است و آنگونه كه قبلاً پنداشته مي‌شد ساكن و بي‌حركت نمي­باشد. به همين ترتيب ديري نگذشت كه حركت دوراني هر يك از خورشيد و ماه در مدارهاي مخصوص آنها نيز ثابت گرديد و بر مبناي اين رهيافتها اين حقيقت که هرگز متصور نيست تا خورشيد بتواند مهتاب را دريافته و خود را به آن برساند، به اثبات رسيد.

پس چرا نبايد به اعجاز علمي قرآن كريم باور كنيم، در حالي كه حدود 1039 سال قبل از آنکه گاليله و همكارانش به اين نتايج نجومي دست پيدا كنند، قرآن كريم در آيه‌ی 40 از سوره‌ی مباركه‌ی يس به صراحت بيان كرد كه: ﴿لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [یس: 40].

«نه در گردش منظم عالم، خورشيد را شايد كه به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت مي‌گيرد و هر يك در مدار معيني در فضاي بي‌پايان شناورند».

چنانکه قرآن يك‌هزار و چهارصد سال قبل، نه فقط در يك آيه، بلكه در آيات عديده‌اي كه بعداً روي آنها مروري خواهيم داشت، حركت دوراني منظم زمين را نيز به اثبات رساند.

وجود برزخ در ميان درياها:

قرآن كريم در سوره‌هاي «فرقان» و «رحمان» قانوني را كه مخصوص آب است، ذكر مي‌كند. در آيه‌ی 53 سوره‌ی فرقان مي‌گويد:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ٥٣﴾ [الفرقان: 53].

«و اوست ذاتي كه دو دريا را به هم درآميخت كه اين يكي داراي آب گوارا و شيرين و آن ديگر، شور و تلخ است و بين اين دو آب در حين به هم آميختن آنها واسطه و حايلي قرار دارد تا هميشه از هم جدا باشند».

و در آيات 19 و 20 سوره‌ی رحمان مي‌گويد:

﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ [الرحمن: 19-20].

«اوست ذاتي كه دو درياي شور و شيرين را به هم در آميخت، به نحوي كه در ميان آنها پرده‌ی حايلي قرار داد كه به هم در نمي­آميزند».

بيگمان پديده‌ی طبيعيي‌ كه قرآن در اين آيات از آن ياد مي‌كند، از قديم‌ترين عصرها تا كنون نزد انسان شناخته شده بوده است، اين پديده‌ی طبيعي مي‌گويد: هر گاه دو رودخانه در يك گذرگاه آبي با همديگر يك جا شوند، آب يك رودخانه با آب ديگري در هم نمي‌آميزد.

به طور مثال در شهر چانگام واقع پاكستان شرقي، دو رودخانه با هم يكجا شده و سپس مسير خود را به سوي شهر اراكان در كشور برمه طي مي‌كنند، وقتي هر بيننده‌يي به سوي اين رودخانه بنگرد، خط فاصلي را به عنوان مرز ميان دو رودخانه در ميان آنها مشاهده مي‌كند و بدين گونه ملاظه مي­نمايد كه هر يك از اين رودخانه‌ها، استقلال خويش را به گونه­يي محسوس حفظ كرده اند. جالب توجّه است كه در يك پهلوي این رودخانه آب شيرين و در پهلوي ديگر آن آب، نمكين مي‌باشد. نگارنده نيز در كشور پاكستان جريان مستقل دو رودخانه‌ی مختلف را كه با هم يكجا مي‌شوند، ولي هر كدام آنها استقلال خود را به وسيله‌ی يك خط فاصل نشان مي‌دهند، بالاي پل اتك كه مرز فاصل ميان ولايت سرحد و ولايت پنجاب پاكستان است مشاهده نموده است. رودخانه‌ی اتك از كوه‌هاي كشور ما افغانستان سرچشمه مي‌گيرد و رودخانه‌ی ديگر از كوه هاي سرزمين پاكستان. اين دو رودخانه دقيقاً در نزديك پل اتك كه در ميان راه پيشاور و اسلام آباد قرار گرفته با هم يكجا مي‌شوند و شما از فراز پل درحال عبور اين خط فاصل را آشكارا مشاهد مي­كنيد. البته تمام رودخانه‌هايي كه به سواحل درياها نزديك اند، نيز عين وضعيت را دارا مي‌باشند.

انسان که گفتيم، اين پديده در نزد انسان‌هاي قديم نيز شناخته شده بود، اما بشر قانون مربوط به آن را فقط از چند دهه به اين سو كشف كرد، زيرا مشاهدات و تجارب علمي نشان دادند كه در اينجا قانوني هست كه اشياء سيال را در تحت ضابطه‌ی خاصي نگه مي‌دارد كه آن را به نام «كشش سطحي» مي‌نامند، اين قانون حكم مي‌كند كه دو مايع سيال به دليل اختلاف و تفاوتي كه در كيفيت جذب و ذوبان آنها وجود دارد، در همديگر آميخته و يا به تعبير دقيق‌تر ذوب نشوند. علم جديد از اين قانون كه قرآن از آن به عنوان «برزخ» تعبير نموده، فراوان بهره برده است. هرچند ما با همه‌ی اطمينان گفته نمي‌توانيم كه مراد از «برزخ» در قرآن كريم، همان قانون «كشش سطحي»‌يي است كه در ميان دو آب وجود داشته و مانع در هم آميختن يك آب با آب ديگر مي‌شود، اما كشف اين قانون مسلماً در راستاي تفسير آيات قرآني فوق الذكر قرار دارد.

قانون برزخ يا به تعبير جديد «كشش سطحي» را مي‌توانيم با مثال ساده­يي بيشتر روشن سازيم: شما مثلاً وقتي پياله‌يي را پر از آب مي‌كنيد، اين پياله لبريز نمي‌شود مگر آنگاه كه آب از سطح پياله به يك اندازه‌ی معيني بالاتر برود، چرا؟ به دليل اينکه همانگاه كه اجزاي مايع سيال، بالاتر از سطح پياله چيزي را نمي‌يابند كه به آن اتصال يابند، واپس به ما تحت خود بر مي­گردند و در اين زمان است كه پرده‌ی ظاهراً نرم و ظريفي بر سطح آب ايجاد مي‌شود و همين پرده است كه آب را تاحد يك فاصله‌ی معين، از بيرون ريختن از پياله مانع مي‌گردد. اين پرده برخلاف آنچه ظاهراً ديده مي‌شود، چندان هم نرم نيست و به درجه‌يي قوي مي‌باشد كه اگر شما سوزني از آهن را بالاي آن بگذاريد، به آب داخل پياله غوطه‌ور نمي‌شود. چنانچه همين پرده است كه مانع اختلاط آب و روغن، و آب شيرين و آب شور با يكديگر نيز مي‌شود.

ربُّ المشارق والمغارب:

خداي سبحان در كتاب بزرگ خود مي‌فرمايد:

﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ﴾ [الشعراء: 28].

«پروردگار مشرق و مغرب».

﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ ١٧﴾ [الرحمن: 17].

«پرودرگار مشرقين و مغربين».

﴿رَبِّ ٱلۡمَشَٰرِقِ وَٱلۡمَغَٰرِبِ﴾ [المعارج: 40].

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

ملاحظه مي‌كنيم كه در آيه‌ی اول، مشرق و مغرب به لفظ مفرد، در آيه‌ی دوم به صيغه‌ی تثنيه و در آيه‌ی سوم به صيغه‌ی جمع ذكر شده‌اند.

اكنون اگر ما هر يك از اين آيات را فراخور حجم تفکّر عقلي بشر در هنگام نزول آن تفسير كنيم، مي‌بينيم كه:

1. در آيه‌ی اول: مفهوم مشرق عبارت از جهت طلوع خورشيد، و مفهوم مغرب جهت غروب آن است. پس هنگامي كه خداي سبحان مي‌گويد: «پروردگار مشرق و مغرب»، ديگر در اينجا ميان عقل بشر زمان بعثت و آيه‌ی مباركه تعارضي پديدار نمي‌شود.

بعد از آن، اگر از ديد معاصران نزول قرآن به آيه‌ی دوم يعني: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ ١٧﴾ نگاه كنيم، ملاحظه مي‌كنيم كه تفسير آن در عصر نزول قرآن به دو معني كاربرد دارد، يكي جهت شرق، و ديگري مكان معين طلوع‌گاه خورشيد. به همين گونه «مغرب» نيز داراي دو معني است: يكي جهت مغرب و ديگري مكان معين غروب گاه خورشيد. يعني اينکه از ديدگاه عقل بشر در عصر نزول قرآن، آيه‌ی مباركه­يي كه (مشرقين و مغربين) را به لفظ تثنيه ذكر نموده، دو معناي جهات مشرق و مغرب و دو مكان معين طلوع و غروب خورشيد را ـ هر دو ـ در خود جمع نموده است كه اين تفسير، همان برداشت متعارف از آيه‌ی فوق در زمان نزول قرآن كريم مي­باشد.

1. اما چون به ﴿رَبِّ ٱلۡمَشَٰرِقِ وَٱلۡمَغَٰرِبِ﴾ مي‌رسيم، مي‌بينيم كه تفسير آن در وقت نزول آيه‌ی مباركه اين است كه: هر سرزميني از خود طلوعگاه و غروبگاه مخصوصي دارد و خداوند ذوالجلال است كه فرمانفرماي همه اين طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هاست.

ولي اگر از عصر نزول قرآن كريم گذر كرده و به اين آيات از ديدگاه مفاهيم علمي معاصر نظر اندازيم، ملاحظه مي­كنيم كه تفسير معاصر اين آيات، با تفسير زمان نزول آنها اختلاف مفهومي پيدا مي‌كند.

ابتدا از ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ﴾ آغاز مي‌كنيم، آيه‌ی كريمه در اينجا به معني عام خود تفسير مي‌شود ليكن از اين عموميت كه بگذريم، مي‌بينيم كه خداي متعال در اين آيه، كلمه‌ی «مشرق» را به كلمه‌ی «مغرب» پيوسته گردانيده است. البته تفسير دقيق علمي اين تقارن اين است كه در واقع امر، بدون مغرب، مشرقي وجود ندارد كه كرويت زمين اين امر را حتمي مي‌گرداند. يعني در عين وقتي كه خورشيد از يك جهت غروب مي‌كند، در عين همان لحظه از جهت ديگر آن طلوع مي‌نمايد. بنا براين، وقتي خداي مي‌گويد: «پروردگار مشرق و مغرب»، و نمي‌گويد: «پروردگار مشرق و پروردگار مغرب»، اين دقيقاً بدان معني است كه براي مغرب مفهوم جداگانه­يي از مشرق قائل نمي‌شود بلكه اين دو را كاملاً با همديگر پيوند مي‌زند. پس معني اين تقارن دقيقاً اين است كه طلوع و غروب هر دو در يك زمان انجام مي‌گيرند. يعني در عين زمان که خورشيد در يك سرزمين غروب مي‌كند، در قلمرو ديگري طلوع نموده است، تفسير و ديدگاهي كه با برداشتهاي عقلي بشر در هنگام نزول قرآن بيگانه است، چر اكه عقيده‌ی حاكم در عصر نزول قرآن اين بود كه مشرق و مغرب، دو جهت كاملاً جداگانه­يي بوده و تماماً در مقابل همديگر قرار دارند. پس ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن كريم در اين آيه، معنايي را به اذهان بشر معاصر نزول خويش القا مي‌كند كه تماماً با ديدگاه آنان همخواني دارد در عين حالي كه با جديدترين دستاوردهاي دانش زمان ما نيز تفسير مي‌شود.

بعد از اين، به آيه‌ی كريمهء: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ ١٧﴾ مي‌رسيم و از زاويه‌ی علم جديد با اين سؤال رو به رو مي‌شويم كه چرا قرآن كريم در اين آيه هر كدام از «مشرقين» و «مغربين» را بالاستقلال به صيغه‌ی تثنيه ذكر كرده است و باز به علاوه‌ی اينکه مشرقين و مغربين را به صيغه‌ی تثنيه آورده، كلمه‌ی «ربّ» را نيز در آغاز هر صيغه به طور جداگانه ذكر نموده است كه اين امر، مفيد استقلال و تباين آنهاست؟

در پاسخ بايد گفت: اگر ما به كره‌ی زمين بنگريم مي‌بينيم كه اين كره در واقع به دو بخش تقسيم شده است، كه نيم آن روشن و نيمه‌ی ديگر آن در عين زمان تاريك است. نيمه‌ی روشن آن از خود طلوعگاه و غروبگاهي دارد، در حالي كه نيمه‌ی تاريك آن در تاريكي ديجوري خود شناور است. و چون كره تماماً دور زند، باز نيمه‌ی تاريك آن با خورشيد رو به رو مي‌شود در حالي­كه نيمه‌ی روشن آن در تاريكي مطلق فرو رفته است. بنابراين نيم كره‌يي كه تاريك بوده است، از خود مشرقي دارد. و نيم‌كره‌يي كه در روشني به سر مي‌برده است، در تاريكي شناور مي‌گردد. بنابراين، زمين در عموميت خود، داراي دو مشرق است، مشرقي كه خورشيد از آن نيم كره را روشن مي‌كند و مغربي در عين حال. و وقتي كره تماماً دور مي‌خورد و نيم كره‌ی ديگر آن مي‌آيد، باز اين نيمه از خود مشرق و مغرب جداگانه­يي دارد. به اين ترتيب، آيهء: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ١٧﴾ به ما مي‌گويد كه نيم كره‌يي كه در تاريكي شناور است، داراي مشرق و مغربي نيست در عين حالي كه نيمه‌ی روشن آن را مشرق و مغربي است. و چون و ضع منعكس شود، اين نيمه‌ی ديگر صاحب مشرق و مغرب مي‌شود در حالي كه نيمه‌ی اول، باز مشرق و مغرب خود را از دست مي‌دهد. پس با اين حساب است كه كره‌ی زمين، در عموميت خود، داراي دو مشرق و دو مغرب جداگانه مي‌باشد.

وچون به: ﴿رَبِّ ٱلۡمَشَٰرِقِ وَٱلۡمَغَٰرِبِ﴾ مي‌رسيم، مي‌بينيم كه با تقدم حاصله در علم نجوم، اين حقيقت ديگر روشن مي‌باشد كه ما در هيچ كشوري از كشورهاي جهان، مشرق و مغرب واحدي نداريم بلكه اين مشارق و مغارب متعدد و بي‌شمار اند كه در هر جايي از زمين وجود دارند، زيرا در واقع امر، زاويه‌ی طلوع در مكانهاي مختلف تغيير مي‌كند. و به همين ترتيب زاويه‌ی غروب نيز، اما حسّ انسان ظاهراً اين امر را درك نمي‌كند. در حالي كه اگر ما به كره‌ی زمين بنگريم، در مي‌يابيم كه در هر جزئي از يك ثانيه، مشرقي است كه خورشيد در آن بر شهري طلوع مي‌كند در عين حال كه از شهري ديگر غروب نموده است. يعني در واقع ما براي هر منطقه از جهان، ميليونها مشرق و مغرب داشته و به طور قطع مي‌دانيم كه مشرق و مغرب حتي در يك كشور واحد هم، در ايام يك سال دو بار تكرار نمي‌شود و خورشيد هرگز بر يك شهر از عين مكاني كه ديروز از آن طلوع نموده، طلوع نمي‌كند. هرچند جهت طلوع نيز يكي است اما مسلماً زاويه‌ی آن در هر روز فرق مي‌كند، و همچنين است غروب. همين اختلاف البته، در فصول مختلفه‌ی سال نيز حاكم مي‌باشد. يعني طلوع خورشيد در زمستان، با طلوع آن در بهار و خزان متفاوت است. و چنين چيزي ممكن نيست مگر اينکه زمين در هر سال يك بار بر محور خورشيد حركت دوراني داشته باشد. در واقع همين حركت است كه براي هر روز، مشرق و مغرب جداگانه، يا زاويه‌هاي طلوع و غروب جداگانه، بلكه حتي وقت‌هاي جداگانه و مختلف ايجاد مي‌كند، به طوري كه وقت هر روز با وقت روز ديگر تفاوت دارد.

به جاي اينکه براي اثبات اين حقيقت به پيچيد‌گي‌هاي علم نجوم وارد شويم، بهترين مثال براي ما همين روزه‌ی ماه رمضان است. ملاحظه مي‌كنيم كه ما در ماه مبارك رمضان، در افطار هر روز، مغرب جداگانه‌يي از روز ديگر داريم. و همچنين در خودداري از اكل و شرب، طلوع ديگري غير از طلوع روز قبل. اوقات نماز نيز در هر روز نسبت به روز ديگر فرق مي‌كند كه اينها همه تابع حركت زمين بر محور خورشيد است.

دقيقاً در اينجاست كه ما به عمق مفهوم علمي آيه‌ی كريمه‌ی ﴿رَبِّ ٱلۡمَشَٰرِقِ وَٱلۡمَغَٰرِبِ﴾ آشنا مي‌شويم و در برابر اعجاز علمي اين سه آيه‌ی مباركه كه با سه گونه تعبير از يك حقيقت كه همانا طلوع و غروب خورشيد است، نازل گرديده‌اند و هر يك از نظر علمي در نهايت دقّت قرار دارند، خيره مي‌مانيم.

شيخ محمد متولي الشعراوي كه مبحث فوق را در كتاب خود: «معجزة القرآن الكريم» بازنموده است، بعد از تبيين اين حقيقت مي‌گويد:

«من مي‌خواهم در اينجا روي اين نكته تأكيد نمايم كه داده‌هاي قرآن در آيه‌ی اوّل، يعني: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ﴾، داده‌هاي آن در آيه‌ی دوم يعني: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ١٧﴾ را ملغي و بي‌اعتبار قرار نداده است. و باز داده‌هاي اين هر دو آيه، عطا و بخشش آن در آيه‌ی سوم، يعني: ﴿رَبِّ ٱلۡمَشَٰرِقِ وَٱلۡمَغَٰرِبِ﴾ را مخدوش نگردانيده است بلكه هر آيه در جاي خود، عطا و دهشي مستفيض و عظيم را براي بشريت ارمغان مي‌كند.

حتي تقدم علميي‌ كه بسياري از مفاهيم متعارف و ديگاه‌هاي سنتي در عرصه‌ی علوم هستي شناسي را تغيير داده است، هر گز نتوانسته معني اين آيات را تغيير دهد بلكه تماماً با آنها همآهنگ گرديده است. او مي‌افزايد: در اينجا سخني را به خاطر مي‌آورم كه در يكي از نسخ خطي قديمي خوانده بودم. نويسنده‌ی اين مخطوطه مي‌گويد: «اي زمان! كه در تو هست همه‌ی زمانها!» معناي اين سخن اين است كه «زمان» در كائنات يك امر نسبي است. مثلاً وقتي من در اينجا در محله‌ی «الحسين» قاهره نماز ظهر را ادا مي‌كنم، مردمي ديگر در بعضي از جاهاي ديگر دنيا در عين زمان نماز عصر را برگزار مي‌نمايند، جمعي ديگر در يك جاي سوم نماز مغرب را. جمعي چهارم در جاي ديگري نماز عشا را و جمعي پنجم در جايي ديگر، نماز صبح را. يعني اينکه در روي زمين در يك وقت واحد، جهت اداي نمازهاي ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد، براي خداي اذان و اقامه خوانده مي‌شود و از اين روي، در تمام اوقات و لحظات زمان، ذكر و نيايش حق­تعالي جاري است».

اين فقط سه آيه از آيات قرآن كريم است كه مرزهاي زمان را درنورديده و با تقدم علمي بشر، دقّت در تعابير و معاني آن روشن گرديده است به طوري كه اين آيات در هنگام نزول قرآن عطا و بخششي داشته‌اند، امروز عطاي ديگري دارند و اي چه بسا كه در زمانهاي آينده و بعد از تقدم بيشتر علم، باز بخش‌شها و دريافت‌هاي مجدد ديگري داشته باشند، از آن رو كه عطاياي قرآن هميشه متجدّد و متطوّر مي‌باشد.

اعجاز قرآن كريم درا ينجا اين است كه براي هر عصر و هر نسل، عطاياي خاص خود را داراست و نياز هر عقل را نيز، مطابق ظرف و محمل آن برآورده مي‌كند بدون آنکه اين كار، با حقيقت علميي در تناقض باشد و يا با حقايق هستي در تصادم. تصادم حقايق هستي با حقايق قرآن از آن رو منتفي است كه فاعل در حقيقت خداي متعال است، خالق نيز هم اوست و گوينده نيز خود او مي­باشد. و اين، خود يكي از نواحي اختلاف قرآن كريم در معجزاتش با كتب آسماني ديگر است، امري كه شيخ شعراوي در ابواب ديگر كتابش از آن به تفصيل سخن گفته و ما را در اين رساله مجال بازكردن بيشتر آن نيست.

زوجيّت در همه چيز:

به مثالي ديگر در اين زمينه توجّه كنيد:

پروردگار متعال در آيه‌ی 49 سوره‌ی ذاريات مي‌فرمايد:

﴿وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٤٩﴾ [الذاریات: 49].

**«**و از هر چيزي دو گونه (نر و ماده) آفريديم تا شايد كه شما عبرت گيريد».

معاصران نزول قرآن كريم، از اين آيه‌ی مباركه چنين استنباط مي‌كردند كه پروردگار متعال به قدرت مطلقه‌ی خود، اشياي متنوع را در تقابل با هم آفريده است.

از حسن تابعي روايت شده است كه نامبرده، «زوجين» را به شب و روز، آسمان و زمين، ماه و خورشيد، بر و بحر و زند‌گي و مرگ تفسير نموده و در اين راستا اشياي ديگري را نيز بر مي­شمرد و نهايتاً هر كدام آنها را زوج ديگري معرفي ­كرده و در آخر مي­گويد: فقط خداي است كه فرد بوده و هيچ مثل و مانندي ندارد اما بقيه‌ی كائنات همه در برابر خود مقابلي دارند.

با آنكه اين گونه برداشت نيز از آيه‌ی كريمه نوعاً صحيح است، اما علم جديد مي‌آيد تا از آيه‌ی كريمه تفسير علمي نويني ارائه نمايد، و آن اين است كه: زوجين در اين آيه بر حقيقت خود حمل مي‌شود. يعني اينكه مراد از آن، دو جنس مخالف از نظر نري و ماده‌گي مي‌باشد، زيرا هيچ چيز در دايره‌ی هستي نيست مگر اينکه نر و ماده‌يي دارد، اعم از انسان، حيوان، نبات، جماد و غيره... چه آنها كه ما مي‌دانيم و مي­شناسيم و چه آنها كه ما نمي‌دانيم. چنانکه جديدترين تئوري در مورد اصل و بنياد آفرينش نيز مي‌گويد: بنياد تمام كائنات متشكل از دو زوج است كه اين دو زوج به زبان علم جديد، عبارت از «الكترون» و «پروتون» مي‌باشند.

بلي، همه‌ی موجودات، چه آنها كه ما مي‌شناسيم و چه آنها كه نمي‌شناسيم، از زندگي به شيوه‌ی زوجيّت يا نرينه‌گي و مادينه‌گي برخوردار اند. چنانکه آيه‌ی كريمه‌ی 36 سوره‌ی يس نيز مي‌گويد: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ وَمِنۡ أَنفُسِهِمۡ وَمِمَّا لَا يَعۡلَمُونَ ٣٦﴾ [یس: 36].

«پاك خدايي كه از آنچه زمين مي‌روياند و نيز از خودشان، و از آنچه نمي‌دانند، همه را نر و ماده گردانيده است».

البته اين اعجاز خيره‌كننده‌ی علمي ديگري از اعجازهاي قرآن است كه علم جديد با تمام خضوع در برابر آن ايستاده است.

**و از نوع دوم:**

در نوع دوم از آيات متعلق به اعجاز علمي قرآن كريم، با آياتي رو به رو مي‌شويم كه تا ظهور نهضت‌هاي علمي اخير بشر، انسان قديم، انسان عصر بعثت و بعد از آن نيز، از موضوعات مطرح ‌شده در آنها مطلقاً هيچگونه شناخت و معرفتي نداشته است. بنابراين قرآن كريم با طرح اين موضوعات و ارائه‌ی اين قوانين علمي، در واقع از اسرار بسيار مهمي پرده برداشته است كه اكتشافات علمي جديد به تفسير آنها كمك شاياني نموده‌اند.

البته در عناوين بعد با طرح نمونه‌هاي بيشتري از اين دست و به طور عام، به هر دو نوع از انواع اعجاز علمي قرآن كريم خواهيم ‌پرداخت.

آغاز آفرينش  
(1)

باز هم به سراغ علم نجوم مي‌رويم:

قرآن كريم در باره‌ی آغاز و پايان دنياي مادي، تئوري معين و روشني را مطرح مي­كند، تئوريي كه در واقع انسان عصر حاضر تا يك قرن قبل، از آن كم‌ترين شناختي هم نداشته است، اما انسان قديم كه حتي نمي‌توان گفت: راه‌يافتن اين تئوري يا بخش‌هايي از آن به ساحه‌ی تعقل آن، ممكن و متصوّر بوده است!.

آري، علم جديد آمده است تا بر اين جنبه از اعجاز قرآن كريم نيز گواه باشد.

قرآن در آيه‌ی مباركه‌ی 30 سوره‌ی انبيا در باره‌ی آغاز آفرينش دنيا مي‌گويد:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَا﴾ [الأنبیاء: 30].

«آيا كافران نديده­اند كه آسمانها و زمين بسته بودند و ما آنها را بشكافتيم و توسعه داديم».

همچنان در آيه‌ی مباركه‌ی 104 از همين سوره، در ارتباط با پايان‌يافتن كار دنياي مادي مي‌گويد:

﴿يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾ [الأنبیاء: 104].

«روزي كه آسمانها را مانند طومار درهم پيچيم و به حال اول آفرينش آن بازگردانيم».

بنا بر تفسيري كه اين آيات ارائه مي­دارند، جهان هستي در آغاز كار بسيار به هم فشرده و متراكم بوده و پس از آن مرحله‌ی اوليه، عمليه‌ی توسعه و امتداد آن در فضا آغاز شده است. ليكن به رغم اين توسعه و تمدّد، جمع‌كردن و درهم فشردن دو باره‌ی آن در يك محدوده‌ی كوچك مكاني ممكن است و نه تنها كه ممكن است بلكه حتمي و قطعي نيز مي­باشد.

اكنون بايد ديد كه علم جديد در باره‌ی اين قانون مطرح شده در قرآن، يعني تئوري آغاز و پايان آفرينش مادي، چه مي‌گويد؟

با ملاحظه‌ی نظريات جديد علمي در اين باره، درمي‌يابيم كه آخرين رهبافتهاي علم جديد بر عين نظريّه‌ی قرآني تكيه مي‌نمايد.

دانشمندان علوم طبيعي در روند بررسی­ها و مشاهدات خود پيرامون پديده‌هاي هستي، به اين نتيجه رسيده‌اند كه ماده در آغاز امر، جامد و ساكن بوده است. همچنين در آغاز امر، ماده شكل گاز مشتعل بسيار درهم فشرده و متراكمي را داشته و دست كم پنج بليون سال قبل، بر اثر انفجار بسيار شديدي كه در آن رونما گرديده، به توسعه و امتداد در پيرامون خويش آغاز نموده است. بناءً تمدّد ماده يك امر حتمي بوده و بر اساس اين قانون طبيعت كه مي‌گويد: نيروي جاذبه در اجزاي اين ماده به سبب دورشدن آن اجزا از يكديگر، تدريجاً كم مي‌شود و هم از اين روي، مسافت ميان آنها نيز به نحو قابل ملاحظه‌يي زيادتر گرديده و اين مسافت توسعه مي‌يابد، تمدّد و گسترش هستي همچنان ادامه دارد.

دانشمندان علوم نجومي اضافه مي‌كنند:

دائره‌ی ماده در آغاز امر، حدود (1000) ميليون سال نوري وسعت داشته است كه اين دائره هم اكنون نسبت به دائره‌ی اوليه‌ی آن، بيش از ده برابر توسعه يافته و عمليه‌ی توسعه و امتداد آن بي‌هيچ توقفي همچنان ادامه دارد.

پروفسور «آيدنگتون» در اين باره مي‌گويد:

«كهكشانها و ستارگان را در عمليه‌ی توسعه‌ی مستمر آنها مي‌توان به نقاشی‌هاي گل و بوته‌يي تشبيه كرد كه اين نقشها بر روي بالوني از پلاستيك به تصوير كشيده شده باشند و اين بالون پيوسته به وسيله‌ی دستگاه پمپ بادي، پمپاژ شود. به اين ترتيب است كه كرات فضايي با حركات ديناميكي و جوهري خويش، پيوسته از يكديگر دور مي‌شوند، كه اين عمليه در حقيقت روند «توسعه‌ی هستي» را تمثيل مي‌نمايد».

شايان ذكر است كه در ارتباط با اصل توسعه‌ی كائنات نيز قرآن كريم در سوره‌ی «ذاريات» بيان اعجازي روشني دارد كه اين مبحث نيز تحت عنوان مستقلي در اين كتاب مورد بررسي قرار گرفته است.

اين يك بُعد از ابعاد تئوري قرآني آغاز آفرينش است كه علم جديد با همه‌ی قوت پشت سر آن ايستاده است.

ماده‌ی اصلي آفرينش  
(2)

در بُعد ديگر اين تئوري ملاحظه مي­كنيم كه قرآن كريم، عنصر اصلي تشكيل‌دهنده‌ی ماده را كه اساس و قوام آفرينش هستي گرديده و سپس به عمليه‌ی «توسعه» پيوسته است، عنصر «دخان» مي‌داند. از نظر قرآن، دخان يا دود و گاز متراكم، عنصر تشكيل‌دهنده‌ی هسته ماده ابتدايي است.

قرآن در آيه‌ی 11 سوره‌ی مباركه‌ی فصلت مي‌گويد:

﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١﴾ [فصلت: 11].

«و آنگاه به خلقت آسمانها توجّه كامل نمود و در حالي كه آسمانها دودي بيش نبود، پس به امر تكويني خويش فرمود كه اي آسمان و زمين همه به سوي خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت يا به جبر و كراهت بشتابيد، آنها عرضه داشتند، با كمال ميل به سوي تو مي‌شتابيم».

اكنون ببينيم كه نظر علم جديد در اين باره چيست؟

دقيق‌ترين نظريّه‌يي كه علم جديد در رابطه با عنصر اصلي تشكيل‌دهنده‌ی ماده‌ی ابتدايي آفرينش به آن دست يافته است، اثبات ‌كننده‌ی اين حقيقت است كه كائنات در اصل، متشكل از عنصر «سديم» متراكم در فضا بوده است كه اين ماده بعداً به اجزا و بخش‌هاي ديگري تقسيم گرديده و خورشيد، ستارگان و زمين با حجم و كمّيت­هاي جداگانه‌ی خود از اين اجزا شكل گرفته اند.

علم جديد از آغاز دست‌يابي به اين نظريّه در تلاش آن بود تا ماهيت واقعي عنصر سديم را بشناسد و در اين راستا تعاريف چندي براي اين عنصر ارائه گرديد. بعضي از آراي اوليه در تعريف آن گفتند: سديم، گاز مشتعلي است كه در درجه‌ی حرارت بالايي قرار دارد ولي اين ارتفاع حرارت در آن، به حدي نمي‌رسد كه ماده را به نيرو و انرژي تبديل كند. به عبارتي ديگر، مي‌توان گفت كه اين گاز در مرحله‌ی ماقبل اشتعال خود قرار دارد. اين بررسی­ها همچنان ادامه يافت و با پيشرفت‌هاي بعدي ثابت گرديد كه سديم در واقع عبارت از مواد سختي است كه در حالت گسست كامل قرار گرفته باشند. باز هم اين نظريات راه خود را به جلو گشود و گشود تا آنكه اخيراً دانشمندان به طور قطع به حقيقت علمي سديم دست يافته و به اتفاق آراء گفتند: سديم گاز معلقي است كه در آن مواد صلب و سختي وجود دارد.

بنابراين تنها لفظي كه از نظر علمي اطلاق آن بر اين ماده ممكن است، همانا تعبير «دخان» مي‌باشد كه محتوي گاز و ماده‌ی سخت مذكور است. بناءًاين كشف علمي، گواه ديگري بر اعجاز علمي‌ قرآن كريم مي‌باشد.

پايان كار آسمان و زمين  
(3)

باز هم در علم نجوم باقي مي‌مانيم.

خداي بزرگ در آيه‌ی 104 سوره‌ی مباركه‌ی انبيا مي‌فرمايد:

﴿يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِ﴾ [الأنبیاء: 104].

«روز هنگامه‌ی بزرگ، آسمانها را مانند طومار درهم مي‌پيچيم».

اين آيه‌ی مباركه به روشني يكي از مظاهر به پايان رسيدن عمر دنياي مادي را بيان نموده و مي‌گويد: اجرام و پديده‌هاي آسماني، در هنگامه‌ی محشر چونان طوماري درهم پيچانده مي‌شوند.

اكنون ببينيم موقف علم جديد در ارتباط با اين آيه‌ی قرآني چيست؟ آيا از ديدگاه علم جديد امكان اينکه مظاهر و پديده‌هاي هستي درهم پيچانده شوند، متصوّر است يا خير؟

با ملاحظه‌ی يافته‌ها و ره‌آوردهاي علم جديد در اين باره، ملاحظه مي‌كنيم كه علم آمده است تا درا ين ميدان نيز بر اعجاز علمي قرآن كريم گواهي دهد.

انسان از قديم‌الايام با مشاهده‌ی ستارگان به چشم سر مي‌ديد كه اين موجودات آسماني، در حال سير و سفر از همديگر فاصله مي‌گيرند با آنكه در عين حال، مشاهده با چشم غير مسلح اين ستارگان را بسيار نزديك به هم نشان مي‌دهد. در حالي كه واقعيت غير از اين است، چه در حقيقت امر ستارگان به مسافت‌هاي قياسي و به شكل حيرت‌آوري از هم دور اند و ما فقط به اين دليل آنها را نزديك به هم مي‌بينيم كه فاصله‌ی آنها از زمين بسيار زياد است. يافته‌هاي بشر در عصر حاضر به همين حد متوقف نمانده بلكه امروزه بشر علاوتاً مي‌داند كه این اجرام و اجسام آسماني كه ما آنها را در زمانهاي قديم كامل‌الجسامه مي‌پنداشتيم، اكثراً داراي فضاهاي خالي مي‌باشند و اين فضاهاي خالي، به علاوه‌ی فضاي بيروني، در داخل ماهيت تركيبي آنها نيز نهفته است.

بشر با بهره‌گيري از دانش نوين هم اكنون این حقيقت را نيز مي‌داند كه هر جسم مادي پيرامون نظام مشخص داخلي خويش حركت دوراني دارد. درست همانند نظام شمسي كه پيرامون آن سيارگان زيادي در چرخش‌اند. كه از نمونه‌هاي قابل ذكر در اين رابطه حركت منظم نظام اتم مي­باشد با اين تفاوت كه مافضاي خالي را در نظام شمسي مشاهده مي‌كنيم، اما از مشاهده‌ی فضاي خالي نظام اتمي به دليل كوچكي بي‌نهايت حجم آن ناتوانيم، چه كوچكي حجم اتم تا به آنجاست كه در حال حاضر حتي مشاهده‌ی كامل این نظام نيز با تمام ابزارهاي علمي موجود براي بشر محال به نظر مي‌رسد. با اين وصف همه مي‌دانيم كه اتم نام مجموعه‌يي از الكترونهايي است كه به همديگر متصل و چسبنده نيستند، بلكه در ميان آنها خالي‌گاه‌هاي نسبي بزرگي وجود دارد. به طور مثال، اگر ما قطعه‌يي از آهن را در نظر بگيريم در ظاهر امر مشاهده مي‌كنيم كه ذرات آن شديداً به هم چسبيده و متصل‌اند، در حالي كه الكترونها در يك واحد اتم بيشتر از حجم 10000000 بر 1 از مساحت آن را اشغال نمي‌كنند و مساحت باقي‌مانده، در واقع ميدانهاي خالي درون اتم را تشكيل مي‌ده به طوري كه اگر ما يك تصوير بزرگ‌شده از دو جزء الكترون و پروتون اتم را مشاهده كنيم، قطعاً خواهيم ديد كه فاصله ميان اين دو جزء، نزديك به 350 يارد مي‌باشد.

معني اين سخن آن است كه تمام موجودات مادي حتي آن اجسامي كه در ظاهر امر بسيار متراكم و به هم چسبيده هم به نظر مي‌رسند، در داخل تركيب وجودي خويش، محتوي فضاهاي خالي مي‌باشند. در نتيجه اگر ما بتوانيم اين فضاهاي خالي را از ميان برداريم، اجسام مادي به طور بي‌نهايتي در هم پيچيده مي‌شوند، كه بشر در مواردي و از آن جمله توليد بمب اتمي توانسته است اين فضاهاي داخلي را به طور نسبي در درون اجسام، متراكم و محدود گرداند.

اين چنين است كه دانشمندان نجومي نهايتاً به اين نتيجه مي‌رسند كه اگر ما به طور مثال جسم يك انساني را كه داراي سه متر قد باشد، از فضاهاي خالي داخل وجودش تجريد كنيم، كمّيت باقي مانده وجود آن به حدي ناچيز است كه حتي قابل ذكر هم نمي‌باشد. به همين ترتيب اگر ما بتوانيم همه چيز موجود در كائنات را به نحوي درهم بپيچانيم كه فضاي داخلي و اندروني آنها نابود گردد، در آن صورت حجم كلي كائنات لايتناهي كنوني بيشتر از حجم سي برابر قطر كره‌ی خورشيد نخواهد بود! در حالي كه وسعت فعلي كائنات به اندازه‌يي است كه دورترين كهكشانهاي كشف شده در فضاي لايتناهي ميليونها سال نوري از خورشيد ما فاصله دارد. به این معني كه موجوديت فعلي كائنات از نظر وسعت هرگز با بزرگترين كهكشانها و اجرام هم قابل مقايسه نمي‌باشد چه رسد به خورشيد كه حتي اگر هم سي برابر شود، در فضاي لايتناهي و در مقايسه با اجرام لايتناهي ذره‌ی بسيار ناچيزي نيز به حساب نمي‌آيد.

بنابراين، علم جديد و رهيافت‌هاي آن همه بسيج شده‌اند تا تفسير علمي آيه‌ی مباركه‌ی فوق را در حد بشري آن به تصوير كشيده و رازي از رازهاي عظيم به پايان‌رسيدن آفرينش مادي دنياي كنوني را در راستاي تعبيرات قرآني و منطبق با عقايد حقه‌ی اسلامي آشكار گردانند.

امروزه در سايه‌ی دست‌آوردهاي علمي، تفسير آيه‌ی ﴿يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ﴾ نه تنها مشكل نيست، بلكه اگر بتوانيم بگوييم كه پروردگار بزرگ در هنگامه‌ی بزرگ «قيامت» كار دنيا را با روش قانونمندیهاي خلقت و در كمربند همان سنت‌هاي بدوي آفرينش خويش يكسره مي‌نمايد، در اين صورت مي‌توانيم بگوييم كه ره‌آورد علم در اين رابطه نيز خود، تفسير عيني آيه‌ی مباركه‌ی فوق مي‌باشد.

اكنون به ديدگاه قرآن كريم در رابطه با پايان كار زمين مي‌پردازيم.

ابتدا مي‌بينيم يافته‌هاي علمي بشر در اين زمينه چيست؟

قبل از اينکه بشر به عصر تكنولوژي قدم بگذارد، مادي‌گرايان و ملحداني كه به اديان الهي باور نداشتند، عقيده به پايان‌يافتن عمر زمين و به طور عام، پايان‌يافتن كار خلقت مادي را نوعي خرافه مي‌پنداشتند. اما با پيشرفت‌هاي علمي اين پندارهاي كهنه فروريخت و اكنون در روشنايي علم، هيچ كسي منكر عقيده‌ی ديني پايان‌يافتن عمر زمين و كائنات نيست.

نظريّات اوّليه‌ی ‌دانشمندان در باره‌ی ‌پايان كار زمين بر اين پايه بنا يافته بود كه چون ادامه‌ی حيات و موجوديت زمين مستقيماً به نور و انرژي خورشيد وابسته است و خورشيد هم به مرور زمان گرما و انرژي خود را از دست مي‌دهد، پس بنابراين همان وقتي كه انرژي خورشيد به حدي از تنزل برسد كه خورشيد ديگر نتواند زمين را با عناصر حيات‌بخش خويش مدد رساند، همان وقت هم پايان كار زمين فرا خواهد رسيد. چه قطع پيوندهاي اكمالاتي ميان زمين و خورشيد، مي‌تواند به سرعت فاتحه‌ی زمين را بخواند، از آن رو كه زمين بدون خورشيد قطعاً به ادامه‌ی حيات قادر نيست.

اما اين فرضيّه دير زماني پايدار نماند، چه يافته‌هاي جديدتر علمي ثابت ساختند كه خورشيد به صورت خودجوش خويشتن را نوسازي مي‌كند. پس حد اقل تا ميليون ها سال خطر پايان‌يافتن انرژي خورشيدي متصور نيست و هم بر اين اساس، ترس از فقدان منابع حيات‌بخش براي زمين هم به اين زودیها بي‌مورد مي­باشد.

با سست‌شدن پايه‌هاي اين فرضيّه،‌ دانشمندان از احتمال سقوط زمين در كره‌ی خورشيد صحبت نمودند. بايسته‌ی يادآوري است كه علم نجوم نظر يه‌ی سقوط زمين در كره‌ی خورشيد و در نتيجه سوختن كامل آن را در كام امواج شعله‌هاي مذاب اين آتشفشان عظيم را، به طور كلي رد نمي كند اما به دليل اينکه زمين نيز همچون سيارات ديگر مجموعه‌ی شمسي، بر محور خورشيد حركت مي­كند و سيستم اين حركت به گونه‌اي دقيق و منظم است كه آن را از سقوط در كام خورشيد نجات مي‌دهد، پس نظريّهء‌سقوط زمين در خورشيد نيز از قوت چنداني برخوردار نيست.

سپس نظريّه‌ی ديگري ظهور كرد كه مي‌گفت:

حركت ميلياردها سياره در اطراف و اكناف آسمان، بالآخره روزي به برخورد يك و يا چندين سياره به زمين منجر خواهد گرديد، و اگر چنين تصادمي رونما گردد، بدون شك كار زمين يكسره خواهد شد. اما باز هم يافته‌هاي جديدتر علمي ثابت ساختند كه این نظريّه نيز بي‌پايه است، چه در حركت و دوران تمام سيارگان، نيروي جاذبه با دقّتي بي‌مانند طوري حكمفرماست كه از وقوع چنين برخوردي جلوگيري مي‌نمايد. علاوه بر اين، فضاي كائنات مستمراً چنان در حال توسعه مي­باشد كه اين توسعه فراتر از حوصله‌ی تصور عقل است. پس با اين توسعه‌ی عظيم هميشه گي در فضاي دوراني سيارگان، مجال براي يكي از آنها آنگونه تنگ نمي‌شود كه در اثر آن، برخورد و تصادمي رونما گردد.

«جيمس جينز» دانشمند بزرگ نجومي در اين باره مي‌گويد: «زمين ما منسوب به يك مستعمره‌ی كوچكي است كه در يك گوشه‌ی دور افتاده از فضاي لايتناهي واقع شده است. موطن ما كه وقتي بر روي آن سفر مي‌كنيم، كره‌ی عظيم و هولناكي به نظر ما مي‌آيد، چيزي جز يك ذره‌ی بي‌نهايت كوچك غبار مانند، در فضاي بيكرانه و دهشتناك نجومي نيست».

«لورد اوپري» در ارتباط با توسعه‌ی كائنات مي‌گويد: «چنانکه عقل‌هاي ما از تصوير و تصور ابتداي ازل و انتهاي ابد ناتوان است، همچنان انديشه‌هاي ما از تخيل اولين و آخرين مكان نيز ناتوان مي‌باشد. جهات چهارگانه همه بي‌نهايت‌اند، بالاي هر فرازي فرازهايي برتر، و بر زير هر سراشيبي، شيب‌هاي بي‌نهايت ديگر وجود دارد».

پس روشن است كه اين وسعت بي‌نهايت كائنات، از تصادم ستارگان و سيارگان با زمين جلوگيري مي‌نمايد به طوري كه اگر بخواهيم احتمال چنين تصادمي را مطرح نماييم، بايد بگوييم كه احتمال تصادم سياره‌ی ديگري با زمين، همانند احتمال تصادم يك كشتي درخليج فارس با كشتي ديگري در درياي مديترانه است. بنابراين، نظريّه‌ی پايان‌يافتن عمر زمين به دليل برخورد آن با سيارات ديگر، نيز نظريّه‌ی مسلطي نيست.

آخرين و جديدترين حقيقت علميي كه در قضيه‌ی پايان‌يافتن عمر زمين و آسمان بر كرسي داوري نشسته است، خود را تا حدي به حقايق مطرح شده در قرآن در اين رابطه همآهنگ گردانيده است. اين حقيقت علمي مبتني بر كشف عناصر «اشعاعي» مي­باشد كه با اين عناصر در هم شكستن اتم ميسّر مي‌شود، عمليه‌يي كه به نوبه‌ی خود، زاينده‌ی نيروي عظيم ويرانگري است، كه از آزادشدن بعضي ازنيوترونها به قصد درهم شكستن اتمهاي ديگر پديد مي‌آيد و اتم هاي ديگري كه خود بالنوبه به درهم شكستن مجموعه‌يي ديگر پرداخته و در نهايت پديده‌يي را به وجود مي‌آورند كه دانشمندان آن را «تأثير متقابل مسلسل» ناميده‌اند. اين عمليه به طور بالفعل در عنصر «يورانيوم» كه سبب به وجودآمدن بمب اتمي گرديد، تجربه شده است.

در اينجا نيروي ديگري هم هست كه از عمليه‌ی متضاد آزادشدن اتمها پديد مي‌آيد. اين عمليه عبارت است از تداخل دو اتم در يكديگر براي ساختن يك اتم سنگين وزن‌تر، آنسان كه در بمب هيدروژن رونما گرديد. همين عمليه ايجاد بمب هيدروژني است كه به گونه‌ی مستمر و مسلسل در خورشيد رونما مي‌شود. پس دليل اينکه كره‌ی خورشيد هميشه در حال جوشش شعله‌هاي مذاب آتش مي‌باشد، نيز در همين امر نهفته است.

آنچه در دانش نوين مورد اعتراف همگان مي‌باشد، تشكيل اتم از الكتريسته‌ی مثبت يا پروتون و الكتريسته‌ی منفي يا الكترون است. پروتون و الكترون در تعداد با همديگر مساوي مي‌باشند و گاهي در تركيب اتم بار الكتريكي متعادل‌تري به وجود مي‌آيد كه اسم آن نوترون است. حلقات علمي در اواخر سال 1955 ميلادي اعلام كردند كه يكي از دانشمندان اتمي به نام «ارنست لورنس» به كشف خطرناك جديدي دست يافته است كه همانا موجوديت بار الكتريكي از جنس «پروتون» مي‌باشد با اين تفاوت كه اين بار الكتريكي منفي است نه مثبت. اين پروتون داراي بار منفي الكتريكي، طبقه‌يي را پيرامون كره‌ی زمين در سطوح بالايي جو تشكيل داده است. نكته‌ی نهايت مهم اين است كه وجود اين بار وسيع الكتريكي مغاير با طبيعت، خطرناكترين پديده‌يي است كه ممكن است عقل بشري تصور آن را بنمايد، زيرا اگر ذره‌يي از ذرات يك عنصر بنيادين درهم شكسته شود، با درنظرداشت وجود اين پديده‌ی غير طبيعي، از درهم شكستن فقط يك ذره يا يك اتم، همان عمليه «تأثير متقابل مسلسل» به وجود مي‌آيد و از آنجا كه آب در تركيب همه مواد داخل است، اگر چنين اتفاق افتد كه جزئي از آب به دوبخش تركيبي خود، يعني هيدروژن و اكسيژن منقسم شود و يك اتم از اتمهاي آن در هم بشكند، نتيجه چه خواهد بود؟ شكي نيست كه هيدروژن، گاز مشتعلي است و اكسيژن رهاشده هم به اشتعال آن كمك مي‌كند، پس اگر ذرات اكسيژن رها شوند، هيدروژن به گاز مشتعل بي‌مهاري تبديل خواهد شد. معني این عمليه آن است كه دركمتر از يك چشم به هم زدن، آب همه درياها، اقيانوس‌ها و جويبارها به آتش مشتعل و سركشي مبدل خواهد گشت.

خوب آيا پايان زمين با همين روند همنوا خواهد بود؟

به طور حتم مي‌توان گفت كه چنين خواهد شد، زيرا قرآن كريم در آيات 6 و 7 سوره‌ی طور مي‌گويد:

﴿وَٱلۡبَحۡرِ ٱلۡمَسۡجُورِ ٦ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٞ ٧﴾ [الطور: 6-7].

«قسم به درياهاي آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر كافران واقع خواهد شد».

و در آيه 6 سوره‌ی تكوير مي‌گويد:

﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ ٦﴾ [التکویر: 6].

«و هنگامي كه درياها چون آتش شعله‌ور گردند».

و در آيه‌ی 3 سوره‌ی انفطار مي‌گويد:

﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ ٣﴾ [الأنفطار: 3].

«و هنگامي كه درياها منفجر گردند».

و چون دو اتم از اتمهاي هيدروژن با هم تركيب شوند، از تركيب آنها «هليوم» به وجود مي‌آيد و از وجود هليوم، آتشفشان عظيم بي‌كرانه‌يي پديد خواهد آمد كه تمام عرصه‌ی كائنات را در بر خواهد گرفت و در آن زمان است كه آسمان هم يكپارچه آتش مي‌شود. چنانکه قرآن كريم در آيه‌ی 37 سوره‌ی رحمن مي‌گويد:

﴿فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ ٣٧﴾ [الرحمن: 37].

«آنگاه كه آسمان شكافته شود تا چون گل سرخ‌گون و چون روغن مذاب و روان گردد».

و در آيات 8 و 9 سوره‌ی معارج مي‌گويد:

﴿يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ ٨ وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ٩﴾ [المعارج: 8-9].

«روزي كه آسمان فلز گداخته شود و كوه‌ها چون پشم زده شود».

و در آيات 15 و 16 همين سوره مي‌گويد:

﴿كَلَّآۖ إِنَّهَا لَظَىٰ ١٥ نَزَّاعَةٗ لِّلشَّوَىٰ ١٦﴾ [المعارج: 15-16].

«نه چنان است كه مي‌پندارند، بلكه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند».

و در آيه‌ی 77 سوره‌ی نحل مي‌گويد: ﴿وَمَآ أَمۡرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمۡحِ ٱلۡبَصَرِ أَوۡ هُوَ أَقۡرَبُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٧﴾ [النحل: 77].

« كار قيامت به مانند چشم بر هم زدن، يا نزديك‌تر از آن بيش نيست و البته خداوند بر همه چيز تواناست»

آيات مباركه‌ی فوق، پيام صريح و روشني دارند كه حقايق مطرح‌ شده‌ی علمي فوق، تفسير آنها را كاملاً مبرهن ساخته است.

و اما آيه‌ی اخير واضح مي‌سازد كه جريان به پايان رسيدن مرحله‌ی كنوني خلقت كائنات، بسيار سريع و فقط در يك آن واحد است و بيش از يك لحظه‌ی كوچك زماني را كه به اندازه‌ی يك چشم بر هم زدن يا حتي كمتر از آن خواهد بود، در بر نمي‌گيرد.

پس بايد ديد، ديدگاه علم در اين رابطه چيست؟

از نظر دانش نوين، اگر به هر دليلي يك پروتون منفي از آسمان با يك پروتون مثبت در يكي از اتمها تماس پيدا نمايد، در آن صورت هرگز نمي‌توان ميزان و محدوده‌ی ويراني ناگهانيي را كه با سرعتي خارق‌العاده، همه‌ی كائنات را در بر خواهد گرفت، تصور نمود، چه در صورت وقوع همچو حالتي، ويراني در حقيقت اصل «واحد آفرينش» را كه انسان، حيوان، نبات، زمين، آسمان و كائنات مادي ... مي‌باشند، در نشانگاه خود قرار داده است.

بلي، علم اثبات مي‌كند كه چنين احتمالي عامل به پايان پيوستن وجود زمين مي‌باشد. و روشن است كه هر پديده‌يي از اين قبيل نيز نمي‌تواند فقط به زمين محدود بماند، زيرا آفرينش، سلسله‌ی به هم پيوسته و زنجيره‌ی نهايت منسجمي است و از آنجا كه ويراني در درون اتمهاي آفرينش زمين و آسمان انجام مي‌گيرد بنابراين، شكي نيست كه اين عمليه بيش از يك لحظه‌ی بسيار بسيار اندكي را در بر نخواهد گرفت.

قرآن كريم اين حالت را در اولين آيات سوره‌ی انفطار چنين توصيف مي‌نمايد:

﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ ١ وَإِذَا ٱلۡكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتۡ ٢ وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ ٣﴾ [الانفطار: 1-3].

«هنگامي كه آسمان شكافته شود و هنگامي كه ستارگان فرو ريزند و زماني كه درياها منفجر گردند».

همچنين در سوره‌ی انشقاق مي‌فرمايد:

﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ٢ وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ٣ وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ ٤﴾ [الانشقاق: 1-4].

«هنگامي كه آسمان شكافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد كه فرمان او را پذيرد و هنگامي كه زمين منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بيرون افكند».

آري، ويران ساختن آسمان و زمين و كائنات با همه‌ی اين عظمت خويش، در برابر قدرت مطلقه‌ی پروردگار يك عمليه‌ی ساده بيش نيست. و هرچند پروردگار بزرگ در امور تكويني - ايجاداً و عدماً - از توسل به اسباب بي‌نياز است چه كائنات همه فرمانبر بي‌چون و چراي اراده و امر او مي­باشند، اما علم در اينجا مي‌آيد تا گواهي بر حقانيت اعتقادات ديني باشد. و از نظر عقيدتي هم هيچ اشكالي ندارد كه جريان ويرانسازي كائنات كه قرآن حتي اشكال و تصاوير آن را نيز در تابلوهاي اين چنين روشن به تصوير كشيده است، فقط با توقف‌دادن و يا دگرگون ساختن يك جزء كوچك و بي‌مقدار از نظام قانونمندي حركت اتمها باشد.

قرآن كريم در بخشي از تصويرپردازي صحنه‌هاي هولناك به پايان آوردن آفرينش كنوني مادي، در اولين آيات سوره‌ی حج مي‌گويد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج: 1-2].

«اي مردمان! خداترس و پرهيزگار باشيد كه زلزله‌ی روز قيامت حادثه‌ی بسيار بزرگ و واقعه‌ی سختي خواهد بود، آن روز هنگامه‌ی بزرگ و سختي را مشاهده مي‌كنيد. روزي كه هر زن شيرده از هول طفل خود را فراموش كند و هر آبستن بار حمل خود را بيفكند و مردم را از وحشت آن روز بيخود و مست بنگري. در صورتي كه مست نيستند و ليكن عذاب خداوند بسيار سخت است».

اما در ارتباط با ميزان عذابي كه از جريان در هم ريختاندن و ويران ساختن آفرينش بر پا مي‌شود، در آيات 11 تا 14 سوره‌ی معارج مي‌فرمايد:

﴿يَوَدُّ ٱلۡمُجۡرِمُ لَوۡ يَفۡتَدِي مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِئِذِۢ بِبَنِيهِ ١١ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ١٢ وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِي تُ‍ٔۡوِيهِ ١٣ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ يُنجِيهِ ١٤﴾ [المعارج: 11-14].

«مجرمين در آن روز دوست دارند و آرزو مي‌كند كه كاش توانستي فرزندان، همسر، برادر و هم خويشان قبيله‌اش را كه هميشه حمايتش ‌كردند و هم هر كه را كه در روي زمين است، فداي خود گرداند و از ان عذاب نجات يابد».

و در آيات 33 تا 37 سوره‌ی عبس مي‌فرمايد:

﴿فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ٣٣ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: 33-37].

«آنگاه كه آن فرياد و صداي تكان‌دهنده به گوش ايشان رسيد، آن روز روزي است كه هر شخص از برادرش مي‌گريزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش، در آن روز هر كس چنان گرفتار كار خود است كه به هيچ كس نپردازد».

تصويرهاي هولناك عظيمي كه هرگز دانشمندان نتوانسته اند به اين دقّت و با اين حالت زنده، آن را توصيف نمايند هرچند در اين باب سخنها رانده و تصويرها هم كشيده‌اند.

موقعيت نجوم در پرتو آياتي از سوره‌ی نحل

خداي در سوره‌ی نحل گوشه‌يي از فضل و احسان خود بر بندگانش را بر مي‌شمارد و بدون شك در هر يك از آيات اين سوره، معاني بس عميق علمي نهفته است، از جمله در آيات 5 ـ 8 كه مي‌فرمايد:

﴿وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۖ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٥ وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ ٦ وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلۡأَنفُسِۚ إِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٧ وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗۚ وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٨﴾ [النحل: 5-8].

«و چهارپايان را براي انتفاع نوع بشر خلق كرد، براي شما در آن رفاهيت و منافعي است و از گوشت آنها غذا مي‌خوريد و در آنها براي شما زيبايي است، آنگاه كه آنها را از چراگاه برمي‌گردانيد و هنگامي كه آنها را به چراگاه مي‌بريد. و بارهاي شما را به شهري مي‌برند كه جز با مشقت بدنها بدان نمي‌توانستيد برسيد، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را براي سواري و تجمل مسخر شما گردانيد و چيزهايي ديگري هم كه هنوز نمي‌دانيد براي (سواري) شما مي‌آفريند».

سپس به رحمت و فضل خويش در فرود آوردن آب از آسمان اشاره نموده و مي‌فرمايد:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ﴾ [النحل: 10-11].

«اوست خدايي كه از آسمان براي شما آب نازل كرد تا از آن بياشاميد و درختان را پرورش دهيد تا شما از ميوه‌ی آن و حيوانات از برگ و سبزه‌اش برخوردار شوند و هم زراعت‌هاي شما از آن آب باران برويد، درختان خرما و زيتون و انگور و از همه انواع ميوه‌جات».

آيات سوره همچنان در راستاي توضيح نعمت‌هاي الهي جلو مي‌روند:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢﴾ [النحل: 12].

«و هم شب و روز و خورشيد و ماه را براي زندگاني شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خويش مسخر ساخت، در اين كار نشانه‌هاي قدرت خدا براي اهل خرد پديدار است».

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَا﴾ [النحل: 14].

«و اوست خدايي كه دريا را براي شما مسخر كرد تا از گوشت (آبزيان حلال) آن تغذيه كنيد و از زيورها و مواد موجود در آن استخراج كرده و تن را بياراييد».

سپس در ادامه‌ی آيات فوق‌الذكر، انواع ديگري از فضل و رحمت خويش را بر مردم آشكار ساخته و مي‌فرمايد:

﴿وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥﴾ [النحل: 15].

«و نيز كوه‌هاي بزرگ در زمين بنهاد تا از اضطراب و ناامني در روي زمين برهيد و جويبارها و راه‌ها را آفريد تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌هاي رهنماي ديگر و همچنين آنها با ستارگان رهنمون مي­شوند».

قرآن در اين آيه‌ی مباركه در باب ذكر منافع خلقت كوه‌ها، آنها را لنگرگاه‌هاي زمين معرفي مي‌كند كه اين خود معجزه‌ی علمي آيه‌ی مباركه در عصر رسالت است، چه در زماني كه بشر به عصر اكتشافات علمي قدم نگذاشته بود، اين آيه به روشني بر حركت زمين تأكيد نهاد. علاوه بر اين، قرآن در اين آيه بر اين حقيقت تصريح مي­نمايد كه كوه‌ها، جويبارها و راه‌ها، علامات فارقه­يي براي مردم اند تا مقاصد حركت و سير و سفر خويش را گم نكنند. ملاحظه مي‌كنيم كه ستارگان نيز در اين آيه به عنوان تابلوهاي رآهنما معرفي گرديده‌اند.

در حقيقت اين تنها آيه‌يي از قرآن نيست كه ستارگان را به عنوان تابلوهاي رآهنما معرفي مي­كند، بلكه آيات ديگري در قرآن كريم نيز به اين حقيقت پرداخته اند، از جمله آيه‌ی مباركه‌ی 97 سوره‌ی انعام كه مي‌گويد:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٩٧﴾ [الأنعام: 97].

«اوست خدايي كه ستارگان را براي رهنمايي شما در تاريكیهاي بر و بحر بيافريد البته ما آيات خود را براي اهل فهم به تفصيل بيان نموده‌ايم».

به راستي كه قرآن با اين دو آيه‌ی كريمه، صدها سال از علم بشري پيشي گرفته است. هرچند قبل از بيان اين حقيقت توسط قرآن نيز، عقيده بر آن بود كه ستارگان در شب‌هاي غير مهتابي با روشنايي كمي كه مي‌پراكنند، اندكي از تاريكي شب را شگافته و در نتيجه به عنوان رآهنما عمل مي‌كنند، مگر پيشرفت‌هاي علم نجوم ثابت ساخت كه نقش نور آنها در اين رابطه، تمامت قضيه نبوده ونيست.

آري، بررسیها و ره‌آوردهاي علم نجوم ثابت ساخت كه ترتيب و موقعيت ستارگان در آسمان از پنج‌هزار سال قبل تا اكنون يكسان بوده است و در آينده نيز اين ترتيب پا بر جا خواهد ماند. پس آنچه كه در طول اين مدت دستخوش تغيير بوده است، زمين و سيارات خورد و ريزه‌ی ديگر مي‌باشند. علماي نجوم مي‌گويند: سيارات عشاير آسمان‌اند و هيچ آدرس ثابت كوكبي ندارند، چنانکه عشاير زمين نيز هميشه در حال نقل و انتقال بوده و داراي آدرس ثابتي نمي‌باشند. بنابراين، ستارگان با موقعيت‌هاي ثابت نجومي كه دارند، مي‌توانند در هنگام شب به خوبي نقش تابلوهاي رآهنما را براي ساكنان زمين ايفا نمايند و اين نقش بيشتر مربوط به موقعيت‌هاي ثابت آنان است تا نور وروشني اندكي كه مي‌پراكنند. پس قرآن نخستين كتابي است كه به اهميت بالغه‌ی ستارگان و وظايف آنها در اين مورد اشاره كرده است.

دانشمند نجومي پروفسور «سير جيمس جنيز» در باره‌ی ستارگان مي‌گويد: «اگر ما بخواهيم آدرس خانه‌يي را در يك شهر جويا شويم، نخست از اسم خيابان و سپس از شماره‌ی خانه‌يي كه در آن واقع شده است پرسش مي‌كنيم، اما در اين ميان تعداد ديگري از خانه‌ها هستند كه به دليل شهرت زياد خود، داراي اسما و عناوين مخصوص به خود مي‌باشند. وضعيت ستارگان نيز چنين است، بعضي از ستارگان مشهور كه داراي درخشش خاصي مي‌باشند، نامهاي مخصوص به خود را دارند، مانند ستاره‌ی «شعري يماني»، ستاره‌ی رخشان «سماك»، ستاره‌ی «عيوق»، ستاره‌ی «نسر»[[1]](#footnote-1) و امثال آن از ستاره‌هاي رخشنده‌ی ديگر. اما بعضي از ستارگان همچون اكثريت منازل موجود در يك شهر، داراي اسم، شماره و آدرس تنظيم شده‌يي مي‌باشند. مانند ستاره‌ی «27 ولف»، كه اين شماره‌گذاري با اعداد، بعد از تمام شدن حروف الفبا انجام گرفته است. حتي آن تعداد از ستارگان مشهوري كه داراي نامهاي مخصوص به خود نيز مي‌باشند، نيز در جدول آدرس‌ها قرار داده شده اند.

اما ستارگان ضعيفي كه جز با تلسكوب قابل رؤيت نمي‌باشند، نيز جدول جداگانه و نقشه‌ی مخصوص آدرس‌هاي خود را دارند و اماكن آنها در آسمان دقيقاً مشخص ساخته شده است. مانند ستاره‌ی «359 ولف» كه معني آن ستاره «359» در جدول نجومي «ولف» است.

به همين ترتيب آسمان از منظر ستارگان، به بيست منطقه‌ی مشخص تقسيم گرديده است كه همه‌ی اين مناطق داراي نقشه‌ها، جدول‌ها و آدرس‌هاي معين خود بوده و دقيقاً با مقياس درجه‌بندي مشخص ساخته شده اند.

بنابراين، ستارگان و موقعيت‌هاي آنها، مهمترين علائمي هستند كه ناخدايان كشتيهاي بحري و هدايت‌كنندگان وسايل بري، طياره­ها در فضا و حتي كوچيان در صحرا از رؤيت آنها راه خويش را پيدا مي‌كنند. و چه بسيار قافله‌هاي دريايي كه چون دستگاه‌هاي راهياب آنها از كار مي‌افتد و خط سير خويش را گم مي‌كنند، تنها راه نجات آنها از سرگرداني و گمراهي، ستارگان آسمان اند. و چه بسيار مسافراني كه در مسير قاره‌ها مقصد خويش را گم كرده‌اند و سرانجام اين ستاره­گان بوده‌اند كه گم‌كرده راهان را به راه و مقصد شان رهنمون گرديده‌اند.

و اين چنين است كه تحصيل و تدريس علوم نجومي و دانش ستاره‌شناسي، امروزه از مهمترين مواد درسي كالج‌ها و دانشكده‌هاي كشتي‌راني و راه و ترابري مي‌باشد. و اين چنين است كه علم جديد با زبان روشني بر حقانيت قرآن كريم گواهي مي‌دهد.

و آنگاه كه قرآن كريم چهارده قرن قبل گفت:

﴿وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ﴾ [النحل: 16].

«و مردم در تاريكي‌هاي بر و بحر به وسيله‌ی ستارگان رهبري مي‌شوند».

هدف قرآن اين بود تا انظار را به سوي علم نجوم جلب نموده و انسان جستجوگر را به راه صحيح آن رهنمون گردد و قبل از آنکه بشر بخواهد در باره‌ی ستارگان به خود زحمت كاوش و پژوهش بدهد، كليّات دانش نجومي را به حيث مسلمات اين علم در اختيار بشر قرار داده و روشن سازد كه ستارگان همچون علائم ترافيكي ثابتي در موقعيت‌هاي معين خود قرار دارند و آماده‌ی رآهنمايي رهپويان منازل و مقاصد درياها و بيابانها مي‌باشند.

نظام دقيق ماه و خورشيد  
(1)

قرآن كريم در عصري نازل گرديد كه دانش نجومي هنوز موفق به كشف حقايق علمي زيادي نگرديده بود و چندين قرن بعد از نزول قرآن بود كه تكاپوهاي دانشمندان توانست بخش كوچكي را از آنچه قرآن در اين ميدان مطرح نموده است، درنوردد. با پيشرفت‌هاي علمي، رفته رفته اعماق و ابعاد آيات قرآني در اين زمينه روشن و روشنتر گرديد، از جمله آيه‌ی 5 سورة الرحمن كه مي‌گويد:

﴿ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ٥﴾ [الرحمن: 5].

«خورشيد و ماه بر اساس نظام و محاسبه‌ی دقيق حركت مي‌كنند».

و براي اولين بار بود كه بشر دانست، اندازه‌ و چگونگي وصول گرما و نور آفتاب به زمين، يك روند اتفاقي نبوده بلكه با حساب و كتاب دقيق و منظمي انجام مي‌گيرند. پديده‌هايي كه خود نمودار روشن عظمت آفريدگار و قدرت بي‌پايان وي مي‌باشند.

اكنون بياييم تا گوشه‌يي از اين نظام دقيق را به روايت علم كه هميشه بهترين مفسر آيات علمي قرآن كريم مي‌باشد، با هم مرور نماييم.

دانشمند بزرگ علم نجوم «جيمس جينز» در اين باره مي‌گويد: «همه چيز در خورشيد، با شدت تمام در حال حركت و جوشش است. سطح خورشيد آتشفشان هميشه جوشاني است كه غليان آن هرگز آرامش نمي‌شناسد. عمق داخلي آن، نيروگاه عظيم توليد انرژي است كه هرگز از شتاب نمي‌افتد و در نتيجه جريان عظيم حرارت در آن، به طور انفجارآميزي از عمق به سطح در حال فوران است، پديده‌يي كه نه تنها جريان تابش اشعه‌ی خورشيد را ايجاد مي‌نمايد بلكه زبانه‌هاي عظيم انفجاري و شعله‌هاي آتش مذاب آن را تا فاصله‌ی صدها هزار مايل از سطح آن به فضاي بيروني پرتاب مي‌كند كه تصويربرداري از اين حالات تا اكنون چندين بار ممكن گرديده است، از جمله تصاويري كه در ماه عقرب سال (1385) از انفجارات پياپي توفانهاي خورشيد گرفته شد. در تصويربرداري يكي ديگر از اين حالات (آفتاب گرفتگي سال 1919) مشخص گرديد كه عرض اين زبانه‌هاي انفجاري (350000) مايل و ارتفاع آن (475000) مايل مي‌باشد. همچنين آشكار شد كه قطر خورشيد (109) برابر قطر زمين است و اين مي‌رساند كه در مقابل هر مايل مكعبي از قطر زمين، نزديك به يك و نيم ميليون مايل از قطر خورشيد قرار دارد. در جه‌ی حرارت در قلب خورشيد بيست و نه ميليون درجه فارنهايت و فشار آن به (264) ميليون تن در هر اينچ مربع مي‌رسد. با اين حساب، اگر حرارت خورشيد بدون مانع به زمين برسد، قيامت كبري بر پا خواهد گشت. از اين جهت خداوند بزرگ بر گرداگرد خورشيد طبقات و لايه­هاي حائلي را قرار داده است كه اين طبقات حائل اجازه نمي‌دهند تا حرارت خورشيد بيشتر از مقياس دو جزء از يك ميليون جزء از نيروي كلي آن، به زمين برسد.

با اين حساب، آيا به تعبير قرآن كريم، بر خورشيد و ماه يك نظام محاسباتي دقيق حكمفرما نيست؟ و آيا اين آيه خود نمايانگر اعجاز اين كتاب مبين نمي­باشد؟

تقويم هجري قمري (2)

﴿ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ٥﴾

از مهم‌ترين حساب‌هاي دقيق و نظام‌هاي پيچيده‌يي كه پروردگار بزرگ در ماه و خورشيد گنجانيده است، پديده‌ی «زمان» است. بدون شك سنجش زمان طبيعي از مهمترين لوازم و ضرورياتي است كه سامانه‌ی زندگي بر پايه‌ی آن تنظيم مي‌شود. اهميت زمان را وقتي بهتر مي‌شناسيم كه زندگي را بدون زمان تصور كنيم! بنابراين، علاوه بر اينکه زمان مقياسي، در تنظيم و ساماندهي زندگي بشر تأثير حياتي دارد، به همان پيمانه، زمان و سيله‌يي در خدمت علم نيز هست.

مثلاً قديمي‌ترين صخره در منطقه‌ی كيستون ايالات متحده‌ی امريكا كه جديداً كشف گرديده است، داراي يك بليون و 460 ميليون سال عمر مي‌باشد و انتظار مي‌رود كه اين كشف به شناخت تاريخ زمين كمك كند.

بلي، اصولاً چرخ حركت حيات و بهره‌گيري از نعمات زندگي با پديده‌ی زمان ارتباطي گسست‌ناپذير دارد و استقرار حيات و تنظيم آن بدون زمان ناممكن است.

شايد اين پرسش به وجود آيد كه زمان طبيعي چيست؟ زمان طبيعي عبارت از حركت خورشيد است. به اين ترتيب كه طلوعگاه، درخشش صبحگاهي خورشيد است، چاشت گاه، زماني است كه خورشيد در بلندترين نقطه‌ی آسمان قرار مي‌گيرد و غروب‌گاه هم لحظه‌يي كه خورشيد در پشت سر افق ناپديد مي‌شود. و در ميان دو درخشش آفتاب، يا در ميان دو چاشتگاه، يا در ميان دو غروبگاه، يك روز كامل قرار دارد كه عبارت از 24 ساعت است. اين از حساب روز، و اما حساب ماه را هم از حركت مهتاب دريافت مي­كنيم. به اين ترتيب كه فاصله‌ی زماني ميان ظهور مهتاب در يك دوره با ظهور مجددش در دوره‌ی ديگر، بيست و نه و نيم روز است، كه اين خود تعيين‌كننده‌ی زمان ماه مي‌باشد.

آري، هر انساني مي‌تواند با نگاه‌كردن به خورشيد در هر لحظه‌يي از روز، حدس بزند كه كه در كدام ساعت تقريبي از روز قرار دارد، اما نگاه‌كردن به خورشيد نمي‌تواند مشكل تقويمي روزها را حل كند و اين موضوع كار مهتاب است. به طوري كه يك نگاه گذرا به مهتاب ما را در حدود تقريبي روزها قرار مي‌دهد. و اين چنين است كه خورشيد مأموريت تعيين زماني ساعات، و ماه مأموريت تعيين زماني روزها را بر عهده دارند.

اما آنچه كه در اين بحث از منظر ما مهم است، توجّه به اين حقيقت مي‌باشد كه بر اساس نگرش هاي دقيق علمي، تنها تقويم طبيعي زمان، تقويم هجري قمري يعني «تقويم اسلامي» است. اگر باور نداريد، اينك لحظه‌يي به تقويم مصنوعي تاريخ كه به وسيله‌ی انسان ساخته شده است تأمّل كنيد:

انسان متمدن در عصر حاضر تلاش كرد تا براي خويش تقويم زماني خاصي را وضع كند، از اين رو دانشمندان غربي با محاسبه‌ی اينکه زمين در ظرف مدت 360 روز و پنج ساعت و 48 دقيقه و 46 ثانيه يك بار بر محور خورشيد مي‌چرخد، سال خورشيدي را بر ماه قمري تقسيم نمودند. اما از اين عمليه نتيجه‌ی مساوي عدد 12 كه عدد ماه‌هاي سال است و اساس حساب زماني مي‌باشد بدست نيامد. پس آنها ناچار شدند تا بعضي از ماه‌ها را 30 روز و بعضي ديگر را 31 روز قرارداده و از روي اجبار ماه فبروري را گاهي 28 روز و گاهي 29 روز به شمار آورند. اما علي رغم همه اين تلاش‌هاي قانون‌شكنانه باز هم آنها با دردسرهاي ديگري و از جمله با اختلال در ميعاد زماني حلول سال و اختلال در ايام هفته روبه­رو گرديدند.

مثلاً اگر شخصي درست در نيمه‌ی شب 31 دسامبر در منزلش در نيويورك، رو به روي تلويزيون بنشيند، شاهد خواهد بود كه نيويورك لحظه‌ی حلول سال نو را جشن گرفته و تلويزيون پخش مراسم تحويل سال را آغاز كرده است، اما وقتي اين شخص كانال تلويزيوني شيكاگو را مشاهده كند، مي‌بيند كه در همين ساعت معين در شيكاگو از حلول سال جديد هيچ خبري نيست و شيكاگو يك ساعت بعد از آن حلول سال نو را اعلام مي‌كند. و باز همين طور از شيكاگو كه به «انفرس» برود، مي‌بيند كه تلويزيون «انفرس» درست در ساعت 2 صبحگاه اول جنوري، حلول سال جديد را اعلام مي‌كند و اما سانفرانسيسكو، باز يك ساعت ديرتر و درست در ساعت 3 صبح‌گاه اول جنوري. و از سانفرانسيسكو كه به هاوايي برود، مي‌بيند كه حلول سال جديد در آن درست در ساعت پنج و نيم بامداد اعلان شده است.

در نتيجه‌ی اين وضعيت، مسافر دريا بايد هر از چند گاه يك بار، عقربه‌ی ساعت خود را جلو و يا عقب ببرد. و گاهي حتي اتفاق مي‌افتد كه اين مسافر بيچاره، نان شبش را در شامگاه روز چهار شنبه صرف مي‌كند، اما وقتي صبح از خواب برمي‌خيزد، باز مشاهده مي‌كند كه يك بار ديگر روز چهار شنبه از نو آغاز شده است. گويي او در يك هفته دو روز چهارشنبه را از سر گذرانيده است. از ناحيه‌ی ديگر، گاهي اتفاق مي‌افتد كه اين مسافر مي‌رود تا شب روز چهار شنبه را در غرفه‌ی خود در همان كشتي بخوابد، اما هنگامي كه بيدار مي‌شود، خود را در روز جمعه مي‌يابد و به اين ترتيب در هفته‌ی او گويا روز پنجشنبه گم شده است!! كه اين امر به خطوط عرض‌البلد و اختلاف عنصر زماني برمي‌گردد كه انسان كوشيده است با دست بردن به آن، براي خود تقويم وضع نمايد و در نتيجه، اين دخالت بيجا او را بدينسان دچار گمراهي و سرگرداني ساخته است. و در اينجاست كه به صحت و دقّت عجيب تقويم هجري قمري پي مي‌بريم.

بلي، در ماه قمري حساب و كتاب دقيق و بي‌مانندي حكمفرماست و هم از اين رو است كه بشر مي‌بايد حساب و كتاب دقيق سال و ماه، هفته و روز خود را از اين نظام زماني دريافت نمايد، در غير آنچنان مي‌شود كه خوانديم، روزهاي مكرّر در هفته و هفته‌هاي بدون روز! ابتذالي كه انسان متمدن غرب درگير آن گرديده است. انساني كه گويي مي­پندارد حتي مي‌تواند در سيستم زمان هم دخالت كند. و اينجاست كه يك بار ديگر، در برابر اعجاز علمي قرآن كريم سر تواضع و تسليم فرود مي‌آوريم و مشخصاً در پيشگاه آيه‌ی مباركه‌ی 5 سوره‌ی يونس كه مي‌گويد:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٥﴾ [یونس: 5].

«اوست خدايي كه آفتاب را رخشان و ماه را تبان نمود و سير و سفر ماه را در منازلي معين كرد تا بدين وسيله شماره‌ی سالها و حساب ايام را (براي امر معاد و نظم معاش خود) بدانيد. اين ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نيافريده و خداوند آيات خود را براي اهل علم و معرفت به تفصيل بيان مي‌فرمايد».

انشقاق نجومي قمر

در سال 1610 ميلادي، گاليله كشف كرد كه سياره‌ی «زحل» با سه طبقه‌ی دايروي محاط گرديده است كه اين طبقات دايروي، نوعي كمربند را پيرامون آن تشكيل داده‌اند.

يافته‌هاي بعدي نشان داد كه وجود طبقات دايروي به سياره‌ی زحل منحصر نبوده، بلكه سيارات ديگري نيز وجود دارند كه داراي همچو طبقات دايروي شكل مي‌باشند. در سال 1750م يك تن از علماي دانش نجومي به نام «رايت» گفت كه اين حلقات دايروي پيرامون زحل، در واقع عبارت از تعدادي سيارات بي‌نهايت كوچك‌اند كه بر محور آن مي‌چرخند. تا آنکه با اختراع آلات و ابزار پيشرفته‌تر نجومي، علم جديد در اين رابطه به يك نظريّه قاطع‌تر دست يافت و حجّت دانش نجوم «سير جيمس جينز» در كتاب خود: «ستارگان در سير و سفرهايشان» با استناد به نظريات علمي «ماكسويل» گفت: «اين حلقات دايروي از نقطه نظر علمي شگفت‌ترين اجرام آسماني مي‌باشند. يافته‌هاي جديد دانش نجومي نشان مي‌دهد كه اين حلقات، قطعاتي كوچك از يك جسم بزرگتري هستند كه روزگاري يك قمر عادي كامل الوجود از اقمار زحل بوده است و اين قمر رفته رفته به منطقه‌ی خطر زحل داخل گرديده و در نتيجه پارچه پارچه و قطعه قطعه شده است، زيرا اين منطقه‌ی خطر، محدوده‌يي است كه هيچ جسم كوچك‌تري از زحل وارد آن نمي‌شود مگر اينکه خرد و پارچه گرديده و قطعه قطعه مي‌شود. سرگذشت اين قمر زحلي نيز درست همانند سرگذشت سياره‌ی بزرگتر ديگري است كه در زمانهاي بسيار دور گذشته به جوار خورشيد به پناه آمده بود، اما خورشيد آن را پارچه پارچه ساخته و از آن خانواده‌ی فعلي خويش (مجموعه‌ی شمسي) را تشكيل داد. همچنين زحل نيز نزديك‌ترين قمر به خود را به ميليونها قطعه‌ی كوچك پارچه پارچه نموده و از اين قطعات، حلقات دايروي پيرامون خويش را تشكيل داده است».

جيمس جينز ادامه مي‌دهد: «بنابراين، هيچ گريزگاهي از تكرار اين وضعيت در قمر ما نيز در آينده‌هاي دور وجود ندارد، چه شكي نيست كه قمر ما اندك اندك به زمين نزديك و نزديكتر مي‌گردد و اين نزديكي در نهايت به سرحدي خواهد رسيد كه براي سلامتي قمر بسيار خطرساز است و در اين هنگام است كه قضاي الهي كار خود را مي­كند و آنگاه قمر شق گرديده، پارچه پارچه مي‌شود و به اين ترتيب، زمين ما از داشتن قمر خود بي‌نصيب مي‌گردد. البته زمين در اين هنگام همانند زحل از قمر پارچه پارچه شده‌ی خود، حلقات دايروي كمربند مانندي را به دور خويش تشكيل مي‌دهد و اين حلقات نه فقط نوري همانند نور قمر فعلي را به زمين خواهند فرستاد، بلكه در طول تمام شب‌هاي سال، زمين ما همانند شب‌هاي مهتابي 14 و 15 منور خواهد بود».

بحث‌ها و بررسیهاي نجومي باز هم در باره‌ی اين نظريّه استمرار يافت و در نهايت اين نتيجه به دست آمد كه بلي، به راستي هم قمر ما اكنون در همان مسير و مداري قرار ندارد كه در هنگام تشكيل مجموعه‌ی شمسي در آن قرار داشته است، بلكه از آن هنگام تا اكنون، قمر به زمين بسيار نزديكتر گرديده است و هر چند اين نزديكي بسيار به كندي پيش مي‌رود، اما با توالي زمان، سرانجام قمر به منطقه‌يي وارد خواهد شد كه بر نيروي جاذبه‌يي كه آن را در فاصله‌ی بي‌خطر از زمين قرار داده است، غلبه خواهد كرد. البته نخستين نشانه‌ی ورود قمر به منطقه‌ی خطر، عبارت خواهد بود از زلزله‌هاي ويرانگر در داخل قمر كه اين زلزله‌ها روز به روز با نزديك‌شدن بيشتر آن به زمين، شديد و شديدتر گرديده و شكل هولناكي را به خود خواهد گرفت و در نهايت به شق‌شدن آن خواهد انجاميد.

شايان ذكر است كه از نقطه نظر علمي هيچ استبعادي ندارد كه پارچه پارچه‌شدن قمر، بر قوه‌ی جاذبه‌ی كواكب و اجرام ديگر آسماني كه جاذبه‌ی قمر در نگهداشت آنها مؤثر است، نيز تأثير منفي به جاي گذاشته و نهايتاً موجب اختلال در حالات و حركات آنها گردد و باز اين اختلال در نيروهاي جاذبه‌ی ميان سيارات و كواكب ديگر، مي‌تواند به نوبه‌ی خود منجر به سقوط آنها به سوي زمين، يا سقوط زمين در خورشيد و يا حتي هر احتمال خطرناك و نابودكننده‌ی ديگري بشود كه هرگز در تصور ما نمي‌گنجد.

پس آيا شق‌شدن قمر با اين كيفيت، خود دليل نزديكي قيامت نمي‌باشد؟ و سرانجام آيا اين خود گواه حقّانيت قرآن كريم و تفسير آيه‌ی اول سوره‌ی قمر نيست كه پروردگار متعال در آن مي‌فرمايد:

﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ ١﴾ [القمر: 1].

«قيامت نزديك شد و قمر شق گرديد».

به راستي كدام كتاب، كدام نظريّه‌ی علمي و كدام دانشمند توانسته است يك هزار و چهارصد سال قبل، از حقيقت «شقّ القمر» سخني به ميان آورد؟ آيا قرآن در عين حالي كه بي‌نياز از گواهي و پشتيباني علم است با اين معجزات علمي خويش، بر ياوه‌هاي مخالفان و معاندان اين دين مبين مهر ابطال نمي‌كوبد؟

در اينجا توضيحاً اضافه مي­نمايم كه معجزه‌ی «شق القمر» به نقلي صحيح الاسناد در بخاري و مسلم و كتابهاي ديگر حديث روايت شده است. از جمله‌ی اين روايات، يكي هم روايت حضرت عبدالله بن مسعود است كه خود از شهود عيني اين حادثه‌ی خارق‌العاده بود. اما به رغم صحت اين روايات، در باره‌ی قضيه‌ی شق‌شدن نجومي قمر كه آيه‌ی مباركه آن را به عنوان نشانه‌ی نزديكي قيامت ذكر كرده است، و رويداد شق‌شدن آن در عهد نبوي، ميان دانشمندان و مفسران اسلامي بحث و كنكاش وجود داشته است.

امام رازي در «تفسير كبير» خود بر آن است كه «شقّ القمر» در آينده اتفاق خواهد افتاد و ذكر آن به صيغه‌ی ماضي، از فنون بلاغي قرآن كريم است كه احياناً حوادث و رويدادهايي را كه در آينده به وجود مي‌آيند، با فعل ماضي (زمان گذشته) بيان مي‌نمايد كه اين به معني تأكيد بيشتر بر وقوع حتمي آن حوادث در آينده است. دليل اين مدعا آنكه تعبير فوق در قرآن كريم نمونه‌هاي فراوان ديگري نيز دارد. مثلاً در آيه‌ی اول از سوره‌ی مباركه‌ی نحل مي‌فرمايد:

﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُ﴾ [النحل: 1].

«قيامت آمد و شتابزده آن را جويا مشويد».

كه فعل «أَََتي» با آنكه فعل ماضي (زمان گذشته) است، اما در اينجا مفيد معني استقبال (آينده) مي‌باشد.

امام حسن بصري/ نيز به همين عقيده است، چنانكه ابوحيان اندلسي به نقل از وي مي‌گويد: «معني آيه‌ی مباركه اين است كه چون قيامت فرا رسد، قمر نيز بعد از نفخه‌ی دوم شق مي‌شود».

اما تعداد بيشتري از علما به اين عقيده اند كه «قمر» در عهد رسالت شق گرديده و اين معجزه در برابر اجتماع بزرگي از مسلمانان و مشركان در منطقه‌ی «مني» در مكه مكرمه رونما شده است.

بعضي از مفسران در مقام توفيق ميان دو رأي مي‌گويند كه معجزه‌ی شق‌القمر در عهد رسالت با تصرّف بصري واقع گرديد. كه امام ابوحامد غزالي و شاه وليّ الله دهلوي از اين شمارند. اين مفسران انشقاق قمر را در عهد رسالت به معني انشقاق ظاهري يا انقسام نوري دانسته و انشقاق آن در آينده را از نوع انشقاق نجومي كه نشانه‌ی برپايي قيامت مي‌باشد، تفسير نموده اند.

لنگرگاه‌هاي زمين

باز هم در زمين مي‌مانيم.

در قرآن كريم اين موضوع چندين بار مطرح گرديده است كه كو‌ه‌ها به منظور حفظ توازن زمين، در نقش لنگرگاه‌هايي براي آن آفريده شده‌اند. از جمله در آيه‌ی 10 سوره‌ی لقمان مي‌خوانيم:

﴿وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ﴾ [النحل: 15].

«و در روي زمين كوه‌هاي بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهيد».

بايد گفت كه دانش بشري در سيزده قرن گذشته، نسبت به اين حقيقت كمترين رهتوشه­يي نداشته است، اما جغرافيادانان امروز با اين حقيقت به خوبي آشنا بوده و آن را تحت عنوان قانون توازن «Isostasy» معرفي نموده‌اند. ليكن به رغم اين، هنوز هم علم جديد نسبت به شناخت كامل رازهاي اين قانون، مرحله‌ی ابتدايي شاگردي خويش را پشت سر مي‌گذراند.

استاد «انگلن» در اين رابطه مي‌گويد:

«آنچه ما هم اكنون مي‌دانيم، فقط اين است كه ماده‌ی قرار گرفته بر سطح زمين داراي وزن كمتري است، در حالي كه جاي ماده‌ی سنگين‌وزن‌تر را خندق‌هاي بزرگ خاليي گرفته‌اند كه اكنون ما آنها را به شكل درياها مي‌بينيم و به اين ترتيب است كه بلندي و چغري، متقابلاً توانسته‌اند توازن زمين را حفظ نمايند».

دانشمند ديگري از محققان علم جغرافيا مي‌گويد: «در درياها نيز وادیهايي مانند وادیهاي موجود در خشكه وجود دارد، با اين تفاوت كه وادیهاي موجود در دريا از وادیهاي برّي بسيار عميقتر بوده و وادیهاي بحري از ميدان تجربه‌ی انسان نيز تا حدي دورتر اند. اما پاره‌يي از مشاهدات نشان‌دهنده‌ی وجود مغاره‌هايي بسيار عميق در درياها مي­بّاشد كه بعضي از آنها در عمق 35 هزار فوت از سطح بحر قرار گرفته اند و البته اين اندازه عمق، از ارتفاع بزرگترين كوه‌هاي دنيا نيز بيشتر است. پس چه بسا كه شما در درون اين درياهاي پهناور، وادیهايي را بيابيد كه مثلاً اگر در يكي از آنها قله‌ی «اورست» از سلسله جبال «هماليا» را بگذارند، هنوز هم قسمت فوقاني آن از سطح بحر به مسافت يك مايل ارتفاع خواهد داشت. قابل ذكر است كه ارتفاع قله‌ی اورست 29002 قدم مي‌باشد».

«پديده‌ی حيرت‌آورتر اين است كه اين خندق‌ها ي بحري به جاي آنکه در مركز يا قسمت‌هاي مركزي درياها قرار داشته باشند، در نزديكي سواحل برّي قرار گرفته اند. از اين رو چه كسي مي‌تواند ميزان فشار عظيم و هولناكي را كه اين مغاره‌هاي فرورفته در اعماق درياها به وجود آورده اند، اندازه‌ و يا تخمين نمايد؟ بنابراين، معلومات در اين رابطه فقط مي‌توانند اين حقيقت را با كمال روشني اعلام دارند كه نزديكي ميان اين وادیهاي دريايي با جزاير و مناطق ساحلي و نيز مناطق آتشفشاني، نشاندهنده‌ی يك نوع علاقه و ارتباط صريح ميان ارتفاع عمودي كوه‌ها و چقري عمودي خندقهاي دريايي مي‌باشد. اين ارتباط يقيناً بيانگر اين واقعيّت است كه توازن زمين برا ساس بلندیها و پستیهاي سطح آن در اجزاي مختلفه‌ی برّي و بحري تنظيم گرديده است». امري كه در حقيقت فرازهاي جديدي از اعجاز علمي آيه‌ی 10 سوره‌ی لقمان را جلوه‌گر مي‌سازد:

﴿وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ﴾ [النحل: 15].

«و در روي زمين كوه‌هاي بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهيد»

روند تكامل زمين

و باز هم در زمين باقي مي‌مانيم.

قرآن كريم در آيات 30 و 31 سوره‌ی نازعات مي‌گويد:

﴿وَٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ ٣٠ أَخۡرَجَ مِنۡهَا مَآءَهَا وَمَرۡعَىٰهَا ٣١﴾ [النازعات: 30-31].

«و زمين را بعد از خلقت آسمان بگسترانيد و از آن آب و گياه پديد آورد».

آيه‌ی كريمه‌ی فوق، به وضاحت مي‌رساند كه زمين از آغاز امر خلقت به شكل كنوني خود نبوده، بلكه مدت زمان طولانيي بر آن گذشته است كه خداي آن را در طي اين مدت هموار و آماده‌ی بهره‌برداري ساخته است.

آيه‌ی كريمه به طوري شگفت‌انگيز با جديدترين اكتشافات علمي تفسير مي‌شود، چه تازه‌ترين ره‌آوردهاي علم جديد با اين آيه‌ی مباركه انطباق كامل دارند. اين ره‌آورد جديد علم، همانا «تئوري دورشدن قاره‌ها از يكديگر» يا «Theory Of Drifting Continents» مي‌باشد. خلاصه‌ی آنچه را كه اين تئوري مطرح ساخته، عبارت از اين است كه قاره‌هاي كره‌ی زمين در زماني از زمانها اجزاي به هم چسبيده‌ی يكديگر بوده اند و سپس آرام آرام به پارچه‌شدن و دورگرديدن از همديگر آغاز نموده و به اين ترتيب تدريجاً قاره‌هاي جداگانه‌يي را كه درياها و اقيانوس‌هاي بزرگ در ميان آنها حايل گرديده است، تشكيل داده‌اند. اين نظريّه براي اولين بار در سال 1915م و درست در هنگامي مطرح گرديد كه متخصص و كارشناس مشهور علم «طبقات الارض» استاد «فريد واگنر» آلماني چنين اعلام نمود: «اگر ماتمام قاره‌ها را به همديگر نزديك گردانيم، اين قاره‌ها طوري با هم متصل و پيوسته مي‌گردند كه يك پيكر واحد و همسان را تشكيل مي‌دهند، بي‌آنكه در ميان آنها كمترين فاصله و يا شكاف ناهمگوني قرارداشته باشد. درست همانگونه كه در بازیهاي معما گونه‌ی موسوم به «Jigsawpazzle» رونما مي‌گردد».

شواهد و قراين زياد علميي وجود دارد كه به تئوري دانشمند آلماني فوق الذكر قوت و قطعيت مي‌بخشد. از جمله‌ی اين شواهد وجود كوه‌هاي همانند و يكسان در سواحل درياهاي مختلف است، كوه‌هاي كه عمر زميني آنها نيز يكي مي‌باشد. نشانه‌ی ديگر عبارت از وجود حيوانات، نباتات و ماهیهاي همانند و هم خانواده در اين سواحل دور از همديگر است. البته همين مشاهدات است كه دانشمند مشهورعلم نباتات پرفسور «رونالدگود» را وا داشته تا در كتاب «جغرافياي گل‌هاي نباتي» «Geography Flowering Plants» چنين بگويد: «دانشمندان علم نباتات به اتفاق تئوريي را كه مي‌گويد: بخش‌هاي مختلفه‌ی زمين روزگاري به يكديگر پيوسته بوده‌اند، پذيرفته‌اند چه بدون پذيرش اين تئوري، تفسير پديده‌ی وجود نباتات همانند در قاره‌هاي مختلف نيز ناممكن مي‌شود».

شواهد علمي فوق به تنهايي كافي بود تا تئوري «پيوستگي قاره‌ها» را قطعي سازد، اما بعد از اكتشافات علم جاذبه‌ی فسيلي «Fossil Magnetism» ديگر هيچ جاي ترديد و درنگي در مورد علمي ‌بودن تئوري فوق الذكر باقي نماند، زيرا دانشمندان فوسيل‌شناس بعد از بررسي فوسيل‌ها و سنگواره‌هاي مختلف، اين توانمندي را پيدا كردند تا موقعيت هر سرزميني را كه در آن اشيا و اجسام به سنگواره‌هاي فوسيلي تبديل‌شده اند، مشخص گردانند. چنانکه بررسیهاي علم فوسيل شناسي با قوانين «جاذبيت زميني» نيز مورد تأييد قرار گرفته است، قوانيني كه اثبات مي‌كند بخش‌ها و قاره‌هاي مختلف زمين در روزگاران بسيار دور، نه در مكانهاي فعلي خود بلكه درست در مكان‌هايي قرار داشته اند كه تئوري «دورشدن قاره‌ها از همديگر» آنها را مشخص گردانيده است.

پروفسور «بلاكيت» استاد علوم طبيعي در فاكولته‌ی سلطنتي لندن در اين رابطه مي‌گويد:

«بررسي سنگ‌هايي در كشور هند نشان مي‌دهد كه اين سنگها در حدود هفتاد ميليون سال قبل، در جنوب خطّ استوا قرار داشته اند. به همين ترتيب، بررسي كوه‌هاي جنوب افريقا نشاندهنده‌ی اين حقيقت است كه قاره‌ی افريقا، سيصد ميليون سال قبل، از قطب جنوب جدا شده است»[[2]](#footnote-2).

بلي عزيزان! بايد گفت كه آيه‌ی (31) سوره‌ی مباركه‌ی نازعات كه محور بحث اين حلقه‌ی ماست، در توصيف تطوّر تكاملي زمين، واژه‌ی «دحو» را به كار گرفته است كه معني آن همواركردن و پراكنده ساختن است. چنانکه اعراب مي‌گويند: «دَحَا الْمَطَرُ اَلْحصي ـ باران سنگريزه‌ها را هموار و پراكنده ساخت». و اين البته عين همان مفهوم انگليسي «Drift» را مي‌رساند كه در امر تعبير از تئوري جديد جغرافيايي فوق، به كار گرفته شده است.

بناءً با اين توافق تكان‌دهنده‌ی علم جديد با متن آيه‌ی مباركه، حتي شكاك‌ترين انسانهاي روي زمين هم نمي‌توانند به اين حقيقت ايمان نياورند كه اين كلام معجز بيان، فقط مي‌تواند از نزد ذاتي صادر شود كه با علم و قدرت لايزال خويش، بر گذشته، حال و آينده به طور يكسان احاطه دارد. سبحانك ياربّ!.

غلاف آبي زمين

تا از سوره‌ی «نازعات» بيرون نشده‌ايم، باز هم به سراغ آيات معجز علمي ديگري در اين سوره مي‌رويم، و اين بار هم اگر چه نه در خود زمين، اما در پيرامون آن باقي مي‌مانيم.

خداي در اين سوره، داستان آفرينش زمين و آسمان را بيان مي‌كند. آيه (30 ) از اين سوره مي‌گويد: زمين بعد از آنکه شب و روز در آن به وجود آمد، شكل تقريباً بيضويي را به خود گرفت. آيه‌ی (31) مي‌گويد: بعد از آن مرحله بود كه نخست آب و سپس گياهان در زمين آفريده شدند:

﴿أَخۡرَجَ مِنۡهَا مَآءَهَا وَمَرۡعَىٰهَا ٣١﴾ [النازعات: 31].

«از زمين آب و چراگاه‌هاي آن را بيرون آورد».

سپس بعد از اين مرحله بود كه كوه‌ها ايجاد گرديد، چه در آيه‌ی 32 مي‌خوانيم:

﴿وَٱلۡجِبَالَ أَرۡسَىٰهَا ٣٢﴾ [النازعات: 32].

«سپس كوه‌ها را استوار گردانيد».

اكنون ببينيم كه نظر علم جديد در اين باره چيست؟

در يك نگاه اجمالي ملاحظه مي‌كنيم كه بررسیهاي دانشمندان پس از سالها عين نتايجي را به همراه آورده كه قرآن كريم چهارده قردن قبل آن را مطرح نموده است. علم جديد مي‌گويد كه زمين بعد از جدا شدن از اصل خود، سرد گرديد و بخار آبي كه پيرامون آن به وجود آمده بود، كثافت و سنگيني بيشتري پيدا كرد تا آنكه سرانجام از آن بارانها و سيلابها پديدار گرديدند. بارانها، سبزه‌ها و نباتات را پديد آوردند و سيلابهاي ويرانگر نيز، واديها و دره‌ها را ايجاد نمودند، عمليه‌يي كه خود منجر به پديد آمدن كوه‌ها گرديد. در اين تطوّر سنگهاي زيادي نيز ذوب شدند كه تل‌ها و تپه‌ها را به وجود آوردند و سر انجام با پديد آمدن آب، زمينه‌ی پيدايش حيات در روي زمين مساعد گرديد.

ملاحظه مي‌كنيم كه اكتشافات علم در این زمينه، گام به گام در راستاي مفاهيم قرآن به پيش مي‌رود.

پيشينيان تصور مي‌كردند كه آب فقط در چشمه‌سارها، جويبارها و نباتات موجود است و مواد سخت و جامد فاقد آب اند بناءً هرگز ممكن نيست كه اين مواد محتوي آب باشند. ولي تجربيات آزمايشگاهي نشان داد كه در هر چيز، نسبت معيني از رطوبت موجود است كه اين نسبت در سبزيجات و نباتات تا 95% و در مواد جامد و سخت تا حدود يك درصد در حال نوسان مي‌باشد. اما آيا تجربيات آزمايشگاهي، همان تفسير عيني آيه‌ی مباركه‌ی 74 سوره‌ی بقره و آيه‌ی 18 سوره‌ی مؤمنون نمي‌باشد؟

در آيه‌ی نخست مي‌خوانيم: ﴿وَإِنَّ مِنَ ٱلۡحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنۡهُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخۡرُجُ مِنۡهُ ٱلۡمَآءُ﴾ [البقرة: 74].

«و از برخي سنگ‌ها آب نهرها مي‌جوشد و نيز از بعضي ديگر كه بشكافند آب بيرون مي‌آيد».

اين آيه‌ی مباركه هزار و چهار صد سال قبل از تجربيّات علمي بشر، اثبات كرده است كه در هر چيز و حتي در سنگ هم نسبت معيني از آب وجود دارد، چرا كه از نظر قرآن، خداي متعال آب را در همه‌ی زمين اسكان داده است. چنانکه در آيه‌ی 18 سوره‌ی مؤمنون مي‌گويد: ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨﴾ [المؤمنون: 18].

«و ما براي زنده­گي شما آب را از آسمان به قدر معين به زمين نازل و (در اندرون زمين) مسكن داديم و محققاً در نابودساختن آب هم تواناييم».

همانگونهه كه از مفهوم آيه‌ی مباركه پيداست، اين آب نازل گردانيده شده از آسمان، به نسبت و مقدار معيني مي‌باشد.

از اين امر که بگذريم، عمليه‌ی آماده‌سازي آب براي بهره‌گيري انسان و زنده‌جانهاي ديگر از آب مطرح مي‌شود، كه اين عمليه نيز نظام دقيق و فرايند پيچيده‌يي را داراست. قرآن كريم در آيه‌ی 43 سوره‌ی نور مي‌فرمايد:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيۡنَهُۥ ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ رُكَامٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٖ فِيهَا مِنۢ بَرَدٖ﴾ [النور: 43].

«آيا نديدي كه خداوند از هر طرف ابر را مي‌راند تا به هم مي‌پيوندند باز آنها را انبوه و متراكم مي‌گرداند آنگاه مي‌بيني كه قطرات باران از ميان ابر فرو مي‌ريزد و نيز از كوه‌هاي آسمان تگرگ فرو مي‌باراند».

قرآن در اين آيه‌ی مباركه و آياتي ديگر، روش بهره‌گيري انسان و زنده‌جانهاي ديگر را از آب، وابسته به جريان تبخير دوراني آن به وسيله‌ی خورشيد و سپس تشكيل آن به صورت كتله‌هاي ابري كوه مانند در طبقات جوي مي‌داند، چه از آنجا كه آب درياها و اقيانوس‌ها نمكين است و نوشيدن آن براي بسياري از زنده‌جانها ـ كه نباتات هم در زمره‌ی آنها مي‌باشند ـ مضرّ و بلكه مهلك تمام مي‌شود و از سوي ديگر، اگر اين آب از نمك عاري باشد، در اندك مدتي متعفّن و فاسد گرديده و با تعفّن و فساد خود، عرصه را بر امراض و آفات چنان فراخ مي‌گرداند كه زمينه‌ی ادامه‌ی حيات در دريا و خشكه برچيده مي‌شود، پس بنابراين خداي خورشيد را مأموريت داده است تا اين آبها را به مقدار معيني تبخير نموده و در تصفيه­خانه‌هاي طبقات بالاي جو، يعني در كتله‌هاي وسيع ابر جا به جا گرداند و باز در مواقع معين، آن را با كيفيّتي شيرين و گوارا براي استفاده‌ی انسان، حيوان و نبات، مجدداً به زمين برگرداند. اين ابرهاي متراكمي كه آب از آنها فرود مي‌آيد، به گونه­يي ارتفاع مي‌گيرند كه در جه‌ی حرارت قاعده‌ی زيرين ابر با درجه‌ی حرارت در ارتفاع آن كاملاً متفاوت است و از آنجا كه هر چه بالاتر برويم، دماي هوا نيز پايين‌تر مي‌آيد، پس هر چه كتله‌ی ابر بالاتر برود، قطرات آب در آن نيز بيشتر تجمع مي‌كند تا بدانجا كه كتله‌هاي تشكيل‌شده‌ی ابر در سطوح فوقاني جو، كاملاً شكل كوه‌ها را به خود مي‌گيرند، كوه‌هايي كه قاعده‌ی آنها رو به زمين و قله‌ی آنها رو به آسمان است. و هر كس سوار طياره شده و در ارتفاع بلندتر از ابرها پرواز كرده باشد، ابرها را به صورت كوه‌هايي عظيم مشاهده مي‌نمايد، به همين دليل است كه تعبير به كار گرفته شده براي اين ابرها در آيه‌ی مباركه، يعني تعبير «كوه‌هاي آسمان» خود تعبير معجزانه‌يي است.

خوب، اكنون در اين نكته دقّت كنيد كه بشر چه وقت به كشف عمليّه‌ی تصفيه‌ی آب درياها در ابرها قادر گرديد و قرآن در چه عصري آن را با چنين دقّتي توصيف نمود؟ قطعاً پاسخ دادن به همين يك سؤال، هر شكاكي را به ايمان به اين كتاب الهي واداشته و بر ايمان هر مؤمني نيز مي‌افزايد.

و امّا آيه‌ی 18 سوره‌ی مؤمنون حامل معجزه‌يي ديگري از معجزات علمي قرآن كريم نيز هست، و آن عبارت از طرح قاعده‌ی امكان «گريز آب از جو زمين» مي‌باشد، چگونه؟ دقّت كنيد:

ما مي‌دانيم كه فرود آمدن قطرات باران به زمين به نيروي جاذبه‌ی زمين برمي‌گردد كه اين نيرو، قوي‌تر از سرعت جزئيات آب براي فرار از كمربند جاذبه‌ی زمين است. تحقيقات علمي نشان مي‌دهد كه سرعت لازمه براي فرار بخار آب از حوزه‌ی نيروي جاذبه‌ی زمين، 11 كيلومتر در ثانيه است. اما اگر به سياره‌ی «زهره» برويم كه اين سياره اندكي كوچكتر از زمين مي‌باشد، مي‌بينيم كه سرعت لازمه براي فرار بخار آب از ساحه‌ی نيروي جاذبه زهره، در حدود 7 تا 10 كيلومتر در ثانيه، يعني كمتر از سرعت لازمه‌ی فرار بخار آب از حوزه‌ی جاذبه‌ی زمين مي­باشد. به همين دليل است كه مي‌بينيم بخار آب موجود در جوّ پيراموني زهره، كمتر از بخار آب موجود در جوّ پيراموني زمين مي‌باشد. و اگر باز كمي فراتر از آن به سياره‌ی مريخ برويم كه از سياره‌ی زهره كوچك‌تر است، مي­بينيم كه سرعت لازمه‌ی فوق‌الذكر به 5 كيلومتر در ثانيه تقليل مي‌يابد. هم از اين رو غلاف آبي مريخ كمتر از غلاف آبي زهره است. و اما اگر باز از مريخ به عطارد برويم، مشاهده مي‌كنيم كه نظر به كوچكي بيشتر حجم آنكه در كل به اندازه‌ی (1 بر 3) حصه‌ی زمين بيش نيست، سرعت لازمه براي فرار بخار آب از آن باز هم كمتر شده و به حدود 5/3 كيلومتر در ثانيه تقليل مي‌يابد. و همين مقدار سرعت در واقع سبب شده است تا تمام گازهاي تشكيل‌دهنده‌ی بخار آب در پيرامون عطارد، از جو آن به خارج گريخته و در نتيجه عطارد را كاملاً از غلاف آبي بي‌بهره گردانند. بديهي است كه وضع در همه سيارگان و كواكب كوچكتر از عطارد نيز به همين منوال است. بنابراين ممكن است كه اگر روزي سرعت گريز جزئيات آب از قوه‌ی جاذبه‌ی زمين بيشتر شود، آب از دورادور زمين نيز فرار نمايد، و اين همان حقيقتي است كه آيه‌ی مباركه 18 سوره‌ی مؤمنون به آن اشاره نموده است:

﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨﴾ [المؤمنون: 18]. «و آب را به اندازه‌ی معين از آسمان نازل كرديم و سپس آن را در زمين اسكان داديم، و محققاً كه بر بردن آب از «فضاي» زمين نيز قادر و تواناييم».

ملاحظه نموديم كه بر اساس تحقيقات علمي فوق الذكر، امكان گريز آب از جو زمين وجود دارد، كه اين امر البته به مشيت پروردگار بزرگ وابسته مي‌باشد.

آهن و منافع آن

بي‌شك كشف و بهره‌گيري از آهن، يكي از بزرگترين رخدادهاي زندگي و تاريخ بشر بوده است، چه با اين رويداد عصر جديدي بر روي زمين آغاز گرديد. البته آهن از صبحگاه تاريخ زمين نيز در آن وجود داشته است، اما چون استخراج و ذوب آن نياز به وسايل پيششرفته و نيز حرارت شديدي دارد، پس فقط انسان عصر جديد توانست با به كار گيري روش‌هاي نو، به استخراج انبوه آن موفق گردد.

«گوسرودهارتمان» در كتاب «جهاني كه ما در آن زندگي مي­كنيم» مي‌گويد: «زمين هاي پوشيده از جنگل‌هاي باتلاقي به تدريج تبديل به ذغال گرديد و آب اشباع شده با كربن در طبقات زمين رسوب كرد و همراه با خود همه‌ی ذرات آهني را كه بر سر راه آن بود گرفت و همچنان به سرازيري خويش به سوي طبقات زيرين ادامه داد تا سرانجام در خاليگاه‌هاي مياني صخره‌هاي بزرگ جا به جا گرديد. به اين ترتيب، آهن در طول قرنها در گريبان صخره‌ها پنهان ماند، بدون آنکه انسان از وجود آن آگاهي داشته باشد».

در واقع اين آهني كه سوره‌ی 57 قرآن كريم يعني سوره‌ی «حديد» به اسم آن مسمّي گرديده است، جايگاه و منزلت بزرگ و اهميت فراوان خود را در دگرگون ساختن چهره‌ی زندگي مادي انسان، مرهون بيان قرآن است كه صدها سال قبل از آنکه انسان به اهميت شايان آن متوجّه گردد، در رابطه با آن چنين گفت:

﴿وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ﴾ [الحدید: 25].

«و ما آهن را فرود آورديم كه در آن نيرويي سخت شديد و منافعي بسيار براي مردم هست».

بلي، بشر تا قرن هژدهم، يعني دوازده قرن بعد از نزول قرآن كريم، قدر و قيمت واقعي عنصر آهن را نمي‌شناخت و اين صنعت در منتهاي ضعف خود قرار داشت اما ناگهان انظار جهانيان به سوي اين ماده جلب گرديد و دانشمندان براي كشف آسان‌ترين شيوه‌ها جهت استخراج آن، با يكديگر به مسابقه پرداختند و رفته رفته «آهن» به عصري اطلاق گرديد كه ترقي و تكنولوژي و تمدن از مشخصات و امتيازات برجسته‌ی آن است.

و چنين است كه قرنها بعد از آنکه قرآن، آهن را به عنوان يك عنصر بسيار مهم در زند‌گي انسان معرفي مي‌كند، بشر به كشف اين راز موفق گرديده و به عمق اهميت آن پي مي‌برد و مي‌داند كه فوايد و منافع آهن بيشتر از آن است كه بشود براي آن حدّ و مرز مشخصي را تعيين نمود.

در مقام تفسير علمي آيه‌ی كريمه فوق، بي‌مناسبت نيست كه بدانيم، دانشمندان علوم جديد هنوز هم كه هنوز است به كشف‌هاي جديد كاربرد آهن در شئون مختلفه‌ی زندگي انسان مي‌پردازند كه براي روشن شدن مقداري از عظمت اين عنصر، چند سطري را از باب مشت نمونه‌ی خروار، بيان مي‌نماييم.

يكي از نكات بسيار مهم در تركيب آهن، خواص هندسي آن مي‌باشد كه اين خواص در ساير فلزات معدني كمتر وجود دارد. از جمله اينکه آهن با وصف آنکه از بقيه‌ی عناصري كه به خواص آن نزديك اند، سبك‌وزن‌تر است، اما مطلقاً قوي‌ترين ماده معدني براي ايجاد نيرو و فشار مي‌باشد. دو خاصيت مهم ديگري كه در آهن وجود دارد و در ديگر مواد اصلاً موجود نيست، يكي ميزان حرارتي است كه آهن با آن تغيير حالت مي‌دهد. اين ميزان معادل ميزان حرارتي است كه مواد ساختماني و از جمله بتون با آن درجه‌ی حرارت آماده‌ی بهره‌گيري مي‌شود. در واقع همين خاصيت است كه آهن را به عنوان شايسته‌ترين ماده براي ساختمانسازي مطرح مي­‌كند، چه اگر همچو ساير مواد معدني، معدل حرارت آن با معدل حرارتي بتون اختلاف مي‌داشت، ساختمانها در اندك مدتي درهم فرو مي‌ريختتد، از آن رو كه تمدد و انبساط مواد از طرف روز، و انكماش آنها در شب كه وابسته به جريان تبادل گرما و سرما مي‌باشد، خود به خود زمينه‌ی اين ويراني را آماده مي‌ساخت، چه قطعاً اختلاف در درجه انبساط و انقباض ميان آهن و بتون مي‌توانست به فوريت ميان ديوارها با سقف خانه‌ها، شگاف‌هاي بزرگ و خطرناكي را ايجاد نمايد. اما وجود حالت واحد و همساز انقباضي و انبساطي ميان آهن و بتون سبب مي‌شود كه انبساط و انقباض آنها تحت تأثير حرارت و برودت، در يك حالت همآهنگ و واحدي انجام گرفته و در نتيجه ساختمانها بتوانند، با وصف تغييرات ‌كيفيي كه معلول تغييرات و دماي هوا و قوانين خاص آن مي‌باشد، مصونيت خود را حفظ نمايندو هم از اين رو است كه آسمانخراش‌ها و ساختمانهاي بزرگ و عظيم را با بتون مسلح به آهن بنا مي‌كنند، زيرا اين تركيب، از هر تركيب ديگري و از جمله تركيب سنگ و سيمان و بلكه از هر دو، مستحكم‌تر و نيرومندتر مي‌باشد.

دومين خاصيت آهن، خاصيت مغناطيسي آن است كه به سهولت مي‌تواند در فن هندسه‌ی الكتريكي به كار گرفته شود، و از اين طريق است كه ايجاد ابزارهاي برقي و ماشينهاي مولد برق و تكنولوژي وابسته به آن، ممكن و آسان گرديده است.

از آن گذشته، مقادير و كميت‌هاي بسيار عظيم آهن در زمين ما وجود دارد، چه آهن از جمله‌ی معادني به شمار مي‌رود كه تا كنون جز مقادير اندكي از آن استخراج نگرديده است. چنانكه خبرها به طور منظم اكتشاف معادن جديد آهن را به ما اعلام مي‌كنند. به علاوه هزينه‌ی استخراج آهن نيز از باقي فلزات كم‌تر مي‌باشد. همانگونه كه از تركيبات آهن خام، بسياري از انواع مختلفه‌ی فلزات ديگر از قبيل فولاد و غيره به دست مي‌آيد كه هر كدام عرصه‌ی بهره‌گيري خاص خود را دارا مي‌باشند.

در نتيجه مي‌توان گفت كه آهن امروزه به عنوان پايه و اهرم اساسي صنعت و تمدن جديد بشري كه عرصه‌هاي مختلف زندگي بشر به آن متكي است، و در جنگ و صلح، در سازندگي و ويرانگري حرف اول را مي‌زند، مطرح مي‌باشد و بي‌شك اين يكي از شواهد زنده حقانيت قرآن كريم است كه فرمود: «بي شك در آهن براي مردم منافع عظيمي است».

خواب، برون فگني موقت روح است

از ديرزماني است كه بررسی‌هاي علم، براي يافتن علت ظاهري خواب آغاز گرديده است. خواب چيست و تفسير آنچه كه در خواب رونما مي‌شود چه مي‌باشد؟ سؤالي است كه علم جديد از بيان پاسخ روشن براي آن ناتوان بوده است.

در آغاز امر، اسباب و عللي كه پديد آورنده‌ی خواب اند، با تفسيرهاي گونه گون، اما نادرست علمي رو به رو گرديد. عده‌يي از دانشمندان خواب را تمايل نيرومند انسان خسته براي استراحت تعبير نمودند. اما اين تفسير به اين دليل ابطال شد كه تنها انسانهاي خسته و كوفته نيستند كه خواب مي‌شوند بلكه همه‌ی انسانها، چه آنها كه درگير كارهاي شاقّه و پرزحمت اند، و چه آنها كه در بستر ناز و نعمت افتاده‌اند، نياز شديدي به خواب داشته و در ساعاتي معين مي‌خوابند. بنابراين هيچ يك از آسودگي جسمي و راحت رواني نمي‌توانند نياز به خواب را در اين انسان مستريح و مرفه برطرف گردانند.

دكتور «هريوارد كارنگتون» عضو جمعيت بررسیهاي روحي مي‌گويد:

«پژوهشگران در گذشته نظريات متعددي را پيرامون تفسير پديده‌ی خواب ارائه كرده اند، اما همه‌ی اين نظريات به اين علت رد شد كه حتي يكي از آنها هم براي اين پرسش پاسخي واقعي ارائه كرده نتوانست. مثلاً يكي از اين نظريات تحت عنوان «تعاملات كيمياوي» مطرح شده و مي‌كوشد تا خواب را معلول وجود مواد سمي در داخل جسم وانمود سازد و بگويد: جسم انسان در خلال ساعات بيداري مواد سمي توليد مي‌كند كه خواب اين مواد سمي را دفع مي‌نمايد. يا نظريّه‌ی ديگري كه خواب را معلول حالات پيچيده‌ی دوران خون مغز انسان مي‌داند. يا آناني كه مي‌گويند خواب معلول وجود غده‌هاي مخصوصي در بدن است. يا كساني كه خواب را نتيجه‌ی رخوت عضلات مي‌دانند. كه در واقع هيچ كدام اين نظريات نتوانست تفسير علمي دقيقي را براي اين پديده ارائه نمايد. تا آنكه علم سرانجام اعتراف كرد كه پديده‌ی خواب، تفسير مادي روشني ندارد بلكه خواب برون فگني موقت روح است و روح در خلال ساعات خواب، به طور موقت از جسم خارج مي‌شود».

دانشمندان، اين يافته‌ی جديد علم را پيروزيي مي‌دانند كه پيروزي ديگري را به دنبال خويش مي‌كشد چرا كه با اين تفسير، رؤياهايي كه انسان در خواب مي‌بيند و اين رؤياها بعد از بيداري به مدتي كوتاه و يا طولاني تحقق هم پيدا مي‌كنند، نيز تفسير مي‌شود. دانشمندان بعد از آزمايش‌هاي بسيار به اين نتيجه رسيدند كه اغلب آنچه را كه انسان در خواب مي‌بيند، اعم از آنكه ديدنیهاي وي از مكانهاي معيني باشد يا از انسانهايي معين، چنانچه در بيداري نيز براي اولين بار آن رؤياها را ببيند، فوراً آنها را مي‌شناسد. دانشمندان از این تطابق دقيق مشاهدات انسان در حالات خواب و بيداري، شگفت‌زده شده‌اند.

از نخستين كساني كه بر وجود اين حقيقت دليل ارائه كرد، دكتور «هدسون تتل» بود. او در كتاب «اسرار روحي» خود مي‌گويد: «يكي از دلايلي كه اثبات مي‌كند روح در هنگام خواب از بدن خارج مي‌شود و به سياحت مي‌پردازد، آزمايشي است كه بر روي يكي از خانمها انجام گرفت، اين خانم كه كور مادرزاد بود، پديده‌هاي زيادي را در خواب مي‌ديد و به روشني و دقّت عجيبي آنها را تعريف و توصيف مي‌كرد. چون اين خانم وفات يافت، بلافاصله بعد از فوت جسمش را بالاي ميز تشريح بردند و با تشريح دقيق جسم، مشخص گرديد كه اعصاب بينايي وي از اول مرده بوده و او اساساً از وجود اعصاب بصري محروم بوده است».

اما علم در زماني كه قرآن كريم اين حقيقت را در آيه‌ی 42 سوره‌ی زمر بيان مي‌نمود، كجا بود كه سال‌هاي متمادي را به دنبال كشف اين حقيقت علمي در وادیهاي گمان و خيال و آزمايش حيران و سرگردان نمي‌ماند!

بياييم اين معجزه‌ی علمي قرآن كريم را كه در آيه‌ی 42 سوره‌ی زمر آمده است، با هم مرور نماييم:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٤٢﴾ [الزمر: 42].

«خداوند تعالي در وقت مرگ ارواح را قبض مي‌نمايد و آن كس كه نمرده است، قبض مي‌كند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه مي‌دارد ان را كه حكم مرگ كرده است بر آن. و رها مي‌كند آن ديگر را تا وقت معين، بي‌شك در اين حقيقت نشانه‌هاي روشني است براي كساني كه تفکّر كنند».

ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن كريم به روشني و صراحت تمام، خواب را با مرگ همانند شمرده است، يعني همان خروج روح از بدن كه در مرگ به طور دايم و در خواب به طور موقت رونما مي‌شود. بنابراين علماي شريعت با تكيه بر آيات و احاديث، خواب را «موت اصغر» مي‌دانند و بي‌آنکه از جدال علمي دانشمندان علوم جديد در رابطه با اين پديده به طور شايد و بايد آگاه باشند همه بر اين عقيده اند كه خواب در واقع مرگ صغري است چه روح انسان در مدت خواب از بدن خارج گرديده و به سير و سياحت روحاني خويش مي‌پردازد.

باز هم در موضوع «خواب»، قرآن كريم نخستين كتابي است كه از منافع خواب از طرف روز ياد نموده است، چنانکه در آيه‌ی 23 سوره‌ی روم مي‌خوانيم:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ [الروم: 23].

«و از نشانه‌هاي قدرت پروردگار، خواب شماست در شب و روز».

در سنت نبوي كه شارح قرآن كريم است نيز ملاحظه مي‌كنيم كه به خواب چاشتگاه «قيلوله» توصيه شده است.

اما اين امر كه آيا خواب از طرف روز، داراي منافع و فوايدي است يا خير؟ از نظر علم بشري مورد ترديد بود تا آنكه اخيراً علم به راز منافع عظيم خواب روزانه پي برد و دانشمندان عرصه‌ی طب به اتفاق نظر اعلام كردند كه: خوابهاي لحظه‌يي و كوتاه مدت روزانه، نه فقط خستگي و كوفتگي بدن را برطرف مي‌سازد، بلكه فشار خون را نيز در حدود 15 ـ 30 ملي متر پايين آورده و از فشار مضاعف بر قلب نير مي­كاهد و به آن آرامش و توان مجدد مي‌دهد. چنانكه به مشاهده و تجربه اين امر نيز به اثبات رسيده است كه خواب قبل يا بعد از پرداختن به يك كار بدني يا فكري، در تجديد نشاط و طراوت جسم و فكر و سلامتي عمومي بدن سخت مؤثر و كارساز است.

از آقاي «م ـ ديبو» عضو يكي از دوره­هاي سناي امريكا و سخنران مشهور آن پرسيدند كه چگونه مي­تواند چندين شب به طور متوالي سخنراني نموده و در عين حال به كار خسته‌كن روزانه‌ی خويش نيز ادامه دهد؟ او در پاسخ گفت: «من بانكي از خواب دارم كه هيچ چك بيداري را از آن نمي‌كشم، مگر اينکه در همان روز واپس سهم خواب را به آن واريز مي‌كنم. بنابراين پشتوانه‌ام در اين بانك هميشه پا بر جاست». مدير تربيت بدني دانشگاه «بيل» به شاگردانش يك نصيحت هميشگي دارد و آن اين است كه «يك لحظه خواب سبك را در نيم روز هرگز فراموش نكنيد».

«ديل كارنگي» نيز، در كتاب «با نگراني وداع و زندگي را آغاز كن» مي‌گويد: «جان د. روكلفر» توانست دو عدد قياسي را در يكديگر ضرب نمايد: اول اينکه بزرگترين سرمايه‌ی جهان را در زمان خويش به دست آورد، و دوم اينکه تا سن 92 سالگي زندگي كند. اما شما بايد بدانيد كه چگونه او توانست به اين موفقيت دست يابد؟ در رابطه با طول عمر او بايد گفت: شايد دليل نخست آن عامل وراثت باشد، ولي به طور قطع دليل دوم آن عادت نيم ساعت خواب بعد از ظهر روزانه‌ی وي بود كه هر روز در دفتر كارش براي مدت كمي به استراحت مي‌پرداخت».

و بدين گونه است كه اعجاز آيه‌ی مباركه‌ی 23 سوره‌ی روم در روشنايي علم جديد مبرهن مي‌گردد.

جن‌زده‌گي يا مساس روحي

توجّه و اهتمام بشر به حفظ و حراست حياتش، قضيه‌يي است كه در ذهن و روان هر انسان براي خود جاي خاصّي را باز كرده است و حتي انسان اوّليه نيز از اين سودا، آسوده‌خاطر نبوده است. به كارگيري مغاره­‌ها و دخمه‌ها توسط انسان اوليه، تنها به جهت حمايت و حراست حياتش در برابر آفت‌هاي طبيعي و آسيب حيوانات درنده بود. سپس در عصرهاي بعدي، انسان متطوّر از اين حد پا فراتر نهاده، تلاش و توجّه خويش را فقط به دفع آفات معطوف نساخت بلكه براي پاسداري از سلامتي خويش، با امراض نيز به پيكار برخواست.

علامه «جورج سارتون» در كتاب «تاريخ علم» مي‌گويد: «در هر تمدني از تمدنها اولين تطوّر در علم طب رونما مي‌شود، زيرا نياز به طب، هم عام و همگاني و هم بسيار شديد است به نحوي كه هيچگاه نمي‌توان از آن غفلت كرد. گياهان و حبه‌هاي دارويي، در عصر ما قبل‌التاريخ شناخته شده بودند اما شواهد زياد غير قابل انكاري بر امر نيز وجود دارد كه يك نوع عمليات شجاعانه جراحي را در ما قبل التاريخ به ثبت مي‌رساند، زيرا در جمجمه‌هاي به دست آمده‌ی فوسيلي آثار جراحي به مشاهده رسيده است».

اما نكته‌ی بسيار مهم كه مورد بحث ما نيز مي‌باشد، كشف اين واقعيت است كه در قديمي‌ترين آثار طبي تاريخ، براي معالجه‌ی مرض شياطين «جن زدگي» جاي مخصوصي باز شده است . به طور مثال، قديمي‌ترين و هم مشهورترين كتاب طبي تاريخ كه به دست ما رسيده است، كتاب «ايبرز» است كه حدود 2000 سال قبل از ميلاد نوشته شده. طول آن (23/20) متر و عرض آن (30) سانتي متر و مشتمل بر (877) نسخه‌ی طبي است كه (12) نسخه‌ی آن به مرض «مساس روحي شياطين» اختصاص يافته است.

بعد از اين دوره، «فيثاغورث» فيلسوف يوناني (580 ـ 510 ق م) مي‌آيد و سپس «بقراط» كه به نام پدر طب معروف گرديده. و باز «جالينوس»، «اريستوتل»، «يلاتو»، «هيروفيليس» و «ايراستوتس»... و همه‌ی اینان به وجود امراض ناشناخته در انسان قايل اند كه اين امراض را به سحر يا قداست وابسته دانسته و حتي مرض «صرع» را به نام مرض مقدس ياد كرده‌اند. بعد از اينان نيز تفکّر «امراض شياطين» رواج پيدا كرد تا بدانجا كه مرتاضان و متعبدان آلماني همچون «وامر» و «اسيرتجر» ادعا كردند كه 72 سرلشكر شياطين را به قتل رسانده‌ و (7045926) شيطان عادي را نيز نابود كرده‌اند.

از سوي ديگر نظريات متعددي در ارتباط به بعضي از بيماریهايي كه اعراض آنها با اعراض امراض عضوي شناخته شده منطبق نيست ارائه گرديد و سپس با پيشرفت‌هاي علم طب، كشف بيماریهاي روانيي كه ريشه‌ی آنها در درون روان انسان است نيز ممكن گرديد. البته اين امراض، علاوه بر امراض عصبيي است كه در نتيجه‌ی بيماري عارض بر دستگاه عصبي انسان رونما مي‌شوند و نيز علاوه بر امراض عقليي است كه به علت ناراحتي عقلي پديد مي‌آيند. گفتني است با تمام پيشرفت‌هاي عظيمي كه در عصر حاضر بشر در ميدان طبابت به آن دست يافته است، باز هم علم طب با بيماریهاي ناشناخته و پيچيده‌يي رو به رو مي‌شود كه ظاهراً هيچگونه اعراض و علايم عضوي نداشته و اگر هم در مواردي اعراضي مشابه اعراض امراض عضوي را از خود بروز مي‌دهند، اما با آزمايشهاي لابراتواري مشخص مي­گردد كه در واقع عامل اين بيماریها چيزهاي مجهول ديگري است. از قبيل سردرد‌هايي كه هيچگونه علت خاصي براي آن پيدا نكرده‌‌اند و امثال آن.

اما علم طب اخيراً به نتايج قاطعي در باره‌ی اين گونه امراض دست يافته و نام «مساس روحي» را بر آن نهاده است و آن عبارت از تهاجم يك روح نا پيدا بر يك انسان است كه مسبب امراض عقلي، يا عصبي، يا عضوي براي وي مي‌شود و اين روح مهاجم گاهي انسان را به ارتكاب جرايم عليه ديگران يا عليه خودش واداشته و جز آنچه كه اسباب تباهي وي است، چيز ديگري را به وي القا نمي­كند.

دكتور «كارنگتون» سايكولوژيست معروف، در كتاب «پديده‌هاي جديد روح» مي‌گويد: «حالت مساس روحي امروزه يك حالت واقعيي است كه علم ديگر نمي‌تواند آن را ناديده انگارد، زيرا صدها و بلكه هزاران تن هم اكنون به آن مبتلا مي‌باشند». دكتور «وبستر» متخصص بخش عقلي جامعه‌ی اطباي امريكا نيز مي‌گويد: «من از ديرزماني است كه ارواح مبتلا به جنون را مي‌بينم، بلكه حتي بعضي اوقات‌ از اين ارواح چيزهايي را هم مي‌شنوم. اما من در ارتباط با آن ديوانگاني كه در بارهء‌شان مي‌گويند: هيچ اميدي به هوشياري آنان نيست، بر اين باورم كه غالباً يك روح مهاجم سركش و قوي، سلطه‌ی جابرانه‌ی خود را بر آنان قايم نموده است». دكتور «هاسيلوب» در تعريف «مساس روحي» مي‌گويد: «مساس روحي يا جن‌زدگي تاثير خارق العاده‌يي است كه يك شخص آگاه خارجي بر عقل و جسم يك شخص حساس وارد مي‌كند». اما دكتور «ويكلانه» عقيده دارد كه كه: «چنانچه حالات مساس روحي مورد معالجه قرار گيرد، بدون ترديد نيمي از بيماران بستري شده در شفاخانه­هاي عقلي و عصبي، شفاخانه­ها را ترك خواهند كرد».

با كشف بيماري «مساس روحي» يا جن زده­گي، يافتن راه‌هاي درمان آن نيز از نظر علم جديد ممكن گرديد كه براي آن نام «درمان روحي» را اطلاق كردند. و هرچند معالجه‌ی روحي در مجامع علمي هنوز هم گامها و مراحل ابتدايي خود را پشت سر مي‌گذارد، اما روش‌هاي اين معالجه بيشتر از حد انتظار علماي طب، در حال پيشرفت و توسعه است و در دانشگاه‌هاي بزرگ براي آن مضامين و كرسیهاي ويژه‌يي مدّ نظر قرار داده شده است و از آن جمله در دانشگاه «اكسفورد» و «كمبريج». همزمان در تمام كشورهاي دنيا، معاينه­خانه­هاي درمان روحي باز گرديده، كتب، نشرات، روزنامه‌ها و مجلات خاصي نيز در اين عرصه فعاليت مي‌نمايند. همچنان دكتوران و پروفيسران معروف جهاني كه دنيا به توانايي و شايستگي علمي آنان اعتراف دارد، به اين نوع درمان فراخوانده‌اند. از آن جمله دكتور «الكسيس كاريل» برنده‌ی جايزه‌ی نوبل در جراحي كه مي‌گويد: «گاهي بعضي از فعاليت‌ها و جهش‌هاي روحي، تعديلات و تحولات مشخص وظيفوي و تشريحي را در بافت‌ها و اعصاب جسم با همديگر ايجاد مي‌نمايند كه اين فعاليت‌ها، حقيقت بعضي از ارتباطات هنوز ناشناخته در زنجيره‌ی عمليات سايكولوژي و عضوي را نمودار مي‌سازند. و جود اين ارتباطات، اهميت ملموس آزمايش‌ها و پژوهش هاي روحي را كه هنوز هم دانشمندان علوم صحي و همچنين مربيان و جامعه‌شناسان به آن بي‌اعتنا هستند، به اثبات مي‌رساند. در حالي كه اين پژوهش‌ها مي‌تواند دنياي جديدي را به روي انسان بگشايد».

دكتور «ادوين فريدريك پاور» استاد امراض عصبي در دانشگاه‌هاي امريكا كه مؤلف چندين كتاب در باره‌ی «درمان روحي» است مي‌گويد: «دانشمندان علوم مادي طبيعتاً از اين امر بخشوده بودند كه به وجود هر گونه نيروي معالج خارج از حوزه‌ی وسايل سنّتي طبي تسليم شوند و يا تأثيرگذاري و تأثير پذيري شخصيتي و روحي را بپذيرند. اما عدم باورمندي دانشمندان فوق الذكر به اين حقيقت، نمي‌تواند صحت هزاران مواردي را ابطال نمايد كه درمان روحي در آنها به طور قطع به اثبات رسيده است».

همه‌ی اين حالات و موارد، درمان به وسيله‌ی روح غير مرئي را كه قدرت آن مافوق بشري است گواهي مي‌دهند تا جايي كه اخيراً اين مشاهدات حتي شكاك‌ترين دانشمندان علوم مادي را نيز، به امكان وجود نيروي معالج خارج از جسم كه هيچگونه رابطه‌ی شناخته شده‌يي با هيچگونه عمليّه‌ی طبي و يا عقلي ندارد، قانع و معترف ساخته است.

بنابراين، علم جديد فقط در همين اواخر به بيماري‌يي كه بر آن نام «مساس روحي» را گذاشته اند، معترف و متوجّه گرديده است، در حالي كه قرآن كريم چهارده قرن قبل در آيه‌ی 275 سوره‌ی بقره مي‌گويد: ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّ﴾ [البقرة: 275].

«آن كساني كه رباخوار اند، در روز قيامت برنخيزند جز به مانند آناني كه در اثر مساس و وسوسه‌ی شيطان ديوانه شده‌اند».

آري، چهارده قرن است كه مؤمنان به اين دين مبين، به بيماریهاي جنون‌زدگي معترف بوده و از طريق دم و دعا و التجا به آيات شفابخش قرآن كريم، به درمان آنها مي‌پردازند و شعار همه‌ی مؤمنان در همه‌ی امراض جسمي و روحي‌يي كه به سراغ آنان مي‌آيد، توسّل به دعا قبل از توسل به دواست و ما در اين زمينه كتابها و مؤلفات مستقل و فراواني داريم كه مورد استفاده‌ی خواص و عوام مسلمين قرار دارد.

از علم حركت يا ديناميك

جهان تا قبل از سال 1664م از علم «ديناميك» كه به نام علم «حركت» هم ناميده مي‌شود، هيچ چيز نمي‌دانست و در این سال بود كه «نيوتن» با مشاهده‌ی سقوط يك سيب از درخت مجاورش بر روي زمين، متوجّه اين حقيقت گرديد. البته آنچه او را در اين امر به تأمّل و تفکّر واداشت نفس سقوط سيب نبود بلكه تأمّل در عاملي بود كه منجر به سقوط سيب از درخت و يا سقوط يك شيء ديگر از يك نقطه‌ی بالا به نقطه‌ی پايين مي‌گردد. در اين دوران بود كه «نيوتن» باپژوهش‌هاي پيوسته‌ی خود سعي كرد به اين پرسش كه جاذبه‌ی زمين براي اجسام چه حدّ و مرزي خواهد داشت، پاسخ روشني بيابد. او غرق در اين انديشه نيز گرديد كه آيا زمين مهتاب را هم به سوي خود مي‌كشاند؟ و اگر چنين باشد، آيا اين عمليّه داراي حساب و كتاب دقيقي است يا خير؟. «نيوتن» سرگرم اين بررسيها گرديد تا سرانجام به قوانين اساسي و مهمي در علم «حركت» و خصوصاً حركت اجسام، اوزان و عكس‌العمل‌هاي آنها دست يافت.

در اوايل قرن بيستم، «انشتين» دانشمند ديگر اين علم ظهور كرد و پاره‌يي از تعديلات را بر تئوریهاي «نيوتن» وارد ساخته و از عصاره‌ی اين نظريات، تئوري «نسبيت» را استخراج كرد. تئوريي كه دانشمندان آن را سرآغاز عصر جديدي در تطوّر فكر فلسفي نيز مي‌دانند.

تئوري «نسبيّت» انشتين تا حد زيادي، يك تئوري پيچيده‌يي است كه براي اثبات خود نظريات و معادلات رياضي را به كار مي‌گيرد. به هر حال از نتايج اين تئوري يكي هم اين است كه حوادث و رويدادهايي كه در يك مكان واحد روي مي‌دهند، مي‌توانند به كسي كه مقيم اين مكان است، به طور بسيار ساده‌يي اين امكان را بدهند كه او اين حوادث را در جدول ترتيب زماني زمانهاي گذشته، حال و آينده قرار بدهد. اما اگر اين حوادث در مكانهاي متعدد دور از يكديگر رونما شوند، چسان مي‌توانيم به ترتيب و تعاقب زماني آنها حكم كنيم؟

مثلاً اگر دانشمندي خسوف ماه را در ساعت يازده مشاهده نمايد، معني آن اين است كه ماه در اين ساعت معين خسوف نكرده، بلكه قبل از مدتي كه نور در مسير رسيدن از كره‌ی ماه به زمين، آن مدت را سپري كرده، خسوف كرده است. در عين حال اگر فرض كنيم كه دانشمند ديگري خسوف ماه را از سياره‌ی ديگري غير از سياره‌ی ما زير ترصد خويش دارد، بدون شك اين دانشمند، پديده‌ی خسوف ماه را در لحظه‌ی متفاوت ديگري خواهد ديد، لحظه‌يي كه بالحظات مشاهده‌ی دانشمند روي زمين به اندازه‌ی تفاوت دوري ميان آن سياره و مهتاب و دوري ميان زمين و مهتاب، تفاوت و اختلاف زماني دارد، چه روشن است كه زمان ميان سياره‌ی ماه و زمين و سياره‌ی مثلاً مريخ و زمين، زمان واحد و يكساني نيست. پس به اين ترتيب روشن مي‌شود كه زمان «مطلق» اصلاً وجود خارجي ندارد، بلكه زمان يك پديده‌ی «نسبي» است.

همين طور مي‌توانيم بگوييم كه تعيين مسافت و فاصله‌ی ميان دو نقطه‌ی معين بر روي زمين، ممكن است يك حقيقت مطلق باشد كه براي ساكنان زمين اتفاق نظر پيرامون آن ساده تلقي شود، اما اگر به فاصله‌ی ميان دو سياره ديگري كه هر كدام از آنها ميليونها مايل از يكديگر دور اند فكر كنيم، آيا مي‌توانيم بگوييم كه معني دوري ميان آن دو سياره دقيقاً چيست؟ آيا مي‌توانيم فرض كنيم كه ساكنان زمين و يك سيّاره‌ی ديگر، بر مقدار زماني فاصله‌ی ميان آن دو سيّاره با هم اتفاق نظر خواهند داشت؟ قطعاً خير! پس بنابراين عناصر «زمان»، «كتله» و «مسافت» همه اشيايي اند نسبي و اگر واضح‌تر بگوييم مي‌توانيم فاصله‌ی ميان هرات و كابل را مثال بزنيم. اگر يكنفر اين فاصله را با موتر برود، شايد در شرايط عادي آن را در عرض ده ساعت يا بيشتر از آن بپيمايد، ولي اگر در كنار آن شخص ديگري به پيمودن اين فاصله با اسب عادت داشته باشد و يك ماه و دو ماه را در اين سفر پيموده باشد، از شنيدن سفر ده ساعته‌ی مسافر ديگر تعجب خواهد كرد و خواهد گفت چه قدر اين موتر سريع السّير است؟! اما شخص سومي را در نظر گيريد كه اين فاصله را هميشه با طياره پيموده است، پس اگر به او بگوييم كه پيمودن اين فاصله با موتر ده ساعت وقت را در بر مي‌گيرد، بدون ترديد خواهد گفت كه اين موتر چه قدر بطي السّير و كند رفتار است؟! به اين ترتيب فاصله‌يي را كه يك انسان سريع مي‌پندارد، انسان ديگري در عين زمان آن را كند مي‌شمارد. دليل اين امر چيزي غير از اين نيست كه هر كدام از اين سه مسافر فاصله ها را به سرعت معينه‌يي كه در ذهن‌شان به آن خو كرده ‌اند، نسبت داده‌اند.

حتي ما بعضي از اوقات احساس مي‌كنيم كه وقت به كندي سپري مي‌شود. باز در اوقاتي ديگر شايد احساس كنيم كه زمان به سرعت مي‌گذرد، اين نيست مگر به تبع حالت‌هايي عيني كه ما در دو وضعيت فوق داريم. در واقع همين حالتهاست كه از نظر ما بر پديده‌ی زمان تأثير مي‌گذارد.

اما به طور قطع قرآن كريم اولين كتابي است كه اساس «نسبيّت» را مطرح كرده است، جايي كه در آيه‌ی 5 سوره‌ی سجده مي‌گويد:

﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٥﴾ [السجدة: 5].

‌«خداوند امر عالَم را (به نظام احسن و اكمل) از آسمان تا زمين تدبير مي‌كند، سپس روزي كه به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوي خود بالا مي‌برد».

و نيز در آيه‌ی 4 سوره‌ی معارج مي‌گويد:

﴿تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ ٤﴾ [المعارج: 4].

«فرشتگان و جبريل به سوي عرش خدا بالا روند، در روزي كه مدت آن پنجاه هزار سال است»

و در آيه‌ی 17 سوره‌ی مزمل مي‌گويد:

﴿فَكَيۡفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرۡتُمۡ يَوۡمٗا يَجۡعَلُ ٱلۡوِلۡدَٰنَ شِيبًا ١٧﴾ [المزمل: 17].

«پس اگر كافر شويد، باز چه گونه از عذاب حق نجات يابيد در روزي كه كودك را پير مي‌سازد».

و در آيه‌ی 47 سوره‌ی حج مي‌گويد:

﴿وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [الحج: 47].

«همانا يك روز (در قيامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست».

به روشني ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن كريم بر اصل «نسبيّت زمان» تأكيد نهاده است.

هرچند نمي­توان گفت كه آنچه تا كنون علم در ميدان «نسبيّت» به آن دسترسي پيدا نموده است، به طور مطلق عين تفسير آيات مباركه‌ی فوق مي­باشد اما ره‌آورد علم در اين زمينه، يقيناً در راستاي تفسير آيات قرآني است.

«انشتين» نيز در نتيجه‌گيریهاي خود به عين نتايجي ‌رسيده كه قرآن كريم مطرح نموده است. او عقيده دارد كه «زمان» داراي حقيقت منفرد و مستقلي نيست بلكه زمان از خواص ماده مي‌باشد. بر اساس نظريّه‌ی انشتين، كائنات داراي چهار بُعد است كه او اين بُعد چهارم، يعني «زمان » را به سه بُعد قبلي «طول، عرض و ارتفاع» مي‌افزايد، زيرا فضاي داراي ابعاد سه گانه چيزي است كه ما در لحظه‌ی معيني وجود آن را تصور مي‌نماييم ولي هرچند در اين لحظه‌ی معين، «زمان» شامل اين مجموعه نمي‌شود، اما چون این لحظات توالي و تعاقب پيدا كنند و به لحظه‌ی قبلي اضافه شوند در اينجاست كه هر لحظه داراي فضاي جديدي مي‌گردد كه باز به نوبه‌ی خود داراي ابعاد سه گانه‌ی خاص خودش مي‌باشد. و از همين جاست كه بُعد چهارمي به وجود مي‌آيد كه اين بعد چهارم، عامل «زمان» است. انشتين مي‌گويد: كه پي­درپي آمدن حوادث از نقطه‌ی نظر زماني مورد اتفاق نيست و يك مسأله‌ی اختلافي مي‌باشد. مثلاً جنگ ناپلئون در سال 1914 قبل از جنگ آن در سال 1929 واقع شده است، اما اين ترتيب زماني تنها نسبت به ساكنان زمين معني دار است و شايد نسبت به غير ساكنان زمين، قضيه كاملاً برعكس باشد. بنابراين ديدگاه، كائنات (مكاني ـ زماني) مجموعه‌ی آن چيزهايي است كه بوده، هست و وجود آن استمرار خواهد داشت. اين كائنات، شبيه ترين چيز به كتاب و يا لوحي است كه در آن حوادث گذشته و هم حوادث آينده تدوين شده باشد. پس نقش «زمان» در اين ميان نقشي مستقل و منفرد نيست.

مظاهر اعجاز در اثبات علمي تئوري معاد

انشتين در روشنايي ثبوت اين حقيقت كه هر سخن، هر حركت و هر گونه فعاليتي در امواج فضا براي هميشه به ثبت مي‌رسد، از تدوين حوادث بر لوحه‌ی كائنات سخن گفته است.

اما آيا اين مقوله‌ی انشتين مي‌تواند به پايه‌ی آن حقيقتي برسد كه قرآن كريم هزاروچهار صد سال قبل از آن در اين رابطه مطرح نموده است؟

قرآن كريم به طور قاطع مي‌گويد كه هر انسان داراي سجل «پرونده» خاصّي مي‌باشد كه اعمال آن در آن سجل به ثبت مي‌رسد و او خود اين سجل را در روز قيامت به دست خواهد گرفت و آن را خواهد خواند. اين همان متن آيات 13 و 14 از سوره‌ی إسراء است:

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: 13-14].

«ما مقدرات و نتيجه‌ی اعمال نيك و بد هر انسان را طوق گردن او ساختيم و روز قيامت كتاب اعمال او را بيرون آوريم، در حالي كه آن نامه چنان باز باشد كه همه اوراق آن را به يك بار ملاحظه نمايد. بخوان نامه‌ی اعمال خود را، امروز نفست بر خودت براي حسابگري بسنده و كافي است».

همچنين آيه‌ی 49 سوره‌ی كهف مي‌گويد: ﴿وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ٤٩﴾ [الکهف: 49].

«و در آن روز كتاب اعمال نيك و بد خلق را پيش نهند و اهل عصيان را از آنچه در نامه‌ی اعمال آنهاست هراسان بيني در حالي كه با خود گويند: واي بر ما! اين چه گونه كتابي است كه اعمال كوچك و بزرگ ما را سر مويي فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است. و از آن كتاب، همه اعمال خود را حاضر بينند و خداوند به هيچ كس ستم نخواهد كرد».

شايد اين مقدمه فتح باب خوبي باشد براي اينکه اصل اثبات علمي تئوري معاد در قرآن را كه وارد حوزه‌ی علوم جديد گرديده است و يكي از مباحثي است كه جلوه‌هاي نويني از اعجاز علمي قرآن كريم را به نمايش مي‌گذارد، در اينجا باز نماييم:

1ـ از لاشعور انسان:

ايمان به «آخرت» و محاسبه‌ی اعمال دنيوي انسان در دنياي ديگر، يكي از اعتقادات حقه‌ی ديني مي‌باشد. در گذشته اين اعتقاد براي اثبات عقلي و علمي خويش، بيشتر به حوزه‌ی استدلال كلامي و فلسفي متكي بود اما هم اكنون، علوم تجربي و دانشهاي نوين نيز به ميدان آمده‌اند تا بر حقانيت و ثبوت اين اعتقاد، گواهد بدهند.

آري، علوم جديد به ميدان آمده‌اند تا بگويند كه تمام ابعاد وجود انسان، يعني «نيّت، سخن، و عمل» وي، همه به طور هميشه و بي‌هيچ درنگي، محفوظ و مسجّل باقي مي‌مانند و از نظر علمي اين امر ممكن است كه تمام سخنان يا افعال انسان، در هر زمان و شرايطي، مجدداً بازگرداني و ارائه گردند يعني درست همان چيزي كه قرآن كريم در مقام ارائه‌ی اصل اعتقادي جهان «آخرت» مطرح مي‌كند.

اينك براي روشن‌تر شدن اين قضيه، به مستنداتي از علم جديد مراجعه نموده و ابتدا از «نيّت» و افكار انسان آغاز مي‌كنيم.

انسان، هر انساني، در معرض هجوم افكار، نيت‌ها و تخيلات فراواني قرار دارد. افكار و تخيلاتي كه چه بسا آنها را بسيار زود به دست فراموشي مي‌سپاريم و گمان مي­كنيم كه براي هميشه به پايان رسيده اند و ديگر در حوزه‌ی انديشه و تفکّر ما وجود ندارند. اما اين خود ما هستيم كه پس از مدت زماني اندك يا طولاني، مجدداً آن افكار فراموش‌شده را يا در خواب مي‌بينيم و يا هم در حالت‌هاي خاصي، چون حالت «جنون» يا «هستريا» از آنها سخن مي‌گوييم، بي‌آنکه چيزي از آنچه را كه گفته‌ايم، درك نماييم. اين وقايع به طور قطع به اثبات مي‌رسانند كه عقل يا حافظه، تمام آن چيزي نيست كه در حوزه‌ی شعور و احساس ما وارده شده است، بلكه در اينجا حقايق و ابعاد ديگري نيز وجود دارند كه ما آنها را درك نمي‌كنيم اما آنها داراي حقيقت مستقل و كيان وجودي خاص خود مي‌باشند.

تجارب علمي نشان داده است كه تمام افكار و خاطرات ذهني ما به شكل كامل خود حفظ و نگه داري مي‌شوند و ما هرگز و براي ابد، قادر به محو و نابودسازي آنها نيستم. اين تجارب همچنان به اثبات رسانده­اند كه شخصيت انساني فقط به چيزي كه ما آن را «شعور» مي‌ناميم، منحصر نيست بلكه در اينجا بخش‌هاي ديگري از شخصيت انساني نيز وجود دارد كه در وراي شعور ما باقي مي‌ماند كه «فرويد» روانشناس معروف امريكايي اين بخش‌هاي پنهان از شخصيت انساني را «ماتحت الشعور» يا «لاشعور» ناميده است.

بلي، بخش‌هاي پنهاني شخصيت ما يا همان «لاشعور» جنبه‌ی بزرگ و حتي بزرگتر شخصيت ما را مي‌سازند كه اگر بخواهيم بزرگي آن را با ارائه مثالي روشن سازيم بايد بگوييم كه شخصيت انسان شبيه كوهي است كه در عمق اوقيانوس قرار داشته و هشت قسمت آن زير آب، و فقط يك قسمت از آن در بيرون آب و در معرض ديد ما مي‌باشد. تمام ابعاد پيداي شخصيت ما در همين يك قسمت تمثيل مي‌شوند، در حالي كه هشت قسمت پنهان در اعماق آب، همان «تحت الشعور» ما است كه همه‌ی افكار و نيت‌هاي ما در آن ثبت و نگه داري مي‌شود.

«فرويد» در كنفراس سي و يكم خود مي‌گويد:

«بي شك قوانين منطق، بلكه حتي اصول اضداد نيز نمي‌توانند جلو كار «لاشعور» يا «ID» را بگيرند، پس افكار و آرزوهاي متناقض پهلو به پهلوي يكديگر در لاشعور وجود دارند بي‌آنکه يكي از اين افكار بتواند نقيض خود را از ميان بردارد. هيچ چيز در لاشعور موجود نيست كه بتوان آن را نشانه‌يي براي رد اين متناقضات به حساب آورد. حقيقت اين است كه ما متحير مي‌شويم آنگاه كه مشاهده مي‌كنيم پديده‌ی «لاشعور» رأي فلاسفه‌ی ما را كه به انجام يافتن تمام افعال عقلي شعوري ما در زمان معيني قايل اند ابطال مي­كند. من مي‌خواهم بگويم كه برخلاف نظر آنان هيچ چيز در لا شعور موجود نيست كه با فكر زماني انطباق داشته باشد و هيچ رمز و علامتي در لاشعور براي گذشت و جريان زمان وجود ندارد. و اين يك حقيقت حيرت‌آور است. فلاسفه‌ی ما كوشش نكرده‌‌اند كه در مورد يك حقيقت بينديشند و آن اين است كه گذشت زمان هيچ تغييري را در عمل ذهني ما ايجاد نمي­كند و افكار و انگيزه‌هاي حبس‌شده در لاشعور ما، هرگز و بي‌هيچ ترديدي از آن بيرون نمي‌شوند و حتي تأمّلات خياليي كه در لاشعور ما دفن گرديده‌اند، در واقعيت امر ازلي بوده پس از گذشت ده­ها سال چنان محفوظ و مصون باقي مي‌مانند كه گويي همين ديروز رونما گرديده‌ باشند».

البته آنچه فرويد در اين رابطه مي‌گويد، امروزه عموماً مورد اتفاق نظر دانشمندان علم روانشناسي نيز مي‌باشد. معني تئوري فوق الذكر اين است كه هر آنچه از خير و شر كه بر خاطر انسان مي­گذرد و بي‌درنگ بر صفحه‌ی لاشعور وي نقش مي‌شود براي ابد از بين نمي‌رود و تغيير زمان و دگرگوني حوادث در آن هيچگونه تأثيري نمي‌گذارد. در عين حال و از سوي ديگر، اين عمليّه به رغم اراده‌ی انساني انجام مي‌گيرد. يعني اينکه انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه خوش باشد و چه نباشد، لاشعور تمام افكار، نيّت‌ها و تخيّلات ذهني وي را ثبت مي‌نمايد.

ليكن «فرويد» و دانشمندان ديگر ماديي همچون او، هر گز نتوانسته‌اند اسباب و عللي را كه در پشت سر اين عمليه پنهان گرديده‌اند، در ك نمايند. «فرويد» و امثال وي نمي‌دانند كه عمليه‌ی فوق‌الذكر، يعني ثبت اتوماتيكي وقايع در لاشعور، چه خدمتي به كارگاه هستي مي‌نمايد؟

و از همين جاست كه مي‌بينيم، «فرويد» از مشاهده‌ی تجربي اين عمليه سخت متحيّر گرديده و فلاسفه را در اين ميدان به تفکّر و تأمّل فرا خوانده است!.

اما اگرپاسخ به اين سؤال براي فرويد و ديگراني كه اعتقادات منظم ديني ندارند مشكل باشد كه يقيناً چنين است، براي فلاسفه و دانشمندان مسلمان و حتي مؤمناني كه بهره‌ی چنداني هم از علم و دانش نداشته باشند، پاسخ چنين پرسشهايي بسيار ساده است. چه ايمان به «تئوري آخرت» اين سؤالات را از قبل براي آنها حل كرده است. بنابراين اگر ما واقعيت ثبت افكار در لاشعور را به نظريّه‌ی «آخرت» پيوند بزنيم، به سرعت مي‌توانيم به حقيقت آن دست يابيم.

تئوري ثبت در لاشعور، با تمام صراحت بر امكان وجود سجلّ كامل و جامعي از اعمال و نيات انسان تأكيد مي­گذارد. سجل و سوانحي كه او خود در زمان آغاز زندگي اخروي خويش، آن را خواهد خواند و بر تمام اعمال و افكار شعوري و لاشعوري خود گواه و شاهد خواهد بود.

اكنون در روشنايي بحثي كه گذشت، شما را دعوت مي‌كنيم به تأمّل در آيه‌ی مباركه‌ی 16 سوره‌ی «ق» كه پروردگار متعال در آن مي‌فرمايد:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ١٦﴾ [ق: 16].

«و به تحقيق كه ما انسان را آفريديم و مي‌دانيم آنچه نفسش به او وسوسه مي‌نمايد (لاشعور) و ما نزديكتريم به او از رگ گردن».

2ـ موضوع گفتار:

مي‌رسيم به موضوع گفتار انسان.

قرآن كريم در آيه‌ی 18 سوره‌ی «ق» در ارتباط با ثبت گفتار انسان و مراقبت دايم از آن مي‌گويد:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: 18].

«انسان هيچ سخني را تلفظ نمي‌نمايد مگر اينکه بر آن ناظر و رقيبي گماشته است».

عقيده‌ی «آخرت» مي‌گويد كه انسان از تمام «اقوال» خويش مورد سؤال قرار مي‌گيرد و هر سخني كه از زبان وي بيرون شود، خواه سخني نيك باشد يا بد، آن را در راه ايفاي رسالت حق به كار گرفته باشد، يا در ابلاغ رسالت شيطان، تمام اين گفته‌ها در يك سجلّ كاملي نگه داري شده و سپس در آخرت در پيشگاه محكمه‌ی الهي ارائه مي‌گردد.

حالا بايد ديد كه علم جديد در اين باره چه موقفي دارد؟

در يك نگاه، ملاحظه مي‌كنيم كه علم جديد آمده است تا بازتابگر اين اعجاز علمي قرآن كريم باشد، زيرا ثبت دائمي امواج صوتي در فضا، امروزه قطعاً مورد پذيرش همگان است و دانش نوين در اين باره هيچ شك و شبهه‌يي ندارد كه هر انسان، به مجرد اينکه زبانش را براي سخن گفتن به حركت در آورد، بي‌درنگ به دنبال اين حركت، امواجي را در هوا نيز به اهتزاز در مي‌آورد. درست همانند اينکه ما در بركه‌ی آب ايستاده و ساكن، قطعه سنگي را پرتاب كنيم، ملاحظه خواهيم كرد كه در آن بركه امواج ايجاد مي‌شود. يا اگر زنگ برقي را در اندرون شيشه‌يي قرار دهيد كه در آن شيشه از همه‌ی اطراف محكم بسته باشد و سپس بر كليد آن زنگ برقي فشار دهيد، قطعاً زنگ به صدا در مي‌آيد اما با آنکه شما در نزديكي آن زنگ هم قرار داريد، صداي آن را نمي‌شنويد، زيرا زنگ برقي در آن هنگام، امواج صدا را به بيرون نمي‌فرستد بلكه آن امواج در درون شيشه محبوس باقي مانده‌اند. اين امواج صوتي در شرايط عادي به طبله‌ی گوش ما برخورد نموده و طبله‌ی گوش هم به طور اتومات، آن را به مغز مي‌فرستد و در نهايت جرياني به نام «شنود» به وجود مي‌آيد.

قطعاً به ثبوت رسيده است كه اين امواج صوتي، به همان كيفيت اصلي خود براي ابد در «أثير» يا فضا باقي مي‌مانند و شنيدن دوباره‌ی آنها ممكن است. اما با وجود آنکه همه‌ی امواج صوتي‌يي كه از زبان هر انساني در روي زمين صادر گردد، از اولين تا آخرين انسان، براي ابد در فضا حركت مي‌كنند و وجود دارند ليكن علم جديد تا هنوز به ضبط مجدد آنها قادر نگرديده است. البته اين يك حقيقت پذيرفته‌شده‌ی علمي است كه دانشمندان پس از آنکه از بُعد نظري، به امكان ايجاد دستگاهي براي دريافت صداهاي زمانهاي گذشته اذعان نمودند، ديگر به اين ميدان خاص اهتمام و توجّه چنداني نشان ندادند و گر نه همانطور كه راديو، صداهاي مختلفي را كه ايستگاه‌هاي مختلفه‌ی راديويي دنيا پخش مي‌كنند، در دسترس قوه‌ی شنوايي ما قرار مي­‌دهد، شنيدن صداهاي گذشتگان نيز بعيد از امكان نبوده و نيست. اضافه بايد كرد كه آنچه علم امروزه در اين صدد با آن رو به روست، دريافت صداهاي قديميان نبوده، بلكه در حال حاضر مشكل اساسي در برابر علم، يافتن راهي براي فرق گذاشتن ميان صداهاي بي‌شمار گذشتگان است كه چه گونه مي‌توان ميان ملياردها سال و بلياردها صدا فرق نهاد؟

بيشك اختراع راديو ما را به آستانه‌ی حل اين قضيه نيز نزديك كرده است، زيرا هم اكنون در دنيا هزاران ايستگاه راديويي وجود دارند كه برنامه‌هاي زيادي را در طول شبانه روز پخش مي‌كنند و امواج اين برنامه‌ها با سرعت (186000) مايل در ثانيه فضا را مي‌پيمايند. پس جداً معقول بود اگر ما با بازنمودن پيچ راديو مخلوطي از صداهاي درهم و برهم را مي‌شنيديم و از هيچ كدام آنها هم سر در نمي­آورديم. اما چنين هرج و مرجي از آن رو رونما نگرديده است كه ايستگاه‌هاي راديويي دنيا برنامه‌هاي خود را با طول موج‌هاي معيّن مختلف مي‌فرستند. بعضي از اين ايستگاه‌ها روي طول موج‌هاي بلند، بعضي روي طول موج‌هاي متوسط و بعضي روي امواج كوتاه برنامه پخش مي‌كنند و چنين است كه فرستنده‌هاي راديويي با بهره‌گيري از اين طول موج‌هاي مختلف، امكان آن را به ما داده‌اند كه عقربه‌ی راديو را به جاي مطلوب آن بچرخانيم و صداي مطلوب را هم دريافت كنيم.

اما دانشمندان تا كنون به اختراع ابزاري كه بتواند صداهاي قدما را از يكديگر تفكيك كند، موفق نگرديده‌اند و اگر چنين نبود ما تا به حال تاريخ هر عصر را با صداهاي مردم خود آن عصر و زمان شنيده‌ بوديم. بنا برا ين، اگر بشر به اختراع آله‌ی مربوطه موفق گردد، امكان شنيدن صداهاي قدما در آينده‌ به اثبات مي‌رسد. به همين دليل است كه عقيده‌ی «آخرت» هم بعيد از قياس نيست كه مي‌گويد: تمام سخنان انسان در طول زندگي وي به ثبت مي­رسد و او حساب آنچه را كه گفته است، در روز آخرت باز پس خواهد داد.

شايد قياس آنچه كه بر سر دكتور مصدق صدراعظم اسبق متوفاي ايران آمد، قياس بسيار بعيد و به اصطلاح اهل منطق «قياس مع الفارق» باشد، اما بي‌مناسبت نيست اگر در اينجا آن را ذكر كنيم.

در سال 1953 دكتور مصدق زنداني بود و پوليس در اتاقش ضبط الصّوت خودكاري را جاسازي كرده بود. بناءً تمام آنچه را كه مصدق در اتاقش با دوستان محرمش گفته بود به ثبت رسيده بود و در روز محاكمه، تمام نوارهاي سخنانش به محكمه ارائه گرديد تا شاهدي عليه او از زبان خودش باشد. اين و امثال آن از وقايع مي‌تواند نمونه‌ی آن چيزي باشد كه در روز آخرت رونما مي‌گردد.

بي‌شك بحث و مناقشه ما پيرامون اين قضيه، وجود فرشتگان «كرام الكاتبين» يا به تعبير ديگر، وجود «ضبط‌كنند‌گان» غير مرئيي را نفي نمي‌كند كه بر صفحه‌ی فضا و يا هر كيفيت غيبي ديگري، تمام بيانات و مكالمات ما را ضبط و ثبت مي‌كنند. چنانکه اثبات امكان علمي آخرت با ابزارهاي حسي قابل درك وارد شده در حوزه‌ی علم، لزوماً به معني انجام محاسبه‌ی آخرت به عين طريقه و عين وسايل نيست. لذا مقصود نهايي اين بحث‌ها، به هيچ وجه تلاش در جهت انطباق آيات قرآن با دست‌آوردهاي علمي جديد به هر قيمت ممكن نمي‌باشد، بلكه هدف نهايي اين بحث‌ها، نزديك‌ساختن اعتقادات الهي به حوزه‌ی انديشه‌ی انسان با بهره‌گيري از ابزارهاي حسي، اكتشافات علمي و نهايتاً اثبات اعجاز علمي قرآن كريم از موضع باورهاي مروجه‌ی معاصر مي­باشد و بس.

3ـ قضيه‌ی اعمال انسان:

گفتيم كه بر اساس عقيده‌ی جهان «آخرت»، انسان در دنياي ديگر از هر سه بعد وجود خويش: «پندار، گفتار و كردار» مورد محاسبه قرار مي‌گيرد. اعجاز قرآن كريم در رابطه با امكان علمي محاسبه از «پندار و گفتار» را در حلقات قبل مرور كرديم و اكنون مي‌رسيم به «محاسبه‌ی كردار» انسان در قرآن و اثبات امكان آن از نظر «علم جديد».

قرآن كريم در آيه‌ی 31 سوره‌ی فصلت مي‌گويد:

﴿وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمۡ لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَاۖ قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ [فصلت: 31].

«و آنها به اعضاي بدن خود گويند، چگونه بر اعمال ما شهادت داديد و آن اعضا جواب گويند، خدايي كه همه موجودات را به نطق آورد، ما را نيز گويا گردانيد».

و در آيه‌ی 65 سوره‌ی يس مي‌گويد: ﴿ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٦٥﴾ [یس: 65].

«امروز بر دهان كافران مهر خموشي نهيم و دست‌هاي‌شان با ما سخن مي‌گويند و پاهاي‌شان به آ‹ چه كرده‌اند گواهي دهند».

و در آيه‌ی 24 سوره‌ی نور مي‌گويد:

﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤﴾ [النور: 24].

«و بايد بترسند از روزي كه زبان و دست‌ها و پاهاي‌شان بر اعمال آنان گواهي مي‌دهند».

البته تا قبل از اختراع كمره‌ی تصويربرداري، امكان اينکه اعضاي ديگر بدن انسان ـ به جز زبان آن ـ بتوانند اعمال و حركات انسان را كاملاً ضبط نمايند، از حوزه‌ی درك و تصور انسان مادي‌گرا بيرون بود. با اختراه كمره‌ی تصويربرداري بود كه انسان يك گام بسيار بلند به سوي درك و فهم آيات مباركه‌ی فوق الذكر به جلو برداشت.

اما يك بخش مهم از قضيه، همچنان از نظر علمي نيازمند تفسير بيشتر باقي ماند، و آن اينکه اعمال و حركات انسان هميشه زير مراقبت دوربينهاي تصويربرداري نيست پس چگونه ممكن است كه تمام اعمال آشكار و نهان وي، ضبط و نگهداري شوند؟

با آنکه هيچ گاه نمي‌توان ادعا كرد كه اكتشافات علمي مي‌توانند تفسير تطبيقي كاملي براي آيات قرآن كريم باشند اما اين اكتشافات به گونه‌ی اعجاب آور و تكان‌دهنده‌يي اين سؤال را نيز حل كرده‌اند.

بلي، آخرين ره‌آوردهاي علم جديد با تمام قوت تأكيد مي‌نمايد كه تمام اعمال و حركات ما ـ چه در روشنايي انجام بگيرند و چه در تاريكي، انفراداً صادر گرديده باشند، يا دسته‌جمعي ـ همه‌ی اين اعمال و حركات به طور مصوّر در فضا موجود اند و در هر لحظه ممكن است كه اين تصاويرجمع‌آوري شوند. بدانسان که مي‌توان تمام اعمال خير و شرّ انسان را در طول زند‌گي‌اش بر پرده‌ی تلويزيون مشاهده كرد.

بررسیهاي علمي اخير ثابت ساخته اند كه از همه چيز و در همه جا، در تاريكي و روشنايي و در حالت سكون يا تحرك، يك نوع امواج حرارتي هميشگي صادر مي‌شود كه اين امواج «حرارتي» اشكال و اطوار را با تمام ابعاد آنها منعكس مي‌سازند، درست همانند صدا كه انعكاس كاملي از امواجي است كه زبان آنها را به حركت وا مي‌دارد. عجيب‌تر اينکه هم اكنون آلات و ابزار دقيقي براي تصويربرداري ازا مواج حرارتيي كه از هر موجودي صادر مي‌شود، اختراع گرديده‌ است و همين ابزرا و آلات، تصاوير فنوگرافي كاملي را از تمام موجوداتي كه از آنها امواج حرارتي خارج مي‌شود، به دست داده مي‌توانند.

مثلاً در نظر بگيريد كه شما هم اكنون در دفتر كار خود، مشغول نوشتن گزارشي هستيد و يك ساعت بعد از آن دفتر بيرون مي‌شويد. اما شما بايد بدانيد كه امواج حرارتيي كه از وجود شما در اثناي كاردر دفترتان صادر گرديده است، براي هميشه در فضا باقي مي‌ماند و به دست آوردن يك فيلم كامل از يك جلسه يك ساعته شما در آن دفتر به وسيله‌ی اين آله در هر زماني ممكن است. با اين قيد كه آلات و ابزار فعلي، فقط تا چند ساعت بعد از بيرون شدن شما از دفتر مي‌توانند تصاوير حرارتي خارج شده از وجود شما در آن دفتر را ثبت نمايند، اما اين ابزارها نظر به ضعفي كه دارند، از امواج قديمي­تر تصويربرداري كرده نمي‌توانند ليكن قطعاً اختراع آلات قويتر در اين رابطه ممكن است.

قابل ذكر است كه در اين ابزار اختراع شده جهت تصويربرداري از امواج حرارتي، از اشعه‌يي استفاده مي‌شود كه آن را «اشعه‌ی انفرارد» مي‌نامند. يكي از خواص اشعّه فوق‌الذكر اين است كه در تاريكي و روشنايي به طور يكسان فيلمبرداري كرده مي‌توانند،كه هم اكنون دانشمندان در امريكا و انگلستان از اين آله در كارهاي تحقيقاتي خويش بهره‌برداري مي‌نمايند.

به طور مثال روزنامه «ريدرزدايجست» در اين باره خبري را منتشر ساخت كه در آن آمده است:

«در يكي از شب‌ها طياره‌ی ناشناخته‌يي در آسمان نيويورك ظاهر گرديد كه دانشمندان به وسيله‌ی اين ابزار، امواج حرارتي صادرشده از آن در فضاي نيويورك را عكس­برداري نمودند و اين امر توانست نوعيت آن هواپيما را آشكار سازد». اين ابزار را به نام «ايواپروگراف» يا آله‌ی «تصويربردار حرارت» مي‌نامند.

جريده «هندوستان تايمز» به مناسبت اين اختراع، تفسيري نوشته است كه در آن آمده است:

«ما به بركت اين اختراع خواهيم توانست در آينده تاريخ مان را بر پرده‌ی سينما مشاهده كنيم و بسيار ممكن است كه اين عمليه، به اكتشافات عجيب و غريبي منجر گردد كه ديدگاه و افكار ما را در باه‌ی تاريخ، از ريشه عوض نمايد».

دانشمند جهان اسلام علّامه «وحيدالدين خان» در اين باره مي‌گويد:

من از اختراع اين آله كاملاً شگفت‌زده شده­ام، زيرا معناي اختراع فوق اين است كه زندگي هر يك از ما در پرده‌ی عالم آنگونه تصويربرداري مي‌شود که ابزارهاي اتوماتيكي سريع، تمام تحركات هنرمندان سينما را ثبت تصويري مي‌نمايند. پس شما بايد بدانيد كه اگر بر روي فقيري سيلي مي‌زنيد، يا باري را از دوش مسافر غريبي برمي‌داريد و يا به هر كار خير يا شرّ ديگري مشغول مي‌شويد تمامي تحركات شما بر پرده‌ی هستي ثبت مي‌شود، به نحوي كه شما هرگز نمي‌توانيد جلو اين تصويربرداري را گرفته يا از ديد هميشه بيدار اين دوربين الهي فرار نماييد و چه در تاريكي قرارداشته باشيد، چه در روشنايي، زندگي شما كاملاً همانند يك سناريويي است كه در استديوي فيلم‌برداري ضبط مي‌شود و سپس به بينندگان سينما يا تلويزيون در زمان و مكاني بسيار دورتر از زمان و مكان ثبت سناريو نشان داده مي‌شود، اما شما وقتي فيلمهاي سينمايي را مي‌بينيد، گمان مي‌كنيد كه گويا خود نيز در حادثه حاضر بوده‌ايد. و چنين است وضعيت حيات و حركات هر انسان و ردويدادهالي كه او در متن آنها به سر مي‌برد. چه ترديدي نيست كه در روز قيامت فيلم كاملي از زندگي هر يك از ما و شما در برابر ديدگان ما قرار داده خواهد شد و در آن روز همه فرياد خواهيم كشيد كه:

﴿ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَا﴾ [الکهف: 49].

«اي واي بر ما اين چگونه كتابي است كه هيچ كار كوچك و بزرگي را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است».

و چنين است كه اعتقادات حقّه‌ی الهي، همراه و هنگام با پيشرفت‌ها و انكشافات علمي بشر بيش از پيش مبرهن مي‌گردند و علم با تمام توان مي‌آيد تا در راستاي تفسير قرآن كريم و اثبات حقّانيت اين دين مبين عمل نمايد.

سحر رنگ‌ها

«گرانت آلن» كه از بزرگان دانش «روانشناسي» است، مي‌گويد: «در طبيعت احساس ما، عاملي نيرومندتر يا متنوع‌تر از آنچه كه احساس به رنگ‌هاي مختلف مي‌تواند در ما ايجاد نمايد، وجود ندارد».

اما «هوارد كچام» كه او نيز دانشمندي به نام در اين عرصه است، مي‌گويد: «بدون ترديد تاثير رنگ در احساس انسان ريشه‌دار و عميق است. در این رابطه آزمايشهايي انجام گرفته است كه ده‌ها سال پيوسته ادامه داشته و خواه ما بفهميم، خواه نفهميم، رنگ در عملكردهاي مثبت و منفي ما و در احساس ما به گرمي يا سردي، يا شادي و غم، بلكه حتي در شخصيت و نحوه‌ی نگرش ما به زندگي تاثير گذار است».

بررسیها و پژوهش‌هاي زيادي بالاي «رنگ» و تأثيرات آن انجام گرفته و با درهم آميختن بعضي از رنگ‌ها با بعضي ديگر، صدها هزار رنگ جديد پديد آمده است. روش دست‌يابي به رنگ‌هاي جديدتر، اغلب قرار دادن دو استوانه يا بيشتر از آن، از ورق به رنگ آغشته شده بالاي يكديگر در يك دستگاه شبيه دستگاه «گراموفون» مي‌باشد كه در هر يك از اين استوانه ها، از مركز دائره‌ی آن به سمت محيط دائره، راه نفوذي موجود است و آنگاه كه استوانه به چرخ مي‌افتد، رنگ‌ها هم در همديگر مخلوط مي‌شوند. با اين روش است كه دسترسي به 300000 رنگ مختلف ميسّر گرديده است، در حالي كه انسان قبل از اين، به وجود بيشتر از هفت رنگ كه همان رنگ‌هاي معروف «قوس قزح» مي‌باشند، واقف نبود.

همچنان آزمايشهايي كه به وسيله‌ی دانشمندان عرصه‌ی روانشناسي انجام گرفته، از آن حكايت دارند كه تأثير رنگها تا اعماق وجود انسان راه مي‌برد تا بدانجا كه در دنياي متمدّن كنوني، بيمارستانها، متخصصّان عرصه‌ی «رنگ‌شناسي» را براي انتخاب رنگ اطاق‌هاي بيمارانشان فرا مي‌خوانند، چراكه يقين دارند، انتخاب رنگ مناسب در بهبود وضعيت بيمارانشان تأثير مثبت مي‌گذارد. همچنين در دنياي متمدن اين يك امر بسيار عادي و معمولي است كه صاحب منزل به متخصص رنگ‌ها مراجعه نمايد تا مثلاً رنگ گلي را كه در يك مجلس و محفل خاص بايد به كار گرفته شود انتخاب نمايد، يا در كنفرانس و سميناري كه به يك مناسبت خاص منعقد مي‌شود، رنگ همخوان با آن مناسبت را بر گزيند و حتي رنگي را كه بايد بر سر دسترخوان غذا به كار گرفته شود. و بي‌ترديد انتخاب رنگ در موارد زيادي، يكي از عوامل موفّقيت و درخشش خوب آن مناسبت است. قطعاً عامل اساسي اين امر، همان حالت روانيي است كه غالباً رنگ مي‌تواند در محل يك اجتماع ايجاد نمايد.

به اين ترتيب است كه «علم الوان» داراي اصول و رهيافت‌هاي خاص خود مي‌شود كه اين اصول و رهيافت‌ها از بررسیها و مطالعات ممتد بر روي تأثير رنگ در احساس انسان به وجود آمده‌اند.

با كشف تأثيرات رنگ‌ها، دانشمندان عرصه‌ی نباتات نيز به پرورش گل‌هاي رنگارنگ بذل توجّه بيشتر نموده‌اند. همچنان در عرصه‌ی صنعت نيز، رنگ به عنوان يك ركن اساسي مورد توجّه قرار گرفته است. از اين رو، كارخانه‌هاي مواد كيمياوي، توليد رنگهاي مختلف را در ميدان توجّه خويش قرار داده و كارخانه‌هاي بافت و ريسند‌گي نيز در رواج و مصرف توليدات‌شان مرهون انتخاب رنگ‌‌هاي جذابتر مي‌باشند. انسان عصر حاضر ب به اهميت رنگ در لباس خويش نيز آگاه گرديده و حتي تأثير انتخاب رنگ را در عواطف و احساسات خويش نيز دريافته است، زيرا مطالعات و بررسیهاي علم روانشناسي تأثير رنگ‌هاي مختلف را بر روي احساس انسان به اثبات رسانده‌اند.

مثلاً از نظر روانشناسان، رنگ زرد باعث ايجاد تحرك بيشتر در دستگاه عصبي انسان مي‌شود. در حالي كه رنگ ارغواني، اعصاب را به آرامش فرا مي‌خواند. همين طور رنگ آبي در احساس انسان معني سردي و برودت را زنده‌مي‌سازد. در حالي كه رنگ سرخ، احساس گرمي و حرارت را در او ايجاد مي‌نمايد.

اخيراً صاحب يكي از كارگاه‌هاي رنگ‌ريزي، آزمايشي را بالاي كارگران زن خود انجام داد، به اين ترتيب كه رنگ قبلي اطاق كارشان را با رنگ آبي خفيفي تبديل كرده و مشاهده نمود كه خانمهاي كارگر، بي‌درنگ از رطوبت اطاق و سردي شديد آن به گلايه گذاري آغاز نمودند. حتي به اين هم اكتفا نكرده، لباس‌هاي ضخيم‌تر و گرم‌تري را پوشيدند، در حالي كه درجه‌ی حرارت اطاق كارشان قبل و بعد از رنگ آميزي آن اطاق، به وسيله‌ی ابزارهاي مكانيكي در درجه‌ی ثابت و يكساني نگهداشته ‌مي‌شد.

نكته‌ی مهمي كه در اين بحث وجود دارد و ما نيز به دنبال آن هستيم تاثيرات مخصوص «رنگ سبز» است . يعني همان رنگ بهشت و رنگ مورد انتخاب قرآن براي بهشتيان.

دانشمندان اين عرصه، در اين مورد هم به يك نتيجه‌ی قاطع دست يافته اند و آن اين است كه تنها رنگي كه شادي را به روان و احساس انسان سرازير نموده، فكر وي را به سوي بالندگي بيشتر سوق داده و عواطف سرور و عشق به زندگي را در وي شكوفا مي‌سازد، همان «رنگ سبز» است.

از تكان‌دهنده‌ترين آزمايشهايي كه در رابطه با تأثيرات مثبت رنگ سبز در زندگي انسان انجام گرفته، آزمايشي است كه شاروالي لندن بالاي پل «بلاك فرايار» كه به پل انتحار مشهور گريده بود انجام داد، چه اغلب خودكشیها در لندن بالاي اين پل انجام مي‌گرفت. شاروالي لندن يك باره تصميم گرفت تا رنگ خاكستري سياهفام اين پل را به رنگ سبز تبديل نمايد. با شگفتي تمام حوادث خوكشي بعد از آن به (1 بر 3) اندازه‌ی قبل از آن تقليل يافت. و شايد هم اكنون حوادث خودكشي ديگر بالاي آن پل اصلاً انجام نگيرد.

اين است تأثير رنگ سبز بالاي انسان. و همين است دليل انتخاب الهي رنگ سبز براي نباتات، درختان و جنگلات.

بلي، آنچه را كه امروزه جديدترين بررسیهاي علمي به ارمغان آورده‌اند، آيه‌ی مباركه‌ی 76 سوره‌ی رحمن كه در وصف اصحاب بهشت است چنين مطرح مي‌نمايد:

﴿مُتَّكِ‍ِٔينَ عَلَىٰ رَفۡرَفٍ خُضۡرٖ وَعَبۡقَرِيٍّ حِسَانٖ ٧٦﴾ [الرحمن: 76].

«در حالي كه بهشتيان بر رفرف سبز و بساط زيبا تكيه زده‌اند».

همچنين آيه‌ی 21 سوره‌ی انسان:

﴿عَٰلِيَهُمۡ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضۡرٞ وَإِسۡتَبۡرَقٞۖ وَحُلُّوٓاْ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٖ وَسَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ شَرَابٗا طَهُورًا ٢١﴾ [الانسان: 21].

«بر بالاي بهشتيان ديباي سبز لطيف و حرير سطبر است و بر دست‌هاشان دستبند نقره‌فام و خداي‌شان آنان را شرابي پاك و گوارا بنوشاند».

و همچنين آيه‌ی 31 سوره‌ی كهف:

﴿وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ﴾ [الکهف: 31].

«بهشتيان لباس‌هاي حرير سبز و ديبا از سندس و استبرق در پوشند».

كه بدون ترديد، انتخاب رنگ سبز براي بهشتيان، نشانه‌ی بهجت و شادماني و عيش و عشرت آنان است، اين رنگي كه در بيان اوصاف نعمت‌هاي بهشت در قرآن كريم فراوان از آن سخن رفته است.

و اين است اعجاز روشن ديگري از معجزات علمي قرآن بزرگ.

وراثت صفات يا ژنتيك

قرآن كريم در بر گيرنده‌ی مهمترين نظريات علميي است كه قواعد علم «وراثت» بر مبناي آن اساس گذاري شده است.

استاد «عبدالرزاق نوفل» دانشمند قرآن پ‍ژوه معروف مصري، پاره‌يي از اين نظريات را در كتاب «الله والعلم الحديث» گردآوري نموده و از جمله به نظريّه‌ی علمي مربوط به «ازدواج اقارب» پرداخته است.

علم «ژنتيك» يا وراثت، از برجسته‌ترين دانشهاي معاصر است. و از همانگاه كه پايه‌هاي اوليه‌ی اين علم گذاشته مي‌شد، بررسي قضيه‌ی وراثت اوصاف و خصوصيات، در محراق توجّه دانشمندان اين علم قرار گرفت و آزمايش‌هاي زيادي بالاي انواع و اصناف مختلف موجودات حيه انجام يافت. اما با وصف انجام هزاران آزمايش بر روي بررسي سلوك و رفتار وراثتي، نظريّه‌ی واحدي در اين باره پديد نيامد و آراء و افكار مختلف و گاه متضادي در اين زمينه مطرح گرديد.

در رابطه با وراثت رفتاري در انسان نيز وضع به همين گونه بود. يك نظريّه مي‌گفت كه انسان پاره‌يي از صفات و خصوصيات خود را فقط از پدرش به ارث مي‌برد و مادر در اين ميان هيچگونه نقشي ندارد. نظريّه‌ی ديگر اين انديشه را تلقين مي‌كرد كه انسان نيمي از خصوصيات رفتاري خود را از پدر و نيم ديگر آن را از جد پدري به ارث مي‌برد. و نظريّه‌ی سوم كه متمّم اين نظر بود، اين باور را القا مي‌كرد كه صفات و خصوصيات رفتاري انسان از نسل‌هاي دور، مسلسلاً از پشتي پدري«عصبه» به نسل‌هاي بعدي منتقل مي‌شوند و براي مادر و خانواده‌ی وي در اين ميانه هيچگونه تأثيري نيست.

البته هر گروهي هم براي تأييد و تقويت نظر خود، امثال، حِكَم و وجيزه‌هايي را اختراع مي‌كردند اما همه‌ی اين نظريات در حدّ «تئوري» باقي مانده و به قطعيّت و جزميّت علمي خويش نرسيد.

تا آنكه دانشمند معروف علم وراثت «فرانسيس گولتون» در سال 1897م قانوني را به اسم «قانون توارث» وضع نمود كه اين قانون، محصول مطالعات ممتد وي بود. اين قانون خلاصه مي‌شود در اينکه هر فردي از افراد بشر، نيمي از صفات و خصوصيات خود را از پدر مي‌گيرد و نيم ديگر آن را از مادر، زيرا تجارب علمي نشان مي‌دهد كه هسته‌ی هر سلول از سلول‌هاي بشري، محتوي چهل و هشت عدد كروموزوم است، به استثناي سلول‌هاي تخمدان زن و نطفه‌ی مرد كه اين سلول‌ها، محتوي نصف اين تعداد، يعني 24 عدد كروموزوم مي‌باشند كه در نتيجه‌ی جفت‌شدن، يا ازدواج تخمك زن با نطفه (اسپرم) مرد، عدد كامل يعني «48» به دست مي‌آيد. اين كروموزوم ها محتوي جراثيم «ژنهاي» وراثتي است كه اصل و اساس وراثت صفات و خصوصيات را در انسان تشكيل مي‌دهند. و از آن جا كه هر يك از پدر و مادر، عدد مساويانه­يي از «ژنها» يا جراثيم را به جنين داده‌اند، بنابراين پدر و مادر هر دو در به ارث‌گذاشتن صفات انساني در فرزندشان، سهم مساوي دارند.

شايان ذكر است كه قانون توارث «فرانسيس گولتون» از سوي دانشمندان حسن استقبال شد و كشف اين قانون يك پيروزي مسلم علم در ميدان «وراثت» تلقي گرديد.

اما دانشمندان سرگردان در ميان دخمه‌هاي آزمايشگاه‌ها كجا بودند كه به سراغ آيه‌ی 28 از سوره‌ی مريم بروند كه اصل تساوي در «وراثت» را همراه با اساس علم «وراثت» وضع مي‌نمايد، جايي كه در داستان مريم وعيسي عليهماالسّلام از زبان قوم ايشان كه از تولد بدون پدر حضرت عيسي شگفت‌زده شده‌ بودند، مي‌گويد:

﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا ٢٨﴾ [مریم: 28].

«اي مريم! اي خواهر هارون! تو را نه پدري ناصالح بود و نه مادري بدكار».

يعني اينکه مريم نمي‌تواند در تولد حضرت عيسي مرتكب خطايي گرديده باشد. چنين چيزي از آن رو قابل تصور نيست كه او اين خطا را از پدر و مادر خود به ارث نبرده است. معني این سخن آن است كه صفات و خصوصيات، از پدر و مادر هر دو به ارث برده مي‌شوند.

بلي، شايد دانشمندان بدان جهت در پي يافتن اين اصل علمي ده‌ها سال سرگردان بودند تا با دست يابي علمي و تجربي به اين نظريّه، شاهد و گواهي عيني بر اعجاز علمي قرآن كريم بوده باشند.

گفتني است كه اصل تحريم ازدواج اقارب درجه يك با يكديگر در اسلام، نيز مبتني بر دو فلسفه‌ی علمي و اخلاقي است. از جهت اخلاقي قضيه كه بگذريم، ازدواج اقارب با همديگر، به ويژه نزديكان درجه يك همچون برادر و خواهر ـ از نقطه نظر علمي ـ سبب انتقال و تصلّب تمام ضعف‌هاي ارثي (ژنتيك) آنها در نسل دوم و نسلهاي بعدي مي‌شود، كه اين امر منافي با اصل تكامل در خلقت، و موجب پيدايش ضعف و انحلال در قوام وجود فيزيكي و رواني انسان است.

به همين دليل است كه ازدواج اقارب درجه يك با همديگر در اسلام به طور قطع حرام مي‌باشد.

شكي نيست كه حرمت ازدواج اقارب درجه يك با يكديگر در اسلام، كه در آيات زيادي و از جمله در آيه‌ی 23 سوره‌ی نساء: ﴿وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: 23].مطرح گرديده است، خود به معني بيان مباني علم «وراثت» در قرآن كريم است. و هر كشفي كه بشر موفق به انجام آن در اين ميدان شود، بدون ترديد گامي در راستاي تفسير علمي آيات مباركه‌ی قرآني در اين عرصه است.

از علم تغذيه

در فهرست محرماتي كه قرآن كريم در ارتباط با خوردنیها براي ما ارائه مي‌كند، يكي هم خون ريخته (دم مسفوح) قرار دارد.

البته انسان قديم از اهميت اين موضوع غافل بود، اما با پيشرفت‌هاي جديد علم طبابت و آزمايش‌هاي لابراتواريي كه بالاي خون ريخته انجام گرفت، مسلم گشت كه حرمت تناول «خون ريخته» داراي اهميت خاصي نسبت به صحت و سلامتي انسان است. چه آزمايش ها اثبات مي‌كنند كه خون، داراي مقادير زيادي از «اسيد اوريك» مي‌باشد و اين مادّه‌ی سمّيي است كه اگر در برنامه‌ی غذايي به كار گرفته شود، به سلامتي انسان سخت آسيب وارد مي­كند.

راز اينکه اسلام روش خاصّي را در ذبح حيوانات معرفي كرده است نيز در همين جا نهفته است، زيرا معني «ذبح» در اصطلاح شريعت اسلامي، كشتار حيوان به روش خاصّي است كه اين روش مي‌تواند تمام خون موجود در جسم حيوان را از جسم آن خارج گرداند، چه در ذبح به شيوه‌ی اسلامي فقط بايد وريد اساسي گردن حيوان قطع گرديده و از قطع وريدهاي ديگر اجتناب به عمل آيد تا در نتيجه‌ی آن مغز بتواند تا آخرين لحظه‌ی مرگ كامل حيوان، ارتباطش را با قلب حفظ نمايد، عمليه‌يي كه مانع از آن مي‌شود تا مرگ حيوان در نتيجه‌ی يك تصادم خشن و شديد آني از قبيل وارد نمودن صدمه به اعضاي اساسي جسم وي همچون دماغ، قلب، يا كبد انجام بگيرد، زيرا اگر مرگ حيوان بر اثر وارد آمدن صدمه‌ی سخت آني انجام گيرد، خون موجود در جسم آن بي‌درنگ در عروقش منجمد گرديده و در عين حال به بقيه اعضاي جسمش نيز سرايت مي‌نمايد و به اين ترتيب در نتيجه‌ی انتشار سريع «اسيد اوريك» به سراسر جسم، گوشت بدن حيوان مسموم مي‌شود. پس ذبح به شيوه‌ی اسلامي، تنها روش سالم و بهداشتي استفاده از گوشت حيوانات است.

همچنين قرآن كريم گوشت «خوك» را حرام گردانيده است. البته انسان قديم چيزي از اسرار اين تحريم را نمي‌دانست اما او امروزه مي‌داند كه خوردن گوشت خوك، عامل بسياري از علل و امراض مي‌شود، زيرا گوشت خوك در ميان تمام حيواناتي كه برروي زمين زندگي مي‌كنند، محتوي بيشترين مقدار ماده‌ی سمي «اسيداوريك» است، از آن جهت كه حيوانات ديگر، اين ماده را به طور مستمر از طريق بول به بيرون افراز مي‌نمايند. چنانكه جسم انسان نيز به كمك كليّه‌ها 90% از اين ماده را به بيرون افراز مي‌­كند. اما «خوك» قادر به إطراح «اسيداوريك» از جسم خود نيست مگر به مقياس بسيار كمي كه از دو در صد ميعانات قابل افراز آن تجاوز نمي‌كند. پس كميّت باقي‌مانده‌ی اين سموم مهلك، جزئي ازگوشت وي مي‌شود. از همين جاست كه «خوك» هميشه از دردهاي مفاصل رنج مي‌برد و كساني كه از گوشت آن نيز استفاده مي‌­كنند، نيز به طور دايم از درد مفاصل، روماتيزم و امراض ديگر مانند آن شكوه دارند.

و همين جاست كه به اعجاز علمي آيات [173- 3، 4 - 115 و 145] به ترتيب از سوره‌هاي [بقره ـ مائده ـ نحل و انعام] مي‌رسيم و ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن كريم نه فقط در يك آيه، بلكه در چند آيه و چندين سوره، تحريم قاطع «خون» و گوشت خوك را اعلام نموده است. در اينجا فقط آيه‌ی مباركه‌ی 173 سوره‌ی بقره را با هم مي‌خوانيم:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 173].

«به تحقيق كه حرام گردانيد خدا بر شما گوشت حيون خود مرده، و خون و گوشت خوك را و هر چه را كه به اسم غير خدا كشته باشيد».

قطعاً يكي از علل تحريم «گوشت خود مرده» نيز همان علّت موجود در تحريم خون و گوشت خوك است.

تقويم انسان

دكتور «الكسيس كارل» مي‌گويد: «انسان آنگونه كه ما باور داريم فقط روح و جسم نيست و اگر به واقعيت امر نظر كنيم، روح و جسم را روش‌هاي نگرشي ما پديد آورده‌‌اند. حقيقت اين است كه انسان به علاوه‌ی روح و جسم، شعور نيز هست، بافت‌ها و سيّالهاي عضوي هم هست. چنانکه اين انسان در آنِ واحد، در گذار زمان و مكان نيز امتداد پيدا كرده و ابعاد سه‌گانه‌ی مكاني كتله «طول، عرض و ارتفاع» را پر مي‌كند، همانسان كه بُعد چهارم كتله، يعني «زمان» را نيز در بر مي‌گيرد. اما با اين وجود، ابعاد چهارگانه‌ی فوق هرگز نمي‌توانند تمام عرصه‌ی هستي و موجوديت انسان را درنوردند، زيرا همان طوري كه شعور در ماده‌ی مغزي انسان موجود است، در خارج از چهارچوب اين ماده نيز وجود دارد. پس بنابراين، انسان پيچيده‌تر از آن است كه ما بتوانيم آن را در يك مجموعه گردآورده و در يك كادر معيّن تعريف كنيم و لذا هيچ راهي فرا روي بررسیهاي همه جانبه‌ی ما پيرامون «انسان» وجود ندارد تا آنگاه كه ما او را به بخش‌هاي مختلف تحليل و تجزيه نكنيم. آنگاه است كه ما از هر زاويه‌يي كه به سوي اين انسان بنگريم، وي را در نيكوترين ساختاري مي‌بينيم كه يك موجود زنده مي‌تواند در آن ساختار عرض اندام كند.

قرآن كريم در آيه‌ی 4 سوره‌ی تين مي‌گويد:

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤﴾ [التین: 4].

«همانا ما انسان را در نيكوترين ساختار آفريديم».

اين آيه در عصر و زماني نازل گرديده است كه از پيشرفت‌هاي علمي هنوز خبري نبود تا بشر در روشنايي آن بتواند بفهمد كه اين آيه چه قدر وسعت عظمت و معني دارد. و هرچند مفسران متقدم و متأخر هر كدام در تفسير عظمت اين آيه‌ی كريمه فرازهايي را پيموده ‌اند، ليكن انكشافات علمي عصر حاضر ميدان وسيع‌تري را در اين عرصه گشوده است.

در ارتباط با وسعت و عظمت علمي فقط همين آيه‌ی كريمه، علّامه صلاح‌الدين سلجوقي، كتابي به عظمت كتاب «تقويم انسان» را نگاشته است. علّامه در اين كتاب قلمروهاي پردرخششي از «تقويم انسان» را درنورديده، ولي با آن هم در نهايت با همه قلم‌فرسايیها و فراز پيماييها، سرانجام كميت خود را از جولان بيشتر در اين ميدان لنگ يافته و از سر عجز چنين مي‌گويد: «واقعاً انسان و افسانه‌ی انسان اگر بساط آن پهن مي‌شود، مشكل است كه انسان بتواند از آن گليم برآيد. همه نويسندگان در اين باره فكر نمودند و سعي همه مشكور است و ما هم اگر چيزي مي‌گوييم، از خوشه‌چيني خرمن ايشان است. و اين زينه‌يي است كه هر كس در آن خشت و يا پله‌يي افزوده و به قدر استعداد و مقدرت خود اين زينه را برافراشته است».

اما اگر استاد سلجوقي كه خوشه‌چين خرمن دين است، در اين نردبان پله‌يي را فزوده و كتاب «تقويم انسان» را مي‌نويسد، دانشمندي همچون پروفيسر «الكسيس كاريل» مخترع قلب مصنوعي و برنده‌ی دو جايزه‌ی «نوبل» تا مي‌رود كه در این عرصه افقي را بگشايد، با همه تك و دوهايي كه انجام مي‌دهد، سرانجام درمي‌ماند. كتاب «انسان موجود ناشناخته»، بازتابي از اين عجز و درماندگي اوست. همين طور اگر هزاران دانشمند ديگر، هزاران كتاب ديگر را پيرامون اين «اعجوبه‌ی خلقت» و يا به تعبير علّامه سلجوقي «بنده‌ی خدا و خواجه‌ی طبيعت» نوشته‌اند يا بنويسند، باز هم ذرّه‌يي از خروار و قطره‌يي از ابحار را پيموده‌اند، چه به تعبير رساي حضرت علي كرّم الله وجهه، انسان همان «عالم اكبر» پروردگار است، و همه‌ی هستي «عالم اصغر»:

«أَ تَزعمُ أنك جرم صغير ـ وفيك انطوى العالم الأكبر».

ما هم البته در اينجا خيال آن نداريم كه خود را به اين اقيانوس درافگنيم، پس فقط جلوه‌يي از جلوه‌هاي اعجاز علمي آيه‌ی فوق را در روشنايي علم جديد به تماشا خواهيم نشست و به «انسان» از جنبه‌ی تركيب هندسي آن نگاهي خواهيم افگند.

استاد «عبدالرزاق نوفل» در كتاب ارزشمندش «القرآن والعلم الحديث» مي‌گويد: اگر ما به انسان از نقطه‌ی نظر شكل يا ابعاد تركيب داخلي و خارجي وي نظري بيندازيم، حقّا كه وي را در نيكوترين تقويم مي‌يابيم، زيرا انسان در نيمه راه نردبان احجام قرار دارد. در زبان عربي اگر بخواهند براي يك شيء متوسّط الحجم مَثَلي بزنند، مي‌گويند: آن شيء در ميان «ذرّه و نجمه» قرار دارد. «ذرّه» مَثَل كوچكي و «نجمه» مَثَل بزرگي حجم يك چيز است. انسان درست مصداق همين مَثَل است، او در ميان ذرّه و نجمه قرار دارد.

طول انسان معادل طول دو صد هزار سلول «خليّه» از سلول‌هاي انساج، يا به اندازه‌ی طول دو ميليون از ميكروبهاي عادي، يا طول دو ميليارد از جزئيّات «آلبومين» كه در پهلوي همديگر قرار داده شوند، مي‌باشد. در حالي كه اگر ما بزرگترين حجم را مد نظر بگيريم، بايد چهار هزار مرد را در حالت ايستاده بالاي يكديگر قرار بدهيم تا به ارتفاع كوه «ايورست» دست يابيم.

شايد كساني بگويند كه بزرگي يا كوچكي حجم مكاني انسان، داراي اهميت زيادي نيست، زيرا انسان با ابعاد مادي خود تفسير نمي‌شود و نه هم با اين ابعاد تغيير مي‌كند، پس آنچه مهم است شخصيّت و معنويّت انسان است.

بدون شك این قضاوت درست نيست، زيرا علم جديد اثبات كرده است كه بُعد جسمي در انسان بسيار مهم است. از آن جمله امروزه در عرصه‌ی دانش نوين، اين حقيقت پنهان نمانده است كه طول و عرض انسان با ويژگی‌هاي سلول‌هاي انساج و طبيعت تغييرات كيمياوي و عمليات ويرانگري و نوسازي سلولي در ساختمان عضوي وي، ارتباط ارگانيك گسست ناپذيري دارد. همين طور از آنجا كه جريان عصبي انسان با سرعت معيني منتشر مي‌شود، پس اگر طول قامت وي از حدّ معمول زيادتر باشد، درك عصبي او از تأثير گذارنده‌ها و محرّك‌هاي خارجي نيز بطي و كند خواهد بود. و به همين دليل عكس‌العمل‌هاي وي در برابر اين محرك­ها نيز كه تابع جريان تحرّك عصبي است، ديرتر از آنچه بايد انجام خواهد گرفت كه اين نقص بزرگي براي اوست. همين طور اگر انسان از حد معمول بسيار كوتاه‌تر باشد، سرايت احساس عصبي در وجودش به حدي از شتاب و سرعت خواهد رسيد كه امكان تحكّم و تفکّر مناسب را از وي خواهد گرفت و در نتيجه اين مجال برايش ميسّر نخواهد شد كه در برابر يك حركت معيّن، تصميم معيّن و به موقع را اتخاذ كند.

كما اينکه عمليّه‌ی مستمرّ ويرانگري و نوسازي در ساختمان سلولي هر موجود زنده، متناسب با مساحت جسم و مقياس حجم مادي آن مي‌باشد و از همين رو فعاليت اين سيستم در حيواناتي كه حجم بزرگ‌تري دارند، در مقايسه با حيوانات كوچك‌تر، ضعيف‌تر مي­باشد. مثلاً اسب در عمليه‌ی كيمياوي «ويرانگري و نوسازي سلولي» فعاليت كمتري از گربه دارد.

بنابراين، اگر طول قد انسان، بيشتر از وضعيت كنوني مي‌بود، اين امر به نقص و كمبود فعل و انفعالات كيمياوي در وجود وي مي‌انجاميد و ازدياد در حجم مادي، بخش بزرگي از سرعت دريافت‌هاي ادراكي و هم سرعت تحرك فيزيكي را از وي مي‌گرفت. اما اگر بالعكس، قد و قامت انسان از وضعيت فعلي آن بسيار كوتاه‌تر مي‌بود، به موازات آن سرعت فعل و انفعالات كيمياوي در وجودش نيز زيادتر مي‌گرديد، و لذا محتمل بود كه اين شتاب حتي به جايي برسد كه او قادر به گرفتن قلم و نوشتن توسط آن نباشد.

اگر از تركيب خارجي انساج انسان بگذريم و از تركيب داخلي وجودش سراغي بگيريم ملاحظه مي‌كنيم كه در تركيب داخلي وجود وي، قلب و ريّه در داخل قفس استخواني محافظي قرار دارند كه از ستون فقرات و اضلاع سينه تشكيل يافته است، در حالي كه اعضاي رقيقه همچون مخ و نخاع كه محافظت بيشتري را مي‌طلبند، در صندوق هاي بزرگ محافظتي جا به جا ساخته شده اند كه علاوه بر پوشش ضخيم استخوان خارجي، بافتها و مواد سيال و لزجي داخلي نيز پوشش‌هاي محافظتي مناسب داخلي را براي آنها به وجود مي‌آورند. همين گونه اعضاي زوجي وجود انسان، اعم از اعضاي زوجي بيروني و اعضاي زوجي دروني، در ابعادي كاملاً متساوي از همديگر آفريده شده اند. مثلاً كليّه ها و خصيه‌ها از داخل، و ابروها، چشمها، گوش‌ها، پستانها، دستها و پاها از خارج، هر كدام در فاصله‌ی كاملاً برابري از نيمه‌ی جسم قرار گرفته اند. به طوري كه اگر شما يك خط وهمي مستقيمي را از نيمه‌ی سر به پايين بكشيد، ملاحظه خواهيد نمود كه چشمها به طور موازي، در مسافت مساوي از اين خط قرار دارند و به همين ترتيب، بيني و گوش و غيره... اما اعضاي انفرادي نيز در موقعيت مناسب خويش كه همانا خط مياني جسم است جا گرفته‌اند. مثلاً ملاحظه مي‌كنيم كه دهان در وسط خط مياني جسم قرار گرفته است. در تركيب داخلي نيز مشاهده مي‌كنيم كه قلب در يك ناحيه و كبد و طحال در ناحيه‌ی مقابل آن اخذ موقع كرده‌اند.

حالا در كلّ اگر اين ساختمان را از بيرون ورانداز كرده و به اين قامت و تركيب دقيق شويم، مي‌بينيم كه اين تركيب، انسان را در بهترين ساختار و به تعبير قرآني در «احسن تقويم» قرار داده است.

وانگه اگر بر فرض براي يك لحظه در تركيب «احسن تقويم» انسان دست انداخته و در آن تغييراتي را ايجاد كنيم، چه رونما خواهد شد؟ به طور مثال، دو گوش انسان در موقعيتي قرار دارند كه به وي امكان شنيدن هر گونه صدايي را مي‌دهند، چه اين صدا از راست بيايد و چه از چپ. حالا اگر مثلاً دو سوراخ بيني هم مانند دو گوش، در این حد از فاصله قرار مي‌گرفتند، قطعاً انسان نمي‌ توانست بوها را از يكديگر تمييز دهد، چه يك بو از سمت شمال مي‌آمد و بوي ديگر از سمت جنوب و در اين ميان حسّ شامّه‌ی انسان در مي‌ماند كه چگونه داوري كند؟ طبعاً در چنين حالتي داوري در استشمام روائح مختلفه به همان دقّتي باقي نمي‌ماند كه هم اكنون با نزديكي تنگاتنگ دو مجراي بيني به يكديگر ممكن است. همين طور اگر مثلاً چشمها در قسمت سفلاي جسم و دقيقاً بر ساق دو پا قرار مي‌داشتند، آيا ممكن بود كه انسان ببيند بر سر كله و صورت وي چه آمده است؟ و آيا چشمهاي قرار گرفته بر ساق دو پا از گزند گرد و خاك و پليد‌یهاي ديگر در امان بودند؟ و باز اگر مثلاً چشم يكي مي‌بود و پا و دست نيز يكي، تصور كنيد كه انسان با چه مصائبي روبه رو مي‌شد؟!

مثالي ديگر: مسامات جلد انسان افرازات زائد داخلي وجودش را به بيرون مي‌فرستند. حالا اگر وضع برعكس ‌بود چه اتفاقي مي‌افتاد؟ آيا حيات انسان ممكن بود؟! وريدها و شرايين خون را در يك مسير واحدي به جريان مي‌اندازند بدون آنکه تغيير فيزيكي وضعيت انسان در مسير حركت خون تأثيري بگذارد، حالا اگر جريان به گونه‌ی ديگري مي‌بود چه مي­شد؟

و شما خود ديگر اعضاي وجود انسان را نيز بر اين منوال قياس كنيد! پس بي‌شك كه انسان، اعجوبه‌ی خلقت پروردگار، شاهنشين عالم خلق و صدرنشين مصطبه‌ی «احسن تقويم» است.

ادامه‌ی بحث در تقويم انسان بسيار وسيع و جلوه‌هاي اعجاز آيه‌ی 4 از سوره‌ی «تين» نيز دامنه‌دار است. بنابراين، حتي يك نگرش گذراي كلّي به اين جلوه‌ها و گستره‌ها هم كاري است فراتر و خيلي فراتر از حوصله‌ی اين كتاب. پس ناگزير به بيان اجمالي يك منظومه از منظومه‌هاي اين «كهكشان عظيم خلقت» بسنده كرده و از منظومه‌ی «عصبي» انسان سخن مي‌گوييم.

ما وقتي نظام پيچيده‌ی سيمهاي تلفون را مي‌بينيم در حيرت فرو مي‌رويم، ولي در حيرت بيشتر فرو خواهيم رفت آنگاه كه مي‌بينيم مثلاً مي­شود كه در عرض چند ثانيه از هرات به امريكا و يا آلمان صحبت كرد. آري! پيچيدگي سيستم تليفون، ما را اين همه به حيرت مي‌اندازد، اما اگر از پيچيدگي و وسعت نظام عصبي انسان با خبر شويم چه طور؟ آيا حيرت‌ افزا نخواهد بود اگر بدانيم كه در طول يك شبانه روز، ميليونها خبر در سيستم لينهاي مخابرات نظام عصبي ما، از يك سو به سوي ديگر مخابره مي‌شود و همين خبرهاي سيستم عصبي است كه قلب را در تپندگیهاي آن، ريّه را در تنفس آن و تمام اعضاي مختلفه‌ی بدن انسان را در فعاليت‌هاي آنان، رهبري و توجيه مي‌نمايد؟ اگر اين نظام عصبي در جسم انسان وجود نداشته باشد، اجسام ما مخلوطي ناهمگون از اجزاء و اعضاي پراكنده‌يي خواهد بود كه هر كدام راه خود را رفته و هر يك مسير خود را مي‌پيمايند، بي‌آنکه كوچكترين همآهنگي و نظمي بر وجود ما حكمفرما باشد!

مركز اين نظام ارتباطات، مغز انسان است و در اين مغز، يك هزار ميليون سلول عصبي وجود دارد كه از هر يك از اين سلول‌ها به طور جداگانه يي، رشته‌ها يا سيمهاي عصبي به همه‌ی نواحي جسم تمديد گرديده‌اند. اين رشته‌ها را «بافت‌هاي عصبي» مي‌نامند كه در اين بافت‌هاي عصبي، نظام اخذ و ارسال اخبار به سرعت هفتاد مايل در ساعت در جريان است. به وسيله‌ی اين بافت‌هاي عصبي است كه ما مي‌شنويم، مي‌بينيم، مي‌چشيم و هم ساير كارها و فعاليتهاي خويش را انجام مي‌دهيم. بلكه حتي در اينجا تنها در حوزه‌ی «چشايي» ما سه هزار مركز «چشش» وجود دارد كه آنها را به نام «Taste Buds» مي‌نامند. هر يك از اين سه هزار مركز به طور جداگانه، داراي لين عصبي مخصوص به خود مي‌باشند كه به مخ متصل است و ما به وسيله‌ی اين سه هزار مركز «چشايي» هست كه مي‌توانيم طعمهاي مختلف را بچشيم.

همين طور در گوش انسان ده‌هزار سلول شنوايي وجود دارد كه از طريق نظام پيچيده مخابره‌ی صداها به مغز، امكان شنوايي در انسان ميسّر مي‌شود. و در هر چشم يكصد و سي ميليون سلول دريافت كننده‌ی نور وجود دارد كه در اصطلاح علمي آنها را   
«Light Roceptors» مي‌نامند و اين سيستم عظيم، مأموريت ارسال مجموعه تصويري را به مغز انسان بر عهده دارد.

در اينجا در عرصه‌ی پوست بدن ما نيز، شبكه‌ی عظيمي از بافت‌هاي عصبي حسي وجود دارد كه اين شبكه‌ی عظيم، امكان احساس گرما و سرما را براي ما ميسّر مي‌گرداند، به طوري كه اگر ما يك شيء گرم را به پوست بدن خود نزديك سازيم، بي‌درنگ سي هزار از سلول‌هاي دريافت‌كننده‌ی گرما، اين عمليه را احساس و فوراً آن را به مغز ما مخابره مي‌كنند و اگر يك شيء سرد را به جسم خود نزديك سازيم، دوصد و پنجاه هزار سلول دريافت‌كننده‌ی برودت، اين عمليه را احساس مي‌نمايند و در اين هنگام است كه مغز به سرعت جريان را به مناطق مربوطه مخابره نموده فرمانهاي احساسي سرما را صادر مي‌نمايد و همزمان فرمانهاي پي در پي ديگر نيز صادر مي‌شوند تا جسم بتواند از احساس سرما به لرزه در آيد، شرايين جلدي توسعه پيدا كند و در نتيجه خون بيشتري به منطقه‌ی مورد هجوم سرما با شتاب فراوان ارسال گردد تا برا ثر ازدياد حجم خون، عمليه‌ی گرمازايي بيشتر در آن منطقه ايجاد شود.

برعكس اگر اين سلول‌ها احساس گرماي شديد نمايند، سيستم مخابراتي بي‌درنگ به كار افتاده پيغامها را به مغز مي‌رساند تا در حدود سه ميليون از غدد زاينده‌ی عرق، به تلاش و تكاپو برخاسته و به طور خودكار عرق سردي را به خارج از جلد افراز نمايند و اگر عمليه‌ی افراز عرق انجام نگيرد قطعاً گرما كشنده تمام خواهد شد.

اين نظام عصبي در انسان، شامل چندين شاخه است، يك شاخه‌ی آنكه به نام «Autonomic Branch» يا متحرك خودكار ناميده مي‌شود، عهده‌دار انجام اعمالي در جسم انسان است كه به طور غير ارادي و به شكل خودكار انجام مي‌گيرند، همچون عمليّه‌ی هضم غذا، تنفس و حركات قلب. و باز از اين شاخه‌ی كلّي دو سيستم ديگر ناشي مي‌شوند كه يك سيستم را به نام سيستم آفريننده‌ی حركت يا «Sympaatchetic System» و سيستم ديگر را به نام سيستم مانع حركت يا «Payasympathetic System» مي‌نامند كه این سيستم دومي، عمليّه‌ی مقاومت و دفاع را بر عهده دارد.

پس اگر كارها همه به سيستم اول وا گذاشته شود، حركت قلب آنچنان زياد خواهد شد كه به مرگ انسان منجر خواهد گرديد و اگر سيستم دومي بر اوضاع مسلط گردد، قلب كاملاً از حركت باز خواهد ايستاد. پس يك نوع همآهنگي خودكار و اتوماتيك در ميان اين دو سيستم حكمفرماست كه سبب مي‌شود تا قلب و ساير اندامهاي تابع اين دو سيستم، كار خود را با نهايت دقّت و انسجام انجام دهند. در مواردي هم كه به فعاليت بيشتر يك سيستم نياز احساس شود، آن سيستم فوراً بر عرصه‌ی فعاليت خود مي‌افزايد. مثلاً هنگامي كه شخص مبتلا به فشار خون است و قلب به نيروي كمكي بيشتري نياز دارد، بي‌درنگ سيستم آفريننده‌ی حركت «سمپاتيك سيستم» بر حجم فعاليت خود افزوده و به ياري قلب و ريه‌هاي بيمار مي‌شتابد.

البته عجايب سيسم عصبي انسان و شگفتیهاي آن به حدّي است كه «علم جديد» هنوز هم كه هنوز است دست اندركار كشف افقهاي تازه‌يي در اين نظام عجيب و خارق‌العاده مي‌باشد.

پس جا دارد تا يكبار ديگر در برابر آيه‌ی 4 سوره‌ی «تين» درنگ كنيم كه مي‌گويد:

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤﴾ [التین: 4].

«همانا ما انسان را در نيكوترين ساختار آفريديم».

شگفتیهاي سلول زنده

هنگامي كه قرآن كريم در آيه‌ی مباركه‌ی 5 سوره‌ی طارق مي‌گويد:

﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ٥﴾ [الطارق: 5].

«انسان بايد بنگرد كه از چه چيز آفريده شده است؟».

**ا**ين يك فراخوان الهي براي انسان است، بلكه حتي اين يك دستور واضح و روشني است براي انسان كه برود و در ميدان بررسي و پژوهش علمي، حقيقت و جوهره‌ی ماده‌ی حيات و آفرينش خود را بشگافد.

آري، اين دعوت قرآني خود اشاره‌يي است به اينکه انسان با سير و سفر انفسي مي‌تواند عصاره‌ی «حيات» و «آفرينش» خود را بشناسد. اما از تأمّل در اين فراخوان الهي فارع نمي‌شويم كه مي‌بينيم آيه‌ی ديگر در تعقيب آن، جوهر آفرينش انسان را معرفي كرده و مي‌گويد:

﴿خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ٦﴾

«او از آب جهنده‌ی نطفه آفريده شده است».

پس اين چلنجي است قرآني براي بشر كه مي‌تواند برود و بررسي كند. و بايد هم برود، اما سرانجام به همان نتيجه‌يي خواهد رسيد كه قرآن بي‌درنگ بعد از طرح اين فراخوان، آن را تبيين كرده است.

بلي، قرآن كريم مي‌گويد: حقيقت حيات در انسان از نطفه آغاز مي‌شود. اما آيا اين نطفه چيست؟ در اينجاست كه علم جديد به ميدان آمده و در باره‌ی اين نطفه به بررسي و پژوهش مي‌پردازد.

علم جديد مي‌گويد كه نطفه عبارت از همان سلول زنده‌يي است كه در زبان عربي به آن «خليّه» و در زبان انگليسي به آن «Cell» مي‌گويند و علم طب آن را در بخش «Cytology» به حيث يك شاخه‌ی مهم و بلكه مهم‌تر اين عرصه مورد توجّه قرار داده است. اين «سلول زنده» همانا جوهر و ماده‌ی حيات مي­باشد به گونه‌يي كه هر جا شما «حيات» را بيابيد، همانجا رد پاي «سلول زنده» را نيز پيدا مي‌كنيد.

دانشمند و متفکّر بزرگ جهان اسلام، شهيد سيدقطب/ در ذيل آيه‌ی فوق در تفسير «في ظلال القرآن» مي‌گويد:

«اين نطفه‌ی مجرّد از عقل و شكل و اراده و قدرت، در سير و سفر طولاني خويش، اعجوبه‌ی عجايب خلقت است و در وجود ذره‌بيني خود، چندين برابر شگفتیهايي را به همراه دارد كه ممكن است انسان از دم تولد تا هنگام مرگ با آنها رو به رو شود.

اين سلول زنده‌ی بارور شده به اندازه‌يي كوچك است كه ميكروسكوب‌هاي پيشرفته به سختي مي‌توانند آن را در معرض ديد انسان قرار دهند، زيرا در يك بار جهش «نطفه» ميليونها عدد از اين سلول زنده بيرون مي‌جهند. و به مجرد آنکه سلول فوق الذّكر در رحم زن استقرار پيدا مي‌كند، در تكاپوي يافتن غذا براي ادامه‌ی حيات خويش است. به راستي كدامين نيرو است كه اين موجود ذره‌بيني فاقد عقل و قدرت و اراده را به خاصيّت جويندگي و به سلاح پويندگي مسلح ‌ساخته است؟

او در نتيجه‌ی اين تكاپو، سرانجام در جدار رحم براي خويش غذاي پاكيزه‌يي از خون تازه را مي‌يابد و همينکه از سوداي غذا آسوده شد، مرحله‌ی ديگري از فرايند رشد خود را با عمليه‌ی «انقسام» آغاز مي‌كند و در كوران عمليه‌ی انقسام است كه سلولهاي جديدي پديد مي‌آيند.

آري، اين سلول ‌ساده‌ی فاقد عقل و فاقد قدرت و اراده، مي‌داند كه چه بايد بكند و چه مسيري را بايد برود، زيرا دست تواناي آفريدگار متعال، او را به سلاح معرفت و قدرت و اراده مسلح ساخته و راه را به وي ‌نمايانده است!.

عمليه‌ی انقسام، روند تكثر سلولها را كه همه از همان تك سلول پديد آمده‌اند، به جايي مي‌رساند كه زمينه براي آغاز مرحله‌ی بعدي آماده مي‌شود. در اين مرحله تكليف اين سلول، اختصاص دادن مجموعه‌هايي از سلولهاي جديد، براي بناي ركني از اركان ساختمان عظيم خلقت جسم انسان است. بلي، مجموعه‌هاي مختلف راه مي‌افتند تا اين هيكل عظيم را بسازند، جمعي حركت مي‌كنند تا دستگاه عضلاني وي را پيريزي كند، مجموعه‌ی ديگري به راه مي‌افتند تا دستگاه عصبي را بسازند، مجموعه‌ی سوم بسيج مي‌شوند تا دستگاه لمفاوي را بنيان گذاري نمايند و همين طور افواج عظيم ميليوني سلول‌هاي زنده با آهنگ موّاجي از حركت و حيات و پويايي، هر يك به سوي ساختن ركني از اركان اساسي كاخ وجود انسان رهسپار‌اند.

اما تصور نكنيد كه كار به همين سادگي انجام مي‌پذيرد، زيرا در اينجا تخصص‌هاي نهايت دقيق و مهارتهاي فوق‌العاده ظريف و پيچيده‌يي وجود دارد، از آن روي كه هر قطعه از قطعات استخواني جسم انسان، هر عضله از عضلات و هر عصبي از اعصاب وي، با آن ديگري شباهتي ندارد چرا كه ساختمان وجودي انسان از صنعتي بسيار دقيق، ساختاري بسيار شگفت‌آور و وظايفي گونه­گون و متنوع برخوردار است. از اين جهت دسته ها و گروه‌هاي سلولي كه به سمت مقاصد مختلف در حركت اند، بايد به گونه‌يي با وظايف و مأموريت‌هاي متعدد و متكثر النوع‌شان آشنا باشند. بايد هر گروهي كه براي ساختن يك بخش يا يك ركن خاص رهسپار مي‌شود، با تخصص‌ها و مهارت‌هايي كه در امر ساختمان دقيق آن ركن مربوطه مورد نياز است، مجهز باشد.

آيا حيرت‌آور نيست كه هر سلولي از اين سلولهاي ذره‌بيني، در مسير مأموريت خود راهش را به گونه‌ی دقيق بلد است و مي‌داند كه بايد به كجا برود و چه بكند؟ حيرت آور نيست كه بدانيم، حتي يك سلول هم در عمق ظلمات «رَحِم» به بيراهه نمي‌رود؟

مثلاً سلولهايي كه مأمور ساختن چشم‌اند، به نحوي مي‌دانند كه چشم بايد در قسمت صورت انسان ساخته شود. اين در حالي است كه در هر يك از اين مواضع، امكان رشد و نموي چشم وجود دارد و اگر شما مثلاً سلول اوّليّه‌ی مأمور ساختن چشم را بگيريد و در هر يك از اين مواضع زرع كنيد، در آن جا چشمي خواهد روييد! پس، از نظر شما چه كسي اين سلول را رهنمايي كرده است كه بايد به همان منطقه‌ی مورد نظر برود و به فعاليت آغاز كند نه در جايي ديگر؟ اين بي‌شك دست تواناي پروردگار بزرگ است كه مي‌فرمايد:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣﴾ [الأعلی: 1-3].

«نام پروردگار والاي خود را به پاكي بستاي، همانكه آفريد وهماهنگي بخشيد. و آنكه اندازه گيري كردو راهنمود».

شهيد سيدقطب/ در ادامه‌ی مبحث فوق مي‌گويد: عجيب‌تر آنکه تمام اين سلول‌هايي كه به شكل انفرادي ويا گروهي دست اندركار ساختن عمارت وجود انسان اند تابع قوانين ديگري نيز مي‌باشند كه اين قوانين عبارت از قوانين «واحدهاي وراثت» است. سلولهاي سازنده‌ی وجود انسان درهمان مدارهايي كه مجموعه‌ی معيني از واحدهاي وراثت براي آنها تنظيم و ترسيم نموده است، عمل مي‌­كنند. واحدهاي وراثت كه در مكانيزم ساختمان دروني سلول‌هاي ذره‌بيني مستقر گرديده‌اند، وظيفه‌ی حفظ سجلّ، نوع و ويژگیهاي اجداد پدر و مادر را در تركيب اعضاي مختلف جسم جنين بر عهده دارند.

مثلاً سلول سازنده‌ی چشم كه خود به سلول‌هاي فراوان ديگري منقسم مي‌شود تا بتواند به ساختن چشم موفق گردد، در عين انجام وظيفه‌ی ساختن چشم، همزمان تحت شعاع اتمسفر «وراثت» تلاش مي‌كند تا شكل معيني از چشم را با ويژگیهاي معين ژنتيكيي كه پدر و مادر يا اجدادش دارا بوده‌اند، به آن ببخشد. به طوري كه كمترين انحرافي در ساختار آن چشم از ناحيه‌ی شكل و يا ويژگیهاي معين ديگر آن، تجاوز از برنامه‌ی دقيق مأموريتي است كه از قبل براي سلول فوق‌ الذّكر ترسيم شده است.

شهيد سيدقطب/ در ذيل تفسير آيه‌ی ديگري از همين باب در سوره‌ی مباركه‌ی سجده، مي‌افزايد: واحدهاي وراثت جا به جا شده در تركيب ساختاري سلول زنده، تئوري «داروين» در مورد «نشو و ارتقا» را از اساس ابطال مي‌­كنند، تئوريي كه مي‌گويد: تمام انواع موجودات زنده از يك تك سلول به وجود آمده‌اند كه اين تك سلول در سير تطوّر خود، به آفرينش انسان انجاميده است ولي در آنجا حلقات به هم پيوسته‌يي از نشو و ارتقا وجود داشته است كه اصل و ريشه‌ی انسان اوّليه را به مثابه‌ی حيواني كه فوق بوزينه و پايين‌تر از انسان فعلي است اثبات مي‌كند.

بدون ترديد اين نظريّه در همين نقطه‌ی معين كاملاً نادرست است، زيرا كشف عوامل وراثت كه البته داروين از آنها هيچگونه شناختي نداشته است، اين تطوّر را از يك نوع به نوعي ديگر، گونه‌يي از مستحيل ‌گردانيده است، زيرا عوامل وراثت در تركيب سلولي تمام انواع زنده‌جانها به گونه­يي مستقر گرديده‌اند كه ويژگي­ها و خصوصيات آن نوع را كاملاً حفظ ‌كرده و نهايتاً اين امر را حتمي و قطعي مي‌سازند كه هر حيان زنده‌‌يي بايد در همان دايره‌ی نوعي معين خود باقي مانده و به هيچ وجه و در هيچ صورت، از آن دايره‌ی نوعي خود خارج نشود و به نوع جديدي تطوّر ننمايد. مثلاً گربه در اصل و اساس و ريشه‌ی خود از همان آغاز آفرينش گربه بوده و در توالي قرون و اعصار، براي هميشه هم گربه باقي مي‌ماند. همين طور سگ، گاو، اسب، بوزينه و... نهايتاً انسان يا هر موجود زنده‌ی ديگري، جبراً و بر اساس عوامل واحدهاي وراثت جا به جا شده در كيان «سلول زنده»، نوعيّت خود را براي هميشه حفظ مي‌كنند و اگر نشو و ارتقايي هم در كار است، در كمربند همان حدود نوعي خود آن مطرح است و نه در محدوده‌ی انواع ديگر.

آري، قانون وراثت باور تعدادي از ساده لوحان را كه فكر مي‌كردند، تئوري «داروين» در اين رابطه يك حقيقت علمي غير قابل نقض مي‌باشد، از اساس ويران كرد.

صاحب تفسير «في ظلال القرآن» باز هم در بحث «وراثت» در ذيل آيه‌ی مباركه‌ی ديگري از همين باب در سوره‌ی «فرقان» مي‌گويد: «هر سلول زنده محتوي «كروموزوم» هاي متعددي است. كروموزوم، واحد عضوي مادّه و عامل انتقال صفات وراثتي مي‌باشد. كروموزومها و ژنها يا «واحدهاي وراثت» عوامل اساسي و قاطع در ساختار ويژگيهاي موجود زنده و از جمله انسان مي‌باشند. در اين ميان «سيتوپلازم» يعني ماده‌ی «پروتوپلازمي» كه گرداگرد هسته‌ی سلول زنده را گرفته است، در حقيقت عبارت از تركيبات كيمياوي عجيبي است كه بر پيرامون «ژن» ها و «كروموزوم» ها حلقه زده است. دقّت و ظرافت «ژن»ها يا «واحدهاي وراثتي» كه مسؤول اصلي تعيين ويژگیهاي فردي، حالات رواني، تعيين رنگ و جنس و فصل تمام موجودات زنده‌ی روي زمين مي‌باشند تا بدانجاست كه اگر همه‌ی آنها را جمع كرده و در يكجا قرار دهيم، حجم آنها كمتر از حجم نوك يك «انگشتوانه» است. در واقع همين «ژن» است كه كليدهاي اصلي خواص تمام بشر، حيوانات و نباتات را تشكيل مي‌دهد و همين «ژن‌» است كه ساختمان نوع موجود زنده و سجل و سوانح اسلاف آن را حفظ مي­نمايد. همانطوري كه ريشه، ساقه، برگ، گل و ميوه‌ خاص هر نباتي را تعيين مي‌كند. به همين گونه شكل، پوست، مو، رنگ، و خصوصيات تمام حيوانات و از جمله انسان در پرتو عملكرد اين زنجيره‌ی ژنتيكي معين و مشخص مي‌گردند.

آيات 5 تا 7 سوره‌ی «طارق» همچنان محور تجليات اعجازي قدرت و صنع پروردگار متعال در آينه‌ی علم جديد است. آياتي كه از راز اصلي «حيات» پرده برمي‌دارد.

«أ ـ ويلسون» دانشمند معروف در كتاب «اثر سلول زنده در تطوّر و و راثت» مي‌گويد: «هر مشكلي كه متعلق به حيات باشد در نهايت امر، راه حل خود را در سلول زنده پيدا مي‌كند چرا كه موجود زنده در واقع، چيزي جز سلول زنده نيست».

دكتور «كلاونس كوك ليتل» مي‌گويد: «اگر ما مفهوم فعاليت و جنب وجوش بزرگ و متنوع را در يك شهر بزرگ درك كنيم اين يك امر غيرطبيعي نيست، اما شايد باور نكنيم كه اجسام ما يك عمليه‌ی عظيم بسيار پيچيد‌ه‌تر از حجم فعاليت‌هاي متنوع در يك شهر بزرگ را با آرامي و ادب، سازمان مي‌دهند. عمليه‌ی عظيمي كه در آن همه چيز را مي‌توان يافت، از صنعت ذخيره‌سازي گرفته تا مخابرات، ترانسپورت، پوليس، اداره‌ی تنظيف، اداره‌ی توليد غذا، كارخانه‌ی كنترل دما و سرما و سيستم اداره و رهبري. اگر ما بپذيريم و يا نپذيريم، اين حقيقت روشني است كه در سلول زنده رونما مي‌شود».

دانشمند ديگري به نام «راتكليف» مي‌گويد: «در لحظه‌يي كه عمليه‌ی باروري انجام مي‌گيرد، در همان لحظه سلول زنده‌ی ذره‌بيني نوع مخلوق بشريي را كه حيات آن در حال تحقق است با دقّتي بي‌مانند تعيين مي‌نمايد. حتي رنگ چشم و تموجات موهاي اين موجود نيز از نظر دور نمي‌ماند. البته علم هنوز هم از درك اسباب و انگيزه‌هايي كه تخمك زن را وادار به اتحاد با حيوان منوي مرد مي‌سازد عاجز است. يعني اينکه چه انگيزه‌‌يي عامل آن مي‌شود كه تخمك زن بعد از اينکه به سرحد پختگي مي‌رسد، خود را از نصف ماده‌ی خويش آزاد نموده و با حيوان منوي مرد (اسپرم) كه او نيز نيمي از وجود خود را رها مي‌نمايد، يكجا يا متحد مي‌شوند و تنگ در آغوش همديگر نطفه‌ی ذره بيني عجيبي را مي‌سازند كه حجم آن بي‌نهايت كوچك است، كوچكتر از آنچه شما تصور مي‌كنيد، چرا كه وزن اين نطفه فقط 15 جزء از ده ميليون جزء يك گرام است. ولي آيا شگفت‌آور نيست كه این جزء نهايت ذره‌بيني، در هنگام تولد حد اوسط 3 كيلوگرم وزن دارد؟ شگفت‌آور نيست كه اين نطفه‌ی واحد در داخل رحم شروع به تكثّر نموده و تا مرز 200 ميليون سلول زنده گسترش پيدا مي‌نمايد؟

اما تصور نكنيد كه اين نطفه‌ی ذره بيني همين طور يك موجود ساده‌يي است، چه به رغم اين كوچكي خود، دنياي عظيمي از رمز و رازهاي حيات را در خود نهفته دارد، از جمله اينکه همين يك نطفه ذره‌بيني با عمليه‌ی «انقسام» خود، دست به تشكيل دو گروه سلولي مي‌زند، يكي سلول‌هاي ثابت كه براي ساختن اعضايي چون مغز، پوست، غدد داخلي، انساج، غضروف‌ها و غيره با هم متحد مي‌شوند. و ديگري سلول هاي سرخ و سفيد خون. چنانکه نطفه يا سلول زنده، دو نوع ديگر از مسؤوليت را نيز بر عهده مي‌‌گيرد، يكي مسؤوليت تدوير و تهيه‌ی محل مسكوني خاص و تهيه‌ی غذاي خويشتن و ديگري مسؤوليت آن در قبال اجتماع سلولي.

در بخش اول اين مسؤوليت، وظايف مختلفي از قبيل تناول غذا و پاك‌ساختن فضلات قرار دارد و در بخش دوم كمك به امر سازندگي سلول‌هاي ديگر در اجنداي كاري آن قرار دارد. مثلاً سلول‌هاي بانكراس به توليد مستمر ذخاير كوچك ماده انسولين مي‌پردازند كه اين ماده كنترول ‌كننده‌ی قند وجود است. سلول‌هاي روغن‌ساز، قطرات كوچكي از روغن را مي‌سازند تا به عنوان ماده‌ی سوخت جهت گرم‌سازي بدن مورد بهره‌برداري قرار گيرد. سلول‌هاي معده، سازنده‌ی ‌تيزاب‌ها و مخمرات ديگري هستند كه به عضم غذا كمك مي‌نمايند و سلول‌هاي خون، يك حركت مسؤولانه سريع و پويا را در مناسبت‌هاي مختلف دارا مي‌باشند. مثلاً به مجردي كه جسم انسان مجروح گردد و ميكروبها شروع به تكثر نمايند، سلول‌هاي سازنده‌ی خون دست به كار توليد فوق العاده گرديده و به كميّت‌هاي بزرگ و صدها هزار بار بيشتر از آنچه كه براي رويارويي با دشمن مورد ضرورت است، خون توليد مي‌نمايند.

هنوز هم دانشمندان در برابر اين «سلول ذره‌بيني» حيران ايستاده‌اند و حتي هنوز هم نمي‌توانند عامل انقسام سلول‌ عادي را به سلول‌هاي متعدد، با وظايف متعدد و گونه گون آن دريابند.

هنوز هم دانشمندان، در برابر راز تجمع سلول‌ها كه در اصل از يك سلول واحد به وجود آمده و سپس براي انجام وظايف و مأموريت‌هاي مختلف، به ميدانهاي مختلف رهسپار مي‌شوند و اما در نهايت باز هم يك هدف واحد را كه همانا ساختن جسم انسان است تعقيب مي‌نمايند، حيران و مبهوت ايستاده‌اند.

دكتور «رسكو سپنسر» در اين رابطه مي‌گويد: «در طبيعت چيزي عجيب‌تر از حكمتي كه سلول زنده خودش را به گروه‌هاي مختلف براي انجام وظايف مختلف تقسيم مي‌نمايد، وجود ندارد». دكتور «كاربل» مي‌گويد: «امروزه به فضل روش‌هايي كه پرورش انساج را در لوله‌هاي آزمايشگاهي ميسّر ساخته است، امكان اين امر براي ما به وجود آمده است تا در شناخت رازهاي سلول ها تعمق نماييم. اكنون اين حقيقت براي ما روشن گرديده است كه سلول‌ها، به نيروهاي عظيمي مسلح اند كه عظمت آنها به هيچ وجه در تصور ما نمي‌گنجد و ويژگیها و قابليت‌هاي حيرت‌آور آنها در حدي پرگستره است كه ما هنوز به شناخت آنها دست پيدا نكرده‌ايم».

بياييم در آيات قرآني پيرامون خلقت انسان و آفرينش حيات تعمق كنيم تا به فرازهايي از اعجاز اين كتاب الهي بيشتر آشنا شويم، بويژه اين آيات:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ ٥﴾ [الحج: 5].

﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا ٢﴾ [الإنسان: 2].

﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧ مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ١٨ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ١٩ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ٢٠ ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقۡبَرَهُۥ ٢١ ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ٢٢﴾ [عبس: 17-22].

جنس نوزاد

يكي از معماهاي حل‌نشده در رابطه با جنين، قضيه‌ی تعيين جنس است. تحكّم در جنس جنين كه پسر به دنيا آيد يا دختر، قضيه‌يي است كه علم بشر با همه‌ی پيشرفت‌ها و انكشافات خود در برابر آن درمانده است.

شهيد سيدقطب/ در ذيل تفسير آيه‌ی كريمه 54 سوره‌ی فرقان:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ [الفرقان: 54].

«اوست ذاتي كه از آب، انسانى را آفريد، سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

مي‌گويد: «يكي از شگفتیهاي كار آفرينش انسان، راز سربسته‌ی گزينش جنس او در دوران جنيني است چرا كه پسر يا دختر به گونه‌ی شگفت‌آوري، از سلولهاي متشابه و نيز تخمك‌هاي متشابه به وجود مي‌آيند در حالي كه در هيچ سلولي از هزاران سلول (اسپرم) مرد، ويژگیهاي به خصوصي كه آن را شايسته‌ی توليد پسر يا دختر گرداند وجود ندارد. همين طور در هيچ تخمكي از تخمك‌هاي زن، وجه تمايز خاصي كه بتوان آن را دليل گرايش به سمت جنس مذكر و يا مؤنث تلقي كرد، موجود نيست. با اين وجود يكي از اين سلولهاي مرد در اتحاد خود با تخمك زن، پسر مي‌شود و ديگري دختر، كه بشر تا كنون به اين راز سر به مُهر پي نبرده است و نه هم مي‌تواند پي ببرد، زيرا اين امر فقط در حوزه‌ی توانمندیهاي پروردگار است كه بشر را در آن مجال هيچ دخل و تصرفي نيست».

و همين جاست كه به اعجاز علمي آيات 49 و 50 از سوره‌ی «شوري» مي‌رسيم كه مي‌گويد:

﴿لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ٤٩ أَوۡ يُزَوِّجُهُمۡ ذُكۡرَانٗا وَإِنَٰثٗاۖ وَيَجۡعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًاۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ٥٠﴾ [الشوری: 49-50].

«ملكيت آسمانها و زمين فقط از آن خدا است، هر چه را كه بخواهد مي‌آفريند، به هر كه خواهد فرزند اناث و به هر كه خوهد فرزند ذكور عطا مي‌كند، يا در يك رحم بيشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار مي‌دهد و هر كه را بخواهد عقيم و نازاينده مي‌گرداند زيرا او دانا و تواناست».

و چنين است كه علم با همه ابزارهاي خويش به اينجا كه مي­رسد، خلع سلاح است، چرا كه هيچ نيرويي قادر نيست تا به طور قطع و يقين جنس جنين را از قبل تعيين نمايد، يا مرد و زني را كه از اساس فاقد اين نيرو هستند، داراي توان و ويژگي باروري گرداند.

چنانكه ما در تاريخ قديم و جديد داستانهايي را در اين باره مي‌يابيم كه محل عبرت انسان توانند بود، چه بسيار شاهان و قدرتمنداني كه زيستند و مردند و با همه تلاش‌ها و توانايیها، با همه‌ی اطبا و كاهنان و منجمان خويش، در اين ميدان كاري از پيش نبردند. از داستانهاي قديم مي‌گذريم و فقط به يكي از روايات معاصر كه استاد دكتور «عبدالرزاق نوفل» در كتاب «القرآن والعلم الحديث» آن را نقل نموده است، بسنده مي‌كنيم. اين روايت به شاه سابق ايران «محمدرضا پهلوي» مربوط مي‌شود. نامبرده قبل از «ملكه فرح» در سال 1950 با زني ازدواج كرد. آن دو در شب زفاف تمام مراسم عنعنويي را كه بر اساس رسم و رواج‌هاي محلي به منظور تحقق خواسته‌ی فرزند پسر بايد انجام مي‌دادند، بي‌كم و كاست به جا آوردند. به اين ترتيب كه در كنار خويش سينيي را كه حاوي پنير و دو قرص نان بزرگ به طول يك متر و نيم بود، گذاشتند. در سيني ديگري تخم مرغ و سبزي «ترتيزك» قرار داده شده بود همراه با مجمري كه از آن دود بخور متصاعد بود. زن و شوهر چهار بار از راهي گذشتند كه بر بالاي سر آنها آب و سوره‌ی مباركه‌ی «يس» قرار داده شده بود. در هنگام برگزاري مراسم عقد، پسر بچه‌ی خوردسالي جلو آمد و به ملكه گلي را تقديم كرد، در حالي كه مي‌گفت: «به زودي خداوند (ج) به شما فرزند پسري عنايت مي‌نمايد». به اين ترتيب، تمام آنچه كه بايد بر اساس عرف محلي انجام مي‌شد، برگزار گرديد. اما آنها سه سال كامل انتظار كشيدند و صاحب هيچ فرزند پسر يا دختري نشدند. و در اينجا بود كه شاه و همسرش دروازه­هاي معاينه خانه‌ی ماهرترين اطباي دنيا را دق الباب كردند. در امريكا چندين روز در شفاخانه‌ی نيويارك تحت دقيق‌ترين آزمايش‌ها قرار گرفتند. در شهر «كييف روسيه» زير نظر دكتور «اليچ سيسرانو»، در «سن پترزبورگ» زير نظر دكتور «ايوانوويچ»، در آرژانتين زير نظر دكتور «ارنياندا گروسو» و در سويس، ايتاليا و خلاصه همه جايي كه تصور مي‌شد كاري از آنها ساخته است، تمام تلاش‌ها براي بچه دار شدن آنها به كار گرفته شد. اما اين تلاش‌ها هيچ ثمري نداد. سپس شاه به تعويذ و دم و دعا روي آورد و «پاك صبوح» كه به پاپ اندونيزيا معروف است، آنان را دم ودعا كرد، ولي اين كار هم سودي نبخشيد و سرانجام شاه همسرش را به خاطر فرزند طلاق داد و با همسر ديگري كه استعداد باروري داشت ازدواج كرد.

بلي، ميليون ها كوشش از سوي جهان طبابت در طي ده‌ها سال گذشته در اين راستا انجام گرفته، اما طب نتوانسته است حيوان منوي مرد (اسپرم) يا تخمك زني را كه از اساس فاقد قدرت باروري باشند، وادار به اتحاد با همديگر و در نهايت باروري نمايد.

همچنين طب با تمام عجز و درماندگي اعتراف كرده است كه در مورد جنس جنين تحكّم نهايي كرده نمي‌تواند و تعيين نوعيّت جنس جنين كه پسر باشد يا دختر، كاري است فراتر از توانمندیهاي علم. و همين جاست كه بار ديگر در برابر اعجاز علمي آيات «49 و 50» از سوره‌ی شوري قرار مي‌گيريم.

با اين همه بايد تعجب كرد به حال مرداني كه به خاطر آوردن فرزند و يا فرزند پسر، همسران بي‌گناه شان را تحت فشار قرار مي‌دهند. چه بسا اختلافات خانوادگيي را مي‌بينيم كه اساس آن بر اين پندار بي‌اساس بنا گرديده است كه گويا زن اگر دلش بخواهد مي‌تواند فرزند و يا فرزند پسر به دنيا آورد! چه سبك خرد و كودن اند آناني كه زنان بيگناهشان را به خاطر كاري آزار مي‌دهند كه آن كار نه فقط در حوزه‌ی توانايي همسران شان نيست، بلكه حتي در توانمندي تمام بشر نيز نمي‌باشد.

و تا از مبحث «جنين» خارج نشده‌ايم، يك گام به عقب برداشته و قضيه‌ی تطوّر جنس جنين و اعجاز آياتي از قرآن كريم در اين رابطه را به بررسي مي­گيريم.

تطوّر جنين

دنيا قبل از قرن بيستم، از دانش «جنين شناسي» معلومات دقيق و روشني نداشت. در قرن هفدهم جهان علم را عقيده بر آن بود كه انسان به صورت كامل انساني خود، در حيوان منوي مرد شكل مي‌گيرد. يعني اينکه اگر شما بتوانيد حيوان منوي مرد را گرفته و آن را به وسيله‌ی دستگاهي بزرگ بسازيد، در آن انسان كامل اندامي را با تمام تفاصيل آن خواهيد ديد. اين نظريّه نهايتاً مفيد اين معني بود كه انسان در شكم مادر خود مراحلي از تطوّر را نمي‌پيمايد بلكه بدون طي كردن اين مسير طولاني از تطوّر، يكباره به طور كامل آن خلق مي‌شود.

در قرن هجدهم تئوري فوق از نظر دانشمندان إبطال گرديد، زيرا دانشمندان در اين قرن به كشف تخمك زن موفق گرديدند. و در اينجا بود كه علم تمام توجّه خود را به سوي زن و نقشي كه در تكامل جنين بر عهده دارد، معطوف ساخت و در اين ميان، نقش مرد به كلي از نظر افتاد. چه دانشمندان به اين نظر برگشتند كه انسان كامل در تخمك زن شكل مي­گيرد، زيرا تخمك زن از حيوان منوي (اسپرم) مرد بزرگتر است و در حقيقت تنها نقشي كه نطفه‌ی مرد بر عهده دارد، عمليه‌ی بارور سازي يا «تلقيح» مي‌باشد و بس. اين نظريّه همچنان تا قرن بيستم بر كرسي داوري در اين عرصه نشسته بود.

در قرن بيستم علم آمد تا صورت مسأله را كاملاً عوض نموده و تصويري جديد از جنين را در شكم مادرش به دست دهد و اين تصوير جديد را با وسايل و ابزارهاي پيشرفته‌يي كه مي‌توانند حتي دوران رشد و تطوّر جنيني انسان را كاملاً عكس‌برداري نمايند، طوري پشتيباني نمايد كه در صحت و درستي آن جاي هيچگونه شك و ابهامي باقي نگذارد.

در حالي كه قرآن كريم بيش از چهارده قرن قبل، حتي پيش از آنکه دنيا از دوران حيات جنيني انسان كمترين آگاهيي داشته باشد، در اين باره تصويري روشن و دقيق ارائه كرده و مراحل و اطوار تكامل جنين را به دقّت تمام توصيف نمود.

توجّه كنيد به آيات 12-14 از سوره‌ی مؤمنون:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ١٢ ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ١٣ ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ١٤﴾ [المؤمنون: 12-14].

«همانا آفريديم انسان را از سلاله‌ی گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانيده و در جاي استوار (صلب و رَحِم) قرار داديم، آنگاه نطفه را علقه (پاره‌ی خون) و علقه را مبدل به پاره‌ی گوشت و سپس آن گوشت را تبديل به استخوان نموديم. و سپس بر استخوانها گوشت پوشانيديم و پيكر آن را كامل كرديم و پس از آن با دميدن روح، خلقتي ديگر انشا نموديم، آفرين بر قدرت كامل بهترين آفريننده».

و اينك همراه با آيات فوق الذكر، تطوّر مرحله به مرحله‌ی جنين را در روشنايي علم جديد دنبال مي‌كنيم تا به اعجاز علمي آيات فوق بهتر و بيشتر آشنا گرديم:

1. در اولين بند از اين آيات كريمه، ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن اصل خميرمايه‌ی انسان را از گِل معرفي مي‌كند. چنانکه در آيه‌ی 14 سوره‌ی رحمن نيز مي‌گويد:

﴿خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ ١٤﴾ [الرحمن: 14].

«انسان را از گل خشكيده‏اى همچون سفال آفريد».

اين آيات كريمه دقيقاً «گِل» را به عنوان ماده‌ی اصلي خلقت انسان معرفي مي‌كنند و اين گِلي كه در همه جاي زمين موجود است. دانشمندان علم جديد اين گِل را به آزمايشگاه بردند تا با تجزيه‌ی دقيق آزمايشگاهي بدانند كه متشكل از چه عناصري است. آنها در نتيجه گيریهاي آزمايشگاهي دريافتند كه گِل متشكل از هزده عنصر است. آنگاه جسم انسان را مورد تجزيه و تحليل آزمايشگاهي قرار داده و با شگفتي مشاهده كردند كه جسم انسان نيز متشكل از همين عناصر هژده گانه مي­باشد.

علّامه شيخ محمد متولي الشعراوي مفسّر معاصر قرآن كريم، در كتاب «الأدلة الـمادية على وجود الله» مي‌گويد: «اينك اعجاز علمي قرآن كريم در پشت ميز آزمايشگاه و در برابر چشمان مسلح علم به تجلي نشسته است. روشن است كه مشاهده‌ی آزمايشگاهي غير از جدال فلسفي است. اينجا فلسفه نيست و منطق هم نيست كه داوري مي­نمايد. اينجا اطاق آزمايشگاه است!».

شهيد سيدقطب/ صاحب تفسير «في ظلال القرآن» نيز در ذيل آيه‌ی 14 سوره‌ی مباركه‌ی رحمن مي‌گويد:

«تعبيري كه قرآن كريم در اين آيه از ماده‌ی خلقت انسان به كار گرفته، تعبير «صلصال» است. صلصال گِل خشك شده به نحوه‌يي است كه اگر چيزي را به آن بزنيم از آن صدا و جرسي برمي‌خيزد. امروزه با تحليل‌هاي آزمايشگاهي اثبات گرديده است كه جسم انسان محتوي همان عناصر تكوينيي است كه در خاك و گل زمين موجود است، چه در اين تحليل‌ها جسم انسان متشكل است از كربن، اكسيژن، هايدروژن، فسفر، كبريت، ازت، كلسيم، پتاسيم، سديم، كلور منيزيم، آهن، منگنز، سرب، يُد، فلورين، كوپالت، زنك، سلكون و آلومينيوم، كه اين عناصر عين همان عناصر سازنده‌ی خاك مي‌باشند. هرچند ميزان موجوديت اين عناصر از انسان تا انساني ديگر و همچنان از انسان تا خاك متفاوت است، اما حقيقت اين است كه عناصر تشكيل‌دهنده‌ی خاك و انسان همينهاست».

1. قرآن كريم در بند دوم آيه‌ی مباركه‌ی 13 از سوره‌ی مؤمنون به بيان مرحله‌ی ديگري از مراحل تطوّر جنين مي‌پردازد:

﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ١٣﴾ [المؤمنون: 13].

«سپس او را به صورت نطفه‌يي در جايگاهي استوار قرار داديم».

صاحب تفسير «في ظلال القرآن» در ذيل تفسير اين آيه‌ی مباركه مي‌گويد: «همان طوري كه از آيه‌ی نخست استنباط مي‌شود، پيدايش جنس انسان اساساً از سلاله‌ی خاك است و او در مسير تطوّر طولاني مرحله به مرحله‌ی خويش، فاصله‌ی دراز ميان دو نقطه‌ی (خاك ـ انسان) را طي مي‌نمايد. خاك در حقيقت طور اوّليّه نشأت آدمي است و انسان طَور اخير و طراز تمام شده‌ی خلقت وي. البته قرآن، چگونگي طيّ مسير انسان را در فرايند تطوّر از خاك تا به انسان، به تفصيل مطرح نمي‌كند، بلكه آنچه را كه دقيقاً مطرح مي‌كند، سرفصل هر مرحله از مراحل تطوّر دوران جنيني اوست كه اولين فصل آن قرار گرفتن نطفه در رحم مادر مي‌باشد. اما اينکه تطوّر ازخاك تا به انسان چگونه انجام مي‌گيرد، در اينجا علم است كه نظريات متعددي را ارائه كرده و نردبان معيني از نشو و ارتقا را براي وصل حلقات سلسله ميان خاك تا انسان، به كار گرفته است. روشن است كه علم در اين كوشش خود مي‌تواند درست عمل نموده باشد و هم مي‌شود كه به خطا رفته باشد. پس شايسته نيست كه ميان حقايق ثابت و قطعيي كه قرآن در این زمينه مطرح كرده است و ميان كوشش‌هاي علميي كه در راستاي يافتن حلقاتي معين و سيستماتيك از این تسلسل انجام مي‌گيرد، به هر قيمت ممكن ارتباط برقرار نموده، يا اين دو را به هم مخلوط گردانيم چرا كه حقيقت قرآني قطعي و ثابت است در حالي كه تلاش‌هاي علمي تا به قطعيت نهايي خويش مي‌رسند، از گزند خطاها در اما ن نمي‌مانند، يك نظريّه‌ی علمي امروز اثبات مي‌شود و فردا در اثر دست‌يابي بشر به وسايل وروش‌هاي جديدتر، نقض مي‌گردد.

اما همينجا بر سر اين مرحله از مراحل تطوّر جنيني انسان، با يك معجزه‌ی علمي ديگر قرآني رو به رو مي‌شويم.

قرآن در آيات (4-6) سوره‌ی «طارق» مي‌گويد:

﴿....يَخۡرُجُ مِنۢ بَيۡنِ ٱلصُّلۡبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ٧﴾ [الطارق: 4-6].

«انسان بايد بنگرد كه از چه چيز آفريده شده است! از يك آب جهنده آفريده شده است، آبى كه از ميان پشت و سينه‏ها خارج مى‏شود».

آري، انسان از آب جهنده‌يي خلق شده است كه از صُلب مرد و ميان استخوانهاي سينه‌ی زن بيرون مي‌آيد. نكته‌ی بسيار مهم اين است كه قرآن دقيقاً آشيانه‌ی آب مني مرد و آب زن را معرفي كرده و مي‌گويد كه جايگاه آب مني مرد «صُلب» وي، و جايگاه آب نطفه‌ی زن، ميان «ترائب» وي است: ﴿يَخۡرُجُ مِنۢ بَيۡنِ ٱلصُّلۡبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ٧﴾«صُلب» همان استخوا‌ن‌هاي فقاري پشت مرد است و «ترائب» استخوان‌هاي علوي سينه‌ی زن و اين رازي است كه در گنجينه­هاي علم الهي بود و بشر تا نيمه‌ی قرن بيستم هيچ چيز از آن نمي‌دانست. چنين است كه علم جديداً به اين حقيقت قرآني پي برده است كه آب مني مرد در استخوانهاي فقاري پشت وي و آب زن در استخوان‌هاي علوي سينهءاش قرار دارد.

1. قرآن كريم در توصيف مرحله‌يي ديگر از مراحل تطوّر جنين مي‌گويد: همين كه نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسير تطوّر خود به خون بسته يا (علقه) تبديل مي‌شود.

﴿ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ﴾ [المؤمنون: 14].

«آنگاه نطفه را به صورت علقه در آورديم».

در اينجا زمام سخن را به پروفيسر كانادايي «كيث. ل. مور» مي‌سپاريم. او از مشهورترين دانشمندان جهان در علم «جنين‌شناسي»، رئيس بخش تشريح جنين در دانشگاه «تورنتوي كانادا» و رئيس اتحاديه‌ی دانشمندان جنين شناس امريكا و كانادا است و كتاب وي در زمينه‌ی «جنين شناسي» جايزه‌ی اوّل جهاني را به دست آورده است.

او مي‌گويد: وقتي جنين در شكم مادرش به رشد و نمو آغاز مي‌كند، شكل آن شبيه علقه يا كِرم است، زيرا هنگامي كه با اشعه از مرحله‌ی آغازين پيدايش جنين تصويربرداري كردند و اين تصوير را در كنار تصوير «علقه» قرار دادند، مشخص شد كه هر دو تصويرآشكارا با هم شباهت دارند. و چون به پروفيسر كانادايي موصوف گفته شد كه «علقه» در زبان عربي به معناي خون بسته است، پروفيسر موصوف مدهوش گرديده و در اوج حيرت گفت: آنچه در قرآن ذكر شده است تنها توصيف دقيق شكل خارجي جنين نمي‌باشد، حيرت من آنگاه بيشتر مي‌شود كه مي‌بينم توصيف قرآن شكل خارجي و تكوين داخي جنين، هر دو را در بر گرفته است، به دليل اينکه ابزارهاي ما نشان داده است كه خون در مرحله‌ی «علقه» در عروق بسيار باريك جنين محبوس گرديده و در نهايت به شكل خون بسته تبديل مي‌شود. پس قرآن نه فقط شكل و تصوير خارجي جنين را در اين مرحله از تطوّر آن بيان نموده است، بلكه حتي ساختار داخلي آن را نيز مشخص گردانيده است.

1. قرآن كريم در توصيف چهارمين مرحله از تطوّر جنين مي‌گويد:

﴿فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ﴾ [المؤمنون: 14].

«پس از آن، خون بسته را به مضغه (پاره‌ی گوشت) مبدل ساختيم».

شيخ محمد متولي الشعراوي در تعليقي بر اين آيه‌ی كريمه در كتاب «الأدلة الـمادية على وجود الله» مي‌گويد: دانشمندان تصوير اشعه‌يي را كه از جنين در مرحله‌ی (مضغه) گرفته شده، با تصوير قطعه‌يي از خشت خام، يا خاك عجين شده مقابله نمودند، ملاحظه شد كه تصوير هر دو شكل تماماً يكي است.

بلكه حتي خداي سبحان گذشته از توصيف شكل خارجي جنين به تكوين و ساختار داخلي آن نيز پرداخته است. جايي كه در آيه‌ی 5 سوره‌ی حج مي‌گويد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ ٥﴾ [الحج: 5].

«ما شما را نخست از خاك آفريديم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته و بعداً از پاره‌ی گوشت تمام و ناتمام ...».

و آنگاه كه دانشمندان پاره‌ی گوشت جنين آدمي را كه طول آن يك سانتي متر بود، از شكم مادر بيرون آورده و در زير ميكروسكوب الكتروني تشريح نمودند، مشخص شد كه بعضي از دستگاه‌هاي داخلي وجود جنين در حال ساخته‌شدن و بعضي ديگر آن هنوز در ساختار ابتدايي خويش قرار دارد و هنوز ساختمان داخلي آن تمام نشده است.

دقّت كنيد كه اگر قرآن كريم مي‌گفت: «از پاره‌ی گوشت تمام خلق شده»، اين توصيف بر حقيقت ساختار جنين در مرحله‌ی تبديل آن به پاره‌ی گوشت، منطبق نمي‌گرديد، زيرا چشمهاي مسلح ميكروسكوب‌هاي الكترونيكي بعداً كشف مي‌كرد كه ترتيب ساختمان داخلي «پاره‌ی گوشت» جنيني، هنوز در تمام بخش‌هايش به اتمام نرسيده است. برعكس اگر قرآن در توصيف تطوّر جنين ازخون «بسته» به «پاره‌ی گوشت» مي‌گفت: «پاره‌ی گوشت تمام خلق نشده»، باز هم اين توصيف نمي‌توانست بر حقيقت تكوين آن تماماً انطباق كامل داشته باشد، زيرا بعداً مشاهده مي‌شد كه بخش‌هايي از اين ساختار تماماً خلق شده‌اند. بنابراين، تنها توصيفي كه مي‌توانست در اين مرحله از رشد جنين، توصيف دقيق و كاملي باشد همين توصيف قرآني «پاره گوشت تمام خلق شده و تمام خلق نشده» است و بس. و در اينجاست كه مي‌بينيم باز در مرحله‌ی چهارم از تطوّر جنين، يكي ديگر از معجزات علمي قرآن كريم در زير دوربينهاي الكترونيك به تجلّي مي­نشيند.

شيخ شعراوي مي‌افزايد: دكتور «كيث. ل. مور» پروفيسر كانادايي كه قبلاً نيز در اين بحث از او نام برديم، تمام تطوّرات جنين در شكم مادرش را با پيشرفته كاملاً با آنچه كه قرآن كريم در اين باره گفته است انطباق دارد، از اولين مرحله‌ی حيات جنيني گرفته تا آخرين مرحله‌ی آن، به شمول مرحله‌ی استخوان بندي و ...

وقتي به دكتور «كيث. ل . مور» گفته شد: آيا ممكن است پيامبر اسلام هزار و چهار صد سال قبل، اين همه تفاصيل را در مورد تطورات جنين دانسته باشند و بناءً معلومات شخصي­شان را در اين مورد ارائه كرده باشند؟ او در پاسخ گفت: محال است! زيرا در آن عصر دنيا ابداً به اين حقايق آشنا نبود و حتي اين قدر هم نمي‌دانست كه جنين در شكم مادرش چندين مرحله از تطوّر را پشت سر مي‌گذارد، چه رسد به اينکه بتوان تصور كرد كه دنيا در عصر رسالت حتي مراحل اين تطور را نيز به دقّت مي‌شناخته است، كاري كه علم حتي امروز هم با تمام پيشرفت‌هايي كه انجام گرفته، به سادگي نمي‌تواند آن را كاملاً توصيف نمايد. بلكه حتي علم تا كنون نتوانسته اطوار و مراحل رشد جنين را نامگذاري كند لذا از روي ناچاري اين اطوار و مراحل را شماره‌گذاري كرده است، به گونه‌يي كه پيچيدگي و ابهام در آن كاملاً مشهود و آشكار است. در حالي كه قرآن كريم، علاوه بر توصيف دقيق مراحل جنين، نامها و عناوين ساده، معيّن و نهايت دقيقي را براي اين مراحل نيز معرفي كرده است.

دكتور «كيث. ل .مور» مي‌افزايد: هم اكنون اين حقيقت همچون آفتاب برايم مبرهن است كه به طور حتم اين آيات از بارگاه خداوند به سوي محمد نازل شده است و همين امر خود برايم اين حقيقت روشن و قاطع را اثبات مي‌كند كه محمد پيامبر خدا است. وقتي به وي گفته شد: در اين صورت آيا شما به دين اسلام مشرف نمي‌شويد؟ او گفت: من آماده‌ هستم تا در چاپ بعدي كتاب‌هاي خويش به اين حقيقت اعتراف كرده و بر حقّانيت اين دين مبين گواهي دهم!.

همچنان در سيمينار بزرگي علميي كه مشهورترين دانشمندان علم جنين‌شناسي در سطح دنيا را گرد آورده بود، آيات قرآنيي كه در باره‌ی تطوّر جنين آمده است بر آنان قرائت گرديد. با آنکه اكثريت این دانشمندان مسلمان نبودند اما كسي از آنان به خود جرأت نداد تا بگويد كه: ميان آيات قرآن كريم و يافته‌‌هاي جديد علمي، تصادم وجود دارد. فقط يك تن از آنها به طور غير مستقيم به مسأله‌ی وراثت اشاره كرد و گفت: برنامه‌ی وراثتي انسان در نطفه‌ی مرد وجود دارد و تفاصيل انساني كه متولد مي‌شود و اينکه آيا او مرد است يا زن، رنگ چشم، رنگ پوست، رنگ مو و ساير مشخصات ژنتيك وي در ژنهاي وراثتي موجود است. اما او هرگز نمي‌دانست كه قرآن از موضوع وراثت هم غفلت نكرده و اين افتخار نيز به قرآن مربوط مي‌شود. بناءً وقتي آيات مباركه‌ی 17 ـ 18 و 19 سوره‌ی «عبس» بر وي تلاوت شد، فريادي از قلب وي برخاست و در تالار سيمينار پيچيد. آري، او با نداي بلند چنين گفت:

هرگز ممكن نيست كه قرآن از بارگاه غير خداوند بزرگ بوده باشد و من به اين حقيقت اعتراف مي‌كنم!

آيات سوره‌ی «عبس» اين است:

﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧ مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ١٨ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ١٩ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ٢٠﴾ [عبس: 17-20].

«اي كشته‌ باد انسان! چرا تا اين حد كفر و عناد مي‌ورزد، از چه چيز خلق شده است؟ از نطفه‌يي، خدا اين نطفه را آفريد و به دقّت همه چيز را در آن گنجانيد، سپس راه (كمال) را بر او سهل و آسان ساخت».

1. با نيرومندي نهفته در اين نطفه‌ی اعجوبه، جنين اين خلقت دست‌آموز تدبير و تقدير پروردگار، در يك خط ثابت و با يك آهنگ منظم، بي‌هيچ انحراف و انحنايي راه تطوّر و تكامل خويش را مي‌پيمايد تا آنکه وارد پنجمين مرحله‌ی تكاملي خويش يعني مرحله‌ی استخوان‌بندي مي‌شود:

﴿فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا﴾ [المؤمنون: 14].

«پس پارة گوشت را به استخوان مبدّل ساختيم».

1. سپس به ششمين مرحله كه ايجاد پوشش گوشتي بالاي استخوان است، قدم مي‌گذارد.

﴿فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا﴾ [المؤمنون: 14].

«سپس استخوان را با گوشت پوشانيديم».

و در اينجاست كه انسان در برابر حقايق عظيم علمي ديگري از اعجاز قرآن كريم قرار مي­گيرد.

صاحب تفسير «في ظلال القرآن» از جمله‌ی آناني است كه دهشت و حيرت خود را در برابر اين عظمت پنهان نموده نتوانسته و در حالي كه با جملات و عباراتي خاشعانه كه فقط مي‌تواند از قلب و روان يك عبد عارف و يك بنده‌ی خاشع پروردگار متعال برخيزد، آن ذات يگانه را مي‌ستايد و در ادامه مي‌گويد:

در اينجا انسان در برابر آنچه كه قرآن از حقيقت ساختمان جنين مكشوف ساخته است، بي‌اختيار مدهوش مي‌شود، چرا كه اين حقايق فقط در اين اواخر با پيشرفت‌هايي كه در علم «جنين‌شناسي تشريحي» به دست آمده، وارد حوزه‌ی شناخت‌هاي بشري گرديده است. قرآن در اينجا صراحتاً مي‌گويد كه ساختار استخواني جنين قبل از ساختار گوشتي آن شكل مي‌گيرد. و علم با تمام تواضع در برابر قرآن زانو مي‌زند تا بگويد كه: بلي، تمام ابزارها گواهي مي‌دهند كه سلول‌هاي استخواني جنين قبل از سلول‌هاي گوشتي وي شكل مي‌گيرند، از آن رو كه سلول‌هاي استخواني غير از سلول‌هاي گوشتي است. در آغاز هيكل استخواني جنين ساخته مي‌شود و بعد از آن است که سلولهاي گوشتي به فعاليت ساختماني خود آغاز مي‌نمايند و حتي پيدايش يك سلول از سلول‌هاي گوشتي هم قبل از پيدايش سلول‌هاي استخواني به مشاهده نرسيده است.

بناءً شايسته است تا يك بار ديگر با همه وجود، در برابر اين آيه‌ی مباركه بايستيم و بخوانيم كه:

«سپس گوشت پاره را به استخوان مبدّل ساختيم، و پس از آن استخوان را با گوشت پوشش داديم».

پاك است پروردگار عليم و بزرگ است اين قرآن عظيم!.

1. همراه با شهيد سيّد قطب/ با سياق قرآن مي‌پيونديم تا ببينيم كه باز، اين جنين بشري در شاهراه تكامل خود به كدام مرحله‌ی ديگر از مراحل تطوّر خويش قدم مي‌گذارد.

﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ [المؤمنون: 14].

«سپس (تا دميدن روح) خلقتي ديگر انشا نموديم، آفرين بر قدرت كامل بهترين آفريننده».

و اين همان مرحله‌يي است كه انسان در آن داراي ويژگیهاي برتر انساني خود يعني همان ويژگیهايي مي‌شود كه او را از قطار ساير حيوانات جدا مي‌سازد از آن رو كه جنين انسان در اطوار و مراحل خلقت خود با جنين حيوان كاملاً شباهت دارد. پس وجه تمايز اساسي با حيوان فقط در اين نكته از آيه‌ی مباركه مضمر است كه مي‌گويد: جنين انسان خلقتي ديگر نيز دارد و در اين خلقت خويش طوري ديگر از تحول را مي‌پيمايد كه در این طور، او از حيوانات ديگر متمايز گرديده، استعداد ارتقا و عروج را پيدا مي‌نمايد در حالي كه جنين حيوان به همان مرتبه‌ی حيواني خويش باقي مانده و از ويژگیهاي تكامل و ارتقا بهره‌مند نمي‌شود.

آري، خداي انسان را در آخرين مرحله‌ی تطوّر جنيني آن، خلقت ديگري مي‌پوشاند كه اين خلقت «آدميّت» اوست. در حالي كه جنين حيواني در همان آخرين مرحله‌ی تطوّر حيواني خود متوقف مي­شود و به همين دليل است كه حيوان ـ بر خلاف آنچه پاره‌يي از نظريّات مادي مي‌گويند ـ نمي‌تواند به طور ميكانيكي از مرتبه‌ی حيواني خويش به مرتبه‌ی انساني تطوّر نمايد، زيرا اين دو با هم اختلاف نوعي دارند. اختلاف نوعي از آنجا پديدار مي‌شود كه انسان با يك «نفخه‌ی الهي» از سلاله‌ی خاكي به سلاله‌ی انساني عروج نموده و سپس بر اثر اين «نفخه‌ی مقدّس»، جنين انساني به «خلقتي جديد» و به ويژگیهاي جديدي آراسته مي‌شود. و البته در اين خلقت جديد، اين تدبير الهي و توانمندي‌هاي مطلق اوست كه عمل مي‌كند، چه اين آرايش نوين هرگز از راه تطوّر ميكانيكي انجام‌پذير نيست.

علم جديد در اين ميدان نيز نه با مادّيون، كه با قرآن همراه است، ماديون «انسان» شدن آدمي را طوري از اطوار ترقي حيواني او دانسته و فرضيه‌ی خويش را بر اين پايه بنا مي‌كنند كه حيوان ويژگیهاي تطوّر را تا بدانجا با خود حمل مي‌كند كه به مرتبه‌ی انساني مي‌رسد در حالي كه واقعيت‌هاي مشاهده‌ شده‌ی علمي، اينگونه تفسير ميان پيوند انسان و حيوان را إبطال مي‌نمايند.

مشاهدات علمي مي‌گويند كه: حيوان هرگز ويژگی‌هاي انساني را با خود حمل كرده نمي‌تواند، بلكه در همان حدود جنسيت حيواني خويش متوقف مي‌شود و اين انسان است كه ويژگیهاي معيني را دارا مي‌گردد، ويژگيهايي كه به هيچ وجه نتيجه‌ی تطوّر ميكانيكي وي نبوده بلكه موهبت خاصّي از يك نيروي خارجي مي‌باشند.

شهيد سيدقطب در اين باره مي‌گويد: وقتي پاي علم بشري به ميان مي‌آيد و صحبت از آن چيزي مي‌شود كه امروز آن را «معجزات علم» مي‌نامند، مردم از خود بي‌خود گرديده و دست و پايشان را گم مي‌كنند. مثلاً وقتي بشر موفق به ساختن دستگاهي مي‌شود كه مي‌تواند بدون دخالت مستقيم انسان به يك راه خاصي برود، همه انگشت حيرت به دندان مي‌گزند. در حالي كه اگر يك لحظه به مراحل خلقت و تطوّر خويش در حيات جنيني بينديشيم، بايد براي هميشه مبهوت و مدهوش باقي بمانيم. اما بشر عادت كرده است كه پنجره‌هاي چشم و قلب خود را به روي مشاهده اين معهجزات الهي ببندد، زيرا «عادت» و «الفت» حقيقت عظمت اين معجزات را از قلب‌ها و عقل‌هاي ما ربوده است. اگر ما فقط به اين نكته فكر كنيم كه موجود پيچيده‌يي همچون «انسان» با تمام ويژگیها، اوصاف و مميزات خويش، در يك نقطه‌ی نهايت كوچگي به نام «نطفه» گنجانيده شده است كه آن را چشم غير مسلح ديده نمي‌تواند، و باز اگر در نظر بگيريم كه همه‌ی اين خصوصيات و مميزات، آرام آرام خودشان را در مراحل تطوّر جنيني نشان مي‌دهند، به خصوص آنگاه كه جنين از تطوّر حيواني به معراج گاه تطور انساني خويش قدم مي‌گذارد. و باز اگر بياييم و اين جنين را در قامت طفلي ببينيم كه نطق مي‌كند و علاوه بر وراثت‌هاي عام بشري، داراي موهبت‌هاي ويژه و استعدادهاي منحصر به فرد خودش هم هست. و باز اگر يك بار ديگر به عقب برگرديم و همان «نطفه» يا نقطه‌ی كوچك ذره‌بيني را در نظر بگيريم كه اين «طفل» و اين «انسان» با تمام او صاف و خصوصياتش در همان نقطه‌ی كوچك جا به جا شده است. آري، مجرد تفکّر ما در همين يك نقطه‌ی ذره‌بيني، كافي است كه قفل‌دلهاي ما را بگشايد و ما را به عظمت خالق و عظمت آفرينش وي رهنمون گردد.

پروتئين نباتي و حيواني

قرآن كريم در داستان بي‌اسرائيل و مشخصاً در آيه‌ی 61 سوره‌ی بقره مي‌گويد:

﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَاۖ قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌ...﴾ [البقرة: 61].

«اي بني‌اسرائيل! زماني را به ياد آوريد كه به موسي (اعتراض كرده) و گفتيد: ما هرگز به يك نوع غذا صبر نخواهيم كرد، پس از خداي خود بخواه تا براي ما از زمين نباتاتي مانند باقلا، خيار، سير، عدس و پياز را بروياند. موسي گفت: آيا مي‌خواهيد غذاي بهتري را كه داريد، به پست‌تر از آن تبديل كنيد؟...».

اين آيه‌ی كريمه با بيان يك حقيقت غذايي مي‌گويد: غذاهايي چون باقلي، عدس و پياز از نظر ارزش غذايي پايين‌تر از غذاهايي مانند «منّ و سلوي» است.

داستان از اين قرار است كه خداوند ج وقتي بني اسرائيل را از چنگ فرعون نجات داد، براي آنان كه در صحراي سينا سرگردان بودند غذايي آماده از آسمان مي‌فرستاد. اين غذا عبارت از «منّ و سلوي» بود، منّ و سلوي نوعي از حلوي عسلي همراه با گوشت بريان شده پرنده «باسترك» يا به اصطلاح محلي ما «بودنه» است.

ارزش علمي آيه‌ی مباركه‌ی فوق وقتي آشكارتر شد كه علم تغذيه و سلامت غذايي به پيشرفت چشمگيري نايل گرديد. در پرتو علم اين حقيقت روشن شد كه ارزش بالاي غذا نه در مقدار مواد غذايي، بلكه در كيفيّت آن مي‌باشد. كميته‌ی علمي بررسیهاي غذايي در انگلستان، گزارشي از دستاوردهاي تازه‌ی خود در اين زمينه را انتشار داد. مهمترين موضوع این گزارش اين است كه ارزش مواد زلالي در كيفيت و در مقدار باهم متفاوت مي‌باشد. همين گزارش مي‌گويد كه مصرف زياد باقلي زيانبار است و حتي توصيه مي‌شود كه باقلي اصلاً به كودكان داده نشود چرا كه مواد پروتئيني يا به تعبير ديگر مواد زلاليي كه از مهمترين عناصر سازنده‌ی باقلي است، هرچند منبعي انرژي زا براي توليد نيرو و فعاليت در بدن مي‌باشند اما در عين حال، دستگاه‌هاي داخلي بدن را در عمليه‌ی توليد انرژي، خسته و فرسوده مي‌سازند. از اين جهت طب جديد به عنوان منبع توليد انرژي بدني بيشتر تكيه بر مايعات را به جاي حبوبات توصيه مي‌كند. همچنان طب جديد پروتئينها يا مواد زلالي موجود در گوشت حيوانات را بر مواد پروتئيني موجود در حبوبات ترجيح داده و غذاهايي را كه قرآن كريم در اينجا به عنوان غذاي بهتر معرفي مي‌كند، از جمله‌ی غذاهايي مي‌داند كه محتوي بيشترين مقدار ازمواد زلالي يا پروتئيني مي‌باشند.

مثلاً يك صد گرام از لوبیاي سبز يا خشك محتوي 21 گرام از مواد پروتئيني است. پس شگفت آور خواهد بود اگر بدانيم هنگامي كه يك صد گرام از گوشت «بودنه» را تجزيه كردند، عين اين مقدار از مواد پروتئيني به دست آمد، يعني 21 گرام كامل در يك صد گرام. اما با اين تفاوت كه كيفيت 21 گرم مواد زلالي به دست آمده از گوشت پرنده‌ی فوق الذكر، خيلي بالاتر از كيفيت 21 گرم مواد حاصله از باقلي و لوبياست .

آري، از نظر علمي پروتئين حيواني بر پروتئين نباتي برتري دارد كه بشر فقط در اين اواخر قادر به درك حقيقت علمي مطرح شده در قرآن كريم گرديده است.

استاد عبدالرزاق نوفل در كتاب «القرآن و العلم الحديث» به نقل از كتاب «علم الصناعات الزراعية» مي‌گويد: پروتئينها عبارت اند از مركبات عضوي وازوتي. اين مركبات تنها شكل متناسب براي سهمگيري ازوت در عمليه‌ی جذب غذا در بدن مي‌باشند، زيرا اين مركبات عضوي در هنگام هضم به اسيدهاي امينه كه تعداد آنها 22 واحد است تبديل گرديده و اسيدهاي امينه هم به وسيله‌ی خون جذب بدن مي‌شوند. قابل ذكر است كه كمبود پروتئين در تغذيه‌ی روزانه، به حالت‌هاي مختلف بيماري منجر مي‌شود كه از آن جمله بيماري لاغري و بي‌حالي «انيميا» است.

البته پروتئينها به تبع منبعي كه از آن توليد مي‌شوند به دو بخش تقسيم مي‌گردند: يك: پروتئينهاي حيواني، همچون پروتئينهاي حاصله از گوشت حيوانات و پرندگان. اين نوع پروتئين براي جذب‌ در بدن كارايي و توانايي كامل دارند. دو: نوع ديگر عبارت از پروتئينهاي نباتي حاصله از گندم و حبوبات مي‌باشند كه اين نوع براي عمليه‌ی تركيب غذايي در بدن صلاحيت و توانايي كامل ندارند.

علم جديد اثبات كرده است كه مصرف مقادير زياد حبوبات، هضم آنها را در بدن دشوار ساخته و عمليه‌ی جذب آنها را مشكل مي‌سازد و در نهايت به نوعي از تسمم منجر مي‌گردد كه از علايم آن درشتي پوست، ايجاد اختلال در دوران خون، دردهاي روماتيزمي، درشتي زبان و پوسيد‌گي دندانهاست.

بررسیها همچنان اثبات كرده‌اند كه اين مواد از نرخ‌هاي پايين غذايي برخوردار اند. در علم تغذيه به مقدار انرژيي كه حرارت يك كيلوگرام از آب را به يك درجه‌ی سانتي گراد بالا مي‌برد، اصطلاحاً واحد «نرخ» را به كار مي‌گيرند. پس در حالي كه نرخ حاصله از يك گرام روغن (8/8) است، در واقع نرخ حاصله از يك گرام خرما (4/3)، يك گرم حلوا (8/4)، يك گرام باقلي (4/1) و از يك گرام پياز فقط (12/0) است. بناءً هرگاه اين اصل را در نظر بگيريم كه يك انسان روزانه به سه هزار واحد نرخ غذايي ضرورت دارد، اگر قرار باشد كه اين سه هزار واحد را فقط از راه خوردن پياز تأمين كند، بايد حداقل روزي بيشتر از بيست كيلو پياز را تناول نمايد!

اين البته تنها گوشه‌يي از آن حقيقتي است كه علم توانسته است به آن دست يابد. اما يقين كامل داريم كه حقايق علمي نهفته در فقط همين يك آيه از قرآن كريم، خيلي فراتر از حوصله‌ی درك علم با توانايیهاي محدود آن مي‌باشد.

از علم جيولوجي

آيات اول از سوره‌ی مباركه‌ی اعلي با بيان دوره‌يي از ادوار تاريخ جيولوجي كه به قبل از آفرينش انسان مربوط مي‌شود، گوشه‌ی ديگري از تجليات اعجاز علمي قرآن كريم را متبلور مي‌سازد. در ا ين آيات چنين مي‌خوانيم:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣ وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ٤ فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ٥﴾ [الأعلی: 1-5].

«به نام خداي خود كه برتر از همه وجود است، تسبيح بگوي، آن خدايي كه عالم را خلق كرد و آن را به سامان رساند و آن خدايي كه همه چيز را به اندازه و نظام آفريد و سپس در طريق كمال هدايت كرد و ان خدايي كه گياهان را از زمين برويانيد و سپس آنها را خشك و سياه گردانيد».

علم جديد قدم جلو مي‌گذارد تا در مقام تفسير علمي آيات فوق الذكر قرار گرفته و بگويد: آنگاه كه اين كتله‌ی بزرگ شعله‌ور، يعني «زمين» از خورشيد جدا شد، قرنهاي متعدد در فضا در حال دوران بود. همزمان با اين چرخش، گرما و حرارت آن تدريجاً كم مي‌شد تا آنكه در مسير اين تحول، كتله‌ی گاز شعله‌ور اوليه به كره‌ی آتش سيال و جوشاني مبدل گشت، سپس آرام آرام پوسته‌ی خارجي آن سرد شد تا به نوعي از انجماد برسد، آنگاه گاز مشتعل موجود از زمين فاصله گرفته با فضاي پيراموني آنكه نوعاً سرد بود و با فضاي دورتر از محيط زمين كه سردتر از فضاي زمين بود، برخورد كرد و در نتيجه‌ی اين برخورد، بارانهاي شديد وسيلابهاي ويرانگري در زمين به وجود آمد. در اين ميان كتله‌ی زمين همچنان بيشتر و بيشتر سرد مي‌شد، سيلابها دنيا را غرق خود كردند و از آنجا كه ابرهاي متراكم به طور هميشه محيط زمين را در چنگال خويش گرفته بودند، شعاع و نوري هم به آن نمي‌رسيد. سرانجام سيلاب‌ها عامل نجات زمين از غلاف ضخيم ابري پيرامون آن گرديدند و باناپديدشدن ابرهاي متراكم، مقدار كمي از اشعه‌ی در حال اهتزار خورشيد به زمين رسيد و آرام آرام، روز در افق پديدار گرديد. پديده هاي طبيعي معروف ديگر نيز به شكل هولناكي به جنب و جوش افتادند، در طول هزاران سال توفانهاي كشنده در آبهايي كه سراسر زمين پوشيده از آن بود، جريان داشت. همزمان زلزله‌هاي ويرانگر و انفجارات آتشفشاني هولناكي رونما مي‌گرديدند. ر نهايت همه‌ی اين پديده‌ها دست به دست هم دادند تا قشر زمين در بعضي از جهات خويش، از سطح بحر ارتفاع پيدا نموده، قاره‌هاي بزرگ تشكل پيدا كنند و سلسله كوهها به وجود آيند. بادهاي صرصر سرگردان، صدها سال امواج دريا را به سوي زمين مي‌كشانيدند كه در نتيجه‌ی آن، سواحل به وجود آمدند. آبهاي حاصله از باران دروادیها به جريان افتادند. و اين چنين بود كه خداوند بزرگ در روند منظم يك «تطوّر»، زمين را آفريد و آن را به بحر و برّ تقسيم كرد. سرانجام كوه‌ها، اقيانوس‌ها، درياها و جويبارها و همه‌ی پرزه‌هاي متشكله حياتي زمين، آرام آرام به جاي خود قرار گرفتند.

آري، اين روند توصيفي با اين فرايند از تطوّرات در چگونگي تكوين آفرينش، مي‌تواند يكي از وجوه تفسير آيات آغازين از سوره‌ی فوق‌ الذكر در رابطه با خلقت زمين باشد.

«گرترود هارمان» دانشمند جيولوجست مي‌گويد: «نباتات، قديمي ترين پديده از پديده‌هاي شكل بندي حيات بر روي زمين بوده‌اند، زيرا حيوانات بدون نباتات قادر به زندگي در آن نيستند. از طرفي در دوره‌ی پيدايش نبات، زمين هنوز هم در حالت اضطراب و ناهمآهنگي به سر مي‌برد، چه با پايان يافتن موسم دوراني بارانهاي زياد، موسم دوراني خشكسالیهاي طولاني فرا مي‌رسيد. نباتات بر روي زمين پديدار گرديدند، بي‌آنكه انسان در زراعت آن نقشي داشته باشد. و از آنجا كه دماي هوا هنوز بالا بود، زيرا هوا كاملاً از بخار اشباع شده بود و اين حالت ميليونها سال طول كشيد، بناءً نباتات نيز با بهره‌گيري از اين جو، بسيار متنوع گرديده و به طور انبوه رشد كردند، چرا كه اين جوّ خود به امر سرعت رشد نباتات كمك مي‌كرد. در نتيجه بخش بزرگي از مين را فرش سبزي از نباتات، درخت‌ها و جنگل‌هاي انبوه پوشانيد.

اما توفانها هنوز هم در راه بودند. توفانها مي‌آمدند و در مسير خود درخت‌ها و نباتات را از ريشه برمي‌كندند و بي‌آنكه كسي وجود داشته باشد تا از آنها استفاده كند، اين درخت‌ها و نباتات بر سطح زمين مي‌افتادند، از آن رو كه حيات حيواني هنوز بر روي زمين آغاز نشده بود. در نتيجه كتله‌هاي بزرگي از درختان و گياهان، ساليان متمادي بر روي زمين افتاده و آب آنها را مي‌پوشانيد و در اثر به تحليل‌رفتن آنها به مرور زمان لايه‌هاي خاك نباتي حاصل خيزي پديد مي‌آمد كه خود زمينه‌ی رشد جنگل‌هاي جديد مي‌گرديد و باز عين عمليه تكرار مي‌شد، توفانها جنگل‌ها را نابود مي‌كردند و خاك جديد و جنگل‌هاي جديدتر در راه بودند و اين عمليه هزاران سال پيوسته تكرار مي­شد. قرنهاي متوالي سپري شد و حجم و كثافت اين نباتات به تحليل رفته، پي هم زياد و زيادتر و همزمان قشر خاك حاصله از آن نيز قطور و قطور‌تر مي‌گرديد و رفته رفته اين خاكهاي نباتي انباشته بر روي همديگر، به كتله‌هاي سخت تبديل گرديده و رنگ آنها نيز رو به سياهي مي‌گذاشت تا سرانجام به ماده‌ی صخره‌مانند سياهي مبدل گرديد.

اين ماده‌ی صخره مانند، ذغال سنگ است كه قرنها در جوف زمين باقي ماند تا سرانجام انسان آمد و آن را كشف كرد و از آن به صورت يك ماده مهم انرژي زا بهره‌برداري نمود.

آيا اين همان چيزي نيست كه قرآن كريم در آيات فوق از آن سخن مي‌گويد؟ دقّت كنيد كه قرآن چه مي‌گويد، قرآن مي‌گويد: خداوند متعال در سير تطوّر آفرينش زمين، گيهان را آفريد و سپس آنها را به ماده‌ی خشك سياه«غثاء أحوي» مبدّل گردانيد. ملاحظه مي‌كنيم كه تعبير قرآني از اين ماده: «غثاء» و «أحوي» است. غثاء: ماده‌ی خشك و سخت را ‌گويند، و أحوي: رنگ سبز تيره‌ی مايل به سياهي.

بررسیهاي دانشمندان از مناطق ذغال سنگ زمين، و آزمايشهاي انجام يافته به وسيه‌ی ابزارهاي ميكروسكوپي و دستگاه‌هاي تابش اشعه، بر روي طبقات تشكيل دهنده‌ی اين ماده نيز نشان داد كه ذغال سنگ اصلاً از همين نباتات پديد آمده است و از آغاز عمليه‌ی شكل گيري اين ماده،250 ميليون سال مي‌گذرد. همچنان اين بررسيها نشان مي‌دهد كه رشد نباتي در زمين قبل از آنکه موجودات زنده در آن آفريده شوند و از نباتات موجود در آن بهره برند، 35 مليون سال ادامه داشته است. اما ضخامت وچگالي اين نباتات انباشته شده در بطن زمين در گذار اين ميليونها سال، هنگامي آشكار مي‌شود كه بدانيم: دانشمندان انبار ذغال سنگ موجود در جوف زمين را 8 بليون تن تخمين كرده‌اند كه اين مقدار، براي برآوردن نيازهاي بشر براي مدت بيش از چهار هزار سال كفايت مي‌كند. البته اين امر، بر فرض استمرار ميزان كنوني استهلاك ذغال سنگ است كه هم اكنون به ميزان دو هزار ميليون تن درسال تخمين زده مي‌شود.

بلي، اين همان «غثاءأحوي» و اين اكتشافات هم حكايتگر تاريخ تكوين دوره‌يي از دوره‌هاي آفرينش زمين و آنچه كه بر روي روي زمين گذشته است، مي‌باشد كه قرآن كريم چارده قرن قبل آن را مطرح نموده، اما دانش جيولوجي در اين اواخر به آن دست يافته است. آري، به آن دست يافته است تا معجزه‌ی ديگري از معجزات علمي قرآن كريم را نمايان سازد.

عالم مرئي و عالم نامرئي

در اولين آيه از قرآن كريم چنين مي‌خوانيم:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: 2].

«ثنا و ستايش جملگي از آن خداي پرورش دهنده عالميان است».

لفظ «عالمين» كه جمع «عالَم» است، در 73 آيه از قرآن كريم تكرار ‌شده است. مفسران در بيان تفسير «عالَمين»، عالَم را به دو بخش عالَم علوي و عالَم سفلي تقسيم نمودند: عالَم علوي در اين تفاسير شامل كائنات فوقاني زمين همچون كواكب و افلاك و ماه و خورشيد ... و خلاصه همه‌ی آنچه كه در آسمانهاست، مي‌شود و عالَم سفلي شامل موجودات روي زمين و اندروني آن، همچون درياها و مخلوقات داخل آنها، معادن، نباتات، حيوانات و انسان است.

اما آيا هستي فقط منحصر به همين دو عالم است؟ و آيا مراد قرآن كريم از «عالَمين» هم فقط همين محدوده‌ی معين مي‌باشد؟ سؤالي است كه بايد در برابر آن اندكي درنگ كرد.

پيشرفت‌هاي شگرف در عرصه‌ی علوم، اين نتيجه‌ی مثبته را به دست داده است كه هستي در كل منقسم به دو عالَم است، كه اين دو عالَم يكي «عالَم مرئي» و ديگري «عالَم غير مرئي» است، عالَم مرئي همان عالَمي است كه انسان با چشم عادي يا با چشم مسلح آن را مي‌بيند كه این عالَم، تمام عرصه‌ی مشاهدات انسان را در عليا و سفلي، در آسمانها، زمين، زير زمين و همه‌ی عرصه‌ی مشهود براي انسان، در بر مي‌گيرد. عالَم غير مرئي نيز امروزه ديگر حقيقتي است كه شك بردار و جدال برانگيز نيست. تا بدانجا كه دانشمندان عصر حاضر نيز بر آنند كه اين عالَم، بسيار وسيع‌تر، عظيم‌تر و مزدحم‌تر از عالَم مرئي مي‌باشد چندانكه عرصه‌ی ناديدنیها و ابعاد آنها گسترده‌تر از آن است كه بتوان تصوّر كرد.

بر اين اساس است كه علم جديد هم اكنون در صدد آن است تا با كشف آثار عالَم غير مرئي، ابعادي از اين هستي بزرگ را درنوردد. از جمله‌ی اين پديده ها يكي هم دنياي «اشعه» است. اخيراً دانشمندان علم «نور» به وجود اشعه‌ی غير مرئي در كنار اشعه‌ی مرئي پي برده‌اند. «اديت راسكين» يك تن از اين دانشمندان است، او مي‌گويد: زماني كه ما ميان اشعه‌ی مرئي با اشعه‌ی غير مرئي مقايسه مي‌كنيم، درمي‌يابيم كه اشعه‌ی مرئي فقط جزء كوچكي از حقيقت كلي «نور» مي‌باشد. از اين جهت علم جديد هم اكنون دريافته است كه به كارگيري واژه‌ی «نور» يا اصطلاح «شار نوراني»، يا «اشعاع» نمي‌تواند تعبير دقيق و كاملي از حقيت نور باشد و به همين دليل، هم اكنون اصطلاح «انرژي اشعاعي» وارد عرصه‌ی كاربردي اين علم گرديده است تا اين اصطلاح بتواند تمام اشكال اشعّه، اعم از مرئي و غير مرئي آن را در بر گيرد.

از جمله‌ی اشعّه‌ی غير مرئي مي‌توان از اشعه‌ی «سيني» كه به نام «چشم سوم انسان» معروف گرديده است، يا از اشعه‌ی «رنگتن» كه از نام كاشف آن أخذ شده است نام برد. اين اشعه جداً نيرومند بوده و قادر اند تا اشيايي را كه نور نمي‌تواند به داخل آنها نفوذ نمايد و يا چشمان ما قادر به رؤيت آنها نيست، شگافته و به درون آنها نفوذ نمايند. اين اشعه داراي امواج نهايت كوتاه و ده‌هزار بار كوتاه‌تر از طول موج نور مرئي مي‌باشند.

در دنياي اشعه‌ی غير مرئي مي‌توان از اشعه‌ی ماوراي بنفش كه طول موج زيادتري از اشعه‌ی سيني دارند، و همچنان از اشعه‌ی مادون قرمز كه در اصل امواج حرارتيي هستند كه ما آن را احساس مي‌كنيم اما نمي‌بينيم، نام برد. اين اشعه‌ی مختلف النوع در عين حالي كه به اعصاب و عضلات ما دسترسي دارند اما در فيلم‌برداري ظاهر نمي‌شوند، زيرا اشعه‌يي هستند غير مرئي كه انسان آنها را در شناخت و درمان امراض، در تغذيه، صنايع سبك و سنگين، صنايع نظامي ... و غيره مورد بهره‌برداي قرار داده است.

از اشعه‌ی غير مرئي كه بگذريم، به امواج راديو و رادار مي‌رسيم كه اين امواج نيز غيرمرئي هستند. امواجي كه تنها وجود اشيا را كشف نمي‌كنند، بلكه حتي مكان دقيق آنها را نيز ضبط مي‌نمايند و مدت‌هاست كه اين امواج وارد حوزه‌ی بهره‌برداري بشر گرديده اند.

همچنان علم جديد، مواد حيوي غير مرئيي همچون ميكروب‌ها و ويروس‌هاي مختلف النوع را نيز كشف كرده است، كه آثار خطير و زيانبار آنها هم اكنون روشن مي‌باشد اما علم به رؤيت اين مواد حيوي قادر نگرديده است، نه فقط به اين دليل كه اين اشياء نهايت كوچك اند، بلكه بيشتر به اين دليل كه اين مواد اكثراً غير مرئي مي‌باشند.

اما در ارتباط با چند و چون اين عالَم غيرمرئي و عناصر تكويني آن، بايد گفت كه: دانشمندان سخت در تلاش‌اند تا بررسی‌هايي را در اين ميدان به ثمر رسانند. از شمار نخستين كساني كه اين بررسيها را آغاز كرده‌اند، دكتور «اوستي» در فرانسه، «لوردرالي» و «چارلز هوب» در انگلستان و پروفيسر «جوزيف سل» در آلمان بودند که مجله‌ی انگليسي «اخبار علم» از سال 1940 به اين سو، بررسی‌ها و تحقيقات دانشمندان در اين عرصه را پيوسته منتشر نموده است.

و تا شما در قضاوت عجله نكرده‌ايد، بگذاريد همه با هم بدانيم كه تقسيم عالَم به دو عالَم مرئي و غير مرئي، تقسيم علم نبوده، بلكه اين معجزه‌ی ديگري از معجزات قرآن كريم مي‌باشد، جايي كه در آيات 38 و 39 از سوره‌ی «حاقّه» با روشني تمام مي‌گويد:

﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَا تُبۡصِرُونَ ٣٨ وَمَا لَا تُبۡصِرُونَ ٣٩ إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ٤٠﴾ [الحاقة: 38-40].

«قسم به آنچه كه شما مي‌بينيد و قسم به آنچه كه شما نمي‌بينيد، همانا قرآن وحي الهي بر رسول بزرگوار است».

البته چون بحث بيشتر در اين زمينه فراتر از حوصله‌ی اين رساله است، لذا در حوزه‌ی عالَم غير مرئي مادّي به همين مقدار اكتفا نموده و به ذكر نمونه‌ی عظيم‌تر از اين عالم كه عالَم «روح» است مي­پردازيم. با يقين به اين حقيقت كه با پيشرفت‌هاي علمي و وسيع‌ترشدن افق بينش بشر، روز تا روز اعجاز آيات مباركه‌ی 38 و 39 از سوره‌ی «حاقّه» روشن‌تر شده و بشر به اين حقيقت آشناتر مي‌شود كه حوزه‌ی موجودات، فراتر از حوزه‌ی مدركات اوست.

از عالم روح

از جمله‌ی عوالم غيرمرئي كه اخيراً علم ازراه‌هاي تجربي به وجود آن پي برده است، وجود «روح» است. امروزه علما و دانشمندان زيادي در غرب، دست اندركار بررسی‌هاي روحي بوده و جمعيّت‌ها و انجمن‌هاي متعددي را در اين زمينه تشكيل داده‌اند. حتي آنها از اين محدوده پا را فراتر گذاشته و كوشيده اند تا از طريق مديومها يا وسيط­هاي روحي پاره‌يي از تظاهرات ارواح را عكس برداري نمايند، كه نگارنده در كتاب «الانسان روح لا جسد» تأليف دانشمند معروف مصري «دكتور رؤوف عبيد» نمونه‌هايي از اين تصاوير را مشاهده نموده و ده‌ها شهادت علمي مجامع و گروه‌هاي «روحي» را در این باره مرور كرده است.

در این كتاب شما با دانشمندان مادي زيادي رو به رو مي‌شويد كه با شك و انكار تمام به سوي دانشمندان مدعي وجود روح روي آورده، اما پس از مشاهده‌ی مديوم ها و رؤيت عيني آثار و تظاهرات ارواح، خود از مبلغان بزرگ و جود روح گرديده‌اند. اخيراً باخبر شدم كه این كتاب به وسيله‌ی دانشمند ايراني آقاي «كاظم خلخالي» به فارسي نيز ترجمه شده و در دو مجلد با قطع بزرگ منتشر گرديده است، كه جويند‌گان اين مبحث خود مي‌توانند رأساً به آن مراجعه نمايند.

آري، در عالم غير مرئي مي‌توان از عالم «روح» نام برد. اخبار علميي كه بعد از انفجار بمب اتمي در هيروشيما منتشر گرديد، حاكي از آن بود كه مردم جاپان اشباح پلها و ساختمانهاي ويران شده را پس از انفجار بمب اتمي مشاهده مي‌كردند. دانشمندان ماوراء طبيعي در مقام تفسير اين اخبار گفته‌اند كه اين مشاهدات، نشان‌دهنده‌ی وجود پديده‌يي است كه آن را انكسار در اهتزاز روحي مي‌نامند. پديده‌يي كه به انسان امكان مي‌دهد تا براي چند لحظه، عوالم روحي را مشاهده نمايد.

همچنان بسياري از كساني كه به كثرت در كوه‌هاي هماليا به كوه‌گردي مي‌پردازند، از مشاهده‌ی مناظر معين و پرندگان و اشكال عجيب و غريبي سخن مي‌گويند كه البته اين امر را نمي‌توان به وجود اختلال در اعضاي و ظيفوي مغز و حواس آنها نسبت داد، زيرا دستگاه‌هاي دقيق همراهشان نشان مي‌دهد كه آنان در حالتي كاملاً طبيعي به سر مي‌برند.

از دلايل وجود عالم غيرمرئي، وضعيّت شخص در حال احتضار است. انسان در حال احتضار از خود حركاتي مانند تبسّم، يا بدخلقي نشان مي‌دهد و احياناً نام كساني از دوستان يا اقرباي خويش را كه قبل از او به ديار اموات شتافته‌اند، بر زبان مي‌آورد كه این حالت غالباً نشانه‌يي بر فرارسيدن مرگ اوست، زيرا در اين هنگام، روح شخص محتضر در ميان دو عالَم يعني عالَم مرئي و عالَم غير مرئي در حال تردد است.

شهيد سيد قطب/ در تفسيري بر آيه‌ی كريمه‌ی 38 از سوره‌ی «الحاقّه» مي‌گويد:

«اين آيه‌ی كريمه با پيش‌كشيدن عالَم غيرمرئي، قلب و احساس انسان را با خود به ماوراي حدود و ثغور ادراكات محدود بشري وي مي‌برد تا از اين طريق، آفاق و ابعاد جهانبيني او از هستي و حقيقت را توسعه دهد. اين آيه‌ی كريمه به انسان مي‌آموزاند كه هرگز نبايد زنداني ديدنیها و اسير مدركات عقلي محدود و بسته‌ی خويش باشد، زيرا هستي وسيع‌تر و حقيقت بزرگتر از اين شبكه‌ی محدود شناخت‌هاي انساني اوست كه از نيروي معين و متناسب با مأموريت خود در اين كائنات برخوردار اند و نه بيشتر ازآن، اين مأموريت همانا خلافت وي در روي زمين است. اما این انسان مي‌تواند در عين این محدوديت‌هاي خويش، به آفاق و عوالم غير محدود ديگري نيز سير و سفر داشته باشد آنگاه كه به اين حقيقت باور نمايد كه در وراي اين محسوسات محدود وي، عوالم و حقايق بسيار بزرگتري هم وجود دارند كه اصلاً اين عوالم را نمي‌توان با عوالم محسوس او مقايسه كرد. و در اين هنگام است كه انسان مي‌تواند بر تنگناي وجود خويش غلبه نموده و از زندان محدوديت‌هاي خود بيرون رود وبا سرچشمه‌هاي راستين معرفت و حقيقت رابطه برقرار نمايد.

پس آناني كه خويشتن خويش را در حصار محسوسات و مدركات بشري زنداني مي‌سازند، بدون شك مسكين اند. البته ما در مقاطع مختلف تاريخ بشر، با بسياري از اين زندانيان مسكين كه زندانبان خويشتن خويش اند، رو به رو مي‌شويم، آناني كه نه فقط روزنه‌هاي نور و معرفت را بر عالم جان و روان خويش بسته‌اند، بلكه حتي مي‌كوشند تا ديگران را نيز در این زندان با خود محصور و مقيد گردانند.

اما شگفتا كه «علم»، يعين همان چيزي كه اين زندانيان، قبل از «حقيقت» به آن ايمان آورده‌اند، در قرن بيستم خودش را از حصارهاي سنگيني كه در خلال دو قرن گذشته با غرور تمام بر گرداگردش كشيده بود آزاد مي‌سازد و از طريق آزمايش‌ها و مشاهدات معيّن خويش به عالم نور و عالم حقيقت مي‌پيوندد. البته اين آغاز بيداري علم و به هوش آمدن آن از سكرات غروري است كه گرفتار آن شده بود.

آري، علم هم اكنون به محدوده‌ی كار خويش آشنا گرديده و با تجربه دريافته است كه اين ابزارها و ادوات محدود، مي‌توانند او را در اين گردونه‌ی هستي به عالم غير محدود رهنمون شوند و در اينجاست كه «علم» با تواضعي مؤمنانه و خشوعي عارفانه، پرچم دعوت به سوي «ايمان« را بر مي‌افرازد.

به همين دليل است كه دانشمندي چون «الكسيس كاريل» را مي‌بينيم كه با همه‌ی تبحر در ميادين علوم تجربي، سرانجام به اين نتيجه مي‌رسد كه: «دنيا در فراخناي عظيم خويش، پر از عقل‌هاي فعالي غير از عقل‌هاي ما است و عقلي ابدي بر مقدرات همه عوالم مسلط است، چه آن عوالمي كه بر ما آشكار مي­باشد و چه آن عوالمي كه از ديدگان ما پنهان و در پرده‌ی حجاب قرار دارند. شعور به «قداست» توأم با ديگر نيروهاي فعال روحاني، داراي نقش ويژه‌يي در زندگي ما است، زيرا اين شعور است كه ما را با افقهاي پنهان و عظيم عالم روح مرتبط مي‌سازد».

دانشمند ديگري مانند «دي.نوي» مي‌گويد: «بسياري از افراد با هوش و داراي حسن نيّت را مي‌بينيم كه دراين تخيل به سر مي‌برند كه گويا نمي‌توانند به خداي ايمان داشته باشند، به اين دليل كه نمي‌توانند او را درك كنند. در حالي كه انسان امانتدار كه خود را در عرصه‌ی شوق علمي به اين ميدان افكنده است، لزوماً مجبور نيست تا خداي را درك و يا تصوّر نمايد، مگر به همان اندازه كه يك دانشمند طبيعي ملزم به درك و تصوّر نيروي برق است، زيرا تصوّر و درك انسان در هر دو حالت ناقص و نارسا مي‌باشد، چه همان طور كه انسان از درك و تصوّر خداي ناتوان است، همانسان از درك و تصوّر جوهر مادي نيروي برق نيز عاجز و ناتوان مي‌باشد! اما با اين حال، آثار وجود برق از آثار وجود يك قطعه چوب كه با همه‌ی كيان و جسامت مادي خويش در برابر ما قرار دارد، نيز ثابت‌تر و روشن‌تر است».

دانشمند طبيعي ديگري همچون «سير آرتر تومسون» مؤلف اسكاتلندي مشهور مي‌گويد: «ما در زماني به سر مي‌بريم كه در آن كره‌ی زمين كدر، شفاف گرديده و اثير (موج) كيان مادي خويش را از دست داده است، پس زمان ما ديگر براي فروروي در تأويلات مادي، صلاحيت چنداني را دارا نيست».

همين دانشمند در مجموعه‌ی «علم و دين» خود مي­گويد: «عقل متدين امروز نبايد براي اين امر متأسف باشد كه دانشمند طبيعي از طبيعت فارغ نمي‌شود تا به پروردگار طبيعت بپردازد، زيرا پرداختن به ماوراي طبيعت بزرگتر از آن است كه بتواند وجهه‌ی همّت وي قرار گيرد. شايد اگر دانشمندان بخواهند تا از طبيعت مافوق آن را استنتاج نمايند، نتيجه جدّاً از مقدمه بزرگتر باشد، مگر انصافاً ما بايد به يك حقيقت غبطه خوريم و آن اين است كه دانشمندان علوم طبيعي اين زمينه را براي گرايش ديني آماده ساخته‌اند تا اين گرايش بتواند در فضاي علم نفس بكشد، چرا كه همچو امكاني در روزگار پدران و اجداد ما هرگز ميسّر نبوده است. پس اگر بحث در باره‌ی خداوند كار دانشمندان طبيعي نيست، آنچنانکه «مستر لانگدون» در كتاب خود به غلط چنين مي‌پندارد، ما بر عكس وي معتقديم كه در حقيقت بزرگترين خدمتي كه علم انجام داده است، رهبري و راهنمايي انسان به سمت و سوي يك تفکّر برتر و قدسي‌تر از خداي است. و اگر بگوييم كه: علم براي انسان، آسمان و زمين جديدي را ايجاد كرده است و از همين روي وي را به سمت غايه‌ی تلاش‌هاي عقلي وي برانگيخته است، هرگز سخني به گزاف نگفته ايم.

آري، تا به خود مي‌آييم ناگهان متوجّه مي‌شويم كه این انسان، صلح و سعادت را درنمي‌يابد مگر در آنجا كه ماوراي ميدان فهم اوست و آن هم فقط در آستانه‌ی در ايمان و اطمينان به خداي بزرگ دست يافتني است و بس!».

دانشمند ديگري مانند «ا. كرسي موريسون» رئيس اكادمي علوم در نيويورك و مؤلف كتاب مشهور «علم به سوي ايمان فرا مي‌خواند» را مي‌بينيم كه مي­گويد: «بدون شك ارتقاي حيواني انسان به سطح يك موجود داراي شعور و تفكّر، گامي بسيار بزرگتر از آن است كه از طريق تطوّر مادي انجام پذيرفته و در آفرينش وي منظوري ابداعي وجود نداشته باشد. پس اگر به واقعيت اين سخن ما را پذيرفته باشيد، مي‌توانيم بگوييم كه انسان با داشتن اين صفت، خود يك كارگاه عظيمي است. اما سؤالي كه باز لاينحل باقي مي‌ماند اين است كه چه كسي اين كارگاه را اداره مي‌كند؟ زيرا انسان بدون آنکه ادارده شود مفيد فايده نيست. بايد گفت كه علم اين علت اداري را، علتي مادي نمي‌پندارد. حقيقتاً ما حالا به درجه‌يي از تقدم رسيده‌ايم كه باور كنيم، اين خداوند بزرگ است كه شعله‌يي از نور خود را به اين انسان بخشيده است».

اين چنين است كه مشاهده مي‌كنيم علم آرام آرام برخاسته است تا با گامهاي خود از زندان ماديّت و چهارديوار آن بيرون رفته و در فضاي بي‌نهايتي كه قرآن كريم در آيه‌ی 38 سوره‌ی «الحاقّه» و آيات مانند آن ترسيم نموده است به سير و سفر بپردازد. و اگر باز هم در ميان ما كساني از مدّعيان انديشه وجود داشته باشند كه هنوز هم تحت پرچم علم با هر دو دست پنجره‌هاي نور را بر روي خود و اطرافيان خويش ببندند، ما با باور كامل به آنان مي‌گوييم كه: شما در ارتجاع و عقب‌ ماند‌گي كامل قرار داريد از علم، و در عين زمان در تخلف و عقب ‌ماندگي كامل قرار داريد از دين. همچنان در تخلف و عقب‌ماندگي شعوري قرار داريد از آزادي و ممارست آزادانه‌ی آزادي در شناخت حقيقت، و در تخلف و عقب‌ ماندگي كامل قرار داريد از آن جايگاهي كه شايسته‌ی شأن موجود با كرامتي مانند انسان است!.

شيخ محمد متولي الشعراوي مفسر معاصر قرآن كريم در تفسيري بر آيات سوره‌ی مباركه‌ی «الحاقّه» مي‌گويد:

«ثبوت علمي دنياي غيرمرئي، اين نتيجه‌ی كلي را به دست مي­دهد كه عدم ادراك وجود يك چيز، لزوماً به معني عدم وجود آن چيز نيست. پس اگر خداوند بزرگ براي ما از فرشتگان و شياطين و بهشت و دوزخ سخن مي‌گويد، ناگزير بايد به وجود اين اشيا باور كنيم. نه فقط به اين دليل كه او از وجود اين اشياء خبر داده است، بلكه به اين دليل نيز كه خداي متعال بر وجود عالم غيب براي غير مؤمنان هم دليل مادي ارائه كرده و آنان را در اين ميدان به مبارزه فرا خوانده است.

به عنوان نمونه، از ميكروبها اين موجودات دقيق و ذره‌بيني ياد مي‌كنيم. در حالي كه اين موجودات در تمام طول عمر بشر همراه وي بوده‌ اند اما ما فقط در اين اواخر بعد از آنکه دانشمندان به كشف ميكروسكوب‌هاي الكتروني موفق گرديدند، به وجود آنها پي برده و موجودات عجيبي را ديديم كه نه تنها داراي شكل، حركت، حيات و توالد و تناسل مي‌باشند بلكه به علاوه راه نفوذ به درون جسم انسان را به خوبي بلد اند و مي‌دانند كه چگونه خود را به خون وي رسانده و با كرويات خون درافتند و غوغايي بزرگ را در وجود انسان بر پا كنند، اين دنياي بزرگي كه تا صد سال قبل به كلي از ديده‌ی ما پنهان بود. اما آيا همينكه ميكروب ازديده‌ی ما پنهان بود، به معني آن است كه صد سال قبل وجود خارجي نداشت؟ هرگز! ميكروب‌ها وجود داشتند و وظيفه‌ی خود را در كارگاه هستي نيز انجام مي‌دادند.

به اين ترتيب، ملاحظه مي‌كنيم كه كشف ميكروب دليلي از دلايل مادي پروردگار متعال بر وجود عالَم غيب و عالَم غير مرئي است. پس پروردگار متعال با كشف پديده‌هايي از اين دست، آشكارا اين حقيقت را براي ما بيان مي­كند كه ساحه‌ی مدركات ما بسيار تنگتر از ساحه‌ی موجودات است و عدم ادراك ما از وجود اشياء، به معني عدم وجود آنها نيست.

از ميكروب مي‌گذريم و به يك قطره آب نگاه مي‌كنيم. اگر يك قطره آب را در زير ميكروسكوب قراردهيم، دنياي عجيبي را در اندرون آن مشاهده مي‌كنيم، دنيايي از حيات و حركت و فعاليت و جنب و جوش كه ما تا يك قرن قبل حتي از وجود آن هيچ آگاهيي نداشته ايم. اما آيا اين عدم آگاهي ما به معني عدم وجود اين پديده‌ها بود، يا که اين حقايق وجود داشتند، اما ما به درك آنها قادر نبوده‌ايم؟

و اگر باز ساحه‌ی ديدمان را به تمام كائنات گسترش دهيم، مي‌بينيم كه تمام كائنات گواه بر اين حقيقت است كه «وجود» يك چيز است، و ادراك ما از آن تماماً يك چيز ديگر. پس براي آنکه يك موجود وظيفه‌ی خود در كارگاه هستي را انجام بدهد، حتماً ضروري نيست كه ما از وجود آن درك و آگاهي قبلي داشته باشيم، چرا كه كائنات غيرمرئي هرگز حيات و هويّت خود را از قوه‌ی مدركه‌ی ما دريافت نمي‌كنند به طوري كه اگر ما از وجود آنها با خبر نباشيم، سر به زانوي عدم بگذارند و از ايفاي نقش خود در عرصه‌ی خلقت كنار بروند.

به ماهواره و اقمار مصنوعي مي‌نگريم. آيا صد سال قبل كسي فكر مي‌كرد كه روزي انسان بتواند واقعات روي زمين را درهمان لحظه‌ی وقوع آنها، از طريق صفحه‌ی تلويزيون مشاهده نمايد؟ طبعاً چنين تصوّري بعيد از امكان تلقي مي‌شد.

ليكن خداي جلوه‌يي از علم بي‌كران خود را به سوي ما فرستاد تا بتوانيم بفهميم كه در اين كائنات ويژگیها و امكاناتي وجود دارد كه حتي به ما امكان مشاهده‌ی يك رويداد را از فاصله‌ی هزاران مايل مي‌دهد.

اما سؤال اين است كه چگونه انسان توانست به اين پيشرفت علمي دست يابد و مثلاً ماهواره را به كار گيرد؟ آيا انسان غلاف جوّي جديدي را خلق كرد كه اين غلاف جوّي جديد بتواند تصوير را به سويش انتقال بدهد؟ آيا انسان مواد ديگري را از بيرون كره‌ی زمين به استخدام خويش گرفت تا بتواند چنين اقماري را بسازد؟ طبعاً پاسخ منفي است. و حتي بزرگترين فرد ملحد و مادي گراي روي زمين هم نمي‌تواند ادعا كند كه انسان خود خالق این ويژگي‌ها و توانايي‌هاست، بلكه غلاف جوي و مواد مورد ضرورت در ساخت اقمار مصنوعي از هنگام خلقت زمين در آن وجود داشته‌است ولي اين ويژگی‌ها و اين مواد از حوزه‌ی ادراكات ما پنهان بوده و در عالم غيب نسبي قرار داشته‌اند. و هنگامي كه خداوند اراده كرد تا اين حقايق را بر ما مكشوف گرداند، ما توانستيم فرمول‌هاي آنها را كشف كرده و آنها را به استخدام بگيريم.

بي شك يكي از حكمت‌هاي اكتشافات جديد علمي از نقطه نظرسنت‌هاي پروردگار، اثبات عيني اين حقيقت براي بشر است كه ساحه و گستره‌ی وجود، فراتر از ساحه و گستره‌ی عقل و درك وي مي­باشد و او بايد بداند كه دنياي غيب يك حقيقت است هرچند كه اين حقيقت، در ساحه‌ی درك و آگاهي وي قرار نداشته باشد.

و باز اگر به آسمان نگاه كنيم، مي‌بينيم كه هر زماني كه ما توانسته ايم تلسكوب‌هاي قوي‌تر و بزرگتري بسازيم، همانگاه نيز ‌توانسته ايم تا اجرام آسماني جديدي را كشف كرده و آنها را براي اولين بار ببينيم. پس آيا اين اجرام آسماني قبل از كشف تلسكوبهاي ما وجود خارجي نداشته و وظيفه‌ی خود را در كارگاه هستي انجام نمي‌داده‌اند؟ طبعاً هم وجود داشته‌اند و هم مأموريت خويش را در كائنات انجام مي‌داده‌اند اما خداوند بزرگ وجود آنها را تا ميعاد معيني از ديدگان ما غايب نگه داشت و آنگاه كه زمان معيّن آن فرا رسيد، آنها را براي ما مكشوف گردانيد تا بدانيم كه دنياي غيب، هم وجود داشته و هم مأموريت خود را در كارگاه خلقت پروردگار انجام مي‌داده است و ابداً منتظر اين باقي نمي‌مانده تا ما از وجود آن درك و آگاهي قبلي پيدا كنيم.

شيخ شعراوي در ادامه‌ی تفسير آيات 38 و 39 سوره‌ی «الحاقّه) مي‌گويد: نهايتاً اينکه خداي زندگي خود انسان را نيز شاهدي بر موجوديت عالم غيب قرار داده است تا اين انسان در روز قيامت نگويد كه: اي بار خدايا! اگر دليلي عقلي بر وجود عالَم غيب را برايم ارائه مي‌كردي، بيشك من ايمان مي‌آوردم.

آري، زندگي انسان خود شاهد اين حقيقت مي­باشد چرا كه خداوند فقط به انسان توانايي آن را داده است كه تمدنها را از نسل‌هاي قبلي تحويل گرفته و خود هم بر آنها بيفزايد. در حالي كه چنين تواناييي از تمام مخلوقات ديگر سلب گرديده است. از اين جهت ما مي‌بينيم كه مثلاً حيات حيوانات از همان ابتداي خلقت تاكنون، همان حيات اوّليه بوده و هيچگونه پيشرفتي در آن رونما نگرديده است. مثلاً هيچ گاه نشنيده ايم كه اجتماعي از بوزينه­گان براي بررسي راه‌هاي ارتقاي سطح زند‌گي شان تشكيل شده باشد و مثلاً در مناطق استوايي كه داراي درجه‌ی حرارتي بالاست، وسايل سردكننده را براي رفاه حال آنان به كار گرفته باشد. همچنان نشنيده‌ايم كه گروهي از حيوانات قطبي در يك گردهمايي، راه‌هاي مقابله با سرماي كشنده‌ی منطقه‌ی قطبي را بررسي نموده باشند.

ليكن انسان كاملاً يك حقيقت جداگانه است. بدان جهت كه خداوند فقط براي عقل بشر اين امتياز را داده است كه وارث تمدن بشري باشد. بنابراين نسل‌هاي جديد بشري زندگي‌ خود را از همانجايي آغاز مي‌كنند كه نسل‌هاي قبلي به آخرين نقطه‌ی آن رسيده‌‌اند. سپس اين نسل‌هاي جديد بر حجم و كيفيت مدنيت نسل‌هاي قبل مي‌افزايند. و از آنجا كه توانايي عقلي بشر بر استيعاب و پيمايش ميدانهاي جديد علمي بسيار گسترده است پس مي‌توانيم بگوييم كه هر نسل بشري چيزهاي جديدي را مي‌داند كه براي نسل قبلي جزء عالَم غيب بوده است و حق تعالي براي هر نسل بشري اسرار و رموزي از كائنات خود را مي‌نماياند كه براي نسل قبل از آن هويدا نبوده است. و اگر نسل حاضر را نسل كامپيوتر مي‌نامند، شما بايد باور كنيد كه خداوند بزرگ براي نسلهاي بعدي اسرار و رموزي از اين خلقت خويش را مكشوف خواهد ساخت كه نسل‌ كامپيوتر در آن زمان جزء آثار باستاني به حساب خواهند رفت و به موزه‌ها و بايگانی­ها گذاشته خواهند شد. پس هر چه زمان به پيش رود، سرعت سير تمدن‌هاي بشري نيز افزايش خواهد يافت.

اما سؤال اين است كه چرا خداوند تنها به انسان توانايي اين همه ارتقاي علمي را داده است؟ پاسخ اين است كه اعطاي اين موهبت براي انسان يعني اين موجودي كه در ميان ايمان و كفر مختار آفريده شده، بدان جهت است تا او به خوبي بداند و آگاه باشد كه جمود فعلي حاكم بر عقل­هاي منجمد در امر انكار عالم غيب، يك خرافه بيش نيست چرا كه همين انسان، امروزه اموري را در متن زندگي خود احساس مي‌نمايد كه تا ديروز نسبت به او و نسبت به حوزه‌ی دركش، در عالم غيب قرارداشته اند و او در هر گامي كه به سوي كشف محهولات به جلو برمي­دارد، پرده‌يي از پرده‌هاي عالم غيب را به عقب مي‌زند. بناءً اينها همه دلايل ماديي است كه پروردگار متعال بر وجود عالم غيب براي ما ارائه نموده است.

آري، ارائه نموده است تا اگر از عالم عظيم غيب، از جنت و نار و فرشتگان و ... براي ما خبر مي‌دهد، بي‌درنگ به انكار آنها برنخيزيم بلكه به وجود آنها ايمان آوريم. و ايمان آوريم به اينکه توانمندیهاي فعلي ما، به حقيقت و كُنه اين عوالم دسترسي ندارد، اما يقيناً بسياري از اين عوالم غيب در دنياي ديگر بر ما مكشوف خواهد گشت، آنگونه که به نيروي علم در این دنيا نيز عوالم غيبي بسياري بر ما مكشوف گرديد.

و اما تصور نكنيد كه قرآن از اين پيشرفت‌هاي علمي غافل مانده است. توجّه كنيد به اعجاز علمي آيه‌ی 53 ازسوره‌ی «فصلت» كه مي‌گويد:

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: 53].

«در آينده‌ی نزديك به انسانها آيات و نشانه‌هاي قدرت خويش را در آفاق و انفس آشكار خواهيم ساخت تا براي آنها روشن شود كه خداوند بر حق است».

« وَمَا تَحْتَ الثَّرَى »

با شيخ شعراوي در بحث عالَم غيب و اعجاز علمي قرآن در اين ميدان باقي مي‌مانيم، او مي‌گويد:

اگر باز هم مي‌خواهيد تا از يك دليل غيبي ديگر كه در عين حال جلوه‌يي ديگر از معجزات علمي قرآن كريم را به نمايش مي‌گذارد سخن بگوييم پس اينك توجّه كنيد به آيه‌ی 6 از سوره‌ی مباركه‌ی «طه» كه مي‌گويد:

﴿لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ٦﴾ [طه: 6].

«هر چه در آسمانها و در زمين و در ميان آنها و يا درون كره‌ی خاك موجود است همه ملك اوست».

چنانكه ملاحظه مي‌كنيم خداي در اين آيه‌ی كريمه از موجودات و مخلوقات درون كره زمين به ﴿مَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ﴾ تعبير نموده است، اگر ما چهارده قرن قبل را كه زمان نزول قرآن است در نظر بگيريم، مي‌دانيم كه در طول اين قرنهاي متمادي كسي از مفاهيم و مصاديق ﴿مَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ﴾ آگاهي نداشت و همه‌ی آنچه كه در ﴿مَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ﴾ و يا در زير خاك وجود داشت، بر ما غيب و پوشيده بود. سپس خداوند اراده كرد تا با كشف منابع و معادن زيرزمين، عالم غيب را براي ما به اثبات رساند، و در اينجا بود كه دنياي عظيم ﴿مَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ﴾ را بر ما مكشوف ساخت، ما ديديم كه زير زمين انباشته از ذخاير معدني است، انباشته از پترول، طلا، آهن و معادن نفيس ديگري است. و ديديم كه زير زمين همچنان انباشته از آبهاي جوفي مي­باشد. دنياي عظيم و عوالم غيبي‌ محيّر العقولي را در زير زمين ديديم كه هرگز از وجود آن آگاهي قبلي نداشته‌ايم.

بنابراين پروردگار بزرگ بدينگونه دليل ديگري بر وجود دنياي غيب را براي ما ارائه كرد زيرا هيچ كس در روي زمين نمي‌تواند ادعا كند كه او گنج‌ها و معادن زير زمين را آفريده است. حتي تمام دانشمندان روي زمين هم نمي‌توانند ادعا كنند كه آنها مخترع درياهاي عظيم پترول در زير زمين اند. البته ذخاير و معادن عظيم ديگري هم كه بشر هنوز به كشف آنها قادر نگرديده، به يك باره از كتم عدم پديدار نگشته‌اند بلكه از همان آوان خلقت تكاملي زمين، در بطن آن موجود بوده اند اما پنهان از ديدگان و دريافت‌هاي ما، تا خداوند با دلايل مادي براي ما اثبات كند كه عالَم غيب موجود است، و با دلايل مادي اثبات نمايد كه عرصه‌ی موجودات فراتر و بسيار فراتر از ساحه‌ی مدركات ما مي‌باشد.

دمندگان افسون و حسادت حسود

هنوز هم بعضي از مردم را عقيده بر آن است كه حسد در واقع نشانه‌گيري مستقيمي است كه از چشم حسود به انسان محسود، در وجودش، يا در سرمايه، يا فرزندانش اصابت مي‌كند. و هنوز هم داستانهاي بسياري براي تأكيد گذاشتن بر اينگونه اعتقادات روايت مي‌شود كه البته اغلب اين داستانها، ساخته و پرداخته‌ی ذهن داستان نويسان است. برفرض اگر داستاني از اين دست صحيح هم باشد، فقط از باب تصادف محض است و بس.

گفتني است كه بسياري از صاحبان اين اعتقادات، براي تأييد رأي خود به آنچه كه قرآن كريم در سوره‌ی «فلق» ذكر نموده، استناد مي‌كنند. پس بايد ديد كه آيا آنچه قرآن كريم در اين سوره مي‌گويد، نظر اين گروه را تأييد مي‌كند، يا اينکه قرآن خود نظر ديگري دارد كه پيشرفت‌هاي حاصله در عرصه‌ی علم روانشناسي، آن را روشن ساخته است؟

سوره‌ی «فلق» مي‌گويد:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: 1-5].

«بگو پناه مي‌برم به پروردگار سپيده‌دم، از شر آنچه آفريده و از شر تاريكي چون فرا گيرد و از شر دمندگان افسون در گره‌ها و از شر حسود، آنگاه كه حسد ورزد».

ملاحظه مي‌كنيم كه خداي سبحان در اين سوره پيامبر گرامي خويش را توجيه مي‌كند تا پناه‌جويي به خداي از شرّ همه‌ی آنچه را كه از جنبه‌هاي بد در انسان و حيوان، نبات و هوا و غيره آفريده است، به مردم آموزش دهد، زيرا هر موجودي، خالي از جنبه‌ی شرّ نيست و اين شرّ در هر امري تمثيل مي‌شود كه به انسان زيان برساند، هر گونه زياني!.

البته بدترين شرّ، شرّي است كه در تاريكي شب در رسد. حتي شرّ و بدي خود، در شب بيشتر از روز خطرناك‌ و فاجعه‌بار مي‌شود. مثلاً اگر چنانکه آتش سوزي، زلزله، غرق، و امثال آن در شب روي دهند، قطعاً ابعاد خطيرتر و هولناكتري به خود مي‌گيرند. كما اينکه انواعي ديگر از شرّ نيز وجود دارند كه غالباً در شب اتفاق مي‌افتند، همانند قتل و دزدي. از اين جهت است كه انسان مؤمن ناگزير بايد از شرّ تاريكي به خداي پناه ببرد.

مفسّران، شرّ «دمندگان افسون در گره‌ها» رابر شرّ سحر و ساحران تفسير كرده‌ و گفته‌اند: دمندگان گره‌ها، در حقيقت جادوگراني‌اند كه چيزهايي را خوانده و بر تار گره زده­يي مي‌دمند تا عمل سحر انجام گيرد.

حال اگر ما به اين نكته توجّه كنيم كه واژه‌ی «عَقد» در قرآن كريم به معني «رابطه‌ی محكم و نيرومند» آمده است، مثلاً همين عقد نكاح، در بيشتر از يك آيه به معني رابطه‌ی از دواج آمده است، پس آيا نمي‌توان ﴿شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ﴾ «شرّ دمندگان در گره‌ها» را به معني شرّ دو به هم زناني تفسير نمود كه با سخن چينیها و زمزمه‌هاي نجواگونه‌ی افسون‌گرانهء‌شان، رابطه‌هاي ازدواج، دوستیها، برادريها و هر رابطه‌ی قوي طرفيني ديگري را به هم مي‌ريزند؟ آيا مگر شرّ اينها خطير و زيانبار نيست؟ چه بسيار رابطه‌هاي موفّق زوجيّت را كه اين وسوسه‌آفريني ها به هم نريخته و بنياد چه بسا خانواده‌ها را كه ويران ننموده ‌است؟ چه بسيار دوستی‌هايي را كه به دشمنی­ها مبدّل نكرده‌اند؟

اما انسان حاسد كسي است كه در آرزوي زوال نعمت محسود لحظه‌شماري مي‌كند. ولي آيا مجرد آرزوي زوال نعمت از كسي، به خودي خود شرّي است؟ قرآن در اين رابطه با كمال صراحت سخن مي‌گويد، قرآن نمي‌گويد كه به خداي از خود حاسد پناه ببريد، بلكه مي‌گويد از شرّ حاسد به او پناه ببريد، و باز نه مجرّداً از شرّ وي، بلكه از شرّ وي در هنگامي كه حسد مي‌ورزد. پس گو اينکه از حاسد ضرري متصور نيست مگر اينکه او در هنگام حسدورزي قصد شرّ نموده و در حسد خود فعال و تأثيرگذار باشد.

البته ابعاد عميق این آيه‌ی كريمه از نقطه نظر روانشناسي و طبّ فقط آنگاه روشن شد كه علم، تأثيرات سوء حسد حاسدان و نقش شرورانه‌ی را كه بازي مي‌كنند و نيز تأثير منفي حسد را در روان خود حاسدان، كشف نمود. پس ببينيم كه علم جديد در تفسير اين آيه‌ی كريمه چه مي‌گويد.

دانشمند علوم رواني، دكتور «پيتر چانيكرون» مي‌گويد: حاسد شبيه به دجال جادوگري است كه سه سر دارد، يكي از آنها حسد است و دو تاي ديگر، كينه ورزي و دردمندي از مشاهده‌ی نعمت ديگران. پس در هر جايي كه يكي از اين سه امر را ديديد، حتماً دو رفيق ديگرش را نيز مي‌بينيد. بنابراين همينكه حسد در روان شخصي پديد آمد، ناگزير كينه و رشك‌‌ نيز با آن متولد مي‌شود. پس هر جا احساس كرديد كه انساني دچار كينه‌ورزي و پيچيدگي دروني است، همانگاه بايد بدانيد كه او از بيماري حسد رنج مي‌برد.

دكتور «ويكتور بوشيه» نيز مي‌گويد: حسد، رشك و كينه ‌ورزي، سه استوانه از يك پيكره اند. اين سه خصلت آفاتي خبيثه مي‌باشند كه سموم مضره‌يي را توليد مي‌كنند، سمومي كه براي سلامتي انسان زيانبار بوده و به بخش بزرگي از انرژي، نشاط و شادابي وي كه لازمه‌ی انديشه و عمل سالم است، پايان مي‌دهند، زيرا كسي كه كينه در درون وي مشتعل است، تمام وقت به اين امر مي‌انديشد كه چگونه و از چه راهي به فرد كين‌خواه خويش زيان و آسيبي برساند. گاه حتي او فرد كين‌خواه خويش را مي‌زند بي‌پروا از اينکه چه خواهد شد.

حسدورز، يعني كسي كه درد پيچيده از رشك دروني، بينايي ظاهر و باطن را از وي گرفته و او در تمام طول و عرض نگاهش فقط هيولاي كسي را مي‌بيند كه به وي رشك مي‌ورزد. او آرام نمي‌گيرد تا آن چيزي را كه سبب رشك وي از او شده است، از وي سلب نمايد، خواه آن چيز مقام و منصبي باشد، يا مال و ثروتي، يا شهرت و موقعيتي. شخص حاسد از اين درد و رنج آنچنان به خود مي‌پيچد كه در او اين انديشه نهادينه مي­شود تا هر طور كه شده، هر چه زودتر فرد محسود را از تخت نعمت به زير اندازد. و چون در اين كشمكش فرسايشگر روان آزار اندروني خود، بخشي از انرژي و توان خويش را نيز از دست مي‌دهد، بناءً فكر وي نيز مختل مي‌گردد كه اين اختلال فكري خود مرحله‌يي از مراحل جنوني است كه انسان نمي‌داند كه در آن چه كاري مي‌كند و چگونه تصميم مي‌گيرد؟

از اين جهت است كه بسيار مي‌شنويم فرد حاسدي محسودش را كشته است و يا كينه‌توزي را كينه‌اش كور ساخته و با شعله‌هاي سركش اين كينه‌توزي، فرد مورد نظرش را به آن دنيا فرستاده است. اما سخنچيني و بدگويي فرد حاسد از محسود و صرف وقت و توان و حتي سرمايه‌ی خويش در اين جهت، در مقايسه با امور فوق الذكر كمترين شرارتي است كه مي‌توان از وي انتظار داشت.

اين است تمثيلي از شرّ حاسد آنگاه كه حسد ورزد.

و اين همان چيزي است كه خداي از ما خواسته است تا از آن به ذات پاكش پناه ببريم. پس حاسد شرّي ندارد مگر آنگاه كه حسد ورزد و اين است ابعاد و جنبه­هاي خطير شرّ وي كه در واقع با شرارت‌هاي همه‌ی خلق مساوي است.

پيشرفت‌هاي علمي در علوم روانشناسي، بدين گونه از سوره‌ی مباركه «فلق» تفسيري علمي ارائه مي‌كنند تا اين حقيقت را اثبات نمايند كه قرآن كريم در تمام جهات و ميادين علمي پيشاهنگ است. و چنين نيز خواهد بود تا آنگاه كه قيامت بر پا گردد، زيرا اين كتاب، كتاب ربّ العالمين ووحي جاودانه‌ی وي براي سيّدالمرسلين است.

وسوسه‌ی جنّ و انس

آخرين سوره‌ی قرآن كريم از انسان مؤمن مي‌طلبد تا از وسوسه‌ها و اوهامي كه مردم در اندرونش مي‌افگنند و يا از آن وسوسه‌ها، اوهام، افكار و تخيلات داخليي كه در اثر وسوسه‌ی جن يا انفعالات باطني خود وي در اندرونش به غوغا برمي‌خيزند، بپرهيزد و از شرّ اين وسوسه‌ها و اوهام خارجي و داخلي، به خداي سبحان پناه ببرد. متن اين سوره چنين است:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ٣ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ٦﴾ [النساء: 1-6].

«بگو پناه مي‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهاني، ان كس كه در سينه‌هاي مردم وسوسه مي‌كند، چه از جن و (چه از) انس».

بر اساس مشاهدات عيني، انسان در برابر القاآت ديگران خيلي سريع متأثر مي‌شود. به ويژه آنگاه كه اين القاآت به امور خصوصي وي ارتباط داشته باشند. چه بسيار انسانهاي سالم و سرحالي را مي­يابيم كه فردي با ايشان رو به رو شده و اين وسوسه را در آنان انداخته است كه گويا نشانه‌هاي ضعف و رنجوري در چهرهء‌شان پديدار است، يا رنگ رخسارهءشان تغيير كرده است. و اين انسانهاي سالم و سرحال بي‌درنگ با تسليم‌شدن به اين القاء، تن به ضعف و رنجوري سپرده، نشانه‌ها و آثار اين ضعف در ايشان برملا و اندكي بعد در بستر بيماري افتاده اند. چه بسيار انسانهاي سالمي كه به ناراحتي و بيماري ديگران گوش فرا داده و چون اعراض و علايم آن بيماري معيّن را شنيده‌اند، در دم احساس كرده‌اند كه ايشان خود نيز به آن بيماري مبتلا مي‌باشند. و چه بسيار انسانهايي كه وقتي از شيوع يك بيماري آگاه شده‌اند، ديري نپاييده است كه خود نيز به آن امراض مصاب گشته‌اند.

چنانچه ملاحظه مي‌شود كه در زمان شيوع وبا، اعراض و علايم آن در بسياري از افراد ظاهر مي‌شود، بدون آنکه چنين كساني در واقع امر به خود و با مبتلا گرديده باشند. كه علم طب چنين حالاتي را تحت عنوان «اعراض عصبي و رواني مرض» نامگذاري مي‌نمايد. مثلاً قي و اسهال عصبي در زمان شيوع كوليرا، يا سردرد و تب لرزه در ايام شيوع ملاريا، اعراض تسمم از غذايي كه انسان با ديگران تناول مي‌نمايد. همه‌ی اينها در واقع امر وجود حقيقي نداشته، بلكه از آفت وسوسه‌يي كه مردم در همديگر مي‌افگنند، ناشي مي‌شود.

همه‌ی ما -بدون شك- اين واقعيت را لمس كرده‌ايم كه انسان وقتي در خلوت خويش تنها شده و عنان خيال خويش را رها مي‌كند تا در ميدان امراض سير و سفر نمايد، مثلاً اينکه چگونه مريض مي‌شود، يا اگر به فلان بيماري خطرناك دچار شود چه خواهد شد و چه خواهد كرد، در نتيجه‌ی اين تخيلات فوراً اعراضي به وي دست مي­دهد. آري، همه‌ی ما اين حالات را لمس كرده‌ايم. در حالي كه في الواقع اينها همه بيش از تخيّل چيز ديگري نيستند. شكي نيست كه اين تخيلات، تمام حس دروني انسان را پر از بيماري، پر از احساس خطر و پر از افكار هول‌انگيز مي‌نمايند.

يا اينکه انسان گاهي در خلوت خود وقتي با خيالاتش كلنجار مي‌رود، به يكباره در انديشه‌ی مرور زمان مي‌افتد. احساس مي‌كند كه دارد توان وقوت خويش را از دست مي‌دهد. با غلبه‌ی اين احساس، واقعاً هم او دچارسستي و ضعف مي‌شود و در حالي كه سنّاً جوان و در بنياد كاملاً نيرومند است، در يك لحظه احساس ضعف بر او چيره مي‌شود. بلكه حتي دانشمندان، عامل خودكشي را به تلاش‌هايي نسبت مي‌دهند كه انسان براي به اجرا درآوردن اوهامي كه برروان وي درخلوت‌هاي اندروني‌اش مسلط گرديده‌اند به عمل مي‌آورد، او هام و وسوسه‌هايي كه در بدترين اشكال خود ظاهر مي­شوند.

علم جديد به اين وسوسه‌هاي خارجي كه مردم در همديگر مي‌افكنند، و نيز به اين وسوسه‌هاي دروني كه خود انسانها در خود ايجاد مي‌كنند، اهتمام و عنايت بسيار زيادي نشان داده است، از آن جهت كه اين وسوسه ها بر روي حيات فرد و اجتماع اثر زيانباري مي‌گذارند.

دكتور «ارنولد هاتستنكو» در كتاب خود «عشق به زندگي» مي‌گويد: «بي‌گمان دراندرون وجود هر انساني دو انگيزه‌ی متضاد و جود دارد كه يكي انگيزه‌ی وي براي حفظ حياتش، و ديگري انگيزه‌اش براي خلاص‌شدن از چنگ اين زندگي است. پس اگر انگيزه‌ی نخست بر وي چيره شد، او حيات خويش را حفظ مي‌كند و اگر انگيزه‌ی دوم بر وي غالب گرديد، تلاش در جهت رهايي از اين زندگي در او قوت مي‌گيرد. ترديدي نيست كه شمار بسيار بزرگي از بيماراني كه معاينه خانه هاي دكتوران پر از وجود آنهاست، آناني كه علم طب به رغم معالجه‌ی اساسي و درست از درمان آنها درمي‌ماند، و آناني كه از بيماریهاي معيني شكايت دارند اما اعراض امراض ديگري در آنها نمودار مي‌شود، يا آناني كه از اعراض بيماری‌هايي شكايت دارند كه اصلاً وجود خارجي ندارد، همه‌ی این گروهها، قرباني وسوسه‌هاي خارجي و يا ددرونيي هستند كه در نتيجه‌ی تخيلات دروغين بر آنان دست داده است. بلكه گاهي تأثير وسوسه‌هاي دروني در انسان به حدي است كه احساسهاي كابوس گونه‌ی خطرناكي را در روانش مي‌روياند، از قبيل اين احساس كه گويا در اينجا كسي هست كه او را به سوي مرگ يا به سوي ديوانگي مي‌كشاند».

دكتور ارنولد مي‌گويد: «زن پيلوتي به وي حكايت كرد كه شبي به تنهايي با طياره‌ی خود بر فراز مديترانه پرواز مي‌كرده است. در اين هنگام اندك اندك اين اوهام بر وي چيره گرديده كه روزي روزگاري در جوارش دوست خلبان ديگري داشته است كه در يك حادثه جانش را از دست داده است. چگونه اكنون او در عالم زيباي بي‌نهايت، فارغ از هر گونه بيماري و نگراني و ترسي به سر مي‌برد، عالمي كه همه چيز در آن آرام است. پس آيا او نبايد همين اكنون نزد آن دوستش باشد؟ و در حالي كه نزديك است اين وسوسه‌ها او و ديگر راكبين اين مرغ آهنين را به قعر اوقيانوس بفرستد، ناگهان عشق به زندگي در او بيدار مي‌شود. پيلوت زن به دكتور نامبرده گفته است كه اگر او سريعاً از اين تخيلات بيرون نمي‌آمد، امروز يكي ديگر از جمله‌ی آن پيلوتاني بود كه طياره هايشان در قعر اقيانوس سرگردانند».

دانشمند روانشناس ديگر «ج. ا. هارويليد» تأثير وسوسه بر نيروي عضلاني انسان را نيز اثبات نموده است آنگاه كه در كتاب خود «سايكولوژي نيرو» مي‌گويد: «من براي شناخت تأثير افكار در نيروي انسانها، بر روي سه تن كه هر سه تقريباً داراي نيروي يكساني بودند، آزمايشي را انجام داده و ميزان اين نيرو را به وسيله‌ی ابزار «دينامومتر» كه دستگاه نيروسنج بدن انسان است با هم مقايسه نمودم. آزمايش نشان دهنده‌ی اين امر بود كه آنها در كمال بيداري و هوشياري ‌شان به سر مي‌برند. مشاهده كردم كه معدل نيروي ايشان «101» كيلو است. سپس آنان را به خواب مغناطيسي فرو برده و به ايشان چنين القا كردم كه در نهايت ضعف و سستي قرار دارند. بناگاه متوجّه شدم كه معدل توانشان از «101» كيلو به «29» كيلو يعين (يك برسه) قسمت نيروي عادي‌شان تنزل كرد. در مرحله‌ی سوم به ايشان چنين القا كردم كه در منتهاي توان خويش قرار دارند. در اين هنگام ديدم كه معدل توانشان به «142» كيلو رسيد. يعني نيروي آنها نسبت به حالت ضعف‌شان پنج برابر افزايش يافت».

درمان به وسيله‌ی خواب مغناطيسي نيز، كوششي است براي رهاسازي انسان از وسوسه‌هايي كه بر وي چيره مي‌شوند و تبديل نمودن آن وسوسه‌ها به افكارخوشي كه از دسترس رنج و درد در امان‌اند. پس به قوت مي‌توان گفت كه عامل درد و مرض در تمام حالات بيماريهايي كه درمان در آنها مؤثر واقع نمي‌شود، همان وسوسه‌هاي داخلي يا خارجي است. بلكه حتي انكشاف حيات مدني و رقابت بر سر زندگي بهتر، موجب انتشار وسوسه‌هاي بسياري گرديده است كه به سبب آن شمار بيماران و بيماري‌ها نيز به طور سرسام‌آوري افزايش يافته است.

خانم دكتور «فلاندرز» مي‌گويد: «او در يك مركز طبي در شهر كلمبيا «1500» بيماري را كه از بيماری‌هاي مختلف شكايت داشتند، مورد آزمايش قرار داده و به اين نتيجه دست يافت كه عامل اصلي بيماري بيشتر از نصف ايشان، ناشي از وسوسه‌يي بوده است كه يا خود آن را آفريده‌اند يا که آن را از ديگران گرفته‌اند». دكتور «روبنسون» استاد دانشگاه «جونز هوبكنز» نيز مي‌گويد: «او پنجاه تن بيماري را كه از غثيان و درد معده شكايت داشتند، مورد آزمايش قرار داده و از اين پنجاه تن فقط شش تن را داراي امراض عضوي واقعي يافته است، اما امراض بقيه همه ناشي از وسوسه‌هاي رواني بوده است».

«برسي هوايتنگ» مدير شركت «ديل كارنگي» در نيويورك مي‌گويد:

«مسلماً مرده بودم يا در شرف مرگ قرار گرفته بودم، نه يك بار بلكه ده‌ها بار. ماجرا از اين قرار بود كه پدرم مالك دواخانه‌يي بود. از اين جهت من با دكتوران و پرستاران تماس دايمي داشته و به نامها و اعراض بسياري از امراض نيز آشنا شده بودم. سرانجام به دليل بسياري اشتغالم به صحبت روي بيماریهاي مختلف، به درد «وسوسه» گرفتار گرديدم. پس هنگامي كه يك يا دو ساعتي را در خلوت خويش مي‌گذراندم، از بعضي امراض با خود سخن مي‌گفتم و بعد از اندك لحظه‌يي اعراض و علايم آن امراض را در خود احساس مي‌كردم، سپس ديري نمي‌گذشت كه دردها و آلام آن را نيز درخود مي‌يافتم. از قضا در ايالت ماساچوسس كه ما در آن زندگي مي‌كنيم، وباي ديفتري شايع گرديد. در آن هنگام من معاون پدرم در دواخانه بودم. ديري نپاييد كه آنچه از آن مي‌ترسيدم رونما شد. بلي، من به بيماري ديفتريا مصاب گرديدم يا حد اقل چنين باور كردم كه مصاب به آن بيماري هستم. و در حالي كه اعراض اين بيماري را در مخيله‌ام تمثيل مي‌كردم، به معاينه خانه‌ی دكتوري رفتم. پس چون آزمايشم به انجام رسيد، گفت: «آري، برسي عزيز! تو به ديفتريا مصاب شده‌اي». اين سخن دكتور بعضي از تشويش‌هاي رنج‌­افزايم را كه قبلاً احساس آن را مي‌كردم اندكي كاهش داد از اين جهت درآ ن شب به خوابي عميق تسليم شدم. صبح روز بعد كه بيدار شدم كاملاً سالم و سرحال بودم. و بدين گونه به سراغ امراض مختلف مي‌رفتم و خطرناكترين آنها را انتخاب مي‌كردم، سپس ادعا مي‌نمودم كه مصاب به آن مرض هستم و پيوسته مخيله‌ام به آن مرض مشغول بود تا آنكه نهايتاً هجوم اين وسوسه‌ها كارم را به آنجا رساند كه هرگاه فصل بهار فرا مي‌رسيد و در ذهنم اين انديشه خطور مي‌كرد كه به مناسبت نوروز براي خود لباس جديدي بخرم، با خود مي‌گفتم: «آيا درست است لباسي را خريداري كني كه تا پوشيدن آن زنده نخواهي بود؟». امروز كه من اين حالت را نزد خود مجسم مي‌كنم، خنده‌ام مي‌گيرد، ليكن اين چيزي كه اكنون از آن خنده‌ام مي‌آيد، در وقت خود بسيار دردناك و تلخ بود. سرانجام به اين نتيجه رسيدم كه محال است بتوان ميان شادي و خنده، با امواج نگراني و دلهره از امراض وهمي، آشتي برقرار ساخت از اين جهت است كه خنده را ترجيح دادم و تا اكنون هم به خنديدن وفادارم».

همچنان علم طب اثبات كرده است، وسوسه‌هايي كه بر انسان چيره مي‌شوند، موجب تحريك «استرس» و پريشاني شديدي مي‌گردند و اين تحريكات و استرس‌هاي دروني است كه به ناآرمي اعصاب مي‌انجامد. در واقع زخم معده، خفقان قلب، فشار خون و غير آن از امراض خطير ديگر در بسياري از موارد، نتيجه‌ی همين ناراحتي اعصاب است و لاغير.

اين بعضي از شرّ وسواسي است كه پيشرفت‌هاي جديد در دانش روانشناسي و طب، آن را روشن ساخته و عمق ابعاد آنچه را كه سوره‌ی «ناس» از حقايق طبي و رواني در برگيرنده‌ی آن مي‌باشد، نمايان نموده است تا اعجاز علمي قرآن كريم را به اثبات رسانده و تفسيري علمي براي آن ارائه نمايد.

آرامش روان

قرآن كريم اولين كتابي در عالم است كه اذهان را به آرامش روان، اهميت و نتايج آن، متنبه ساخته و اين آرامش را از نشانه‌هاي مؤمنان معرفي كرده است.

آيه‌ی چهارم از سوره‌ی «فتح» مي‌گويد:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ [الفتح: 4].

«اوست آن كس كه در دلهاي مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ايماني بر ايمان خود بيفزايند».

و در آيه‌ی 26 از سوره‌ی «توبه» مي‌گويد:

﴿ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [التوبة: 26].

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده‌ی خود و بر مؤمنان فرود آورد».

و در آيه‌ی 40 از همين سوره، از زبان رسول خويش مي‌گويد:

﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ﴾ [التوبة: 40].

«آنگه كه در غار (ثور) بودند، هنگامي كه به همراه خود مي­گفت، اندوهگين مباش كه خدا با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد».

و آياتي كه آرامش روان را به عنوان يك موهبت بزرگ الهي مطرح مي‌نمايند، در قرآن كريم فراوان تكرار مي‌شود تا بدانجا كه قرآن در توصيف «نفس مطمئنه» مي‌گويد:

﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٢٧ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ ٢٨﴾ [الفجر: 27-28].

«اي نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوي پروردگارت بازگرد».

اينها و امثال آن از آيات ديگر، آرامش روح و روان را يكي از موهبت‌هاي الهيي معرفي مي‌كنند كه خداي متعال آن را براي كساني از بندگان مؤمن خود كه بخواهد عنايت مي‌كند تا به وسيله‌ی آن بر ايمانشان بيفزايد. پس مؤمن راستين كسي است كه به خداي طوري كه شايسته‌ی ايمان به وي است، ايمان آورده باشد. بناءً اگر به وي خيري رسيد، او به آن آرامش ‌يابد و خداوند را بر آن سپاس گويد و اگر به وي شرّي رسيد، صبر و شكيبايي در پيش گرفته و بيقراري نكند بلكه از خدا بخواهد كه آن شرّ و بدي را از وي دفع نمايد. مؤمن راستين معتقد است كه هر چه در دائره‌ی هستي است از خداي و به سوي اوست. او ايمان دارد كه رزق و روزي‌اش، عمرش، فرزندانش و... همه و همه، اموري اند كه خداوند از قبل براي وي مقدّر نموده و او را در آنها دخلي نيست. عصاره‌ی آنچه نگارنده از كتب عرفا خوانده يا شنيده است در دو جمله خلاصه مي‌شود: عده‌يي برآنند كه: «همه اوست». و عده‌يي هم برآن كه: «همه از اوست». بناءً نه شرّ و مصيبت مي‌تواند چنين انساني را از جايش تكان دهد و نه شادي و سرور را ياراي آن مي­باشد تا وي را از خود بي‌خود سازد.

چنين انسان مؤمني، نمونه‌ی آن انسان به تعالي پيوسته‌يي است كه خداي به وي آرامش روحي بخشيده و بناءً او با اين آرامش بر هر چه نگراني و دلهره است بر مي‌شورد و از هر نوع اضطراب عصبيي كه سبب شدت خوشحالي يا كثرت حزن و پريشاني وي مي‌گردند، در ساحل امني به سر مي‌برد.

آري، مؤمني كه ايمان به خداي با روح وروان وي در آميخته است، از ترس و دلهره ايمن است.

دلهره و نگراني، مرض ويرانگري است كه بر هيچ رواني چيره نمي‌شود، جز اينکه آن را پاك درهم مي‌شكند و بر هيچ انساني چنگال نمي‌افكند مگر اينکه سلامتي و خرد وي را مي‌ربايد. اين بيماريي كه در عصر جديد شيوع و انتشار هولناكي پيدا كرده و علل و اشكال آن متعدد و متنوع گرديده است، عللي چون ترس از مرگ، ترس از مرض، ترس از جنون، ترس از فقر و ترس از اشياء مجهول و ناشناخته، هر چه مي‌خواهد باشد.

صدها سال بعد از آنکه قرآن از آرامش روان سخن گفته و انظار را متوجّه آن گردانيده است، علم بشر پس از پژوهش‌ها و بررسی‌هاي طبي و سايكولوژيك در اين زمينه، به اين حقيقت قرآني كه از بيان آن چهارده قرن مي‌گذرد، دست پيدا مي‌كند و برنامه‌ها و راه‌كارهايي را در رابطه با درمان اين آفت پيشكش مي‌نمايد.

آري، پس از آنکه علم جديد به اين نتيجه مي‌رسد كه آرامش رواني درا نسان، و يا عكس آن، تنها به حوزه‌ی معنويات وي محدود نمانده بلكه شامل وظايف عضوي و صحت بدني و عقلي وي نيز مي‌شود، بعد از اين امر است كه در باره‌ی آرامش روحي و رواني ده‌ها كتاب نوشته مي‌شود.

از جديدترين كتبي كه در اين رابطه نوشته شده است، كتاب دكتور «ي. ليبمان» تحت عنوان «آرامش روح» است. او در جايي از اين كتاب مي‌گويد: «آرامش روح در حقيقت موهبتي است كه خداوند متعال آن را براي بندگان برگزيده‌ی خود ذخيره مي‌كند. او به بسياري از بندگان خود هوش و فراست، صحت و سلامت، مال و شهرت موهبت مي‌كند، اما آرامش روح شانسي است كه فقط آن را بر اساس «قَدَر» خويش تفويض مي‌نمايد». هم او مي‌گويد: «بعد از يك ربع قرن از تجارب و آزمايش‌ها، اكنون دريافته‌ام كه آرامش روان غايه و هدف برتر يك زندگي‌متعالي است. اين آرامش بدون ياري و مدد پول، بلكه حتي بدون مدد صحت و سلامتي بدن در انسان مي‌شكفد. در توان آرامش است كه كوخ را به كاخ متحول كند، اما كسي كه فاقد آن است، كاخ هم براي وي مبدل به زندان مي‌شود».

دانشمندان همچنين به اين نتيجه رسيده‌اند كه آرامش روح از مهمترين اسباب طول عمر است. چنانکه «ريموندبرل» دانشمند زيست‌شناسي مي‌گويد: «از جمله‌ی سخنان حكيمانه‌يي كه هم اكنون بر سر زبانهاست، يكي اين سخن است كه مي‌گويد: «اگر قرن نزدهم، روش‌هاي تعقيم و پيش‌گيري را به ما آموخت، قرن بيستم براي ما ريشه‌ی درد و سرچشمه‌ی شفا -روان و آرامش آن را- آموخت». (همان).

عجيب است كه قرآن، اين اصل را در قرن ششم ميلادي ارمغان بشر نموده است، اما مسلم است كه تفسير علمي اين حقايق در قرن بيستم روشن­تر گرديده است.

شايد نيكوترين سخني كه طب در اين باره گفته است در واقع سخن «الكسيس كاريل» باشد كه مي‌گويد: «كساني كه با دلهره و نگراني مبارزه نمي‌كنند، مرگ زودرس دارند».

اي كاش موضوع روان و آرامش آن فقط به سر حد بيماري انسان و شفاي وي محدود مي‌ماند، در حالي كه چنين نيست، زيرا علماي جامعه شناسي اثبات كرده‌اند كه كمبود بازده توليد در ساحه‌ی كار و صنعت نيز منشأ رواني دارد. از اين جهت است كه شركت‌هاي غربي جديداً براي داوطلبان كار، فورم آزمايش رواني پر مي‌كنند و فقط كساني را بر مي‌گزينند كه اطباي رواني بر آرامش روحي و يا علي الاقل قلت اضطراب و نگراني آنها مهر تأييد بگذارند.

اما در ساحه‌ی تجارت نيز همه‌ی ما مي‌دانيم كه بسياري از تاجراني بوده و هستند كه ناآرامیهاي رواني موجب بربادرفتن سرمايه و ورشكستگي تجارت‌شان گرديده است. دكتور «هربرت ستاك» مدير موسسه‌ی مطالعات رانندگي در امريكا معتقد است كه بيشتر حوادث رانندگيي در امريكا كه به مرگ يا جراحت حدود دو مليون انسان در سال در اين كشور منجر مي‌شود و بيشتر از يك ميليون موتر را در سال در آن كشور نابود مي‌كند، ناشي از نگراني يا انفعال رواني شخص راننده، همچون ترس، اندوه، خشم و يا حتي شادي لجام گسيخته است و براي اينکه راننده بتواند از چنين مهلكه‌يي در امان باشد، تنها راه آرامش رواني است.

آيا بشر مي‌تواند بعد از اين همه تجارب علمي، به قرآن رو آورد وببيند كه قرآن كريم هزارو چهارصد سال قبل نه تنها آنچه را كه علم هم اكنون به آن رسيده، فراراه وي نهاده بلكه حتي خداي مقرر داشته است كه آرامش و سكون رواني را فقط به بندگان برگزيده‌ی خويش موهبت مي­كند و او فقط زماني كه از بندگانش راضي باشد، به آنان آرامش روان مي‌بخشد تا اين آرامش سپر نجاتشان از همه‌ی شرور و آفات زندگي و هموار كننده‌ی راه صحت و سعادتشان در حيات دنيوي و اخروي‌شان باشد. به همين جهت است كه او اين سكينه و آرامش را به عنوان «تحفه» پيشكش آن عده از مؤمناني مي‌نمايد كه در بيعت با پيامبرش، مخلصانه گام نهادند. جايي كه در آيه‌ی 18 سوره‌ی «فتح» مي‌گويد:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

«به راستي خدا هنگامي كه مؤمنان زير آن درخت با تو بيعت مي‌كردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هاي‌شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پيروزي نزديكي به آنان پاداش داد».

همچنين توجه و دقت نماييد به اين آيات از قرآن عظيم:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس: 62]. ﴿قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨﴾ [البقرة: 38].﴿ َلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ [البقرة: 112].﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٦﴾ [البقرة: 262].﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٧﴾ [البقرة: 277].

﴿فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠﴾ [آل‌عمران: 175].﴿وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۖ فَمَنۡ ءَامَنَ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٤٨﴾ [الأنعام: 48].﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٥﴾ [الأعراف: 35].﴿وَيُنَجِّي ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ بِمَفَازَتِهِمۡ لَا يَمَسُّهُمُ ٱلسُّوٓءُ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦١﴾ [الزمر: 61].﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٣﴾ [الأحقاف: 13].

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: 216]

از جمله‌ی معجزات عملي قرآن كريم ـ باز هم در زمينه‌ی روانشناسي ـ كه پيشرفت‌هاي علمي در زمينه علوم رواني آن را متجلي‌تر ساخته است، حقيقتي است كه در آيه‌ی 216 سوره‌ی «بقره» چنين بيان گرديده است:

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: 216].

«و بسا چيزي را خوش نمي‌داريد، و آن براي شما خوب است و بسا چيزي را دوست مي‌داريد و آن براي شما بد است».

مفسران بر آنند كه مراد از امر ناخوش‌آيند درا ين آيه‌ی كريمه، در حقيقت جنگ است، زيرا سياق آيه كه با اين عبارت آغاز گرديده است:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: 216].

«بر شما جنگ فرض گردانيده شده، در حالي كه براي شما ناخوش‌آيند است».

با تفسير فوق همخواني و همآهنگي دارد.

همچنين در آيه‌ی 19 سوره‌ی «نساء» آمده است:

﴿...فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: 19].

«...پس چه بسا اينکه شما چيزي را ناخوش داريد در حالي كه خداوند در آن خيري بسيار مي‌نهد».

مفسران مي‌گويند كه آيه‌ی فوق در باره‌ی حكم ازدواج است، زيرا در صدر آيه آمده است كه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَرِثُواْ ٱلنِّسَآءَ كَرۡهٗاۖ وَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ لِتَذۡهَبُواْ بِبَعۡضِ مَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [النساء: 19].

«و با زنان به نيكويي و به طور پسنديده معاشرت نماييد. پس اگر آنان را ناخوش داريد، چه بسا كه شما چيزي را ناخوش داريد و خداوند خيري بسيار در آن قرار مي‌دهد».

اما ملاحظه مي‌شود كه اين دو آيه‌ی كريمه در معاني و مصاديق خود هيچ محدوديتي ندارند و هدف آنها فقط اين نيست كه امور به ظاهر ناخوش‌آيند كه بر خلاف برداشتهاي سطحي، در آنها خير بسياري قرار دارد، فقط جنگ يا زنان باشند، بلكه مراد آيه اين است كه اين دو امر نيز در زمره‌ی بسياري از امور ديگري كه شما آنهارا ناخوش داريد، اما در آنها خير بسياري نهفته است قرار دارند.

بلي، جنگ با همه‌ی ناخوشیهاي خود از آن جهت در بردارنده‌ی خير است كه وسيله‌ی رد تجاوز، عامل حفظ عزت و كرامت وطن، سكوي دفاع از مقدسات يك ملت و سبب نيل به فتوحات و كسب غنايم مي‌باشد.

زن نيز گاهي ممكن است به خاطر نارسايیهاي ظاهري خود، يا نبود مشخصات مورد نظر شوهر در وي، ناخوش‌آيند قرار گيرد اما خداي در وي خير بسياري مي‌نهد مثلاً او را مادر فرزنداني صالح مي‌گرداند، يا به وي در ناملايماتي كه شوهرش با آن روبه رو مي‌شود پايداري مي‌بخشايد و يا وي را كمك و مدد شوهرش در فكر، مال و يا مشاركت در كار قرار مي‌دهد. بر عكس زنان دوست‌داشتني برخوردار از زيبايي و صاحب نسبي كه ممكن است گاهي از چنين ارزش‌هايي بي‌بهره باشند.

قرآن كريم با اين دو آيه‌ی كريمه مقرر مي‌دارد كه امور ناخوش‌آيند، لزوماً و در همه حال فاقد عنصر خير نيستند، چه بسا كه فقط سيماي ظاهر آنها بد باشد، اما در پشت صحنه‌ی اين سيماي ظاهر، خيري بس عظيم قرار داشته باشد.

بعد از چهارده قرن، بررسیهاي روانشناسي مي‌آيند تا بگويند كه آنچه را انسان براي خو دشرّ مي‌داند، چه بسا كه سبب خير براي وي باشند. كتب و مؤلفاتي منتشر مي‌شوند كه اين حقيقت قرآني را با نداي بلند تبليغ مي‌كنند، مانند اين عناوين: «ناكامي اساس كاميابي است»، «سختیها سازنده‌ی مردان بزرگ اند»، «درد انسان را مي‌سازد».

شايد سخت‌ترين چيزي كه انسان در زندگي خود از آن بد مي‌برد، «بيماري» و «فقر» است. پس بياييم ببينيم كه بررسیهاي روانشناسي در باره‌ی آنها چه مي‌گويند.

دكتور «لويس پيتچي» مي‌گويد: «بيماري براي ما گوهر ناياب زندگي را آماده مي‌كند، بيماري براي ما فرصتي دوم مي‌بخشد، نه فقط براي بهره‌گرفتن از سلامتي، بلكه براي بهره‌گيري ازخود زندگي. بي‌شك بيماري بسياري از افكار سست و بي‌پايه را از سر ما بيرون رانده، ما را واپس به خويشتن خويش‌مان بر مي‌گرداند، حقيقت وجودمان را به ما مي‌بيناند، و قدر و ارزش سلامتي را به ما مي‌شناساند. بارزترين اثر سودبخش بيماري، آنگاه محقق مي‌شود كه تحت فشار تهاجم آن، بي‌قرار و مضطرب مي‌شويم. چه بسيار اتفاق افتاده است كه مثلاً بيماري تيفوئيد يا التهاب ريه، حال افراد شرابي، دزد و قاتل را به اصلاح آورده است.

بي گمان برخي از مردم به خودشناسي، خداشناسي، دنياشناسي، و شناخت حقيقت هدف و كاري كه براي آن آفريده شده اند نايل نمي‌گردند، مگر آنگاه كه بيماريي در رسد و دريچه‌هاي زندگي را به رويشان تنگ نمايد. در واقع بسياري از انسانها ابعاد و زواياي بسيار زيبا و پرطراوت زندگي را فقط در بستر بيماري دريافته‌اند. يكي از همين مبتلايان در اين باره مي‌نويسد: «بعد از روزهاي اندكي كه در بستر بيماري مي‌گذراني، زمان آن قدر برايت لذت‌بخش مي‌شود كه قبلاً چنين تصويري از آن را هرگز در دسترس نداشته‌اي، زيرا در بستر بيماري است كه وقت براي فكركردن، وقت براي استراحت، وقت براي ابداع و ابتكار و نهايتاً وقت كافي براي تفکّر در آنچه كه به خير طبيعت و فطرت انسان است، براي شما آماده مي‌شود. بيماري نگاهي نو از زندگي را فراراه تصورتان قرار مي‌دهد. بيماري از بزرگترين مزاياي زندگي است، زيرا اين بيماري است كه در گوش شما زمزمه مي‌كند كه مسير انسان به برترين قوت‌ها مرتبط است».

هم از اين روي است كه بيماري، پل پيوند بسياري از عقب‌­ماندگان، به سوي رسيدن به كاروان دين شده است.

«روبرت لويس ستيفنسون» يكي از همينهاست كه سخت عليه دين در ستيز بود. او دين را بزرگترين تخدير كننده‌ی نيروهاي انسان مي‌دانست و از خود چنين توصيف مي‌كرد: «او جواني است كه به وجود خداوند ايمان ندارد!». از قضا كه آقاي روبرت بيمار شد و به قول خودش: «در اين فرصت بود كه سايه‌هاي اوليه‌ی شك در مورد درستي شك در وجود خدا آرام آرام بر وي هجوم آوردند». از آن پس در يكي از نوشته­هاي خود گفت: «حقّا كه اين عالَم، عالَم شگفتي است. يقينا خدا آشكارا در اين عالم وجود دارد، براي كسي كه بخواهد وي را جستجو كند». بعد از آن نيز او به بيماري سل خطرناكي دچار گرديد و همين كه بدنش روند بهبودي از اين بيماري را آغاز نهاد، چنين نوشت: «حقّا كه من اكنون راه راست را پيدا كرده‌ام، درست همانند كشتيي كه ناخدا به خوبي و درستي آن را هدايت مي‌كند. حقيقتاً كه متولي تمام امور عالَم اين ذات مرشدي است كه بينايیها او را در نمي‌يابند، در حقيقت او خداي است».

دكتور الكسيس كارل مي‌گويد: «بي‌گمان نماز و دعا، ژرف‌ترين منابع نيرو و كمال براي ما هستند كه ما در حالات سختي به اين منابع پناه مي‌بريم». «جون فليفل» اولين دانشمند غربي است كه به اين حقيقت رسيد، زيرا او در قرن هفدهم نوشت: «سختیها و مشكلات راهي به سوي رحمت خداي متعال است». شاعر «ملتون» مي‌گويد: «بهترين مردم، بيشترين آنها در تحمل رنج و عذاب اند». دليل وي در اين مقوله‌اش، قصيده‌ی معروفش: «فردوس گمشده» است كه بعد از دست دادن بينايي­اش آن را سرود.

آري، چه بسيار اند رهبران، بزرگان و دانشمندان طراز اولي كه بيماري سبب كاميابیهاي منحصر به فردشان گرديده است. مثلاً اين جواني كه به بيماري فلج اطفال مصاب گرديده و از حركت عاجز مانده بود و به كمك يكي از مددكارانش، وي را بر روي صندلي معلولين از اينجا به آن جا مي‌بردند تا سخنراني‌ كند و با توده‌هاي مردم رو به رو شود، آري، اين جوان روزي به رغم بيماري‌اش، رئيس ايالات متحده امريكا گرديد. جوان ديگري كه مبتلا به ناشنوايي گرديد، زيباترين پارچه‌هاي موسيقي دنيا را ساخت... و امثال اينان بسيار اند.

اما فقر...

آمارها نشان ميدهند كه بالاترين ميزان كاميابي در آموزشگاه‌ها، در ميان فقراء است و فقرا در عرصه‌ی علمي موفق‌ترينهاي مؤسسات آموزشي هستند. اما در زندگي عمومي كه داستانها دراين باره بيشتر از آن است كه بتوان در شمار آورد و يا از همه‌ی آنها آگاه گرديد.

مثلاً اين آقاي گاليله بزرگترين پيش­كسوت و پيشواي دانش و اختراع، كه مهمترين اساس‌گذار علوم نجومي و طبيعي و كيمياوي است، پدرش شغل ندافي داشت و به تجارت پشم مشغول بود تا غذاي خود و خانواده‌ی بزرگش را به زحمت فراهم كند. گاليله دراين كار به پدرش كمك مي­كرد، اما چون پدرش هوش و ذكاوت سرشار وي را ديد، بر وي گران آمد كه اين استعدادش را خفه كند. پس وي را به مؤسسات تعليمي سپرد. گاليله قدر اين ايثار و قربانيي را كه پدر و خانواده‌اش بر سر اين كار نهادند، دانست و نام خود را در كتاب دانشمندان جاويدان جهان ثبت كرد.

نيوتن در راه مدرسه با تجاوز يكي از رفقاي همكلاسي‌اش رو‌به رو شد. رفيقش به خاطر فرسودگي لباسهايش ضربه‌ی شديدي بر شكمش زد. نيوتن خواست تا از وي انتقام بگيرد، پس كمر همت را بر بست و شاگرد اول مدرسه شد و راه تلاش و تكاپو را آنچنان پيمود تا بدانجا رسيد كه مي‌دانيم.

«اوگين اوينيل» داستان‌نويس ادبي معروف، هنگامي كه به علت فقر از تلخي گرسنگي به جان مي‌آمد، دست اندركار ساختن بزرگترين تأليفاتي بود كه او را سه بار موفق به دريافت جايزه‌ی پوليتز ادبي و سرانجام دريافت جايزه‌ی نوبل ادبي گردانيد.

البته ما در اينجا فقط از آناني نام برديم كه اسامي‌شان بيشتر به ذوق شيفتگان دانش غرب مي‌چسپد. و گر نه غالب رجال علم، ادب و عرفان در تاريخ اسلام از بستر فقر برخاسته‌اند. به طور مثال امام ابويوسف/ يكي از بزرگترين تدوين‌كنند‌گان فقه حنفي در آغاز به حدي فقير بود كه مادرش نان خشك را با آون مي‌كوبيد و پرزه پرزه بر دهانش مي‌نهاد، و او در اين حال در زير نور كمرنگ چراغ الكين، بزرگترين اصول فقاهتي اسلام را مي‌نگاشت و كارش سرانجام بدانجا رسيد كه هارون‌الرشيد خليفه‌ی عباسي با الحاح و اصرار وي را به سمت قاضي‌القضاة كل امپراطوري اسلامي منصوب ساخت.

پس در اينجاست كه ما با مصاديق روشن آيه‌ی كريمهء:

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ رو به رو مي‌شويم.

﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11]

ديل كارينگي مي‌گويد: «سابيل بارتريدگ» دانشمند معروف، روش خاصي را براي بدست آوردن خوشبختي توصيه مي‌كند. اين روش كه تماماً موفق بوده است فقط به تفکّر انشائي در باره‌ی خوشبختي يا به عبارتي ديگر تفکّر مثبت در باره‌ی آن، يعني ايجاد تصنعي خوشبختي در اندرون وجود خود و سپس سخن‌گفتن از آن خلاصه مي‌شود. آري، اين روش اولين قاعده‌ی كسب خوشبختي است و تمام دانشمنداني كه خوشبختي و وسايل ايجاد آن را در انسان مورد بررسي قرار داده‌اند، به تأثير شگرف اين روش معترف‌اند، زيرا كاملاً روشن گرديده است كه به كارگيري اين شيوه، روان انسان را از نگراني و تشويش نجات داده و سهم وي را در بهره‌گيري اززندگي افزايش مي­دهد.

علم روانشناسي جديد به اثبات رسانده است كه انسان داراي چهل و دو الگو يا استعداد است. البته دانشمندان مراكز و مواضع اين الگوها را تشخيص داده‌اند. دانشمندان اين عرصه، زندگي رواني را به دو طبقه تقسيم كرده‌اند: يكي طبقه‌ی شعور كه در برگيرنده تفکّر و اراده‌ی انسان است، و ديگري طبقه‌ی لاشعور كه مختص احساس وي مي­باشد. لاشعور ميداني ا ست كه هرگاه بخواهيم جهت­گيري جديدي در عرصه‌ی طبايع و عادات انسان ايجاد نماييم بايد راهي اين ميدان گرديم. شكي نيست كه عادات انسان نتيجه‌ی افعالي است كه پيوسته، به كثرت و تواتر تكرار مي‌شوند، از اين رو «تلقين» و «القاء» از مهمترين وسايل كار دانشمندان روانشناس در امر درمان انسان مي‌باشد چراكه تلقين و القاء تنها راه منتهي به لاشعور است، لا شعوري كه بر سرنوشت انسان و جهتگيریهاي وي حكومت مي‌كند. بناءً تلقين يا القاء «ايحاء» را مي‌توان به عنوان اصل و پايه‌ی هر آنچه كه انسان از نظر رواني، بلكه حتي عضوي دچار آن مي‌شود معتبر شناخت.

مثلاً آنگاه كه با شخصي روبه رو مي‌شويد، اگر به وي بگوييد: شما بسيار سالم و سرحال به نظر مي‌رسيد! اين تلقين فوراً بر لاشعور وي اثر گذاشته و لاشعورش را در موقعيتي قرار مي‌دهد كه به نوعي احساس راحتي و اطمينان نمايد، امري كه تأثير متقابل قطعي بر بهبود وظايف عضوي وي خواهد داشت.

از اين رو اگر ما هميشه به خود تلقين كنيم كه اعضاي وجودمان به بهترين وجهي به وظايف خويش عمل مي‌كنند، رفته رفته اين باور در ما رسوخ پيدا كرده و نهايتاً اعضاي وجودمان را به سوي كمال آن سوق مي‌دهد. این همان شيوه‌يي است كه دكتور رواني در درمان اين بيماریها به آن متوسل مي‌شود. بلكه اين روش حتي در بهبود امراض عضوي نيز اثري فعال و سازنده به جا مي‌گذارد. اما فراموش نبايد كرد كه تلقين همان طوري كه مي‌تواند راه خوشبختي را به روي انسان هموار كند، اگر به گونه‌ی معكوس انجام گيرد، قطعاً مي‌تواند راهي به سوي بدبختي وي نيز باشد. به اين دليل است كه دانشمندان روانشناسي مردم را از تلقين‌هاي بد و سلبي برحذر مي‌دارند. پس انسان نبايد به خود بگويد: اكنون ديگر از پس اين مشكل برنمي‌آيم! شكيبايي‌ام را از دست داده ام! بيچاره و بدبخت شدم! ... و از اين قبيل. بلكه بايد بگويد: من پايدار و صبورم! من مرد عرصه‌هاي سختي مي‌باشم! من توان كافي دارم!... او نبايد بگويد: من ديگر به بيماري عادت كرده‌ام! من هميشه بيمارم! بلكه بايد بگويد: من اصلاً بيمار نمي‌شوم.

تلقين به خود، گاهي داخلي است، مثل اينکه انسان در باره‌ی خودش و القاآتي كه به وي مي‌شود فكر مي‌كند. و گاهي شنيدني است. مثل اينکه انسان آنچه را كه در باره‌ی خود فكر مي‌كند با ديگران در ميان مي‌گذارد. اما مشاهدات نشان داده‌اند كه تلقين از طريق سخن‌گفتن با ديگران، هم بهتر و سريعتر انجام مي‌گيرد و هم بهتر تأثير مي‌گذارد و بنا بر همين قاعده است كه دانش روانشناسي، تلقين مثبت و سازنده را در اين امر مي‌داند كه: انسان از نعمت‌ها، خوشبختیها و دستاوردهايي كه دارد براي ديگران سخن بگويد و بدين وسيله راه سعادت خويش را هموار گرداند.

اين همان چيزي است كه قرآن كريم در آيه‌ی شريفه‌ی كوتاهي، بهترين و گزيده‌ترين فورمول آن را كه جامع تمام روش‌هاي تربيت رواني مي‌باشد، بيان نموده است. اين آيه عبارت است از آيه‌ی 11 سوره‌ی «ضحي» كه مي‌گويد:

﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11].

«و اما به نعمت پروردگار خويش سخن بگوي».

سخن‌گفتن از نعمت خداوند در حقيقت تلقين ذاتي خوشبختي براي خود و در عين حال، تلقين يادآوري‌ نعمت‌ها و خوشبختی‌ها براي ديگران است، زيرا كسي كه از نعمت‌هاي خدا سخن مي‌گويد، او ديگر از بيماري شكوه نمي‌كند و اگر بيمار هم بشود، از صحت و سلامتيي كه خداوند برايش در بقيه‌ی اعضاي جسمش عنايت نموده است، سخن مي‌گويد. اگر او با نقص و كمبودي از جهت مالي رو به رو شود، از فضل خداي متعال در بقيه‌ی اموال و ثروت خويش سخن مي‌گويد. و اگر به وي مصيبتي دست دهد، خداي را برنعمت‌هاي ديگري كه به وي عنايت نموده است، سپاس مي­گويد. پس انسان مؤمني كه به همين يك آيه‌ی كوتاه قرآني عمل ‌كند، هميشه متفائل است، هميشه خوش مي‌گويد، خوش مي‌بيند و خوش مي‌درخشد. اگر نصف پياله‌اش پر باشد، مي­گويد: نصف پياله‌ام پر است و خدا به من اين چنين نعمتي داده است. او مانند افراد بدبين و نحس انديش نيست كه بگويد: نصف پياله‌ام خالي است.

اين انسان متفائل با فكري باز و چهره‌ی بشاش به زندگي رو به رو مي‌شود. او با نگرانیها و دلهره‌ها ميانه‌ی خوبي ندارد. او از شوك‌ها و تكانهاي رواني و بيماریهاي ناشي از آن دور است. به همين دليل است كه دانش روانشناسي امروزه روي اين اصل تأكيد بسيار مي­گذارد.

دكتور «ويكتور بوشيه» روانشناس معروف، دركتاب خويش: «متفائل باش» مي‌گويد: «تفاؤل، خوش‌انديشي، خوش‌منشي و احساس لذت بردن از زندگي، بايد هميشه پيشآهنگ انسان در زندگي وي باشند. گاهي ممكن است اين سؤال به وجود آيد كه چگونه انسان مي‌تواند خوش‌انديش و متفاؤل باشد در حالي كه رويدادهاي پيراموني بر وفق مراد وي نيستند. در اين حالت بايد گفت كه انسان بايد هميشه آماده باشد تا كانونهاي خيري را كه در بدترين حالات هم مي‌توانند ناخوشی‌هاي وي را مغلوب خود گردانند، كشف نمايد.

شكي نيست كه خوشبختي و اميد به فرداهاي روشن و روشن‌تر، هميشه همركاب انسان خوش‌انديش و متفائل است. همچنان رابطه‌ی ميان تفائل و سلامتي، امروزه يك اصل مسلم علمي است، از جديدترين چيزهايي كه بر وجود رابطه در ميان تفاؤل و سلامتي تأكيد مي­گذارد، اين كشف طبي است كه مي‌گويد: يكي از عوامل و فاكتورهاي مهم مساعد كننده‌ی ايجاد «كلسترول» كه ماده‌ی سمي است و در شرايين رسوب مي‌كند و بيماریهايي چون انسداد شرايين، فشار خون، خناق صدري و سكته‌ی قلبي محصول اين ماده است، در حقيقت اعتلال فكري، تفکّر منفي و تشوشات عقلي است. دكتوران، بيماران مصاب به كلسترول را توصيه مي‌كنند كه بايد حداكثر كوشش‌شان را به خرج دهند تا براي آنها خوش بگذرد. يعني اينکه بايد خوش خيال و خوش­انديش و بشاش باشند. و حتي بر اين نكته تأكيد مي‌كنند كه خوش‌انديشي و انبساط، نه فقط به اين بيماران كمك مي‌كند، بلكه حتي بهترين سپر وقايه‌ی وي از مصاب‌شدن به بيماريها نيز هست.

دانشمند نامبرده در اين رابطه يك افسانه‌ی اسپانوي را ذكر مي‌كند كه مفاد آن اين است: جواني كه از زندگي مأيوس شده بود، در گوشه‌ی ديري پناه گرفت و با دنيايي از آه و افسوس و اندوه و دلمردگي شب و روزش را مي‌گذراند. همين كه چشم باز مي‌كرد، خود را در عمق دره‌يي سرازير مي‌ديد كه پر از بدبختي، سياهي و وحشت همراه با مردمي نگونبخت همچون خود اوست. شبي از شبها در این گوشه‌ی دنج كليساي سرد و تاريك، كابوس يأس و دلمردگي، افسرده‌گي ونكبت، سخت بر او هجوم آورد و بر اين حال به خواب فرو رفت. درخواب ديد كه گويي هاتفي وي را ندا مي‌كند و مي‌گويد: «مأيوس و نا اميد نباش، زيرا تو توانايي آن را داري كه خوشبختي را در زمين پيدا كني، و نعمت‌ها را در آسمان. من اينك طلسمي را به تو مي‌دهم كه با آن خوشبختي را در زمين پيدا كني، و نعمت‌ها را در آسمان. من طلسمي را به تو مي‌دهم كه خوشبختي‌ات را تضمين مي‌كند ولي قبل از آنکه اين طلسم را به تو بدهم، بايد به من قول دهي كه مدت شش ماه با كمال امانت داري از ارشاداتم پيروي كني». در اين اثنا آن فرشته به وي آيينه‌يي داد و گفت: «اين آيينه شبيه دنياست. دنيا فقط همان تصويري را براي ما ارائه مي‌دهد كه آن تصوير را از خود ما مي­گيرد. تو از اين امر كه دنيا با چهره‌ی اخمو و عبوس با تو رو به رو شده است، شكوه داري، از تو مي‌پرسم، آيا تو خود براي اين دنيا چهره‌ی بشاش و درخشاني را نشان داده‌اي؟ لبخند بزن، دنيا به رويت لبخند مي‌زند. توصيه مي‌كنم كه در تمام طول روز اين لبخند از لبانت فرار نكند تا بدين وسيله بتواني روح لبخند را به محيط ماحولت نيز بگستراني. اصلاً به چيزهايي فكر نكن كه دنيا تو را از آنها محروم گردانيده است. بلكه فقط به چيزهايي بينديش كه دنيا برايت بخشيده است». از آن پس آن جوان به سوي مردم با چهره‌ی بشاش، و قلبي باز مي‌نگريست، اين بود كه زندگي اش دگرگون شد و نيز زندگي اطرافيانش هم با دنيايي از نعمت و سعادت مقرون گرديد.

به راستي جايگاه مفاهيم فوق در برابراين آيه‌ی شريفه در كجاست؟

﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11].

«و اما به نعمت پروردگار خويش سخن بگوي».

آيا اگر دنياي دانش، صدها دائرة المعارف را درا ين رابطه تدوين كند، مي‌تواند به تفسير همين يك آيه‌ی كريمه احاطه نمايد.

البته معني سخن گفتن از نعمت خداوند اين نيست كه انسان آنچه را از مال و ثروت و رفاه و غيره نعمت‌ها به وي عنايت شده است به رخ ديگران بكشد كه بيشك اين امر گاهي مي‌تواند نوعي فخرفروشي به حساب آيد. بلكه سخن‌گفتن از نعمت خدا اين است كه انسان در برابر آنچه كه دارد شكر منعم را بنمايد و در برابر آنچه كه ندارد، نزد مردم شكايت و بيداد نكند. چه انسان مؤمن علي الدوام سپاسگوي و شكرگزار فضل و نعمت‌ الهي است.

از مظاهر بارز سخن گفتن از نعمت خداوند ظهور اثر اين نعمت­ها بر صاحب نعمت، مرفوع ساختن نياز و حاجت حاجتمندان به وسيله‌ی اين نعمت‌ها و عدم بخل و امساك در انفاق بر آنان، و همچنين به كارگرفتن اين نعمت‌هاست در راه آنچه كه شرع شريف بدان دستور داده است.

البته چنين پنداشته نشود كه نعمت همه عبارت ازمال و ثروت است، بلكه ملاك‌هاي صحيح شناخت نعمت ـ به قول يكي از اطبا ـ در معاينه خانه‌ی داكتران شناخته مي‌شود، زيرا در اين معاينه خانه­هاست كه فهميده مي‌شود، هدف مردم در زندگي تماماً پول و ثروت نيست، و توانگري نيز محدود به مال و سرمايه نمي‌باشد. چنانکه خداي در سوره‌ی «ضحي» خطاب به پيامبرش مي‌فرمايد:

﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ [الضحی: 8].

«تو را نادار يافت پس ثروتمند گردانيد».

در حالي كه روايات به تواتر اثبات نموده اند كه پيامبر گرامي اسلام حتي يك روز هم ازنظر مالي ثروتمند نبوده‌اند. ليكن غنامندي پيامبر اسلام در اين آيه‌ی كريمه به اين معني است كه ايشان قلبي پاك و وارسته، زباني فصيح و روان، سينه‌ی مطمئن و آرام، ضميري راحت و وجداني سالم، جسمي توانمند و تندرست، عقل و خردي برتر و فرهيخته و پروردگاري خشنود و راضي از خويشتن داشته‌اند. پس به اين دليل بود كه علي رغم فقر مالي و با وجود مشغوليت دائمي به جهاد و رويارويي هميشگي با آزار و اذيت كفار و منافقان، باز هم هميشه از نعمت خداوند بر خود سخن مي‌گفته‌اند. پس چه قدر شايسته است كه ما نيز با اقتدا به ايشان و عمل به قرآن كريم كه صدها سال از كاروان علم جلو تاخته است، ارجگذار نعمت‌هاي الهي و ميهماندار سعادت خويش باشيم.

بلي، قرآن پرچمدار دعوت انسان به سوي سعادت وخوشبختي است، اين دعوتي كه هم اكنون فرياد يكپارچه‌ی همه‌ی مصلحان و دانشمندان و داكتران طب گرديده است.

دكتور «ولتر مور» مي‌گويد: «يكي از اساتيد در آغاز درسش، قطعه‌ی مربع شكل از ورق سفيد را بر روي تخته‌ی سياه ترسيم كرد و سپس در وسط آن قطعه، نقطه‌ی سياه كوچكي را قرار داد. آنگاه از حاضران پرسيد كه بر روي تخته‌ی سياه چه مي‌بينند؟ اكثريت آنان پاسخ دادند كه نقطه‌ی سياهي را بر روي آن مي‌بينند. در اينجا بود كه او گفت: آيا در ميان شما يك نفر هم نيست كه اين مربع بزرگ سفيد را نيز ببيند؟».

آري، معني دعوت به سوي سعادت اين است: ديدن مربع‌هاي سفيد و چشم‌پوشيدن ازنقطه‌هاي كوچك سياه و منفي. و عميق‌تر و همه‌جانبه‌تر از آن اين دعوت قرآن پاك كه مي­گويد:

﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11].

قطعاً احساس خوشبختي از طريق تحدُّث به نعمت، سلامتي، ثروت و عزت را نيز به همراه مي‌آورد، چنانکه اخيراً علم طب به اثبات رسانده است كه احساس سعادت، موجب شفاي امراض مي‌گردد.

«سير هينخ اوگليفي» جراح جهاني بريتانيايي مي‌گويد: «احساس سعادت ممكن است وسيله شود تا امراض بدون معالجه شفا يابند، زيرا خرد ناب و روان آرام مي‌تواند بر علل و مسببات امراض غلبه كند. داكتر نامبرده پس از چهل و چهار سال كار پيوسته در معالجه‌ی سرطان و بررسي روي آن، اخيراً به جمله‌ی جاويدان خويش دست يافت آنگاه كه گفت: «انسان خوشبخت هر گز به سرطان مبتلا نمي‌شود». هم او گفته است: «در مغز انسان مركز معيني وجود دارد كه رشد و نموي تمام سلول‌هاي جسم را با نظارتي دقيق، از طريق افراز نوعي از هرمون در خون كنترول مي­كند و همين مركز است كه تمام دساتير را به سلولهاي مختلف در تمام قسمت‌هاي بدن صادر مي‌نمايد. بررسیها اين حقيقت را به اثبات رسانده‌اند كه اين مركز ـ چنانکه ذهن انسان صاف و روشن و آرام باشد ـ تعليمات فوق الذكر را با آگاهي و از روي بينش ارسال مي‌نمايد. اما اگر ذهن مشوش و آشفته بود، صدور تعليمات آن براي سلول‌ها توأم با آشفته­گي و اختلال و در عين حال با شتابزدگي و بدون سنجش و ارزيابي دقيق است. كه در اين حالت سلولها به صورت غير طبيعي و نامنظم تكثر يافته و در نهايت پيش زمينه‌ی بروز سرطان مي‌گردند».

آري، بعد از دقّت و نگرش عميق در اين آيه‌ی كريمه، ديگر ما بي‌نياز از بيان مثالها و نمونه‌هايي از اين قبيل هستيم، چرا كه آيهء: ﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11]. خود آينه‌ی تمام نماي سعادت انسان است.

﴿يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ...﴾ [البقرة: 269]

خداي براي بندگان خود مال و ثروت مي‌دهد، فرزندان و عزيزاني عنايت مي‌كند و از نعمت‌هاي گونه­گون بهره مندشان مي‌سازد. تجارب زندگي نشان داده است كه مال و ثروت گاهي به درد صاحب خود نمي‌خورد. فرزندان نيز گاهي ممكن است جز يك آرايش موقت براي انسان به حساب نيايند بلكه هم ثروت و هم فرزندان، نكبت و مصيبتي براي وي گرديده زندگي را برايش به جهنمي مبدل گردانند. چنانکه قرآن كريم در آيه‌ی 45 از سوره‌ی «كهف» مي‌گويد:

﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [الکهف: 45].

«مال و فرزندان آرايش زندگي دنيا اند».

و در آيه‌ی 14 سوره‌ی «تغابن» مي‌گويد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ وَأَوۡلَٰدِكُمۡ عَدُوّٗا لَّكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُمۡ﴾ [التغابن: 14].

«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، در حقيقت برخي از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمايند، از آنان برحذر باشيد».

ليكن در اينجا موهبت ديگري هم هست كه خداي سبحان آن را براي هر كس بخواهد مي‌بخشد كه در اين موهبت براي انسان خير بسياري نهفته است. اين موهبت در متن آيه‌ی 269 از سوره‌ی «بقره» چنين بيان مي‌شود:

﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [البقرة: 269].

«خداوند به هركس كه بخواهد، حكمت مي‌بخشد، و به هركس حكمت داده شود، يقيناً خيري فراوان به وي داده شده است، و جز خردمندان كسي پند نمي‌گيرد».

در تعريف حكمت گفته‌اند كه حكمت: عقل و خردي است استوار و خلقي است نيكو. و گفته‌اند: هر كس از موهبت حكمت برخوردار باشد، به وسيله‌ی آن در دنيا به جايگاهي عالي و موقعيتي ممتاز دست مي‌يابد. ليكن بررسیها نشان داده‌اند كه همه‌ی آناني كه خداي متعال از اين موهبت برخوردار شان گردانيده است، در مراكز سلطه و جاه و مقام قرار ندارند، زيرا چه بسيار اند انسانهاي با حكمت و خردي كه از زندگي اجتماعي در گوشه‌ی انزوا قرار گرفته و به همان زندگي منزوي خويش در يك گوشه‌ی دورافتاده قناعت كرده‌ و درويشانه خوش وخرم اند، پس آيا اين گروه -كه از اجتماع گوشه گرفته‌ يا به حاشيه­ها رانده شده‌اند- از خير محروم مانده‌اند؟ هرگز! بلكه اينان بيشترين و بزرگترين خير و نعمت را دريافته‌اند، زيرا كسي كه از موهبت الهيي مانند حكمت بهره‌مند است، به هر كار و شغلي كه مصروف باشد و در هر مقام و موقعيتي كه قرار داشته باشد، بي‌شك از خير بسياري بهره‌مند است. البته ما اين خير بسيار را فقط آنگاه توانسته‌ايم بشناسيم كه با پيشرفت‌هاي علم آشنا شده‌ايم و حقّا كه سخن خداي حكيم راست و زيبا است.

دكتور «الكسيس كارل» مي‌گويد: «كافي نيست كه شخص با بدني سالم زندگي كند تا بتواند از زندگي سالم بهره‌مند شود، زيرا سلامتي نه منحصر به مقاومت بدن در برابر امراض است، نه محدود به نيروي تحمّل جسم، و نه هم منحصر به قدرت انسان بر كار و توليد. بلكه اين نيروي اخلاق، استواري و به هنجاري عقل و آرامش خاطر يعني «حكمت» است كه مهمتر ازهمه‌ی آنهاست.

شكي نيست كه انسان عصر حاضر، از انسانهاي عصرهاي گذشته به سلامتي كامل نيازمندترا ست، زيرا او بايد مشكلات جديدي را تحمل كند كه زاييده‌ی شرايط جديد و معاصر است، مشكلاتي مانند تكانها و شوريده‌گیهاي رواني، همهمه­ها و هياهوهاي زندگی ماشيني، وجودنگرانیها و دلهره‌هاي گونه­گون و مشكلات اجتماعي خطيري كه محيط ما از آنها خالي نيست. مشكلاتي كه چه بسا اعصاب انسان را درهم كوفته و براي او نفس‌گير و طاقت‌فرسا مي‌شوند. از اين جهت، ما نمي‌توانيم به سلامتي فقط از بعد فيزيولوژيك مجرد آن نگاه كنيم، زيرا سلامتي عقل و نيروي اخلاق، ابعاد ديگري از زندگي ما يند كه شخصيّت تامّه‌ی انسان به نضج و بلوغ پيوسته، از آنها بي‌نياز نيست».

مي‌دانيم كه جسم انسان در اصل از يك تك سلول به وجود مي‌آيد كه آن تك سلول باز به دو قسمت منقسم مي‌شود و هر قسمت به نوبه‌ی خود به دو قسمت ديگر و اين چنين است كه اين سلول تا بدانجا تكثر مي‌يابد كه نمو و رشد جسم انسان را به كمال و تمام آن برساند. پس جسم انسان به هر پايه‌يي از تكامل هم كه برسد، باز همان واحد اوليه‌ی وجودش باقي است. بناءً تمامي اعضاي جسم و انكشافات آن، در واقع يك واحد منسجم، همآهنگ و به هم پيوسته‌يي اند كه با شبكه‌ی عظيم و هول آسايي از سلسله اعصاب و عناصر شيمياييي كه غده‌ها آنها را افراز مي‌نمايند و ما آنها را به نام هرمونها مي‌شناسيم، به هم بافت خورده و ارتباط قايم كرده‌اند. سلامتي، يعني نگهداري و محافظت از اين واحد و حفظ هما‌هنگي و روابط متعادل ميان اعضاي وجود. پس چنانکه تصلب شرايين در دوران خون انسان اختلال پديد آورده و سلامتي انسان لطمه مي‌بيند، همين طور اگر خشم، ترس و نگراني در اعصاب انسان اضطرابي ايجاد كند، اين سلامتي با لطمه و آسيب‌جدي روبه‌رو مي‌شود.

آري، اين حقيقت هم‌اكنون كاملاً ثابت گرديده است كه نشاط و فعّاليت انسان در يك آن واحد، هم عضوي و هم عقلي است و جسم و روح يك واحد غير قابل تجزيه مي‌باشند. پس آنسانکه ورم مخ يا غده‌ی درقيه، به انحراف عقلي و عصبي انسان مي‌انجامد، همين طور اضطراب عقل يا انحراف اخلاق به زخم معده، تصلب شرايين، امراض قلبي و اختلال در جهاز هاضمه وي مي‌انجامند.

بنابراين براي انسان محال است كه بتواند روشهاي كاربردي حفظ سلامتي را در جسمش كاملاً و از همه جهت كشف كند، زيرا اين يك قضيه‌ی گيج‌كننده و حيرت آوري است. مگر ما در اين عرصه يك سلسله قواعد اساسيي داريم كه با عنايت به آنها مي‌توانيم سلامتي ‌مان را حفظ نماييم و همه‌ی ما كم و بيش با اين قواعد اساسي كه مربوط به نحوه‌ی پيشگيري از بيماریهاي مختلف است و طب قديم و جديد آنها را توصيه كرده‌اند، آشنا هستيم. ليكن در اينجا ما قواعد نويني داريم كه عبارت از دستاوردهاي جديد علم طب اند. اين قواعد مي‌گويند: براي حفظ سلامتي بايد حتماً از سمومهاي مختلفه پرهيز كرد. سموم ها يا توكسيدهايي كه از خارج بدن مي‌آيند و مهمتر از آنها سموم هايي كه از داخل وجود متولد مي‌گردند.

انسان ـ مثلاً ـ به تجارب فيزيولوژيك باور دارد وبر اينکه مثلاً تدخين و باده‌گساري به سلامتي وي مضر تمام مي‌شوند، ليكن در عين حال مي‌بينيم كه بسا افراد هستند كه نمي‌توانند از اين چيزها دست بردارند و يا حد اقل از ميزان مصرف آنها بكاهند مگر آنگاه كه خداوند به انسان «حكمت» عنايت نمايد... و حكمت در اين ميدان، يعني خرد و شجاعت.

همينگونه پوست خارجي بدن ما نيازمند تحمل سختیهاي باد، باران، خورشيد و سايه است، زيرا براي آن ساخته شده تا با اين پديده‌ها رو به رو شود، اما فقط يك ساعت پياده‌روي بامدادي پرتحرك انسان در هواي آزاد كافي است كه پوست و سيماي بدن، بلكه حتي خون و اعضاي وي را به اوج‌ سلامتي سوق دهد. ليكن اين امر فقط به داشتن يك چيز نيازمند مي‌باشد و آن چيز هم فقط «حكمت» است، و حكمت در اينجا يعني عقل و اراده.

همين طور ما مي‌دانيم كه عناصر شيميايي مورد نياز براي ساختمان انساج و حفظ نشاط و نيرومندي جسم ما، در غذاهاي طبيعي مانند سبزيجات، ميوه‌ها، لبنيات و حبوبات موجود اند. ليكن اشتغال مردم به مواد چاشني‌دار رنگارنگ، گاهي انسان را با چنان حالتي رو به رو مي‌سازد كه مجبور مي‌شود ضعف بدني خود را با فراورده‌هاي ديگري كه محتوي مواد سبزيجات و ميوه‌جات اند، برطرف كند اما به شيوه‌ی شيميايي و نه به طور طبيعي. پس بازگشت انسان به سوي مواد اصلي، چون سبزیها و ميوه‌هاي تازه و دست‌برداشتنش از مواد پرچرب و انرژي‌زاي ديگر، نياز به يك چيز دارد و آن چيز هم فقط «حكمت» است، و حكمت در اينجا نيز يعني عقل و تصميم‌گيري.

همين­گونه شكايت انسان از امراض جهاز هاضمه و تأثير منفي آن بر قلب و ريه‌ها و كليه و كبد، همه و همه ناشي از پرخوري است، زيرا ما قبل از آنکه گرسنه شويم غذا مي‌خوريم. وقتي هم كه مي‌خوريم، آنچنان مي‌خوريم كه معده‌ی ما به فرياد مي‌آيد. و البته زيان اين كار را هم مي‌دانيم. پس بايد بنا به فرموده‌ی رسول گرامي اسلام تا گرسنه نمي‌شويم، غذا نخوريم و چون غذا خورديم، فقط چند لقمه‌يي بخوريم كه قامت مان را استوار سازد و ما را به كار و تلاش قادر گرداند. پس آيا ممكن است به اين توصيه عمل كنيم؟ هرگز! مگر آنگاه كه يك چيز داشته باشيم، آنهم فقط «حكمت» يعني عقل و اراده است.

بلكه حتي در محيط پرتنش اجتماعي ما با همه‌ی كشمكش‌ها، رقابت‌ها و مسابقاتي كه در آن بر سر رزق و روزي و چوكي و منصب و قدرت در جريان است، مسابقاتي كه در بسا موارد منجر به درگيریها و حوادث المناك مي‌شود، به طوري كه انسان با كمترين بهانه‌يي برشوريده و با اولين صدمه خود را تا خرخره زير بار غم و اندوه غرق مي‌كند و كوچكترين لطمه را براي خود به فاجعه‌يي مبدل مي‌سازد. و البته ما همه مي‌دانيم كه اين امور مولد چگونه امراض خطيري اند، و مي‌دانيم كه براي مقابله با اين وضعيت نا هنجار، قبل از هر چيز ديگر به تحمل، حوصله، اعتماد به نفس و حفظ زبان از پرگويي و بدگويي احتياج داريم. اما آيا ممكن است كه به اين خصلت‌ها آراسته باشيم. هرگز! مگر آنگاه كه از موهبت «حكمت» بهره‌مند باشيم. يعني: فرزانگي و اخلاق نيك.

بي‌گمان از مستلزمات حكمت است، اينکه انسان در دنياي خود چنان رفتار كند كه اگر او خداوند را نمي‌بيند، خدا او را مي­‌بيند. يقيناً گفتار، كردار و حتي تخيلات موجود در بستر لاشعور ما، در لوحه‌ی هستي ثبت مي‌شود و اگر اديان و كتب آسماني اين حقيقت را تبليغ نموده‌اند، اينك علم نيز به جمع آنها پيوسته است. پس بر انسان خردمند لازم است تا فقط سخني را بر زبان آورد كه زيانبار نباشد، فقط انديشه‌يي را در نهاد خود بپروراند كه كشنده‌ی روان وي نباشد و فقط عملي را انجام دهد كه او را از عذاب خداوند دور گرداند.

بي شك حكمت ورزانه خواهد بود اگر انسان به حق خويشتن خويش قانع بوده و چشم به حق ديگران ندوزد، زيرا اگر صاحب حق غايب است، خداوند بزرگ هميشه حاضر و ناظر حال بندگان خويش مي‌باشد. و هر گاه عدالت زميني و قوانين موضوعه در آن مجرم را به برگرداندن حق به صاحبش ملزم گردانيده و علاوتاً مجازاتي را نيز براي وي وضع مي‌نمايد، پس حساب عدل الهي چگونه خواهد بود؟

اين چنين است كه تجليات اعجازي آيه‌ی كريمه‌ی فوق، بر تارك همه‌ی علوم انساني مي‌درخشد و ما به تجربه درمي‌يابيم كه مفاهيم خير و حق و عدل، جملگي در مضمون «حكمت» داخل‌اند. و البته همه‌ی آنچه كه در تحت اين عنوان مي‌گنجد، ثواب تلقي مي‌شود. پس خوشا به حال آناني كه خداي به ايشان «حكمت» ارزاني كرده است، چه هر كس برخوردار از حكمت است، بي‌شك كه خير فراواني را در دنيا و آخرت فرا آورده است.

﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [النحل: 125].

از مهم‌ترين رهنمودهاي دانشمندان علم اجتماع در راه ساختن جامعه‌يي خيرانديش كه انسانهاي آن همه با هم يار و ياور باشند، در حقيقت دوري‌گزيدن هميشگي انسان از زاويه‌ی حادّه‌ی جدال است. آري، اين زاويه‌ی حادّه عبارت است از جار و جنجال، خشم و عصبانيّت و هر آنچه كه فضاي علايق انساني را مكدر مي‌گرداند.

ديل كارنيگي كه صاحب مؤلفات بسيار موفقي در علوم روانشناسي و جامعه‌شناسي است مي‌گويد: «بي‌گمان نتيجه‌يي كه من از بررسیهاي ممتد علمي خويش بر گرفته‌ام اين است كه تنها وسيله‌ی به كرسي‌نشاندن منطق در روابط اجتماعي، دوري‌گزيدن از جدال و كشمكش مي­باشد. بررسیهاي من مي‌گويند كه از هر ده بار مشاجره و جدال ميان دو تن، به طور حتم در نه بار آن، هر يك از طرفين نهايتاً با پافشاري شديدتري از قبل، خود را در آن مجادله برحق‌تر از پيش دانسته‌اند. بر فرض اينكه شما با جدال و مشاجره بر خصم‌تان چيره شويد، اين شما هستيد كه در نهايت بازنده‌ايد، زيرا شما ظاهراً توانسته‌ايد بر او پيروز شويد، اما نتوانسته‌ايد رضاو خشنودي وي را كسب نماييد و اين خسارت خود براي شما كافي است».

اما «وليم» كه يكي از مديران بسيار موفق اجتماعي در امريكا است، در اين باره مي‌گويد: «قطعاً محال است كه شما بتوانيد فردجاهلي را با مرافعه و مشاجره مغلوب خود سازيد، زيرا تجارب من مي‌گويند كه مستحيل است بتوان فردي را ـ قطع نظر از اينکه عالم است يا جاهل ـ با جدال و مرافعه بر تغيير دادن نظرش داشت».

فرانكلين در كارنامه‌ی زندگي‌اش مي‌گويد: «او در جواني بسيار لغزش‌كار و تند مزاج بود و كساني كه از وي بد مي‌بردند، بيشتر از آناني بودند كه وي را دوست مي‌داشتند. تا آنکه روزي يكي از دوستانش وي را به گوشه‌يي فرا خواند و برايش گفت: ترديدي نيست كه نظرياتت همچون تازيانه‌يي است كه بر مخالفان رأيت فرود مي‌آيد، از اين جهت هنگامي كه دوستانت از تو دور مي‌شوند، نفسي به راحت مي‌كشند تا از جدال و بگو مگو با تو در امان باشند». فرانكلين مي‌گويد: «از آن روز اين سخن را آويزه‌ی گوشم ساخته و به يك قاعده سخت پايبند گرديدم و آن اينکه از معارضه با آراء ديگران بپرهيزم مگر به شيوه‌يي نيكو. از آن وقت به كار بردن الفاظي را كه بر رأي قاطع و ثابتي دلالت كرده و عواطف ديگران را بخراشد، بر خود تحريم كردم، مانند اين جملات: قطعاً من بر اين نظر هستم! شكي ندارم كه واقعيت امر چنين است! تحقيقاً قضيه چنين است! ... و به جاي استعمال چنان كلماتي، الفاظي از اين قبيل را به كار مي‌گرفتم: گمان مي‌كنم كه چنين باشد! به نظرم مي‌رسد كه قضيه چنين باشد! در حال حاضر بر اين نظر هستم! شايد عقيده‌ام در اين باره درست نباشد! ممكن است در اين گفته‌ام اشتباه كرده‌ باشم! ... و هر گاه با آراء ديگران هم مخالفتي مي‌داشتم، اين مخالفت را صراحتاً به رخ ايشان نمي‌كوبيدم و به طور ناگهاني بر آنان اعتراض نمي‌كردم بلكه مي‌گفتم آراء شما هميشه درست بوده است، ليكن در حال حاضر ممكن است اندكي به تفکّر بيشتر نياز داشته باشيد. از آن زمان هرگز با كسي ستيزه نكرده‌ام و بالمرّه ستيزه را به كناري افگندم».

كارنيگي در يكي ديگر از حكاياتش مي‌گويد: «در يكي از مهمانیهاي بزرگ كه بنا به مناسبتي برگزار شده بود، يكي از حاضران داستاني را ذكر كرد كه حاوي يك جمله‌ی حكيمانه بود. او ادعا كرد كه اين جمله از كتاب مقدس انجيل است. من كه نسبت به قضيه حضور ذهن كافي داشتم، راه را بر وي بسته و گفتم: جمله‌ی ذكر شده نه از كتاب مقدس، بلكه از سخنان شكسپير است. اما او بر اين نکته كه آن جمله حتماً از كتاب مقدس است اصرار داشت و من نيز بر رأي خويش اصرار مي‌ورزيدم. سرانجام حكميّت در اين باره را به فرد سومي وا گذاشتيم كه در شناخت شكسپير بسيار معروف بود و همه‌ی سخنان و وجيزه‌هاي وي را از حفظ داشت. فرد موصوف كه در كنارم نشسته بود، مرا با اين گفته‌ی خود وحشت‌زده ساخت: آقاي كارنيگي! ايشان درست مي‌فرمايند، اين وجيزه جمله­يي از كتاب مقدس است. اما در عين حال با مهرباني، به نوك پاي خود آهسته بر من فشاري آورد و با اين تلميح خواست به من نكته­يي را بفهماند. ميهماني كه به آخر رسيد، آن مرد در راه به من چنين گفت: شكي نيست كه سخن شما كاملاً درست بود و آن وجيزه از شكسپير است نه از كتاب مقدس. اما ما همه در ميهماني شادي به سر مي‌برديم و شما نمي‌بايست در چنين فضاي بهجت‌انگيزي مي‌كوشيديد كه براي آن مرد اين واقعيت را كه او اشتباه كرده است، به اثبات برسانيد! آيا فكر مي‌كرديد كه اين كار شما او را نسبت به شما بر سر لطف مي‌آورد؟ چرا به وي اجازه نداديد تا داستانش را به آخر برساند و با اين كار، خوش باشد؟ از اين گذشته، مگر او عقيده‌ی شما را در باره‌ی آن جمله جويا شد كه با وي به مجادله برخواستيد؟ كارنيگي عزيز! هميشه از زاويه‌ی حادّه بپرهيزيد!».

آري، چه بسيار صحنه‌ها و لحظه‌هايي در زندگي انسان وجود دارند كه ستيز و جدال، صفا و بهجت را از آن لحظه‌ها گرفته و نشئه‌ی سرور و لذت را از سر همگي برپرانده است! بلكه حتي چه بسيار جار و جنجالهايي كه پيوند دو دوست را براي هميشه از هم بگسلانيده و فضاي سبز روابط آنها را تيره و تار گردانيده است! از همين رو، علم اجتماع و علم تربيت در جديدترين نظريات، به پرهيز از ستيز و جدال سفارش اكيد كرده اند و اينکه اگر هم در مواردي از ستيز و جدال گريزي نباشد، بايد اين كار به نيكوترين شيوه صورت گيرد.

رهنمودهايي كه اين علوم آن را فرياد مي‌كنند، با آنچه كه قرآن كريم يك هزار و چهارصد سال قبل نه در يك آيه و يك سوره كه در آيات و سوره‌هاي متعدد در اين زمينه ارشاد فرموده است، قابل مقايسه نيست. خداي سبحان در آيه‌ی 86 از سوره‌ی «حج» پيامبر امين خويش را چنين توصيه مي‌كند:

﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٦٨﴾ [الحج: 86].

«و اگر با تو مجادله كردند، بگو: خدا به آنچه مي‌كنيد داناتر است».

و در آيه 125 از سوره‌ی نحل مي‌فرمايد:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥﴾ [النحل: 125].

«با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت دعوت كن و با آنان به شيوه‌ی كه نيكوتر است، مجادله نماي، در حقيقت پروردگار تو به حال كسي كه از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌يافتگان نيز داناتر است».

از توصيه‌هاي قرآن كريم در اين رابطه همچنان آيه‌ی 46 از سوره‌ی عنكبوت است كه مي‌گويد:

﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [العنکبوت: 46].

«و با اهل كتاب مجادله نكنيد مگر به آن شيوه كه نيكوتر است».

بلكه حتي پروردگار مجادله را در قطار فسق ذكر مي‌كند، آنگاه كه از ارتكاب آن در مناسك حج منع مي‌نمايد. و اين متن آيه‌ی 197 از سوره‌ی بقره است:

﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّ﴾ [البقرة: 197].

«پس هر كس كه در اين ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند كه در اثناي حج همبستري و فسوق و جدال روا نيست».

از راه‌هاي منتها به زاويه‌ی حادّه يكي هم كژراهه‌ی خشم است. يكي از دانشمندان روانشناس در اين رابطه مي‌گويد: «زماني كه ما بر دشمنانمان خشم مي‌گيريم، جز اين نيست كه فرصت غلبه‌ی آنان را بر خود مان آماه كرده‌ايم، غلبه‌ی شان بر خواب‌مان خوراك‌مان و سلامتي‌ و خوشبختي‌مان. و اگر دشمنان ما بدانند كه چه قدر همه مسبب نگراني و تيره‌بختي ما شده‌اند، از شادي به پايكوبي درخواهند آمد. پس مسلماً خشم و كين ما بر آنان، هرگز ايشان را اذيت نمي‌كند بلكه اين خود ما هستيم كه هميشه به لعنت و آزار آن گرفتار مي‌شويم و شبها و روزهايمان را به جهنمي براي خودمان مبدل مي‌سازيم».

يكي از نشرات وابسته به اداره‌ی پوليس آمريكا مي‌نويسد: «اگر كساني در انديشه‌ی آن افتادند كه به شما بدي و آزاري برسانند، پس ياد و خاطر آنان را به كلي از صفحه‌ی ضميرتان پاك گردانيد و اصلاً به فكر اين نباشيد كه از آنان انتقام بگيريد، زيرا اگر به فكر انتقام باشيد، بيشتر از آنان خودتان را ناراحت كرده‌ايد».

از شگرف‌ترين وجيزه‌هاي حكيمانه‌ی كنفوسيوس يكي اين است: «دشنام و بدگويي ديگران اصلاً به تو آسيبي نمي‌رساند، بلكه آنچه به تو آسيب مي‌رساند، انديشيدن تو در باره‌ی آنان است».

از بهترين سخنان در اين باره، سخن علامه «كلاوس وارد» است كه گفته است: «به جاي اينكه از دشمنان مان كينه به دل بگيريم، بگذار بر آنها دل بسوزانيم و خداي را سپاس گوييم كه ما را مانند آنان نيافريد. بگذار به جاي اينکه انواع اتهامات را بر دشمنانمان سرازير سازيم، رحمت و شفقت و ياري و گذشت مان را شامل حال آنان گردانيم».

شايد اين داستانها و امثال آن بتواند، آنچه را كه آيه‌ی 134 از سوره‌ی آل عمران ناظر بر آن است تا حدودي به اذهان مان نزديك گرداند، جايي كه اين آيه فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم را در قطار نيكوكاران ستايش كرده و مي‌گويد:

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾ [آل‌عمران: 134].

«آنانکه در فراخ دستي و تنگ حالي انفاق مي‌كنند و خشم خود را فرو مي‌برند و از مردم درمي‌گذرند و خداوند نيكوكاران را دوست دارد».

به اين ترتيب به راز اين امر كه خداي چرا پيامبر امينش را به عفو و گذشت فرا مي‌خواند نيز پي مي‌بريم، جايي كه در آيه‌ی 159 از سوره‌ی آل عمران مي‌فرمايد:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل‌عمران: 159].

«پس از آنان درگذر و برايشان آمرزش بخواه و در كارها با آنان (اصحاب خويش) مشورت كن».

و در آيه‌ی 13 از سوره‌ی مائده مي‌فرمايد:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱصۡفَحۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [المائدة: 13].

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشي كن كه خدا نيكوكاران را دوست مي‌دارد».

چنانکه خداي مؤمنان را نيز به گذشت و چشم پوشي فرا مي‌خواند، آنجا كه در نصّ آيه‌ی 109 از سوره‌ی بقره مي‌فرمايد:

﴿فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾ [البقرة: 109].

«پس گذشت كنيد، و چشم بپوشيد تا خدا فرمان خود را بياورد».

و اينچنين است كه در روشنايي پيشرفت علم، به عمق اهداف اين آيات مباركه كه از اصول علم تربيت و علم اجتماع قرنها جلو افتاده است، آشنا مي‌شويم.

«اسراف نكنيد»

آنگاه كه آيه‌ی 31 از سوره‌ی «اعراف» نازل شد و دستور داد كه:

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْ﴾ [الأعراف: 31].

«بخوريد و بياشاميد و اسراف نكنيد».

بسياري از كفاري كه در آن تدبّر كردند با اين آيه اسلام آوردند، زيرا به قول يكي از حكماي بزرگ جاهليت كه با شنيدن آن اسلام آورد: «اين آيه، جامع خلاصه‌ی طبّ اوّلين و حكمت آخرين است».

مفسران در تفسير اين آيه‌ی كريمه بر دو نظر اند، بعضي بر آنند كه نهي از اسراف در اين آيه فقط مخصوص خوردن و نوشيدن است. در حالي كه بعضي ديگر نهي از اسراف را مخصوص اكل و شرب ندانسته بلكه همه‌ی اشياء را مشمول آن مي‌دانند، به دو دليل: نخست آنکه خداي متعال بي‌آنكه اسراف در چيز معيني را خاص بسازد، در تكمله‌ی اين آيه مي‌فرمايد:

﴿إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ [الأعراف: 31].

«بي‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد».

دو ديگر آنکه آيه‌ی كريمه نگفته است: (لا تسرفوا فيهما ـ فقط در اكل و شرب اسراف نكنيد) بلكه مطلقاً فرموده است ﴿لَا تُسۡرِفُوٓاْ﴾ «به طور كلي اسراف نكنيد». پس روشن است كه نظر تفسيري دوم قوي‌تر مي‌باشد.

به هر حال، چه مراد آيه فقط نهي از اسراف در اكل و شرب باشد، و چه نهي از اسراف در همه چيز، آنچه مسلم است مقوله‌ی نهي از اسراف در اسلام، مقوله‌ی عام و كلي است، زيرا منع از اسراف در قرآن كريم فقط محدود به همين يك آيه نبوده بلكه قرآن در آيات مكرر و متعددي، اذهان بشر را به رعايت اعتدال در همه چيز و پرهيز از اسراف و زياده‌روي در كلّيه شئون زندگي، متنبّه ساخته است.

اينك توجّه كنيد به آيات ذيل:

آيه‌ی 67 از سوره‌ی «فرقان» رعايت اعتدال در امر انفاق را از صفات بندگان رحمان معرفي نموده و مي‌گويد:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: 67].

«و كساني‌اند كه چون انفاق كنند، نه ولخرجي مي‌كنند و نه تنگ مي‌گيرند و ميان اين دو روش حد وسط را برمي‌گزينند».

و آيه‌ی 141 از سوره‌ی انعام مي‌گويد:

﴿وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦۖ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْ﴾ [الأنعام: 41].

«و حق آن را روز بهره‌برداري از آن بدهيد، ولي زياده‌روي مكنيد كه او اسرافكاران را دوست ندارد».

آيه‌ی 77 از سوره‌ی «مائده» حتي افراط در امور ديني را نيز نهي نموده و مي‌گويد:

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ﴾ [المائدة: 77].

«بگو: اي اهل كتاب! در دين خود به ناحق غلو و افراط نكنيد».

آياتي ديگر از قرآن بر اين حقيقت که مسرفان از هدايت به دور اند، تأكيد مي‌نمايند. به طور نمونه آيه‌ی 28 از سوره‌ی «غافر» مي‌گويد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ مُسۡرِفٞ كَذَّابٞ﴾ [غافر: 28].

«بي‌گمان خدا كسي را كه افراط كار دروع‌زن باشد، هدايت نمي‌كند».

آيه‌ی 34 از همين سوره مي‌گويد:

﴿كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنۡ هُوَ مُسۡرِفٞ مُّرۡتَابٌ﴾ [غافر: 34].

«اينگونه خدا هر كه را اسرافكار شكاك باشد گمراه مي‌سازد».

و آيه‌ی 151 از سوره‌ی «شعراء» مي‌گويد:

﴿وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٥١﴾ [الشعراء: 151].

«و از دستور مسرفان اطاعت نكنيد».

آيه‌ی 9 سوره‌ی «انبياء» از هلاك و تعذيب مسرفان چنين بيم مي‌دهد:

﴿ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٩﴾ [الأنبیاء: 9].

«سپس وعده‌ی خود به آنان را راست گردانيديم و آنها و هر كه را خواستيم نجات داديم و اسراف‌كاران را به هلاكت رسانديم».

و در دو آيه‌ی 33 و 34 سوره‌ی «ذاريات» مي‌فرمايد:

﴿لِنُرۡسِلَ عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن طِينٖ ٣٣ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُسۡرِفِينَ ٣٤﴾ [الذاریات: 33-34].

«تا سنگ‌هايي از گل رس بر سر آنان فرو فرستيم، كه نزد پروردگارت براي مسرفان نشانه‌گذاري شده است».

علماي روانشناسي در ساليان اخير، بخش بزرگي از وقت و توانشان را به بررسي روش‌هاي مردم در شئون زندگي‌شان وقف كرده‌اند تا آنچه را كه اسباب آرامش و فراغت بال بشر مي‌شود كشف نمايند. يكي از مهمترين رهيافتهاي آنان در اين ميدان، صدور اين رهنمود بود كه: «در هيچ كاري افراط و زياده‌روي نكنيد».

البته اين توصيه بعد از آن صادر گرديد كه طب به اين نتيجه دست يافت: «پرهيز از اسراف درخورد و نوش سرچشمه همه‌ی درمانهاست»

به اين ترتيب، آيه‌ی كريمه كه از اسراف در اكل و شرب نهي مي‌نمايد، بزرگترين اصل طبي را به بشر معرفي كرده است، زيرا علم طب ثابت ساخته است كه پرخوري معده را از پا درآورده، كبد را از كار مي‌اندازد، قلب را فرسوده و تنبل كرده، موجب تصلّب شرايين، خناق صدر، بالارفتن فشارخون و بيماري ديابت مي‌گردد. پس يقيناً راه درمان همه‌ی اين آفات، از جاده‌ی اعتدال و ميانه‌روي در اكل و شرب مي‌گذرد.

از نظر علم روانشناسي، اسراف حماسه‌ی نامتوازني است كه به نوعي از هوس تبديل مي‌شود، چه اين شيوه بدون شك از باب هوس يا جنون است. يكي از دانشمندان اين علم نصيحت گرانبهايي را به اين ارتباط ارائه نموده و مي‌گويد: «چرا ما طبيعت را الگوي خويش نمي‌سازيم؟ مگر نمي‌بينيم كه هر آنچه را خداي آفريده است، غير مسرفانه و در حد اعتدال است؟ آيا نمي‌بينيم كه به دنبال شب، روز مي‌آيد و اگر روز براي كار آفريده شده، شب مهياي استراحت و آرامش است؟ قطعاً اين حكمتي است كه بايد آن را الگوي رفتار خويش گردانيم. پس استراحت بعد از خستگي يك امر ضروري است و همين طور اعتدال در همه امور مي‌تواند يك نظام به هنجار و متوازن را در زندگي‌ما ايجاد نمايد».

دكتور «والتر كانون» مي‌گويد: «بيشتر مردم بر اين باور اند كه قلب پيوسته و بدون هيچ توقفي كار مي‌كند. در حالي كه حقيقت امر غير از اين است، زيرا قلب در ميان هر تپشي با تپش ديگر، يك لحظه استراحت مي‌كند. پس اگر قلب در يك دقيقه به معدل هفتاد بار بتپد كه اين معدل عادي ضربان قلب است، در اين صورت قلب در هر بيست و چهار ساعت فقط نه ساعت كار كرده است . بنابراين، مجموع اوقات استراحت قلب، پانزده ساعت در شبانه روز است كه اين پانزده ساعت در فواصل ميان دو تپش قلب توزيع شده‌اند، لذا اين واقعيت هم روشن مي‌شود كه قلب دشمن اسراف است».

همين طور، اسراف در خوش‌بيني و تفاؤل نيز پسنديده نيست. يا حتي در استراحت و يا در جلوگيري از شهوت، زيرا علم وراثت ثابت كرده است كه اگر مرد در دوري از زن، يا زن در دوري از مرد اسراف نمايد، اين امر از نظر جسمي و رواني بسيار زيانبار خواهد بود. چنانکه اسراف در خوش‌بيني و تفاؤل، انسان را از آماد‌گي روبه‌روشدن با زندگي محروم مي‌گرداند. همانگونه كه اسراف در بدبيني به نوبه‌ی خود، موجب از بين رفتن روحيه ومعنويات انسان مي‌شود.

به همين ترتيب در همه چيزها اسراف مضراتي دارد كه بي‌نياز از توضيح است. البته علم نمونه‌هايي از زيانهاي اسراف را در همه‌ی امور ارائه نموده و از عواقب آن به تفصيل سخن گفته است، كه اين كتاب نيز حوصله‌ی اسراف در اين بحث را ندارد.

فقط بياييم همراه با آيه‌ی 147 از سوره‌ی «آل عمران» همه با هم دست به دعا برداريم كه:

﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [آل‌عمران: 147].

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف‌مان در كارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه كافران ياري ده».

﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا﴾ [الحجر: 19].

شيخ محمد متولي الشعراوي در كتاب «الأدلة الـمادیة على وجود الله» مي‌گويد:

«قرآن كريم كتابي است كه تا روز قيامت تلاوت آن عبادت است. معني اين سخن آن است كه نمي‌بايد ميان قرآن و حقايق علمي در عرصه‌ی هستي تصادمي رونما گردد، چه اگر چنين تصادمي روي دهد، اين بدان معني است كه قضيه‌ی دين تماماً از بنياد ويران شده است، زيرا قرآن تغييرپذير نيست تا ما بتوانيم به گونه‌يي در آن دست برده و آن را با زبان روز منطبق گردانيم.

بنابراين ايمان قطعي داريم به اينکه در ميان قرآن و علم تصادمي وجود ندارد و اگر كساني باشند كه در مواردي برداشتي غير از اين داشته باشند، اين برداشت‌شان يقيناً از دو عامل ناشي مي‌شود: 1- يا عدم فهم حقيقت قرآني. 2- يا عدم صحت فرضيه‌ی علمي مورد نظر. اما سؤالي كه هم اكنون مطرح مي‌شود اين است كه چسان ما حقايق قرآني را گاه درست نمي‌فهميم؟ در اين باره مثالي مي­زنيم تا مردم بدانند كه عدم فهم حقيقت قرآني، گاهي به تصادم با حقايق هستي مي‌انجامد.

خداي سبحان در آيه‌ی 19 از سوره‌ی «حجر» مي‌فرمايد:

﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا﴾ [الحجر: 19].

«و زمين را گسترانيديم».

معناي اين آيه روشن است: اينکه زمين گسترده و هموار مي‌باشد.

اگر ما آيه‌ی كريمه را به همين معني بفهميم، تمام آناني كه از كرويت زمين سخن مي‌گويند، ما را به كفر متهم خواهند كرد، به ويژه اينکه ما هم اكنون توانسته‌ايم به وسيله‌ی سفينه‌هاي فضايي و اقمار مصنوعي، زمين را از دوردست‌ها به هيئت كروي آن ببينيم. پس مي‌گوييم: هر كس آيه‌ی كريمه‌ی:

﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا﴾

را فقط به معني لغوي آن يعني گسترده بودن زمين فهميده باشد، در واقع حقيقت قرآنيي را كه اين آيه‌ی كريمه به بيان آن پرداخته به درستي نفهميده است، زيرا آيه‌ی كريمه جامع اعجاز لغوي و اعجاز علمي هر دو بوده و در عين حالي كه گستردگي زمين، يعني حقيقت محسوس و روشن در برابر ديدگان ما را مي‌رساند، در عين زمان در برگيرنده‌ی حقيقت علمي كرويت زمين كه در هنگام نزول قرآن از ساحه‌ی ادراكات عقلي بشر پنهان بوده است، نيز مي‌باشد. حالا چگونه؟

ببينيم، آنگاه كه خداي سبحان فرمود: «ما زمين را گسترانيديم»، او منطقه‌ی معيني از زمين را مشخص نگردانيد بلكه از زمين به طور مطلق آن نام برد. اين بدان معني است كه شما به هر نقطه و مكاني از زمين كه برويد، آن را در برابر خود هموار و گسترده مي‌يابيد. اگر مثلاً در خط استوا باشيد زمين در برابر شما گسترده است. اگر در قطب جنوب يا شمال، در امريكا يا اروپا، در افريقا يا آسيا و در هر ناحيه‌ی ديگري از زمين كه قرار داشته باشيد، آن را در برابر خود گسترده و هموار مي‌بينيد. دقّت كنيد: حالا سؤال اين است كه آيا كرويت زمين به جز در اين وضعيت، يعني وضعيت گسترده‌بودن زمين، در وضعيت ديگري هم قابل تصوّر هست؟ يعني اگر زمين به شكل مربّع، يا مثلّث، يا مسدّس و يا به هر شكل هندسي ديگري مي‌بود آيا شما مي‌توانستيد همه جاي آن را در برابر خود گسترده ببينيد؟ هرگز! بلكه ناگهان به كناره‌ی زمين و در لبه‌ی پرتگاه آن به سوي فضا مي‌رسيديد. درست همانند سطح يك بام مربّع يا مثلّث يا مسدّس شكل كه چون انسان فاصله‌ی سطح آن را بپيمايد به لبه‌ی پرتگاه آن مي‌رسد. پس بناءً يگانه شكل هندسيي كه ممكن است زمين در آن گسترده باشد به طوري كه انسان به لبه‌ی پرتگاه آن نرسد، در حقيقت شكل كروي بودن آن است. هم از اين جهت است كه اگر شما حركت خود را از هر نقطه‌ی معيني از زمين آغاز كرده و چنان ادامه بدهيد تا سرانجام به همان نقطه‌ی اوليه برسيد، در تمام طول راه خود زمين را در برابر خويش گسترده مي‌يابيد. و مادامي كه چنين است، پس آيه‌ی كريمه‌ی: ﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا﴾ كه بعضي از مردم از آن هموار بودن زمين را فهميده‌اند، خود در عين حال دليلي قاطع بر كرويت زمين نيز مي‌باشد.

اين همان اعجاز قرآن كريم است كه با يك لفظ، هم مناسبت ظاهر اشياء را رعايت مي‌كند و هم حقيقت هستي آن را در متن خويش مي‌گنجاند.

به همين جهت آناني كه آيه‌ی كريمه را درست نفهميده و فقط ظاهر معني، يعني گسترده‌بودن زمين را از آن گرفته‌اند، بي‌درنگ در مقام قضاوت قرار گرفته و دين و علم را در تصادم با هم معرفي كرده‌اند. اما آناني كه معني آيه‌ی كريمه را درست فهميده‌اند، به اين حقيقت اعتراف كرده‌اند كه قرآن كريم اولين كتابي در عالم است كه از كرويت زمين سخن گفته است. پس فهم اين حقيقت به تنهايي كافي است تا معاندان قرآن بدان ايمان آور اند، اما هيهات كه معاندان ايمان آرند!.

آياتي ديگر در مورد كرويت زمين

قرآن كريم دلايل كرويت زمين را فقط در يك آيه مطرح نكرده، بلكه در آيات متعددي از آن سخن گفته است، براي چه؟ براي اينکه اولاً قضيه‌ی كرويت زمين يكي از قضاياي بزرگ عالم هستي است. و ثانياً كتب آسماني قبل از قرآن، مورد تحريف و دستبرد بشري قرار گرفته و بناءً در ميان دين و علم، نوعي از تصادم را نشان داده‌اند. از اين روي قرآن كريم مي‌آيد تا دليلي در پشت سر دليل ديگر را بر كرويت زمين براي ما ارائه كند.

خداي سبحان در آيه‌ی 40 از سوره‌ی مباركه‌ی «يس» مي‌فرمايد: ﴿لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [یس: 40].

«نه خورشيد را سزد كه به ماه رسد و نه شب بر روز پيشي جويد، و هر كدام در سپهري شناورند».

خداي سبحان در اين آيه‌ی كريمه اعتقاد نادرستي را كه در عصر نزول قرآن در ميان اعراب حاكم بود، رد مي‌كند. آن عقيده اين بود كه ابتدا شب مي‌آيد، سپس به دنبال آن روز در مي‌رسد، يعني اينکه روز از شب جلو نمي‌افتد. پس قرآن براي تصحيح اين باور نادرست مي‌گويد:

﴿وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ﴾**.**

«ونه شب بر روز پيشي جويد».

يعني شما بر اين باوريد كه روز از شب پيشي نمي‌جويد. اما خداي سبحان به شما مي‌گويد كه: شب نيز از روز پيشي نمي‌جويد. پس معني اينکه نه روز از شب پيشي مي‌جويد و نه شب از روز، اين است كه شب و روز در كره‌ی زمين به طور همزمان با همديگر موجود اند. و از آنجا كه بعد از اكمال قضيه‌ی آفرينش، در قوانين علياي هستي هيچ تغييري رونما نشده بلكه اين قوانين تا روز قيامت بر وفق نظام دقيق و ثابتي حركت مي‌كنند از اين رو اگر زمين به شكل هندسي ديگري غير از كرويت مي‌بود بايد در همان اولين ساعت آفرينش، نخست روز به وجود مي‌آمد. پس با هم بودن زماني شب و روز در سطح كره‌ی زمين، فقط آنگاه ممكن است كه زمين داراي شكل كروي باشد و تنها در اين شكل و ترتيب است كه در عين وقت كه نصف كره‌ی زمين روشن است، نصف ديگر آن تاريك مي‌باشد.

ليكن خداي سبحان مي‌خواهد تا بر اين معني تأكيد بيشتري بگذارد. پس آيه‌ی ديگري را نازل مي‌كند تا معني كرويت زمين و دوران آن را بيشتر روشن نمايد. بناءً در آيه‌ی 62 از سوره‌ی «فرقان» مي‌فرمايد:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ خِلۡفَةٗ لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوۡ أَرَادَ شُكُورٗا ٦٢﴾ [الفرقان: 62].

«و اوست كه براي هر كس كه بخواهد عبرت گيرد، يا بخواهد سپاسگزاري نمايد، شب و روز را جانشين يكديگر گردانيد».

اگر فرض كنيم كه يك كارخانه در تمام طول مدت يك شبانه روز به طور پيوسته كار مي‌كند، پس حتماً بايد چهار نوبت كاري در آن كارخانه وجود داشته باشد تا يكي جانشين ديگري شود. اما ناگزير بايد متوجّه اين نكته باشيم كه در اين نظامهاي نوبتي، حتماً يك نوبت اوليّه‌ی ابتدايي وجود دارد كه آن نوبت جانشين نوبت ديگري نيست. حال اگر ما ـ‌ مثلاً ـ كارخانه‌يي را به كار اندازيم، بي‌گمان اولين نوبت گروه كاري در آن كارخانه براي خود جانشيني ندارد، زيرا در آن كارخانه قبلاً كاري وجود نداشته است تا جاي خود را به ديگري وا گذار كند. البته همه چيز در اين دنيا بر اين سنّت استوار است. اما حق سبحانه و تعالي در باره‌ی شب و روز مي‌فرمايد:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ خِلۡفَةٗ﴾**.**

«اوست كه شب و روز را جانشين يكديگر گردانيد».

و مادامي كه خداي خود نظم كار شب و روز را بر اين منوال قرار داده است، پس ناگزير بايد اين روال در همان ساعت اوليه‌ی آفرينش اين دو پديده رونما شده باشد. يعني اينکه از همان لحظه‌ی نخست او تعالي شب و روز را بر روي زمين جانشين يكديگر قرار داده باشد. ليكن چنانکه توضيح داديم، ساعت ابتدايي در شروع هر چيز داراي جانشيني نيست در حالي كه خداي متعال براي ما مي‌گويد كه در ساعت ابتدايي و اوليه‌ی آفرينش نيز اين دو پديده جانشين يكديگر بوده‌اند. بنابرا ين، ناگزير بايد شب و روز در ساعت اوليه‌ی آفرينش، هر دو با هم در يك زمان و يك آن واحد آفريده شده باشند به نحوي كه هر كدام آنها جانشين يكديگر قرار گرفته باشد. از اين روي، روال آفرينش آنها بدين نحو نبوده است كه اولاً روز بيايد و سپس شب جانشين آن گردد، زيرا در اين حالت ديگر روز جانشين نيست بلكه خود نقطه‌ی آغاز است. همچنان شب اولاً نيامده است كه بعد از آن روز جانشينش شود، زيرا در اين حالت شب ديگر جانشين نيست، بلكه خود نقطه‌ی آغاز است. پس به اين ترتيب ممكن نيست كه شب و روز هر يك جانشين ديگري باشند مگر اينکه هر دو با هم آفريده شده باشند.

ما مي‌دانيم كه در هر نقطه و محلي از زمين كه قرار داشته باشيم، شب و روز در آن نقطه يكي از پي ديگري بر ما فرا مي‌آيند و هيچ نقطه‌يي از زمين وجود ندارد كه به طور هميشه شب در آن حاكم باشد. چنانکه هيچ نقطه‌ی ديگري نيست كه دائماً روز در آن برقرار باشد بلكه همه مناطق زمين داراي شب و روز اند. بناءً اگر زمين ثابت مي‌بود و بر مدار خود حركت دوراني نمي‌داشت، با توجّه به اينکه شب و روز در ساعت اوليه‌ی آفرينش با هم آفريده شده‌اند، پس ديگر موضوع جانشيني آنها براي يكديگر مطرح نبود، بلكه وضع همچنانکه در ساعت اوليه‌ی آفرينش بوده است، ثابت و يكنواخت باقي مي‌ماند.

لذا براي اينکه هر يك از شب و روز جانشين ديگري شده بتوانند، ناگزير بايد زمين داراي حركت دوراني باشد تا به اين ترتيب جريان پي در پي آمدن شب و روز در آن رونما شده بتواند.

از اين روي، اين فرموده‌ی خداي سبحان:

«ما شب و روز را جانشين يكديگر قرار داديم».

خود حامل دو معني است، معني اول اينکه اين دو پديده با هم آفريده شده‌اند و يكي از آنها در خلقت خود بر ديگري پيشي نگرفته است. و اين خود إخباري است از سوي پروردگار سبحان بر اين حقيقت که زمين كروي است.

معني دوم اين است كه زمين بر مدار خود مي‌چرخد و از اين دوران است كه پياپي آمدن شب و روز پديدار مي‌شود.

و اين چنين است كه ما اعجاز قرآن را مشاهده مي‌كنيم، زيرا گوينده خداي و آفريننده نيز هم اوست. پس آيا دليل مادي قوي‌تري از اين امر بر حقانيت قرآن و اينکه خداي آفريدگار اين كائنات است، مي‌تواند وجود داشته باشد؟

و براي آنکه خداي سبحان بر اين حقيقت هستي بيش از پيش تأكيد گذاشته و آيات و نشانه‌هاي وجود و عظمت خويش را بر خلقش بيشتر و بهتر بنماياند، در آيه‌ی 5 از سوره‌ی «زمر» مي‌فرمايد:

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ ٥﴾ [الزمر: 5].

«آسمانها و زمين را به حق آفريد. شب را به روز درمي‌پيچد و روز را به شب درمي‌پيچد و آفتاب و ماه را تسخير كرد. هر كدام تا مدتي معين روان‌اند. آگاه باش كه او همان شكست‌ناپذير آمرزنده است».

خداي سبحان در اين آيه‌ی كريمه با توصيف خلقت شب و روز مي‌گويد: اين دو پديده بر هيئت «تكوير» يعني درهم پيچيدگي آفريده شده‌اند. و از آنجا كه شب و روز بر سطح زمين با هم آفريده شده‌اند، پس ممكن نيست كه بر هيئت درهم پيچيده «تكوير» بوده باشند مگر اينکه زمين خود كروي باشد، زيرا اگر شب و روز در مساحت خود به طور غير متساوي آفريده مي‌شدند، به نحوي كه يكي از آنها به شكل نوار بلندي ظاهر مي‌شد، در حالي كه آن ديگري قسمت اعظم مساحت زمين را مي‌پوشاند، در اين حالت ديگر شب و روز با هم بر هيئت كروي نمي‌بودند، چه آن نوار بلند در اين حالت مي‌توانست شكل مستطيل، يا مثلث، يا مربع يا هرمساحت ديگري را داشته باشد كه بر روي زمين اشغال مي‌نمايد. ليكن اين فرموده‌ی خداي متعال:

﴿يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِ﴾ «شب را به روز درمي‌پيچد و روز را به شب». خود دليلي قاطع بر اين حقيقت است كه نصف كره‌ی زمين شب و نيمه‌ی ديگر آن روز است.

و آنگاه كه با تقدّم علم انسان به فضا صعود كرد و زمين و اشكال جغرافيايي آن را ديد، اين واقعيت كه نصف زمين روشن و نيمه‌ی ديگر آن تاريك است نيز بالمشاهده برايش ثابت گرديد. درست به همان شكلي كه خداي سبحان در قرآن كريم به ما از آن خبرداده است.

دوران زمين و حركت كوه‌ها

اگر بخواهيم در باره‌ی حقيقت دوران زمين بر مدار آن، با دليل قرآني ديگري آشنا شويم، بايد به آيه‌ی كريمه 88 از سوره‌ی «نمل» توجّه كنيم كه مي‌گويد: ﴿وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍ﴾ [النمل: 88].

«و كوه‌ها را مي‌بيني، مي‌پنداري كه آنها بي‌حركت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حركت‌اند. اين صنع خدايي است كه هر چيز را در كمال استواري پديد آورده است».

هنگامي كه اين آيه را مي‌خوانيم و كوه‌ها را در برابر خود ساكن و بي‌حركت مي‌بينيم، در شگفت مي‌شويم، زيرا خداي سبحان مي‌گويد:

﴿تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ﴾

«شما مي‌پنداريد كه كوه‌ها بي‌حركت‌اند».

معني اين سخن آن است كه: رؤيت ما از كوه‌ها، رؤيتي پنداري است نه رؤيتي يقيني. بنابر اين در اينجا حقيقتي يقيني وجود دارد كه خداي سبحان آن را از ساحه‌ی ديد ما پنهان ساخته است. يعني آنچه ما از ثبات كوه‌ها و عدم حركت آنها مي‌بينيم، يك حقيقت هستي نيست. پس در واقع حق تعالي چيزي را آفريده است كه ما آن را بر غير حقيقت آن مي‌بينيم. و اين خود نشان دهنده‌ی مطلقيت قدرت آن آفريدگار بزرگ مي‌باشد، زيرا كوه‌ها به گونه‌يي ضخيم و بزرگ آفريده شده‌اند كه از ساحه‌ی ديد هيچ انساني پنهان نمي‌باشند. پس اگر چنانکه حجم كوه‌ها كوچك مي‌بود ما مي‌توانستيم بگوييم كه چون حجم كوه‌ها كوچك است و ديدگان ما آنگونه که بايد قادر به رؤيت آنها نيست پس به اين دليل ملتفت اين امر نشده‌ايم كه آيا كوه‌ها متحرك‌اند يا ثابت؟ اما خداي كوه‌ها را آنچنان بزرگ و نجم‌آسا آفريده‌ است كه هر ضعيف‌البصري هم مي‌تواند آنها را ببيند. در همچو حالتي است كه خداي به ما مي‌گويد: اين كوه‌هاي ثابت از جلو روي شما همانند ابر مرور مي­كنند.

در اينجا اين پرسش به وجود مي‌آيد كه چرا خداي سبحان وقتي مي‌خواهد از حركت كوه‌ها توصيف كند، جريان ابرها را براي ما مثَل مي‌زند؟ پاسخ اين است كه ابرها حركت ذاتي يا خودكار ندارند تا به قدرت ذاتي خودجوش خود، از يك مكان به مكاني ديگر حركت كنند بلكه ناگزير بايد نيروي خارجي باد پديدار شود تا آنها را از يك جا به جايي ديگر حركت دهد لذا اگر باد ساكن شد، ابرها در جاي خود بي‌حركت و ثابت باقي مي‌مانند.

پس خداي سبحان در واقع به ما مي‌گويد: كوه‌ها نيز چنين‌اند و از خود حركت ذاتي و خودكار ندارند تا به نيروي درون­جوش خويش، از جايي به جايي ديگر حركت كنند. هم از اين روي ما نمي‌توانيم كوهي را كه امروز در اروپاست، فردا در امريكا يا آسيا بيابيم. و از آنجا كه كوه‌ها بر سطح زمين قرار دارند، پس جز حركت خود زمين، قوه‌ی خارجي ديگري براي حركت‌دادن آنها وجود ندارد. يعني اينکه بايد زمين خود حركت كند تا كوه‌هايي را كه بر سطح آن قرار دارند، نيز با خود حركت دهد. و چنين است كه كوه‌ها در عين زماني كه به نظر ما ثابت و ساكن جلوه‌گر مي‌شوند، اما داراي حركت مي‌باشند از آن رو كه زمين خود حركت مي‌كند و كوه‌ها هم جزئي از زمين‌اند. بناءً همان طوري كه ما حركت دوراني زمين را احساس نمي‌كنيم، حركت كوه‌ها را نيز احساس نمي‌نماييم.

فراگيري اسماء   
(1)

شيخ محمد متولي الشعراوي در فرازي ديگر از تجليات اعجاز علمي قرآن كريم مي‌گويد:

وقتي داستان آدم را در قرآن كريم تلاوت كنيم، مي‌بينيم كه خداي ما را به سرچشمه‌ی علم همه‌ی بشريّت راهنمايي نموده است. جايي كه در آيه‌ی 31 از سوره‌ی «بقره» مي‌فرمايد:

﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾ [البقرة: 31].

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعليم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه كرد».

خداي سبحان در اين آيه دروازه‌ی اوليه‌ی ورودي علم به سوي ذهن بشر را معرفي مي‌كند. اين دروازه‌ی ورودي اوّليه در حقيقت آموزش «أسماء» است، زيرا از همان بدو طفوليت وقتي كودكتان به مرحله‌ی سنّيي مي‌رسد كه مي‌تواند اشيا را از يكديگر تمييز دهد، شما ناگزير بايد روند آموزش به وي را از آموزش نامها آغاز كنيد و مثلاً برايش بگوييد: اين فنجان است، اين قلم ... و اين صندلي است.. اين غذا... و الي آخر...

چه اگر ما «نامها» را به طفل آموزش ندهيم، او قطعاً نمي‌تواند چيزي را بفهمد. اما آنگاه كه او اين نامها را ياد گرفت، بعد از آن است كه به فراگيري علم قادر مي‌شود. هم از اين روي است كه ما بايد در همه‌ی دنيا و نسبت به همه‌ی بشريّت، فراگيري علم را از همين نقطه آغاز نماييم و بعد از اين دروازه‌ی ورودي ابتدايي است كه باز ممكن است برنامه‌ها و شيوه‌هاي آموزشي از يك كشور تا كشور ديگر، يا از يك سيستم تا سيستم ديگر متفاوت باشد. از همين جاست كه ما به اين حقيقت نيز دست مي‌يابيم كه آغازگر تعليم علم براي بشريت در حقيقت پروردگار بزرگ است، زيرا او تعالي آغازگر تعليم اسماء براي انسان بود و اين آغاز، هنوز هم سرآغاز همه‌ی نظامهاي تعليمي است. حتي ما اسماء را فقط در مدرسه به طفل آموزش نمي‌دهيم، بلكه اين همان روش فطريي است كه قبل از رفتن طفل به مدرسه، مادر آن را با او آغاز مي‌كند. اعم از اينکه مادر خود از اهل علم و سواد باشد يا نباشد. چه علم فطري نيز هميشه از آموزش «اسماء» آغاز مي‌شود و بعد از آن است كه شيوه‌هاي علوم، تطوّر و تغيير مي‌يابند. پس آموزش «أسماء» اولين پل تفاهم ميان يك مادر با طفلش و ميان يك طفل با اطفال ديگر است.

ليكن در اينجا در ساحه‌ی علم بشري، معجزه‌ی ديگري نيز وجود دارد كه ناگزير بايد به آن التفات داشته باشيم، اين معجزه، دليلي لغوي بر وجود خداي را نيز با خود حمل مي‌كند. ببينيم:

آدم شنيد و سپس سخن گفت   
(2)

شيخ شعراوي در ادامه مي‌نويسد:

در اين حقيقت كه زبان اساس تفاهم ميان بشر است شكي نيست. زبان نه اتكايي به محيط دارد، نه به تمدن، نه به نژاد، نه به رنگ و نه به فرهنگ. بلكه اساساً اتكاي زبان بر سماع (شنيدن) است. پس اگر انسان بشنود مي‌تواند سخن بگويد، اما اگر نشنيد سخن گفته هم نمي‌تواند. از اين جهت، شما مي‌بينيد كه انسان ناشنوا كه قادر به استماع نيست، لال نيز هست و سخن گفته نمي‌تواند. پس هميشه ما واژه­هاي كر و لال را مرادف هم داريم، چه اساس نيروي گفتاري، مبتني بر قدرت شنيداري است.

براي باز كردن اين حقيقت كه زبان هيچ رابطه‌يي جز با عامل شنيداري ندارد، مي‌گوييم كه: مثلاً اگر ما يك طفل عرب را بعد از ولادتش به انگلستان ببريم، به گونه‌يي كه او زبان ديگري جز زبان انگليسي را نشنود، خواهيم ديد كه اين طفل همينكه قادر شود تا لب به سخن بگشايد، به زبان انگليسي تكلم خواهد كرد. و اگر شما بخواهيد با او به زبان عربي سخن گوييد، او قطعاً قادر به فهم سخنان شما نبوده و چيزي از كلام شما را درك نمي‌كند. با آنکه او عربي الأصل است و از پدر و مادري عرب زبان و عرب نژاد به دنيا آمده است. چرا او نمي‌تواند زبان عربي را بفهمد؟ چون او آن را نشنيده است.

همين طور اگر ما يك كودك انگليسي را بعد از تولدش با خود به ديار عرب ببريم، او به زبان عربي تكلم خواهد كرد و با زبان انگليسي بيگانه خواهد بود. و اگر طفل افريقايي را بياوريم و همين تجربه را با وي تكرار نماييم، نيز به عين نتيجه دست خواهيم يافت. بنابراين، مسلم است كه زبان جز عامل شنيدن، هيچ علاقه‌يي به اصل و نژاد و رنگ و منطقه و غيره ندارد.

خداي سبحان آنگاه كه آدم و حوا را آفريد، ناگزير بايد ميان آنها روشي براي تفاهم وجود مي‌داشت و الّا چگونه آن دو مي­توانستند با همديگر تفاهم داشته باشند؟

سپس فرزندان آدم هم كه به دنيا آمدند، ميان آن دو و فرزندانشان نيز زباني براي تفاهم وجود داشته است. خداوند از اين زبان تفاهم ميان آنها در آيه‌ی 27 سوره‌ی «مائده» چنين سخن گفته است:

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائدة: 27].

«داستان دو پسر آدم را به درستي برايشان بخوان، هنگامي كه (هر يك از آن دو) قربانيي پيش داشتند، پس از يكي از آن دو پذيرفته شد و از ديگري پذيرفته نشد. (قابيل) گفت: حتماً تو را خواهم كشت، (هابيل) گفت: خدا فقط از تقواپيشگان مي‌پذيرد».

بنابر اين قرآن كريم ثابت مي‌سازد كه در اينجا و سيله‌يي براي سخن‌گفتن ميان آدم و فرزندانش وجود داشته است. پس هرگاه اين حقيقت با دليل مادّي روشن شد كه امكان سخن‌ گفتن براي انسان فقط بعد از شنيدن ميسّر است و شنيدن اساس فهم زبان مي‌باشد، ناگزير به اين حقيقت نيز مي‌رسيم كه آدم هم در آغاز شنيده است تا آنکه توانسته است سخن بگويد. از اين روي، وقتي خداي سبحان به ما مي‌گويد:

« خداوند همه اسماء را به آدم تعليم داد»

آدم ناگزير اين اسماء را از خداي متعال شنيده و در واقع اين شنيدن اسماء از پروردگار متعال بوده است كه وي را قادر به تكلم ساخته است. به دليل اينکه خداي سبحان در آيات 31-33 سوره‌ی «بقره» مي‌فرمايد:

﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِ‍ُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣١ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٢ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٣٣﴾ [البقرة: 31-33].

«و خداوند همه (معاني) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست مي‌گوييد از اسامي اينها به من خبر دهيد. گفتند: منزهي تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌اي، هيچ دانشي نيست، تويي داناي حكيم. فرمود: اي آدم! ايشان را از اسامي آنها خبر ده. و چون آدم ايشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آيا من به شما نگفتم كه نهفته‌ی آسمانها و زمين را مي‌دانم و آنچه را آشكار مي‌كنيد و آنچه را پنهان داشتيد، مي‌دانم؟».

حالا توجّه كنيد:

در اينجا بعضي از مردم هستند كه مي‌گويند، انسانهاي اوّليه سخن‌گفتن را بلد نبوده بلكه به وسيله‌ی اشاره با يكديگر تفاهم مي‌نموده‌اند و بعداً با گذار از اين مرحله، تكلّم را ياد گرفته‌اند. اما ما مي‌گوييم: قطعاً اين پنداري است نادرست، زيرا هر انساني براي اينکه سخن بگويد، ناگزير بايد اولا بشنود. پس سؤال اين است كه اولين انساني كه سخن‌گفتن را آغاز كرد، از چه كسي شنيد؟ چه اين انسان خودآدم باشد يا به تعبير شما آدمهاي بعد از وي؟ زيرا مسلماً و بي‌هيچ ترديدي، سخن‌گفتن تنها از طريق شنيدن ممكن مي‌گردد و آناني كه به وسيله‌ی اشاره با همديگر تفاهم مي‌كنند، در طول زندگي‌شان نيز به عين روش پاي‌بند باقي مي‌مانند مگر اينکه باز از غير خود بشنوند، كه در اين هنگام ملكه يا استعداد سخن‌گفتن در آنان به فعاليت آغاز مي‌كند. بناءً آد‌م‌هاي كر و لالي كه از اين آفات درمان مي‌شوند، اگر نشنوند و يا با طريقه‌ی شنيداري آشنا نشوند، هرگز سخن‌ گفته نمي‌توانند.

اگر بپرسند: پس چرا بشر به لهجه‌ها و گويش‌هاي مختلف سخن مي‌گويد؟ مي‌گوييم: اين هم دليلي بر اثبات مدعاي ما است، چه قطعاً اين تنوع در گويش‌ها از طريق شنيداري پديد آمده و از اختلاف در مكان، نژاد و رنگ ناشي نشده است چون زبان صفتي وراثتي نيست كه با انسان متولد شود، بلكه يك صفت سماعي است. بنابراين ابتداءً سماع اساس پديداري اين گويش‌هاست چرا كه براي اين كار ما ناگزير از سماع هستيم.

و چنين است كه همه‌ی قرائن به ما مي‌گويند كه خداي سبحان، با تعليم اسماء به آدم، اوّلين تعليم دهنده‌ی بشر است.

آري، علماً و عقلاً هيچ آغاز ديگري براي علم جز اين آغازي كه خداي سبحان از آن در قرآن كريم ياد نموده، متصور نيست. البته روش‌هاي علمي و تربيتي جديد نيز اين حقيقت را با تمام وضوح و روشني آن به تصوير كشيده‌اند تا بعد از تقدم چشمگيري كه بشر در اين عرصه كمايي كرده است، اين خود تفسير علمي ديگري بر اعجاز قرآن كريم در اين ميدان از ميادين علم باشد.

عذاب دوزخ و پوست انسان

در يكي از كشورهاي اسلامي كنفرانسي در باره‌ی اعجاز قرآن كريم بر پا گرديده بود. در اين كنفرانس دانشمندان مشهوري كه به اسلام ايمان نداشتند نيز از اغلب نقاط جهان دعوت شده بودند.

علامه شيخ محمد متولي الشعراوي داستان را اينگونه روايت مي‌كند: پروفيسر تايلندي «تا گاثات تاگاسن» كه از بزرگترين دانشمندان جهان در زمينه‌ی علم تشريح است در اين كنفرانس در باره‌ی اعصاب انسان سخن مي‌راند. سخنراني او بيشتر روي اين محور متمركز بود كه اعصاب حسي مستقيماً در زير پوست انسان قرار دارند به نحوي كه اگر پوست انسان بسوزد، ديگر احساس درد هم تماماً از بين مي‌رود.

در اين هنگام يكي از دانشمندان قرآن پژوه به پا خاست و آيه‌ی 56 سوره‌ی «نساء» را كه خداوند در آن از عذاب اهل دوزخ سخن مي‌گويد، تلاوت كرد:

﴿...كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ﴾ [النساء: 56].

«به زودي كساني را كه به آيات ما كفر ورزيده‌اند، در آتشي سوزان درآوريم كه هر گاه پوستهاي‌شان (بسوزد) و بريان گردد، پوست‌هاي ديگري را برجايش نهيم تا عذاب را بچشند، آري خداوند توانا و حكيم است».

و سپس گفت: از آنجا كه خداي سبحان مي‌خواهد به ما بگويد كه عذاب دوزخ براي كافران عذاب دائم و مستمرّي است كه هرگز توقف نمي‌پذيرد، و از آنجا كه خداي عليم كه خود آفريننده‌ی انسان است مي‌داند كه وقتي پوست انسان بسوزد، احساس درد در او از بين مي‌رود، پس در اين آيه ما را به اين حقيقت متنبه ساخته است كه پوست بدن دوزخيان همينكه بسوزد، دوباره به فرمان وي پوست جديد ديگري جانشين آن مي‌گردد تا احساس آنها به عذاب الهي همچنان مستمرّ و پيوسته باقي بماند.

چون اين آيات بر پروفيسر «تاگاثات تاگاسن» تلاوت گرديد، او گفت: آيا به راستي اين سخن چهارده قرن قبل گفته شده است؟ گفتند: آري، گفت: آخر اين حقيقتي است كه علم جديداً به آن پي برده است. بنابراين ممكن نيست كه گوينده‌ی آن بشري باشد و يقيناً اين كلام، كلام خداي سبحان است. دانشمندان عزيز! اينك وقت آن فرارسيده كه من در محضر شما به اين حقيقت گواهي دهم كه: خدايي جز معبود يگانه نيست و اينکه محمد فرستاده‌ی برحق اوست. آنگاه با نداي بلند شهادتين را تكرار كرد:

«أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدًا رسول الله».

از اين داستان که بگذريم شما تصور كنيد كه اگر خداي نحوه‌ی استمرار عذاب دوزخيان را به دقيق‌ترين شيوه‌ی علمي آن براي ما بيان نمي‌كرد، چه اتفاقي مي‌افتاد؟ يعني اگر اين حقيقت علمي كه اعصاب حسّي مستقيماً در زير پوست انسان قرار دارد و چون جلد بسودزد، احساس درد در انسان از بين مي‌رود كشف مي‌شد، اما قرآن كريم براي ما چگونگي استمرار عذاب را بيان نمي‌كرد، آن وقت حتماً كافران مي‌گفتند: اكنون ديگر علم مشكل ما را با عذاب خداي شما حل كرد. چرا كه پوست بدنهاي ما در دوزخ پروردگار شما در كوتاه‌ترين مدت مي­سوزد و بعد از آن ديگر ما به هيچ وجه درد و رنجي را احساس نمي‌كنيم! پس (العياذ بالله) همه مباني دين شما بر اساس چنين پندارهايي بنا نهاده شده است! شما تا كنون پي هم از عذاب جاويدان سخن مي­گفتيد و اينك علم آمد و اين جاودانگي شما را ابطال كرد. حالا ديگر ما بي‌پرواتر از هميشه بر راه كفرمان رهنورديم.

در اينجا بود كه واقعاً ميان قرآن كريم و حقايق علمي تصادم رونما مي‌شد، از آن روي كه پروردگار متعال در آيات 74 و 75 از سوره‌ی «زخرف» مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ٧٤ لَا يُفَتَّرُ عَنۡهُمۡ وَهُمۡ فِيهِ مُبۡلِسُونَ ٧٥﴾ [الزخرف: 74-75].

«بي‌گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفيف نمي‌يابد و آنها در آنجا نوميد‌اند».

اما از آنجايي كه قرآن كتاب خداوند است و دين وي حق است، پس آيه‌ی كريمه 56 سوره‌ی «نساء» آمده است تا اين علامات استفهام را براي هميشه از ميان بردارد.

خوب، آيا فقط همين يك دليل مادي و علمي بر حقانيت قرآن كريم و بر وجود خالق متعال كافي نيست؟ و هرگاه همين آيه‌ی مباركه توانست يكي از بزرگترين دانشمندان جهان را به اعلام اسلام آن هم در برابر يك كنفرانس بين المللي در حالي وا دارد كه سخت تحت تأثير اعجاز علمي قرآن كريم قرار گرفته بود، پس آيا فقط همين يك آيه، براي قناعت ايماني‌ تمام اهالي روي زمين به پذيرش اسلام بزرگ بسنده نمي­باشد؟!.

عصر يخبندان

در همين كنفرانس بود كه پروفيسر «آل فريد كرونر» كه يكي از دانشمندان بسيار شكاك و ملحد بود تا بدانجا كه مي‌كوشيد تا از پاسخ‌ دادن به پرسشهاي دانشمندان مسلمان طفره رود، نيز به اعتراف به حقانيت اسلام وادار گرديد. حتي در آغاز او بر اين نكته اصرار مي‌كرد كه بر آيات قرآن نه كلام پروردگار، بلكه سخنان محمد اطلاق شود! اما دانشمندان مسلمان در برابر اين طرز برخورد وي با اين قضيه، به وي گفتند: به زودي برايت اثبات خواهيم كرد كه محمد جز با وحي الهي سخن نمي‌گفتند.

مناظره، با اين پرسش يكي از دانشمندان مسلمان آغاز گرديد: آقاي پروفيسر! ما در تعدادي از احاديث نبوي معجزاتي را مي‌يابيم كه اميدواريم جنابعالي آن را براي ما تفسير نماييد؟

از آن جمله حديثي است از رسول خدا به روايت ابوهريره كه در بخاري و مسلم آمده است. بخشي از اين حديث مي‌گويد: «... قيامت بر پا نمي‌شود تا سرزمين اعراب مجدداً به مزارع و باغها و جويبارها تبديل نشود». چون از دكتور كرونر سؤال كردند كه آيا بر اساس اين روايت، سرزمين حجاز روزي پر از باغ و مزارع و جويبارها بوده است؟ گفت: آري! گفتند: در چه عصري؟ گفت: در عصر اول يخبندان که زمين در قرون اوليه شاهد آن بوده است. از وي پرسيدند: در اين صورت چه كسي رسول خدا را از اين حقيقت تاريخي با خبر ساخت؟ او پاسخ داد: چه بسا كه وي اين خبر را از روميا ن که در اين علوم بسيار پيشتاز بوده‌اند، دريافت كرده است! آنگاه از وي پرسيدند: آيا بلاد عرب باز يك بار ديگر به بوستانها و جويبارها مبدل خواهدشد؟ گفت: آري، اين هم يك حقيقت علمي است. گفتند: چگونه شما براي پديده‌يي كه در آينده رونما خواهد شد حقيقت علمي مي‌گوييد؟ گفت: زيرا عصر يخبندان دوم هم اكنون آغاز شده است، و از مقدمات آن يكي هم اين زمستانهاي بسيار سرد و توفانهاي برفيي است كه در اين سالها بر اروپا هجوم مي‌آورند. بناءً هر زمستاني كه مي­آيد، از زمستان قبلي سردتر و سهمگين‌تر خواهد بود. و هم اكنون كتله‌ی عظيم يخ در قطب شمال آرام آرام راه جنوب را در پيش گرفته است و اين كتله هر سال به منطقه‌يي كه در آن بلاد عرب واقع شده است، نزديك و نزديكتر مي‌شود، اما با بسيار به كندي و به طور آهسته. و آنگاه كه اين كتله پس از ساليان متمادي به بلاد عرب كاملاً نزديك شد، سرزمين عرب مجدداً به جويبارها و بساتين مبدل خواهد شد.

شگفت‌آساست كه در زمستان سال گذشته براي نخستين بار پس از قرنهاي طولاني، در سرزمين سعودي برف باريد و درجه‌ی حرارت در بعضي از مناطق آن به چندين درجه زير صفر تنزّل يافت.

آنگاه از دكتور كرونر پرسيدند: آيا اين خبر را كه سرزمين حجاز مجدداً به باغها و انهار و مزارع مبدل خواهد شد نيز روميان به رسول خدا داده‌اند؟ در اينجا بود كه دانشمند موصوف درماند و با فريادي از سر عجز و درماندگي گفت: اين ديگر هرگز بدون وحيي از آسمان ممكن نيست!.

﴿وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ [الإسراء: 12].

اما با اين وجود، دانشمنداني هستند كه پيوسته تلاش مي‌كنند تا نقش دين را به چالش كشيده و آن را به انكار برخيزند. البته انگيزه‌ی آنها از اين كار بيشتر باورشان به خودشان است. آنها فقط مي‌خواهند بگويند: اين ما هستيم كه كشف كرده‌ايم! و اين ما هستيم كه آفريده ايم! چنانکه قارون مي‌گفت:

﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾ [القصص: 78].

«بي‌گمان من اين گنج‌هاي فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده­ام».

پس با اين انگيزه است كه آنها از آيات الهي رو بر مي‌گردانند:

﴿وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٤٦﴾ [یس: 46].

«و هيچ نشانه‌يي از نشانه‌هاي پروردگارشان بر آنان نمي‌آيد مگر اينکه از آن روي‌گردان مي‌شوند».

لذا اعراض آنها از آيات الهي مبتني بر اين نيست كه گويا دلايل مادي وجود خداي از ديد آنها غايب مي‌باشد.

آري، اگر آنها اندك تفکّر و تأمّلي مي‌كردند، به عيان مي‌ديدند كه آيات قرآن كريم همه معجزه است. و اگر آنها به راستي دانشمندان و پژوهشگران منصفي مي‌بودند، بايد قرآن را به فراغ بال و بي‌هيچ پيشداوري و غرض ورزيي مي‌خواندند و سپس بعد از آن هر كس مي‌خواست ايمان مي‌آورد و هر كس هم كه ايمان نمي‌آورد، خداوند بي‌نياز از بندگان خويش و حتي از همه عالميان است.

از باب مثال اگر آنان فقط به آيه‌ی 12 از سوره‌ی «إسراء» التفات مي‌كردند كه مي‌گويد:

﴿فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ [الإسراء: 12].

«نشانه شب را تيره‌گون و نشانه روز را روشني بخش گردانيديم».

به طور حتم به اعجاز علمي قرآن كريم در اين آيه‌ی كريمه پي مي‌بردند.

ملاحظه مي‌كنيم كه خداي سبحان در اين آيه‌ی كريمه روز را بينابخش معرفي مي‌كند كه مفهوم دقيق كلمه‌ی «مُبْصِرْ» همين است. اما اين سؤال به وجود مي‌آيد كه آيا چشم انسان است كه مي‌بيند؟ يا اينکه روز است كه مي‌بيناند؟

آنچه كه ما از باز و بسته‌كردن چشم‌هايمان در اولين نگاه احساس مي‌كنيم، مسلماً اين است كه چشمان ما مي‌بيند. اما حقيقت علمي غير از اين است، زيرا علماً به ثبوت رسيده است كه نور خورشيد بر اشياء منعكس گرديده و سپس پرتو آن بر چشم مي­تابد و آن را قادر به رؤيت مي‌سازد.

پس بنابراين چشم به خودي خود، يا در جوهره‌ی كيان خود نمي‌بيند بلكه در واقع اين نور است كه براشياء موجود در برابر خود پرتو افكنده و مظاهر اشياء را بر چشم مي‌تاباند و آن را قادر به رؤيت مي‌سازد. و چون اين نور از ميان رفت و تاريكي جانشين آن گرديد، چشم كاملاً از كار افتاده و ديگر نمي‌تواند در عمق تاريكیهاي قيرگون چيزي را ببيند، مگر اينکه با چراغ و يا وسيله‌ی روشني‌بخش ديگري، يك بار ديگر زمينه‌ی انعكاس نور بر چشم آماده شود

در اينجاست كه ما به دقّت تعبير قرآن كريم در اين آيه:

﴿وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾.

آشنا مي‌شويم، زيرا ملاحظه مي‌كنيم كه خداي سبحان عمليّه‌ی إبصار (بيناندن) را به روشني روز نسبت مي‌دهد، نه به چشم.

البته آنگاه كه اين آيه‌ی كريمه نازل شد، هيچ بشري نمي‌دانست كه عمليه‌ی بيناندن (إبصار) چگونه رونما مي‌شود؟ پس اگر تقدم علمي اين نتيجه را به همراه مي­‌آوَرد كه چشم خود مي‌بيند و انعكاس پرتو نور بر اشياء را در رؤيت آن تأثيري نيست، آيا ما بازهم مي­توانستيم آيه‌ی كريمه: ﴿وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ را در نماز بخوانيم؟ آيا اين امر به خودي خود براي ويران ساختن قضيه‌ی دين از اساس آن كافي نبود؟

و باز اگر اين قرآن از جانب خداي نمي‌بود، حضرت محمد از كجا مي‌توانستند اين همه معارف و علوم را تبيين كنند؟ پس آيا فقط اين يك دليل بر ايمان به خداي كافي نيست؟

ازدياد عددي بشر و معجزاتي ديگر از علم تاريخ  
(1)

خداي سبحان در آيه‌ی 13 از سوره‌ی «حجرات» مي‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

«اي مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را ملت ملت و قبيله قبيله گردانيديم تا با يكديگر شناسايي متقابل حاصل كنيد. در حقيقت ارجمندترين شما نزد خدا پرهيزگارترين شما است».

در اين آيه‌ی كريمه خداي سبحان به ما خبر مي‌دهد كه آفرينش نوع انسان از يك مرد و زن يعني آدم و حوا عليهمالسلام آغاز گرديده است و همه‌ی اين بشري را كه مي‌بينيم، از آن دو تن به وجود آمده‌اند. دليل ايماني بر اين حقيقت فرموده‌ی خداي متعال است. اما آيا دليلي مادي و علمي بر اينکه واقعاً آغاز كار خلقت بشر بدين گونه بوده است، نيز وجود دارد؟ در اينجاست كه علم آمار به ميدان مي‌آيد تا اين حقيقت قرآني را با تفسير علمي بدرقه نمايد.

اگر ما نگاهي سطحي به آمار امروزي افراد بشر در دنيا بياندازيم، مي‌بينيم كه شمار بشر هم اكنون از مرز ميلياردها ‌گذشته است. پس اگر فرض كنيم كه تعداد ساكنان زمين هم اكنون پنج هزار مليون نفر است، شمار آنان در يك قرن قبل چه تعداد بوده است؟ با يك نگاه درمي‌يابيم كه تعداد آنها كمتر از اين رقم بوده است. و باز اگر سه قرن قبل را در نظر بگيريم، ملاحظه مي‌كنيم كه تعداد بشر بالطبع به مراتب كمتر و كمتر مي‌شود.

همين طور اگر بيست قرن قبل را در نظر بگيريم، مي‌توانيم بگوييم كه تعداد بشر در آن عصر به حدي تقليل مي‌يابد كه به بيشتر از چند مليون نفر نمي‌رسد. و باز اگر سي قرن قبل را تصور كنيم، با اطمينان مي‌توانيم بگوييم كه تعداد بشر در آن زمان بيش از دو يا سه ميليون نفر نبوده است.

بنابراين هر چه از نظر زماني به عقب برگرديم، مي‌بينيم كه تعداد بشر در مرزهاي زمان گذشته كمتر و كمتر شده مي‌رود. و هر چه از نظر زماني به جلو بياييم، ملاحظه مي‌كنيم كه تعداد بشر روز تا روز رو به ازدياد مي­گذارد. پس آيا اين يك حقيقت آماري نيست؟ آيا يكي از مادي‌گرايان مي­تواند منكرا ين حقيقت شود كه هر چه از نظر زماني به عقب برگرديم، تعداد بشر كمتر شده مي‌رود؟ مسلماً خير! لذا اين قاعده‌ی مسلم و مورد اعتراف همگان بدين معني است كه هر چه به گذشته برگرديم، گام به گام، قرن به قرن، و عصر به عصر، شمار بشر در سير نزولي خود به جلو مي‌رود و مي‌رود تا ما به نقطه‌يي مي‌رسيم كه در آن نقطه، حيات بشر از صفر آغاز گرديده است. و اين نقطه‌ی آغاز، دقيقاً از منشأ يك مرد و زن يعني آدم و حوا مي­باشد.

اما اگر قضيه برعكس مي‌بود، يعني حقايق آماري نشان‌دهنده‌ی اين واقعيت مي‌بودند كه هر چه زمان به پيش مي­رفت تعداد بشر رفته رفته كم مي­شد و به طور مثال دنيا با هزاران ميليون انسان آغاز مي­گرديد اما هم اكنون در عصر ما ـ مثلاـ به صد ميليون نفر مي­رسيد، اين ديگر براي ما اكيداً اعلام‌كننده‌ی اين واقعيت بود كه محال است نقطه‌ی آغاز بشريت از يك مرد و زن باشد، زيرا در چنين حالتي ادله‌ی علمي گواه بر اين حقيقت بود كه چنين چيزي اصلاً امكان عيني ندارد.

پس مادامي كه واقعيت كاملاً برخلاف اين است و تعداد بشر با مرور زمان افزايش يافته، اما با برگشت به گذشته‌ها اين تعداد پيوسته كم و كمتر شده است و حتي بر اساس شواهد و قرائن يقيني، در عصور اوليه زندگي بشر فقط بخش‌هاي كوچكي از زمين ما مسكوني بوده و در بقيه‌ی اين زمين پهناور، احدي زندگي نمي‌كرده است، آري، مادامي كه چنين حقيقت روشني وجود دارد، پس خود اين امر، دليل قاطعي بر اثبات اعجاز علمي آيه‌ی 13 سوره‌ی «حجرات» يعني خلقت اوليه‌ی بشر از يك مرد و يك زن است.

(2)

و باز اگر در نگرشي ديگر، سري به يكي از رواقهاي تاريخ بزنيم، با يكي ديگر از معجزات قرآني كه نشانه‌ی روشن حقانيت اين دين مبين است رو به رو مي‌شويم. آنگاه كه سوره‌ی مباركه‌ی «فيل» را مي‌خوانيم:

﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ...﴾.

«آيا مگر نديدي كه پروردگارت با دارندگان فيل چه كرد...».

معجزه‌ی فيل، معجزه‌يي است كه پيامبري آورنده‌ی آن نيست. همچنان اين معجزه براي تثبيت ايمان قومي كه پيامبرشان با تكذيب­شان رو به رو گرديده باشد، فرستاده نشده، بلكه فقط براي اثبات حرمت و قدسيت بيت الله الحرام فرستاده شده است.

رسول خدا در عام الفيل يعني سال وقوع اين حادثه متولد گرديدند. و اين خود نشانه‌يي است بر اينکه دين خدا به زودي بر اين پيامبر نازل خواهد گرديد و اگر تمام بشر هم از آن دست بردارند، پروردگار بزرگ خود آن را حفظ و حمايت خواهد كرد.

داستان فيل معروف است كه نيازي به تكرار آن نمي‌بينيم. اما اينکه مرغاني به نام ابابيل بيايند و با حمل سنگريزه‌هايي از جهنم، لشكر بزرگي را با فيلهاي جنگي آن در عرض چند لحظه نابود كنند، عقليت انسان غيرمؤمن چنين داستاني را نمي‌پذيرد، زيرا از ديدگاه وي، پرندگاني كوچك نمي‌توانند لشكر بزرگي از فيل‌ها را نابود نمايند. چه اگر ده‌ها پرنده بر پيكر پيلي بنشينند، پيل حتي وجود آنها را چندان احساس نمي‌كند!.

بعضي از دانشمندان تحت تأثير اين ظاهرانديشي، در برابر اين سوره‌ی كريمه توقف نموده و گفته‌اند: خداي ميكروب‌هايي را فرستاد تا ابرهه و لشكرش را نابود نمايند! گو اينکه اينان مي‌خواهند تا كار را بر خداي آسان سازند! در حالي كه او تعالي بر هر كاري تواناست.

اما ما مي‌گوييم، رسول خدا در عام الفيل متولد شده و چهل سال بعد از آن تاريخ به پيامبري مبعوث گرديدند. و اين سوره نيز در مكه و در ابتداي دعوت اسلامي نازل شد و كفار مكه در اين هنگام داراي قدرت و عزت ظاهري بزرگي بوده و مسلمين متقابلاً در ضعف و اقليت قرار داشتند و طبيعي بود كه كفار از هرگونه ابزاري هم براي ضربه‌زدن به دين اسلام بهره مي‌گرفتند. پس در حالي كه از اهالي مكه در اين زمان كساني به عمر پنجاه و شصت و هفتاد سالگي وجود داشته‌اند كه خود شاهد اين معجزه بوده‌ و آن را به چشم سر ديده‌اند، اگر چنين پرندگاني وجود نمي‌داشت و لشكر ابرهه در عرض چند لحظه به وسيله‌ی لشكر ابابيل نابود نمي­شد آيا اين كفار عنود بيكار مي‌نشستند و اعلان نمي‌كردند كه آنچه را اين سوره مطرح كرده نادرست است، به دليل اينكه ما خود در آن هنگام در مكه بوده‌ايم، اما نه پرنده‌يي را ديده‌ايم و نه لشكري را كه نابودشده باشد مشاهده كرده‌ايم. آيا در اينجا و در اين نقطه‌ی به خصوص، آن كفار عنود به طور قطع از اين قضيه به عنوان يك حربه عليه حقانيت قرآن كار نمي‌گرفتند؟

اما از آنجا كه اين معجزه در واقع امر نيز رونما شده است، كسي از دشمنان اسلام اين جرأت را به خود نداد كه بر آن طعني وارد سازد.

و چنين است كه حق ­تعالي براي ما از تاريخ، دليلي قاطع بر وقوع معجزه‌يي ارائه مي‌دهد كه همگان شاهد و ناظر آن بوده‌اند و در عين حال، دليلي روشن بر راستي و درستي آن را نيز با آن همراه مي‌سازد.

(3)

اگر باز هم به يكي ديگر از دخمه‌هاي دورتر تاريخ سري بزنيم، مي‌بينيم كه دليلي ديگر بر معجزات علمي ـ تاريخي قرآن كريم افزوده مي‌شود.

آري، اگر ما آياتي از قرآن كريم را كه از حاكم مصر در عصر موسي سخن مي‌گويد، مرور نماييم ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن كريم، حاكم مصر در عصر موسي را «فرعون» و حاكم آن در عصر يوسف را «ملك» ناميده است.

باري، آيه 51 از سوره‌ی «زخرف» مي‌گويد: ﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَيۡسَ لِي مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِي مِن تَحۡتِيٓۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾ [الزخرف: 51].

«فرعون گفت: اي قوم من! آيا مگر پادشاهي مصر و اين نهرها كه از فرودست كاخهاي من جاري است از آن من نيست؟ مگر نمي‌بينيد؟».

و اين، با روايت تاريخ كه مي‌گويد: حكام مصر قديم به لقب فراعنه ملقب بوده‌اند كاملاً انطباق دارد.

اما چون به سوره‌ی «يوسف» مي‌آييم، مي‌بينيم كه خداي سبحان وقتي داستان يوسف را ذكر مي‌كند، از حاكم مصر نه به لقب «فرعون» بلكه به لقب «مَلِك» ياد مي‌كند. چنانکه در آيه‌ی 54 از سوره‌ی «يوسف» مي­خوانيم:

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِي﴾ [یوسف: 54].

«مَلِك گفت: او را نزد من آوريد تا وي را خاص خود كنم».

و در آيه‌ی 43 از همين سوره مي‌فرمايد:

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ﴾ [یوسف: 43].

«مَلِك مصر گفت، من در خواب ديديم هفت گاو فربه است كه هفت گاو لاغر آنها را مي‌خورند».

بنابراين، قرآن كريم به روشني مي‌گويد كه يوسف در اين مقطع مورد بحث در مصر مي‌زيسته است و در زمان وجودش در مصر، لقب حاكم مصر نه «فرعون» بلكه «مَلِك» بوده است.

زمان مي‌گذرد، و «سنگ رشيد» كشف مي‌شود تا رموز و معماهاي زبان قديم مصري را حل كند. بر اثر اين اكتشافات ثابت مي‌شود كه حضرت يوسف در دوره‌يي مي‌زيسته اند كه «هكسوس» كشور مصر را زير سلطه‌ی خود درآورده بود و اين هكسوس و دودمان وي از فراعنه نبوده‌اند و بر پادشاه­شان نيز نه اسم «فرعون» بلكه اسم «مَلِك» اطلاق مي‌شده است. اما بعد از گذشت مدتي مصريان آل هكسوس را از مصر طرد نموده ودر نتيجه يك بار ديگر فراعنه به حكومت مصر برگشته‌اند.

سؤال اين است كه چه كسي محمد را از اين حقايق تاريخي آگاه ساخت؟ حقايقي كه دنيا فقط درا ين اواخر بعد از اكتشاف «سنگ رشيد» موفق به شناخت آن گرديد؟ محمد چگونه دانستند كه يوسف در عهد هكسوس، و موسي در عهد فراعنه به نبوت مبعوث گرديده بودند؟

اين چنين است كه خداي دليل قاطع مادي تاريخي ديگري بر اعجاز اين قرآن پاك را به ما ارائه مي­كند. و براي آنكه علم خداي بر اولين و آخرين براي همه‌ی بشر مسلم گردد، اين حقيقت تاريخي را كه هيچ يك از افراد بشر در عصر نزول قرآن كريم از آن آگاهي نداشته‌اند، براي ما بيان مي‌دارد تا آنکه چون زمان به جلو رود و حق­تعالي نهفته‌هايي از اين قبيل را با ابزار علم براي بندگان خويش كشف نمايد اين معجزات علمي تاريخي نيز برايشان مسلّم و آفتابي گردد.

﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأنعام: 11].

خداي در آيه‌ی 11 از سوره‌ی «انعام» مي‌فرمايد:

﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ١١﴾ [الأنعام: 11].

«بگو در زمين سير كنيد، سپس بنگريد كه فرجام تكذيب‌كنندگان چه گونه بوده است».

اينك در برابر اعجاز علمي اين آيه‌ی كريمه اندكي درنگ نموده و اين سؤال را مطرح مي‌نماييم كه چرا خداي فرمود: ﴿سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «در زمين سير كنيد». و نگفت كه «سِيرُوا علِي الأَرْضِ» «بر زمين سير كنيد»؟.

يعني اينکه آيا ما واقعاً در زمين سير مي‌كنيم يا بر زمين؟ چون در اينجا ما دو حرف با دو ساختار معنايي داريم، يكي حرف «في ـ در» و ديگري حرف «علي ـ بر». اما مي‌بينيم كه خداي در اين آيه‌ی كريمه حرف «في ـ در» را به كار گرفته است، نه حرف «علي ـ بر» را و گفته است: ﴿سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «در زمين سير كنيد». و از آنجا كه **«في»** مقتضي ظرفيت است، پس در اين ساختار بياني، معني توسعه‌ی بيشتري پيدا مي‌كند. به اين صورت كه در اين تعبير، همه‌ی زمين -اعم از سطح و فضاي آن- ظرف سير و سفر ما قرار مي‌گيرد.

پس بايد ديد كه حكمت در به كار گيري حرف «في» به جاي حرف «علي» چيست؟

زماني كه علم انكشاف و توسعه پيدا كرد و خداي سبحان رازهاي زيادي از ساختار زمين و ساختار هستي را با ابزار علم در معرض شناخت­هاي ما قرار داد، ما به اين حقيقت نيز رسيديم كه زمين فقط به همين معني تنگ كلاسيك خود كه در مفاهيم متعارف فقط بر آب و خاك و يا كره‌ی خاكي اطلاق مي‌شود، محدود نيست بلكه علاوه بر اينها، زمين شامل پوشش جوي نيز مي­باشد. يعني اينكه پوشش يا غلاف جوي نيز جزئي لاينفك از اجزاي زمين است كه همراه با زمين حركت نموده و مكمل زندگي بر سطح آن مي‌باشد و بدون آن زندگي بر روي زمين غير ممكن است. همچنانكه ساكنان زمين از خواصّي كه خداوند در اين غلاف جوي نهاده است، در اكتشافات علمي‌شان نيز بهره‌ی وافي مي‌گيرند.

و از آنجا كه غلاف جوي جزئي از زمين است، شما وقتي سوار طياره مي‌شويد و طياره شما را مثلاًً تا ارتفاع سي هزار پا از سطح زمين بالا مي‌برد، نمي‌گوييد كه از زمين خارج شده‌ايد بلكه مي­گوييد كه در زمين پرواز مي­كنيد. پس از نظر واقعي و علمي انسان فقط آنگاه از زمين خارج مي‌شود كه به وسيله‌ی سفينه‌هاي فضايي از غلاف جوي آن خارج گردد و مادامي كه او در غلاف جوي پيراموني كره‌ی زمين به سر مي‌برد، مسلماً او در خود زمين قرار دارد نه در بيرون آن. بناءً غلاف جوّي زمين، جزئي از آن و متلازم با آن مي‌باشد كه همراه با آن در چرخش و دوران قرار دارد.

اينك برمي‌گرديم به آيه‌ی كريمه، و مي‌گوييم: چرا خداي در آن لفظ «في» را به كار برد نه لفظ «علي» را؟

پاسخ روشن است، به اين دليل كه ما در زمين سير مي‌كنيم و نه بر زمين. و اين يك حقيقت علميي است كه دنيا در وقت نزول قرآن از آن درك روشني نداشت. ليكن از آنجا كه خداي خود گوينده و خود هم آفريننده است و اسرار كائناتش را مي‌داند، پس مي‌داند كه انسان در زمين سير مي‌كند، نه بر زمين. يعني اينکه انسان اگر حتي با پاي پياده هم بر روي زمين راه برود، او باز هم در زمين يعني در وسط آن ميان غلاف جوي كه جزئي از زمين است و بر روي سطح آن که جزء ديگري از آن مي‌باشد، حركت مي‌كند.

اين چنين است كه ما مي‌توانيم دقّت تعبير قرآني را فقط در محدوده‌ی يك حرف ملاحظه كنيم. و از آنجا كه كلام خداي سبحان بايد در منتهاي دقّت باشد، بناءً ما نمي‌توانيم حتي يك حرف زائد و بي‌معني را در قرآن پيدا كنيم. و نه حتي يك كلمه‌ی مترادف را. و اينجاست كه ملاحظه مي‌كنيم يكي از بزرگترين معجزات قرآن بعد از گذشت چهارده قرن فقط در يك حرف تمثيل مي‌شود. در حرف «في» و تفاوت معنايي اي كه با لفظ «علي» دارد. تفاوتي كه در مقياس‌ها و معادلات علمي، دنيايي از معاني را با خود به همراه مي‌كشد.

اعجازي ديگر در عالم نباتات

و تا در زمين سير مي‌كنيم، پس با گلگشتي ديگر در اوجناي حرف «في» به تماشاي اعجاز علمي آيه‌ی 4 از سوره‌ی مباركه‌ی «رعد» مي‌نشينيم:

ما به ديدن مزارع و بوستانهاي زمين رفته و عموماً بر سطح زمين، درختان و نباتات مختلفي را مي‌بينيم. ولي آيا يكي از ما روزي در باره‌ی معجزه آفرينش اين نباتاتي كه هر روز و هر لحظه آنها را مي‌بينيم، انديشيده است؟

مي‌دانيم كه نباتات، از راه ريشه‌هاي بسيار باريك و ظريف رشته‌مانند خود تغذيه مي‌كنند، ريشه‌هايي كه در زمين فرو مي‌روند تا عناصر و مواد غذايي خود را كه سبب رشد و نمو و نهايتاً ثمردهي آنان مي‌شود از آن برگيرند. اما آيا مكانيزم تغذيه‌ی اين درختان و نباتات چگونه است؟

دانشمندان مي‌گويند: غذا از ريشه هاي نباتات به ساقه­ها و از ساقه‌ها به برگ‌ها و ميوه‌ها مي‌دود تا آنها را از مواد لازم و مورد نيازشان بهره‌مند گرداند. اين عمليه توسط آنچه كه به نام فشار اسموزي يا تئوري موسوم به «لوله‌هاي موي‌رگ مانند» ناميده مي‌شود، انجام مي‌گيرد. دانشمندان بر صحت نظريّهء‌شان چنين استدلال مي‌كنند كه اگر ما ظرف بزرگي از آب را آورده و در آن چند لوله‌ی مويي قرار بدهيم، خواهيم ديد كه آب در آن لوله‌ها بالا مي‌رود. پس پرچمداران عرصه‌ی دانش بدينگونه مي‌خواهند تا به ما بفهمانند كه اين عمليه، صرفاً عمليه‌ی ميخانيكيّت غذا مي‌باشد بي‌آنکه آيات خلقت و اعجاز آفريننده، درآن نقشي داشته باشد.

اما ما مي‌گوييم: برعكس، اين اعجاز آفريننده است كه همه نقش‌ها را بازي مي‌كند، زيرا تفسير علمي فوق در باره‌ی چگونگي تغذيه‌ی نباتات فقط يك امر را روشن ساخته، در حالي كه امور بسيار ديگري از معرض ديد آن پنهان مانده است. و اساساً قياس صعود آب در لوله‌ها با تغذيه‌ی نباتات از ريشه‌ها، قياس مع الفارقي است، زيرا اين درست است كه در آزمايش فوق، آب عملاً در اين لوله‌هاي موي مانند بالا مي‌رود، اما در اين عمله صعود آب با همه‌ی محتويات آن انجام مي‌گيرد، زيرا لوله‌هاي موي مانند آزمايشگاهي، در ميان عناصر مختلفه‌ی آب هيچ فرق و تمييزي نمي‌گذارند كه يك عنصر را انتخاب نموده و عنصر ديگري را فروگذارند. در حالي كه نباتات اين چنين نيستند و قضيه در آنها كاملاً فرق مي‌كند، زيرا غذاي موجود در زمين با عناصر مختلفه‌ی خود يك واحد متجانسي است، ليكن ما مي‌بينيم كه هر گياه، يا هر درختي، فقط آن چيزي را از اين غذاي متجانس بر مي‌گيرد كه با ميوه و محصول آن متناسب است. يعني اينکه اشجار و گياهان مختلفه، عناصر خاص مورد نيازشان را از ميان عمه‌ی عناصر ديگر با دقّتي بي‌مانند انتخاب مي‌كنند و به بقيه‌ی عناصر كاري نداشته و از گرفتن آنها صرف نظر مي­نمايند.

از اين جهت است كه ما مي‌بينيم چند گونه‌ی گياهي از نباتات در يك محل واحد كشت مي‌شوند، از يك منبع واحد هم آب مي‌خورند، اما هر ميوه و محصولي از آنها شكل، طعم، رنگ، بوي و حجم كاملاً متمايز و جداگانه‌ی خود را داراست. مشاهده مي‌كنيم كه اين يكي شيرين است و آن يكي تلخ، اين يكي كوچك است و آن يكي بزرگ، اين يكي به رنگ قرمز است، آن يكي به رنگ زرد و آن ديگر به رنگ سفيد، اين يكي بويي تند وزننده دارد اما آن يكي اصلاً داراي بويي معين نيست، اشكال و الوان مختلفه و رنگارنگ به هزاران گونه و ده‌ها هزار نوع. پس هر گياه يا درختي ازا ين گياهان يا درختان، فقط همان عناصري را از زمين برمي‌گيرند كه با ساختمان دقيق آنها متناسب است. با تمام تفاصيل و جزئيات اين كار كه اصلاً خود دنيايي است عظيم.

مثلاً شما درخت سيب را مي‌بينيد كه ميوه‌ی آن شيرين است و بوي آن هم مطبوع و گيرا. در كنار آن درخت ليمو طعمي ترش دارد و در كنار ليمو، گياه حنظل داراي ميوه تلخ و زهرآگين است. ميوه‌يي است كه آن را مي‌خوريم و آنچه را كه در داخل آن است به دور مي‌اندازيم، مانند زردآلو و آلو و خرما، و ميوه‌يي است كه پوست آن را مي‌كنيم و به دور مي‌افكنيم و فقط آنچه را كه در داخل آن است مي­خوريم، مانند پرتقال و كيوي. و ميوه‌يي است كه داراي پوست بسيار نازكي است، مانند آلوچه. و ميوه‌يي است كه پوست آن خشك و قوي است كه نمي‌تتوانيم آن را با دست خود بركنيم، چون جوز، بادام، فندق و جوز هندي. ميوه‌يي است كه صلاحيت ذخيره‌سازي براي ماه‌هاي طولاني را داراست، چون جوز و بادام.

و مي‌توانيم همين طور در مورد خواص انواع ميوه‌‌جات مختله‌يي كه درختان آنها را مي‌رويانند تا سالها سخن بگوييم. ليكن قبل از آنکه اين رشته‌ی بي‌سرانجام را پي گيريم و اين سفره دراز دامن را بيشتر بگسترانيم، بهترا ست كه آيه‌ی كريمه 4 از سوره‌ی «رعد» را مرور نماييم كه حق ­تعالي در آن مي‌فرمايد:

﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ قِطَعٞ مُّتَجَٰوِرَٰتٞ وَجَنَّٰتٞ مِّنۡ أَعۡنَٰبٖ وَزَرۡعٞ وَنَخِيلٞ صِنۡوَانٞ وَغَيۡرُ صِنۡوَانٖ يُسۡقَىٰ بِمَآءٖ وَٰحِدٖ وَنُفَضِّلُ بَعۡضَهَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلۡأُكُلِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ٤﴾ [لرعد: 4].

«و در زمين قطعاتي است كنار هم و باغ‌هاي از انگور و كشتزارها و درختان خرما، چه از يك ريشه و چه از غير يك ريشه، كه با يك آب سيراب مي‌گردند (و با اين همه) برخي از آنها را در ميوه (از حيث مزه و نوع و كيفيت) بر برخي ديگر برتري مي‌دهيم. بي‌گمان در اين (امر نيز) براي مردمي كه تعقل ميكنند دلايل (روشني) است».

ولي ما انسان‌هاي غافل و حقيقت‌گريز بر اين چمنزار الهي در تمام نقاط و گوشه و كنار زمين مي‌گذريم و اين همه آيات و معجزات را مي‌بينيم اما باز هم از خود سؤال مي‌كنيم: كجاست دلائل مادي بر آفرينندگي پروردگار؟ اين معجزات عظيم الهي را مي‌خوانيم و انگار كه اصلاً حقيقتي را نخوانده و آيتي را نشنيده‌ايم. پس پاك هستي اي پروردگار متعال که مي‌گويي:

﴿وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٤﴾ [الأنعام: 4].

«و هيچ نشانه‌يي از نشانه‌هاي پروردگارشان به سوي‌شان نمي‌ايد، مگر آنکه از آن روي برمي‌تابند».

و راست گفته‌اي اي خداي عظيم كه فرموده‌اي:

﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧﴾ [عبس: 17].

«كشته باد انسان، چه ناسپاس است!».

﴿ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ﴾ [النور: 40].

باز هم در گلگشت﴿سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ از باغ و چمنزارها و نظاره‌ی جلوه‌هايي از اعجاز قدرت الهي در آنها، به عمق درياها مي‌رويم و همراه با «علم جيولوجي دريا» دربرابر اعجاز علمي آيه‌ی 40 از سوره‌ی مباركه‌ی «نور» درنگ مي‌كنيم كه مي‌گويد:

﴿أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ [النور: 40].

«يا كارهاي‌شان مانند تاريكی‌هايي است كه در دريايي ژرف است، كه موجي آن را مي‌پوشاند وروي آن موجي ديگر است و بالاي آن ابري است تاريكیهايي است كه بعضي بر روي بعضي قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بيرون آورد، مشكل آن را ببيند و خدا به هر كس نوري نداده باشد، او را هيچ نوري نيست».

وقتي اين آيات براي پروفيسر «دورگاروا» استاد علم جيولوجي دريا تلاوت گرديد، نام برده مبهوت شد و گفت:

انسان در گذشته بدون استخدام آلات و ابزار، قادر به غواصي بيشتر از بيست متر در عمق آب نبود، ولي ما امروز مي‌توانيم با بهره‌گيري از آلات و ابزار جديد به اعماق درياها فرو رويم و وقتي در اين غواصي به عمق دوصد متري آب مي‌رسيم، با تاريكیهاي بسيار سختي رو به رو مي‌شويم.

آيه‌ی كريمه مي‌گويد: «بحر لجي ـ درياي ژرف» و اينك اكتشافات علمي در اعماق درياها، براي ما از اين فرموده‌ی خداي متعال: ﴿ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ﴾ تاريكی‌هايي كه بعضي بر روي بعضي قرار گرفته است تصويري دقيق ارائه مي‌كنند.

بر اساس رهيافت‌هاي علم، رنگها داراي هفت طيف‌اند كه از آن جمله است: قرمز، زرد، آبي، سبز، بنفشه اي و غيره. اما وقتي ما در اعماق دريا فرو مي‌رويم، اين طيفها يكي بعد از ديگري ناپديد مي‌شوند و با ناپديدشدن هر رنگ، بر حجم و ضخامت تاريكي دريا نيز افزوده مي‌شود.

اولين رنگي كه ناپديد مي‌شود رنگ قرمز است، پس از آن رنگ پرتقالي است، پس از آن رنگ زرد است و آخرين رنگي كه در عمق دوصد متري آب ناپديد مي‌شود، رنگ آبي است. و در اينجاست كه ما با افزايش متوالي ظلمت، به تاريكي كامل مي‌رسيم.

اما در باره‌ی اين فرموده‌ی خداي متعال: ﴿مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ﴾ «موجي آن را مي‌پوشاند كه بر روي آن موج ديگري است» بايد گفت: علم اين حقيقت را ثابت نموده است كه فاصله‌ی ميان بخش عميق دريا و بخش بالايي آن پر از امواج است. پس گو اينکه در اينجا بر لبه‌گاه بخش عميق و نهايت تاريك دريا نيز امواجي وجود دارد كه ما آن را نمي‌بينيم و ما تنها امواجي را كه برسطح بحر وجود دارند مي‌بينيم. بناءً اين تعبير كه در دريا موجي است و بر بالاي آن موجي ديگر قرار دارد، از نظر علمي تعبير بسيار دقيقي است كه امروزه اين حقيقت، با ابزارهاي علم تثبيت گرديده است.

از اين جهت است كه پروفيسر دورگاوا در نهايت با فروتني و اذعان كاملي كه از دقّت و تأمّل در اين آيات به وي دست داده بود گفت: قطعاً ممكن نيست كه اين آيات از علم بشري برخاسته باشد.

﴿وَٱلۡجِبَالَ أَوۡتَادٗا ٧﴾ [النبأ: 6-7].

علم جديد امروزه بر اين امر تأكيد مي‌گذارد كه كوه‌ها داراي ريشه‌هايي در عمق زمين هستند. حقيقت علميي كه قبلاً شناخته‌شده نبود، زيرا در تمام نقشه‌هاي جغرافيايي، كوه‌ها بدون ريشه‌هايي كه در درون زمين امتداد يافته باشند نشان داده مي‌شدند. اما ابزارهاي علمي اخيراً تصاويري از كوه‌ها را به دست داده است كه آنهارا داراي ميخ‌ها يا اهرمهاي داخلي نشان مي‌دهد. نقش اين ميخ‌ها، استحكام‌بخشيدن به كوه‌هاست كه دانشمندان آنها را ريشه مي‌نامند و اين ريشه‌ها تا اعماق بسيار زيادي امتداد پيدا مي‌كنند. و اينچنين است كه اعجاز آيات كريمه‌ی 6 و 7 از سوره‌ی «نبأ» روشن مي‌شود:

﴿أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ مِهَٰدٗا ٦ وَٱلۡجِبَالَ أَوۡتَادٗا ٧﴾ [النبأ: 6-7].

«آيا زمين را گهواره‌يي نگردانيديم؟ و كوه‌ها را چون ميخ‌هايي نگذاشتيم؟».

فرودين منطقه‌ی زمين

سپس حقيقت علمي ـ تاريخي ديگري در آيت مباركه‌ی 1 ـ 3 از سوره‌ی «روم» تجلي مي‌يابد:

﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الروم: 1-3].

«الف. لام. ميم. روميان در فرودترين سرزمين شكست خوردند».

كلمه‌ی «أدني» از ديدگاه بعضي از مفسران قديم چنين تفسير شده است: يعني سرزميني كه ميدان شكست روميان در برابر امپراطوري فارس قرار گرفته، به سرزمين اعراب نزديك است، زيرا آن نبرد در نزديك بيت‌المقدس رونما گرديد. اما نقشه‌هاي ژيولوژيكي كه اخيراً به وسيله‌ی اقمار مصنوعي به دست آمده است منطقه‌يي را كه صحنه‌ی جنگ ميان روميان و فارسيان قرار گرفته است ازنظر چغري و گَودي در پايين‌ترين سطح ممكن زمين نشان مي‌دهد و كلمه‌ی «أدني» هم دقيقاً به معني مكان چغري و پستي است.

بگذريم از اينکه آيه‌ی كريمه بيانگر يكي از پيشگويیها (نبوءات) قرآني است كه پيروزي مجدد روميان در ظرف چند سال بر فارسيان را اعلام مي‌دارد و اين اخبار هم دقيقا به تحقق مي­انجامد.

البته خود اين، معجزه‌ی ديگري است كه ميدان ديگري دارد و آن ميدان عبارت از معجزات قرآن در عرصه‌ی تاريخي با إخبار از امور غيبي است. و چون اين كتاب تنها به بعد اعجاز علمي قرآن كريم پرداخته و وارد ابعاد ديگر اعجازي آن نشده‌است بنا براين از طرح مبحث معجزات غيبي قرآن كريم در اين كتاب معذوريم.

استخوان‌هاي انسان

قرآن كريم به هيكل استخواني انسان اهتمام و عنايت بليغي نشان داده و از اين حقيقت كه كالبد استخواني، اصل و قاعده‌ی ساختمان وجود انسان را تشكيل مي‌دهد در بيشتر از يك سوره سخن گفته است. مثلاً در آيه‌ی 14 سوره‌ی «مؤمنون» مي‌خوانيم: ﴿فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ [المؤمنون: 14].

«بعداً استخوانها را با گوشتي پوشانديم، آنگاه (جنين را در) آفرينشي ديگر پديد آورديم، آفرين باد بر خداي بهترين آفريننده».

بنابراين استخوان‌ها محافظ وجود انسان اند و هم از اين روي است كه استخوان‌ها قاعده‌ی رستاخيز مجدد انسان‌ نيز به شمار مي‌روند. چنانکه در آيه‌ی 78 از سوره‌ی «يس» مي‌­خوانيم:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ٧٨﴾ [یس: 78].

«و براي ما مَثلي آورد و آفرينش خود را فراموش كرد؟ گفت: چه كسي اين استخوان‌ها را كه چنين پوسيده‌است، زندگي (مجدد) مي‌بخشد؟».

و در آيه‌ی 98 سوره‌ی «إسراء» مي‌­خوانيم:

﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدًا﴾ [الإسراء: 98].

«و كافران گفتند: آيا ما وقتي استخوان و خاك شديم، باز در آفرينش جديدي برانگيخته خواهيم شد».

و در آيه‌ی 3 از سوره‌ی «قيامت» مي‌­خوانيم:

﴿أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجۡمَعَ عِظَامَهُۥ ٣﴾ [القیامة: 3].

«آيا انسان مي‌پندارد كه هرگز استخوانهاي وي را جمع نخواهيم كرد؟».

بنا براين، از منظر قرآن گردآوردن و زنده‌ساختن استخوانها، مفيد اعاده‌ی تكوين و تجديد بناي انسان است.

اكنون بايد ديد كه موضع علم جديد در باره‌ی آنچه كه قرآن كريم گفته است چيست؟

علم «نژادشناسي بشري» مي‌گويد: استخوانها موجودات ناطقي اند كه نه تنها از تسلسل تاريخي حيات انساني به درستي سخن مي‌گويند بلكه حتي آنچه را كه يك انسان در زندگي و بعد از مرگ خويش با آن روبه رو مي‌شود، بازگو مي‌نمايند.

هيكل يا ساختمان استخواني انسان در زندگي و بعد از مرگش نيز، جنسيت صاحب خود و همچنان سن، تبار و نژاد وي را مشخص مي‌سازند. يا اگر چنانکه در ميان پدر و مادر شخص يا پدر بزرگ و مادر بزرگش از نظر نژادي خلطيتي به وجود آمده باشد، بررسي روي استخوانها از اين راز نيز پرده برمي‌دارد.

استخوانها همچنين عمر دقيق انسان، امراضي را كه با آنها رو به رو شده است و عامل مرگش را نيز مشخص مي‌سازند. به عبارتي ديگر، استخوانها پاسخ هر آنچه را كه ممكن است به فكر هر سؤال كننده‌يي در باره‌ی اوصاف و ويژگي هاي يك انسان خطور كند، به بسيار سادگي ارائه مي­نمايند.

از همين روي است كه درعلم تشريح (اناتومي)، نه تنها استخوانها موقعيت و اهميت بس شاياني را احراز نموده‌اند بكله حتي استخوانها به دانشمندان باستان‌شناس كمك كرده‌اند تا بتوانند با بررسي علمي روي استخوانها، تاريخ تمدنهاي بشري، تاريخ و تحولات در نژادهاي بشر و تطوّري را كه كائنات با آن رو به رو شده است را به كاوش گيرند. همينگونه دستگاه استخواني انسان، به دانشمنداني كه دست اندركار مبارزه با جرايم جنايي مي­باشند كمك كرده است تا با يك نظر اندازي بر استخوانهاي مردگان به علل مرگ و ميرها و حوادث قتل‌ها پي ببرند.

همچنان دانش تبارشناسي مي‌گويد: بي‌گمان شناخت يك موجود و شناخت تاريخ آن از راه بررسي استخوانها، از ساده‌ترين امور است. مثلاً جمجمه‌ی انسان افريقايي دراز و پهن، فاصله‌ی دو چشمش دور و بازوهايش از دو ساقش نسبتاً درازتر اند. بدينسان بسيار سهل است كه نژاد صاحب استخوان واينکه او رنگين پوست است يا سفيدپوست يا دورگه، و كلاً همه چيز در اين زمينه را دقيقاً تشخيص داد.

پس از شناخت اصل و نژاد صاحب هيكل استخواني، آيا آگاهي از جنسيّت وي نيز كه مرد يا زن است، با كاوش روي استخوانها ممكن است؟ البته بعد از آنکه نشانه‌هاي ظاهري مشخص كننده‌ی مردانگي يا زنانگي وي كاملاً از ميان رفت؟

علم جديد در اين رابطه نيز مي‌گويد: شناخت جنسيّت از ساده‌ترين كارهاي يك كارشناس و متخصص امور استخوان مي­باشد و فقط جمجمه‌ی يك انسان مي­تواند جنسيّت وي را معرفي كند، زيرا اتساع جمجمه‌ی مرد از اتساع جمجمه‌ی زن بيشتر است. همين طور لبه‌ی استخواني ابروها در مرد نسبت به زن برآمده‌تر مي‌باشد. از ديگر علائم فارقه اتساع بيشتر استخوانهاي لگن خاصره‌ی زن نسبت به مرد مي­باشد و كلّا هيكل استخواني زن ظريفتر و زيباتر از هيكل استخواني مرد مي­باشد.

بنابراين، با يك نگاه اجمالي به هيكل استخواني انسان، مي‌توان به اين امر پي برد كه آن هيكل به زن مربوط است يا به مرد.

اما در مورد اوصاف تفصيلي استخوان نيز بايد گفت: در اينجا علايم و نشانه‌هايي وجود دارد كه از اين راز نيز پرده برمي‌دارد. مثلاً طول استخوان ران، درازاي قامت مرد را مشخص مي­كند، به اين ترتيب كه درازاي استخواني ران را در (1.88) ضرب نموده و رقم (306 و 81) سانتي متر را بر حاصل ضرب مي‌افزاييم تا طول قامت يك مرد مرده را مشخص كنيم. اما طول قامت زن عبارت از طول استخوان ران وي ضرب در (945 و 1) كه رقم (844 و 72) سانتي‌متر را بر حاصل ضرب مي­افزاييم.

و چنين است كه استخوانها از اصل و نژاد انسان، نوعيت، جنسيت و ديگر اوصاف وي پرده برمي‌دارند.

اما در مورد تشخيص سن بايد گفت كه دانش اناتومي اين راز را از همه‌ی رازهاي ديگر به شيوه‌ی ساده‌تري مكشوف ساخته است، زيرا هم دندانها، مراكز و حلقات آنها و درجه‌ی رشد و نموّ اين مراكز، سن انسان را به طور قاطع مشخص مي‌سازند و هم فواصل استخوانهاي سر و چگونگي ساختمان آن و همين طور ساختار كلي استخوان بندي انسان، عمر وي را دقيقاً معرفي مي‌نمايند.

و سر انجام اين امر روشن شده است كه استخوانها به تنهايي و بدون كمك ساير اعضاي جسم مي‌توانند ويژگیهاي هويتي يك انسان را در قبرش تا هزاران سال حفظ نمايند. و دانشمندان از اين طريق توانسته اند تاريخ زندگي‌ قدما را تدوين نموده، داستانهاي زندگي شان را در فرازهاي عمرشان به رشته‌ی تحرير در آورند. از اين روي، استخوانها امروزه، مشكلات و پرابلم‌هاي عديده‌يي را كه بر محور وراثت و نزديكي نسبي انسانها به همديگر وجود دارد، نيز حل نموده اند.

دانشمند روسي «أ. بوزينا» تحت عنوان «سخني با اسلاف ‌مان» مي‌نويسد:

«در روند پرداختن به عمليه‌ی بازسازي و ترميم كاتدرائيه‌ی «سانت صوفيا» در شهر «كييف» تابوتي بازگشايي شد، مرمرين و مزين به نقش و نگارهاي تزئينيي. عقيده بر آن بود كه اين تابوت، استخوانهاي درهم فروريخته‌ی امير «ياروسلاف» حكيم، واضع اولين مجموعه‌ی قوانين مدون «حق روسي» را در خود حمل مي‌كند. مگر مستحيل بود كه با اطمينان بشود گفت كه اين استخوانهاي پوسيده از آن وي است، زيرا تابوت ياد شده چندين بار باز و بسته شده و از جاي خود انتقال داده شده بود. ولي اين امر مانع از آن نگرديد كه بعد از گذشت ده قرن، باز هم براي اطمينان از شناخت شخصيت صاحب اين استخوانهاي مدفون درتابوت مرمرين، اقدامي مجدد صورت نگيرد. سرانجام اين عمليه با مهارت تمام به دست «دمتري روخين» عضو اكادمي علوم طبي روسيه انجام گرفت. روخين با دلايلي كه اصلاً جاي هيچگونه شكي را در زمينه باقي نمي‌گذاشت، ثابت كرد كه آن تابوت آخرين اقامتگاه امير «ياروسلاف» بوده است.

آري، و داستانها پيرامون اين وقايع، بيش از آن است كه در حوصله‌ی اين كتاب بگنجد. همچنان ابعاد و جزئيات اين علم، وسيع‌تر از آن است كه بتوان براي آن در اينجا محلي را باز كرد. و چنين است كه علم بعد از گذشت قرنها خود را به تفسير آنچه كه قرآن كريم در اين رابطه مطرح نموده است، نزديك مي‌نمايد.

همين طور قرآن كريم يك هزار و چهار صد سال قبل از آن که علم به خود بجنبد، از زنده ‌بودن استخوانها و اهميت آنها در انجام وظايف انسان سخن گفته است، زيرا علوم بشري در گذشته استخوانها را ستونهاي سخت و فاقد حياتي كه فقط براي حفظ توازن و تركيب اندامهاي جسم آفريده شده‌اند، مي‌پنداشتند. در حالي كه قرآن مقرر مي‌دارد كه قضيه بسيار مهمتر از اينهاست، زيرا آيه‌ی 4 از سوره‌ی «مريم» مي‌گويد: سيدنا زكريا از پروردگار خود خواست كه به رغم يائسه بودن زنش و سستي استخوان‌هاي خودش، به وي فرزندي عنايت نمايد: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا ٤﴾ [مریم: 4].

«گفت: پروردگارا! من استخوان‌هايم سست گرديده و موي سرم از پيري سفيد گشته است. اي پروردگارا! اما من هرگز در دعاي تو نااميد نبوده‌ام!».

ملاحظه مي‌كنيم كه قرآن كريم رابطه‌ی ميان استخوان را با تولد فرزند مطرح مي‌كند. و بعد از اين است كه علم جديد مي‌آيد تا اين حقيقت قرآني را با ابزارهاي خود نشان دهد.

«ج. راتكليف» مي‌گويد: «با انكشاف بررسی‌هاي طبي در عصر جديد، پژوهشگران از اسرار زنده‌بودن استخوانها آگاه گرديدند، بعد از آنکه تا همين اواخر آنها را اشياي جامد و غير زنده‌يي مي‌پنداشتند».

بلي، علم اخيراً به اين نتيجه رسيده است كه استخوانها وظايف حياتي بس مهمي را بر عهده دارند كه حيات انسان بر آنها متوقف مي­باشد، زيرا نه تنها استخوانها حاوي همان عناصري‌اند كه جسم انسان بدان نياز دارد بلكه آنها عمليه‌ی توزيع اين مواد حياتي را نيز به گونه‌يي تنظيم مي‌نمايند كه سيستمهاي وجود از جمله ضربان قلب و حركات عضلات بدان دقيقاً عيار مي­شود. همين طور استخوان‌ها درطول دوران زندگي انسان توليد كننده‌ی كرويات سرخ و سفيد خون مي‌باشند و كافي است بدانيم كه در هر دقيقه نزديك به (180) ميليون از كرويات سرخ خون انسان مي‌ميرند كه استخوانها بايد به فوريت آنها را تعويض نمايند. همين طور، استخوانها به عنوان ذخيره‌گاههاي مواد غذايي زائد از نياز بدن انسان مي‌باشند تا بدن در هنگام نياز، از آنها بهره‌برداري نمايد.

چنانکه علم اخيراً روشن ساخته است كه وضعيت استخوانها بر دستگاه عصبي انسان نيز تأثير مستقيم دارد و هم از اين روي است كه استخوانها بر توانمندي انسان در تكثير اولاد نيز مستقيماً دخيل مي‌باشند. يعني همان چيزي كه قرآن كريم در آيه‌ی فوق صراحتاً آن را مطرح نموده است.

«كتاراكتا»

چشم انسان به بيماری‌هاي بسياري مصاب مي‌شود كه از آن جمله بعضي از آنها عارضه‌هاي بسيط، اما بعضي ديگر عوارضي خطير و بس مهم هستند. اين امراض خطير در دو بيماري شايع كه عبارت از بيماري «گلوكاما» يا آب سياه و «كتاراكتا» يا آب سفيد است تمثيل مي‌شوند. اين بيماري ماده‌ی شفاف عدسيه‌ی چشم را به ماده‌ی سفيد تيره‌يي مبدل مي‌سازد. درست همانند سفيده‌ی تخم مرغ قبل و بعد از پخته‌شدن آن، سفيده‌ی مايع تخم مرغ قبل از پختن آن شفاف و زلال است، اما همين كه در آب جوش افكنده شود، زلاليّت آن به رنگ سفيد تيره‌ی غليظي مبدل مي‌گردد.

عامل بيماري گلوكوما معمولاً پيري است. اما در بيماري آب سفيد يا كتراكتا، فقط پيري عامل آن نبوده بلكه علم طب در عصر حاضر اثبات كرده است كه در ضمن اسباب و علل اين بيماري، يكي هم بالارفتن فشار خون، بسياري گريه و اندوه و اضطرابات و تشوشات روحي و رواني است.

علايم اين بيماري در آغاز همان ضعف ديد است كه رفته رفته بيشتر شده و به تدريج سفيديي در عدسيه‌ی چشم به ظهور مي‌رسد و چون اين سفيدي فراگير شد، ديد انسان ديگر تماماً از بين مي‌رود.

علم طب تا اواخر قرن نزدهم بر اين پندار بود كه علت اين بيماري نزول ماده‌ی سيال سفيدي است كه از مغز انسان سرازير گرديده و در پشت عدسيه‌ی چشم وي جاي مي‌گيرد و لذا مانع ديد وي گرديده و او را به كوري مبتلا مي‌گرداند. از اين جهت اين مرض را به نام «كتاراكتا» يا «آب مرواريد» ناميده‌اند.

عجيب اين است كه قرآن كريم چهارده قرن قبل در سوره‌ی «يوسف» اعراض اين مرض را توضيح داده و در آيه‌ی 84 از اين سوره، در باره‌ی حضرت يعقوب مي‌گويد:

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبۡيَضَّتۡ عَيۡنَاهُ مِنَ ٱلۡحُزۡنِ فَهُوَ كَظِيمٞ ٨٤﴾ [یوسف: 84].

«و از آنان روي‌گردانيد و گفت: اي دريغ بر يوسف، و در حالي كه اندوه خود را فرومي‌خورد، چشمانش از اندوه سپيد گرديد».

اما آيه‌ی 93 از همين سوره توضيح مي‌دهد كه چگونه سيدنا يوسف با افگندن پيراهنش بر رخساره‌ی پدر، در جهت درمان وي كوشيد:

﴿ٱذۡهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلۡقُوهُ عَلَىٰ وَجۡهِ أَبِي يَأۡتِ بَصِيرٗا﴾ [یوسف: 93].

«اين پيراهن مرا ببريد و آن را بر چهره‌ی پدرم بيفكنيد تا بيان شود».

آري، بعد از آنکه حضرت يعقوب احساس كرد كه فرزندش يوسف زنده و سلامت است، غم و اندوه عميق وي برطرف گرديده فشارخون وي پايين آمد و حالتي از سعادت و شادماني بر وي مستولي گرديد. درست در اين هنگام بود كه بينايي وي مجدداً به وي باز گشت، چنانکه آيه‌ی 96 اين سوره مي‌گويد:

﴿فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗا﴾ [یوسف: 96].

«و چون مژده‌رسان آمد، آن پيراهن را بر چهره‌ی او انداخت، پس بينا گرديد».

و اين چنين است كه قرآن كريم قرنها قبل، اعراض اين بيماري را توصيف نموده، اسباب و عللش را روشن مي‌سازد و نهايتاً روش درمان آن را نيز بازگو مي‌نمايد. بيماريي ‌كه بالارفتن فشار خون به علت حزن و اندوه بسيار، سبب آن مي‌شود و پايين‌آمدن فشار خون بر اثر خوشحالي و سرور نيز آن را از بين مي­برد.

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِ﴾ [البقرة: 222].

اعراب جاهلي عادت ماهيانه‌ی زن را يك نوع افراز داخلي بدن وي دانسته و بيشتر از اين در باره‌ی آن معلوماتي نداشتند. پس براي آنکه نسبت به اين موضوع آگاهي بيشتر كسب كنند، از رسول خدا در باره‌ی آن سؤال نمودند. همان بود كه آيه‌ی 222 از سوره‌ی »بقره» نازل شد و با دستور كناره‌گيري از زنان درمدت حيض، روشن ساخت كه حيض يك نوع ناراحتي و رنجي براي زنان است:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ٢٢٢﴾ [البقرة: 222].

«از تو در باره‌ی عادت ماهيانه زنان مي‌پرسند. بگو: آن رنج و ناراحتيي است، پس در هنگام عادت از آميزش با زنان كناره‌گيري كنيد، و به آنان نزديك نشويد تا پاك شوند».

اما حكمت و حقيقت علمي اين آيه‌ی مباركه فقط آنگاه روشن شد كه طب وقايوي به پيشرفت‌هايي نايل آمد.

طبيب معروف مصري، مرحوم دكتور «عبدالعزيز اسماعيل» مي‌گويد: «حقيقت اين است كه افرازات جسم بر دو نوع اند، نوعي از آنها براي جسم مفيد فوايدي هستند، مانند افرازات غدد هاضمه، غده‌ی تناسلي و همه‌ی افرازات غدد داخليي كه كار دستگاه‌هاي مختلفه وجود و انساج آن را تنظيم مي‌نمايند. البته شكي نيست كه اين نوع از افرازات براي زندگي انسان ضروري مي‌باشند.

اما نوع ديگر، افرازاتي هستند كه افراز آنها در داخل جسم داراي هيچ فايده‌يي نبوده بلكه بر عكس، افراز آنها به خارج از جسم بسيار ضروري است، زيرا اين افرازات مواد زهريه‌يي هستند كه جسم بايد خود را از شر آنها نجات دهد و چنانچه در جسم باقي بمانند، به آن زياني بليغ مي‌رسانند. بلكه چه بسا كه به هلاكت انسان منجر گردند. نمونه‌ی اين افرازات عبارت است از پيشاب، مدفوع، عرق و خون قاعدگي.

علم طب مي‌گويد كه وقتي دختر متولد مي­شود، تخمدان وي حاوي حدود هفتاد هزار كيسه است كه هر كيسه حامل يك تخمك مي‌باشد. اين تخمك‌ها در سن بلوغ دختر به درجه‌ی نضج و پختگي خود مي‌رسند و سپس در هر نوبت از نوبت‌هاي عادت ماهيانه، يكي از اين تخمك‌ها رشد كرده و در يكي از ساعات ما بين روز چهاردهم و شانزدهم، يعني آغاز ميعاد حيض، از كيسه‌ی خود جدا مي‌شود و بعد از جداشدن از كيسه، ديواره‌هاي آن فرسايش پيدا نموده و در اثر پايين آمدن فشار داخلي آن، بعضي از موي‌رگ‌هاي دموي منفجر مي‌گردد و تخمك در داخل رحم به انتظار آنکه حيوان منوي آن را بارور گرداند، باقي مي‌ماند. در اينجاست كه به جاي تخمكي كه از كيسه‌ی حامل آن بيرون گرديده، سلول‌هاي جديدي در داخل آن كيسه شروع به تكثّر مي‌كنند كه داراي ماده زردرنگي هستند. پس اگر آن تخمك با حيوان مني مرد متحد نشد و باروري انجام نگرفت، در اين هنگام است كه آن جسم زردرنگ خود را درهم ‌كشيده و بر اثر اين انكماش، سلولهاي آن به جان همديگر مي­افتند كه در نتيجه غشاء باطني رحم كه داراي انساج بسياري است و موي‌رگهاي خون‌زاي زيادي دارد كه دائماً در حال احتقان به سر مي‌برند، پاره مي‌شود. سپس اين غشاء مخاطي از رحم فاصله مي‌گيرد كه بر اثر اين انفصال، موي‌رگها، خون‌ ريزي را آغاز مي‌كنند، خوني كه با افرازات غدد متمدد با افرازات آن جسم زردرنگ همراه است. و اينها در مجموع عناصر سازنده‌ی خون حيض اند.

آري، حكمت خداي اقتضا نمود كه اين افرازات از جسم زن خارج شوند، زيرا در غير آن از طريق تسمم براي وي كشنده تمام مي‌شدند. پس آيا حيض واقعاً ناراحتي و رنج نيست؟

اما قرآن كريم اولين كتابي است كه حكمت كناره‌گيري از آميزش با زنان در حال حيض را نيز با خلاصه نمودن آن در واژه‌ی «أذي» بيان نموده است.

البته علم جديد مي‌آيد تا در مقام توضيح اين حكمت چنين بگويد:

اعضاي تناسلي زن در اثناي حيض به علت افرازات غدد داخلي در حالت احتقان (انقباض و تجمع) و اعصاب و نيز در حالت اضطراب به سر مي‌برند كه اين حالت، با اعراض معين بيمارگونه‌يي چون سردرد و احساس كسالت در كل جسم همراه است. گاهي اين اعراض ازدياد يافته و به حدي شدت مي‌يابند كه به بيماري واقعي مبدل مي‌شوند. بنابراين، اختلاط و آميزش جنسي در اين حالت، زيانهاي بسياري را متوجّه زن ساخته و چه بسا كه مانع جريان خون حيض، يا عامل اضطراب عصبي وي گردند. چنانکه آميزش در اين مدت نيز، به التهاب اعضاي تناسلي زن مي‌انجامد كه گاهي ممكن است معالجه‌ی آن دشوار باشد، زيرا وضعيت زن در زمان حيض، وضعيت بيمارگونه‌ی غير عادي است. البته روشن است كه داكتر هم نمي‌تواند او را در اين مدت به درستي معاينه كند.

همچنان زيانهايي كه از آميزش با زن حائضه متوجّه مرد مي‌گردد، نيز روشن است. از آن جمله امراض التهابي سختي است كه ممكن است مرد به آن مبتلا گردد.

علم طب همچنان بر ضرورت غسل‌ زن بعد از حيض نيز تأكيد نهاده است. البته پس از آنکه قرآن كريم چهارده قرن قبل آن را مشروع گردانيد. اين از جنبه‌ی بهداشتي با هدف دورساختن پليدیها، ميكروبها و افرازات حاصل از حيض در بدن زن مي‌باشد. اما از نظر سايكالوژي نيز علم طب اين ضرورت را اثبات نموده است كه زن بايد پس از ختم ميعاد حيض، با بدني نظيف و آراسته در برابر مرد خويش ظاهر شده و با سرازير ساختن موجي از خوشحالي و سرور در روان وي، آثار بد مشاهدات او را از دوره‌ی قبل، از ساحه‌ی ذهنش بزدايد.

قرآن كريم همچنان ضرورت غسل جنابت را نيز مطرح نموده است، چنانکه در آيه‌ی 6 از سوره‌ی «مائده» مي‌گويد:

﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْ﴾ [المائدة: 6].

«چنانچه جنب بوديد پس خود را با غسل پاكيزه نماييد».

علم طب مي‌آيد تا بگويد: از آنجا كه عمليه‌ی مقاربت جنسي موجب به هم چسبيدن اجسام مرد و زن در بيشتر از يك موضع با همديگر مي‌شود، طبيعي است كه افرازات مختلفه از بدن آن دو در اثر اين عمل با هم درآميزد كه عدم شستن آنها به امراضي خطير و از آن جمله امراض جلدي منجر مي‌گردد. پس غسل بعد از عمليه‌ی آميزش يك امر حتمي است. چنانکه اين امر نيز ثابت گرديده است كه غسل پس از جنابت، عامل تحرك بيشتر دوران خون و نشاط اعصاب مي‌گردد.

و چنين است كه آيه‌ی كريمه فقط با چهار كلمه، اصول طب وقايوي و معالجوي را هر دو با هم يكجا نموده است.

و چنين است كه علم طب مي‌آيد تا هر چه را كه در اين عرصه گفته است و خواهد گفت، در راستاي تفسير علمي اين باب از قرآن كريم قرار دهد.

اتم و كوچك‌تر از آن

آنگاه كه در نيمه‌ی اول قرن بيست «اتم» كشف گرديد، دانشمندان بر اين پندار بوند كه اتم كوچكترين جزء ماده است كه از آن اجزاي كوچكتري منقسم نمي‌شوند.

اما قرآن كريم اين حقيقت را روشن ­ساخته است كه اتم كوچكترين جزء ماده نيست بلكه كوچكتر از اتم هم وجود دارد، جايي كه در آيه‌ی (3) از سوره‌ی «سبأ» مي‌گويد:

﴿لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾ [سبأ: 3].

«از خداوند هموزن ذره‌يي نه در آسمانها و نه در زمين پوشيده نيست، و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در كتابي روشن درج شده است».

همچنين در آيه‌ی 61 از سوره‌ی «يونس» مي‌فرمايد:

﴿...وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ٦١﴾ [یونس: 61].

«و وزن ذره‌يي در زمين و نه در آسمان از پروردگارت پوشيده نيست و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در كتابي روشن درج شده است».

البته تجزيه‌ی اتم به واحد‌هاي كوچكتر ـ همانگونه كه قرآن كريم بيان كرده است ـ علماً نيز آنگاه به ثبوت رسيد كه پژوهشگران كشف كردند، اتمها از ذرات كوچكتري تركيب يافته ‌اند كه عبارت از پروتونها، الكترون‌ها و نيوترونها مي‌باشند.

با پيشرفت علم در زمينه‌ی پژوهش اتم و تركيبات آن، بشر به نتايجي دست يافت كه عقلها را به حيرت در آورد، حيرت از چگونگي ساختار اين كائنات دقيق، نظام پيچيده‌يي كه بر آنها حكمفرماست و نهايتاً قدرت عظيمي كه در آنها نهفته مي‌باشد.

بررسی­ها نشان دادند كه هسته‌ی اتم حاوي (9/99) از وزن مجموعه‌ی شمسي است. در اينجا بود كه دانشمندان به اين حقيقت پي بردند كه «هسته» در «اتم» به مثابه‌ی «خورشيد» در «مجموعه‌ی شمسي» مي­باشد. همينگونه به ملاحظه رسيد كه چنانکه سيارات بر محور خورشيد مي‌چرخند، الكترونها نيز بر محور هسته‌ی اتم مي‌چرخند. بلكه حتي دقيق‌تر از آن نيز كشف گرديد و آن اينکه مسافت ميان الكترونها نسبت به قطر اتم، تماماً معادل با عين مسافت ميان سيارات و قطر مجموعه‌ی شمسي است.

توازن در همه چيز

و در اينجاست كه اعجاز علمي آيه‌ی 3 از سوره‌ی مباركه‌ی «ملك» و آياتي ديگر كه از توازن و هماهنگي بي‌مانند خلقت پروردگار سخن مي‌گويند بر ما مبرهن مي‌گردد:

﴿ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ٣﴾ [الملک: 3].

«همانکه هفت آسمان را طبقه به طبقه آفريد و در آفرينش آن خداي بخشايشگر، هيچگونه اختلاف و تفاوتي نمي‌بيني. باز بنگر، آيا خلل و نقصاني مي‌بيني؟».

«ثعلب» در تفسير قرطبي مي‌گويد: اصل تفاوت از فوت است و آن اين است كه چيزي از جايي ناديده گرفته شود و بر اثر ناديده‌گرفتن آن، خلل و اضطرابي به وجود آيد.

علامه «الوسي» در تفسير «روح الـمعاني» مي‌گويد: شما هيچگونه تفاوت، يعني اختلاف، ناهماهنگي و عدم تناسبي را ميان خلقت پروردگار نمي‌بينيد.

چنانکه آيه‌ی كريمه‌ی 2 از سوره‌ی «فرقان» نيز مي‌گويد:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ [الفرقان: 2].

«و هر چيزي را آفريد و بدان گونه كه در خور آن بود آن را به اندازه و ميزان (دقيق) آن اندازه‌گيري كرد».

و از آنجا كه اين توازن و همآهنگي فراگير تمام عرصه‌ی خلقت پروردگار مي­باشد بناءً در اين كتاب فقط به ذكر نمونه‌هايي از آن بسنده مي‌كنيم.

بحث كوچكترين ذره‌ی كائنات يعني «اتم» را در عنوان قبل باز كرديم.

اكنون علاوه مي­داريم كه توازن در نظام داخلي اتم، در واقع سند توازن در همه‌ی ذرات كائنات است، چه كائنات در كل مجموعه‌يي از اتمهاست.

اكنون بشر دريافته است كه در درون اتم پروتونها داراي بار الكتريسته‌ی مثبت و الكترونها داراي بار منفي هستند، در حالي كه نوترونها داراي باري متعادل مي‌باشند. اين خود نشان ‌دهنده‌ی حتمي ‌بودن توازن در ميان طبايع موجودات است، زيرا هر مثبتي در مقابل خود منفيي دارد و هر منفيي در برابر خود مثبتي را و در ميان اين دو است كه بار متعادل و متوازني ايجاد مي‌شود كه نه خود جذب ديگري شود و نه هم ديگري را جذب خود نمايد. بلكه در واقع نيروي تجاذب به وجود آمده از بار مثبت پروتون و بار منفي الكترون است كه الكترونها را وا مي‌دارد تا بر محور هسته‌ی اتم شناور گردند. درست همانند معادلات حسابيي كه دقيقاً در ميان نيروهاي جاذبه‌ی خورشيد و سيارات مجموعه‌ی خورشيدي حاكم است. حتي نيروي تجاذبي كه الكترونها را وا مي‌دارند تا در مدارهاي دايروي و بيضوي خود شناور باشند، خود همين نيروها هستند كه سيارات مجموعه‌ی شمسي را نيز وا مي‌دارند تا در مدارهاي معينه خود شناور گردند.

بيگمان ميزان نيروهاي ويرانگري كه از درهم شكستن اتم به وجود مي‌آيند ـ كه امروز بشر اين نيروها را در وجود بمب‌هاي اتمي مي‌بيند ـ در خورشيد به همان اندازه وجود دارد كه موازي با تعداد اتمهاي آن است. اين خود عامل پديدآمدن انرژي عظيم وبي حد و مرزي است كه خورشيد از گرما و نور به سوي طبيعت و انسان سرازير مي‌سازد، قضيه‌يي كه در شمار ادله‌ی قاطع بر قدرت و وحدانيت خداي قرار دارد.

«كميل فالاماريون» در حالي كه از مشاهده‌ی توازن و همآهنگي عظيم در گستره‌ی خلقت پروردگار متحير گرديده است مي‌گويد:

«بيگمان خداي در حقيقت هر چيز بر ما تجلي مي‌كند. پس او فقط شاهنشاهي نيست كه از بلنداي آسمانها بر ما حكومت كند، بلكه او نظامي است كه درمتن همه‌ی موجودات و همه‌ی حادثات، مسلّط و مراقب است. او هرگز در بهشتي پر از فرشتگان و نيكوكاران مقيم نيست، بلكه فضاي لايتناهي همه پر از وي مي­باشد. او در هر نقطه‌يي از فضا و در هر لحظه‌يي از زمان حضور دارد. پس اين نظام عام حاكم بر طبيعت و حكمت بالغه‌يي كه در همه چيز متجلي است، كلاً دليل بر آن است كه فقط قدرت مطلقه‌ی الهي، سامان دهنده‌ی نظم حقيقي و مصدر اصلي همه‌ی قوانين طبيعي و كافه‌ی اشكال و مظاهر آن مي‌باشد».

اما «هنري يوانكاري» كه يكي از بزرگترين دانشمندان رياضي‌دان است مي‌گويد: «قطعاً اين همآهنگي و نظمي كه در عالم متجلي است، ممكن نيست كه زائيده‌ی تصادف باشد».

اين شواهد همه مي‌روند تا در شعاع تفسير آيه‌ی كريمه‌ی: ﴿مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖ﴾ [الملک: 3].فريادگر اعجاز علمي قرآن كريم بوده باشند.

توازن محيّر العقول در كره‌ی زمين

به بيان يك نمونه‌ی ديگر از نمونه‌هاي توازن بي‌مانند در كائنات پروردگار اكتفا مي‌كنيم.

استاد وحيدالدين خان مؤلف كتاب عظيم «الإسلام يتحدي» با تكيه بر ره‌آوردهاي علم، پيرامون تفسير اعجاز علمي آيه‌ی كريمه‌ی 2 سوره‌ی «فرقان» و آيه‌ی كريمه‌ی 19 سوره‌ی «حِجر» از نظم محيرالعقول زمين سخن گفته، مي‌نويسد:

زمين مهمترين عالمي است كه ما آن را شناخته‌ايم، زيرا در آن احوال و اطواري را مي‌بينيم كه در هيچ جاي ديگري از اين كائنات بزرگ قادر به رؤيت آنها نگرديده‌ايم. در حالي كه زمين در ضخامت خود با ذره‌يي از اين كائنات عظيم الهي برابري كرده نمي‌تواند. پس چه عظيم است نظم و اعجاز خلقت در اين كائنات بزرگ!!.

از ‌باب نمونه به مواردي از نظم خارق‌العاده در همين سياره‌ی كوچك ما توجّه نماييد:

اگر حجم زمين كمتر و يا بيشتر از آنچه هم اكنون است مي‌بود، زندگي برروي آن محال بود. مثلاً اگر زمين در حجم كره‌ی ماه يعني به اندازه‌ی يك چهارم قطر فعلي آن مي‌بود، قوه‌ی جاذبه‌ی آن به يك ششم جاذبه‌ی فعلي كاهش مي‌يافت. در نتيجه زمين نمي‌توانست آب و هواي پيرامون خود را نگه دارد. چنانکه وضعيت در كره‌ی ماه اينچنين است كه نه آبي در آن وجود دارد و نه هم پوشش هواي­اي، كه البته دليل آن فقط ضعف قوه‌ی جاذبه در آن مي‌باشد.

از جهت ديگر پايين‌آمدن قوه‌ی جاذبه در زمين به اندازه‌ی قوه‌ی جاذبه در ماه، به بالارفتن درجه‌ی برودت هوا از طرف شب منجر مي‌گرديد، در حدي كه تمام اشياي موجود در زمين به انجماد كامل مي‌پيوست. به موازات آن درجه‌ی حرارت در روز تا بدانجا بالا مي­رفت كه تمام آنچه را برروي زمين است، پاك مي‌سوخت.

از سوي ديگر، نقص حجم زمين به مستواي حجم قمر، سبب آن مي­گرديد كه زمين مقادير بزرگي از آب را در خود نگه داشته نتواند، در حالي كه كثرت آب براي استمرار اعتدال موسمي در زمين، يك امر ضروري است. از اين جهت است كه يكي از دانشمندان اين وضع را به «گردونه‌ی بزرگ توازن ـ Great Balance Wheel» لقب داده‌است.

از نتايج ديگر كمبود حجم زمين به مستواي حجم قمر، بالارفتن پوشش هوايي زمين در فضا و سپس متلاشي شدن آن بود. چنين وضعي به بالارفتن درجه‌ی حرارت زمين تا نهايت معدل ممكن آن و سپس پايين آمدن آن تا پايين‌ترين درجات آن مي‌­انجاميد.

برعكس اگر قُطر زمين دوچند قُطر حاليه‌ی آن مي‌بود، نيروي جاذبه‌ی فعلي آن نيز به همان اندازه مضاعف مي‌گرديد و در اين حالت پوشش جوّي زمين -كه هم اكنون در فاصله‌ی پنجصد مايلي آن قرار دارد- پايين مي‌آمد. نتيجه‌ی اين وضعيت آن بود كه فشار هوا در هر اينچ مربع، از پانزده رطل به سي رطل مي­رسيد و اين فشاري است كه بدترين اثر را بر زندگي موجودات حيه مي‌گذارد.

همين طور اگر حجم زمين مثلاً به اندازه‌ی حجم كره‌ی خورشيد مي‌بود، قوه‌ی جاذبه‌ی كنوني آن يكصد و پنجاه برابر فعلي مضاعف مي‌گرديد و پوشش هوايي آن نيز به جاي پنجصد مايل، فقط به فاصله‌ی چهار مايلي زمين مي­رسيد و فشار جوّي به معدل يك تن در يك اينچ مربع ازدياد مي‌يافت. كه دراين وضعيت قطعاً پيدايش اجسام حيه بر روي زمين مستحيل بود. و اين از بُعد نظري به معني آن است كه وزن حيوان يك كيلويي در اثر غلظت هوا به پنجصد كيلو افزايش مي‌يافت. چنانکه حجم انسان به حد حجم يك موش بزرگ كم مي‌گرديد كه در اين حالت، موجوديت عقل در انسان مستحيل بود، زيرا وجود عقل در انسان به بافت‌هاي عصبي بسياري در جسم نيازمند است كه اين امر محقق نمي‌شود مگر آنگاه كه حجم جسم به مقدار معيني از رشد خود قرارداشته باشد.

ما انسانها ظاهراً بر روي زمين ايستاده‌ايم. ليكن صحيح‌تر آن است كه بگوييم: ما با پاهاي خود در آن معلق و بر سرهاي خود در آن افگنده‌ايم. براي توضيح اين امر بايد گفت: زمين در واقع مانند كره‌ی معلقي است كه انسان ساكن آن است. پس وضعيت بعضي از مردم نسبت به بعضي ديگر در اين كره‌ی معلق در فضا اين است كه مثلاً ساكنان امريكا در زير پاي ساكنان هند به سر مي‌برند و ساكنان هند در زير پاي ساكنان امريكا زندگي مي‌كنند، زيرا ما مي‌دانيم كه گردونه‌ی ما به جاي خود ثابت نيست، بلكه با سرعتي كه مقدار آن هزار مايل در ساعت است، حركت دوراني دارد. اين امر وضعيت ما را در سطح زمين همانند وضعيت يك سنگ ريزه‌ی نهاده شده بر كناره‌ی يك چرخ گاري كه با سرعت زيادي در حال چرخش باشد قرار مي‌دهد. سنگ­ريزه‌يي كه نزديك است سرعت حركت چرخ، آن را به فضاي بي‌نهايت پرتاب كند. اما زمين ما را به فضاي بي‌نهايت پرتاب نمي‌كند بلكه ما در آن بر قرار هستيم، چرا و چگونه؟

به اين دليل كه زمين از يك سو داراي قوه‌ی جاذبه‌ی غير عادي است كه با اين جاذبه همه چيز را به خود محكم مي‌بندد، و از سوي ديگر زمين داراي فشار هوا است. بناءً جاذبه‌ی زمين از يك­سو و فشار هوا از سوي ديگر، همچون دو تسمه‌ی قوي ما را به نسبت معيني بر روي زمين نگه مي‌دارند. يعني در واقع با اين دو تسمه‌ی محكم است كه ما از هر سو به اين كره‌ی زمين بسته شده‌ايم.

فشار هوا در هر اينچ مربع، نزديك به 15 رطل است، به اين معني كه: هر انسان نزديك به (228.40) رطل از فشار جوي را بر جسم خود تحمل مي‌كند. ليكن انسان اين وزن را احساس نمي‌كند، از آن روي كه هوا نه از يك ناحيه بلكه از تمام نواحي بر او به طور متوازن فشار مي‌آورد. چنانکه وقتي ما درآب شنا مي‌كنيم همين عمليه رونما مي‌شود.

از اين كهه بگذريم، هوا خود ـ كه نام رسمي تركيب‌هاي مختلفي از گازهاست ـ داراي فوايد بسياري است كه حصر آن در يك كتاب ممكن نمي­باشد.

نيوتن از خلال مطالعات و مشاهدات خود به اين نتيجه دست يافت كه بعضي از اجسام بعضي ديگر را به سوي خود مي‌كشند. اما او نتوانست علت اين امر را بشناسد لذا اعتراف كرد كه براي اين عمليه تفسيري را ارائه كرده نمي‌تواند.

«هايت هيد» با ذكر اين قضيه مي‌گويد:

«نيوتن با اين اعتراف خود، از يك حقيقت فلسفي بزرگي پرده برداشت، آن حقيقت اين است كه اگر طبيعت بدون روح مي‌بود، هرگز خود را تفسيركرده نمي‌توانست. چنانکه شخص مرده هرگز نمي‌تواند براي ما واقعه‌يي را حكايت كند. پس بيگمان تمام تفسيرهاي طبيعي و منطقي نهايتاً مفيد اين حقيقت هستند كه هدفي را اظهار ‌نمايند، زيرا مرده نمي­تواند حامل هدف بوده باشد».

استاد وحيدالدين خان مي‌گويد: «من اين سخن هيد را يك گام جلوتر ‌برده و مي‌گويم: اگر اين كائنات تحت سلطه‌ی ذات صاحب ادراكي نيست، پس چرا اين روح عجيب در آن وجود دارد؟».

قطعاً زمين در هر بيست و چهار ساعت يك بار بر محور خود مي‌چرخد. معني اين امر آن است كه زمين به سرعت يك هزار مايل در ساعت بر محور خود حركت مي‌كند. پس اگر فرض كنيم كه اين سرعت به دو صد مايل در ساعت پايين آيد، در آن صورت اوقات شب و روز ما ده برابر بيش از حالت كنوني مي‌شود و در اين صورت نتيجه آن خواهد بود كه خورشيد با گرماي شديد خود همه چيز را بر روي زمين خواهد سوخت و آنچه هم كه در پايان روز باقي بماند، سرماي شديد شب به حيات آن خاتمه خواهد داد.

گرماي سطح خورشيد دوازده هزار در جه فارن‌هايت، و مسافت ميان آن با زمين در حدود (93000000) مايل است و اين فاصله‌ی هولناك هيچگاه كم و زياد نمي­شود. قطعاً در اين امر درس عبرتي بزرگ براي ما نهفته است، زيرا اگر اين فاصله كمتر از آنچه هم اكنون است مي‌بود و خورشيد مثلاً به اندازه نصف اين فاصله به زمين نزديك مي‌گرديد، در نتيجه‌ی حرارت زياد، بي‌درنگ تمام برگ‌هاي درختان مي‌سوخت. و اگر اين فاصله دورتر مي‌شد و مثلاً به دو چند حد فعلي خود مي‌رسيد، برودت شديد حاصله از اين وضع دامنه‌ی حيات را از كره‌ی زمين برمي‌چيد.

از اينکه بگذريم، زمين دايره‌يي در فضاست كه كارش را با زاويه‌ی (33) درجه انجام مي‌دهد. امري كه از آن چهار فصل به وجود مي‌آيد و در نتيجه‌ی آن اكثريت مناطق زمين آماده‌ی سكونت و زراعت مي‌گردد. پس اگر زمين بر اين زاويه‌ی معينه خود قرار نمي‌داشت تاريكي هر دو قطب را در تمام سال مي‌پوشانيد و بخار درياها به شمال و جنوب مي‌رفت و نتيجتاً بر روي زمين جز كوه‌هاي برف و بيابانهاي پهن خالي از سكنه، چيز ديگري باقي نمي‌ماند. به همين ترتيب عوامل تأثير گذار زياد ديگري نيز به وجود مي‌آمد كه حيات را بر روي اين كره مستحيل مي‌گردانيد.

جيولوجيست‌ها مي‌گويند: اگر ضخامت قشر زمين به مقدار ده قدم بيشتر از وضع كنوني مي‌بود، اكسيژن آن که به نوبه‌ی خود اعصاب زندگي است، به كلي ناپديد مي‌گشت و به هيچ وجه ممكن نبود كه در غياب اكسيژن زندگي بر روي زمين پابرجا بماند.

و اگر پوشش هوايي زمين از آنچه هم اكنون هست نازك‌تر مي‌بود، شهابسنگها و نيازك‌ها هر لحظه غلاف جوي را مي‌شكافتند و در آن هنگام زمين بدون ترديد ميدان برخورد اجرام سرگردان آسماني و يا اجسام پرتاب شده از فضاي بي‌نهايت مي‌گرديد و علاوه بر آنکه ممكن بود اين امر قيامتي بر روي زمين بر پا گرداند، خود سبب مي‌شد تا ما زمين را در شب تماماً نوراني ببينيم.

آري، اين توازن در كميت‌هاي حياتي اي كه ما در زندگي خود بدان نياز داريم، جداً در همه چيز اعجاب انگيز است. و از آنجا كه ما نمي‌توانيم همه اگرها در اين رابطه را در اينجا و در اين رساله مطرح كنيم، از آن كه خود اين مثنوي هفتاد من كاغذ خواهد شد پس به آخرين مثال در اين رابطه توجّه نماييد:

غلاف يا پوشش جوي دورادور زمين از شش گاز مختلف النوع تركيب گرديده است كه از آن جمله (78) درصد گاز نيتروژن، (21) درصد گاز اكسيژن و بقيه گازهاي ديگري اند كه به نسبت‌هاي بسيار كمتري در آن وجود دارند. اين پوشش يا غلاف جوي در هر اينچ مربع به ميزان (15) رطل بر زمين فشار مي‌آورد كه ميزان اكسيژن در اين فشار (3) رطل در هر اينچ مربع است و مقادير ديگر اكسيژن موجود، جذب زمين مي‌شود. پس اكسيژن فقط وسيله‌ی حيات زنده جانهاي روي زمين نيست، بلكه وسيله‌ی تنفس حيوانات موجود در درياها و حتي لايه‌هاي خاكي زمين نيز مي­باشد. حالا سؤال در اينجاست كه اين گازهاي شديد الحركت، چگونه با حفظ مقادير معين و متناسب خود در فضا جمع شده اند؟

جواب اين است كه: اگر نسبت اكسيژن به جاي (21%) مثلاً (50%) يا بيشتر از آن مي‌بود، قابليت احتراق به همان پيمانه افزايش مي‌يافت و اگر تصور كنيم كه با نسبت (21%) اكسيژن يك درخت در جنگلي بسوزد، ارتفاع اين نسبت تا (50%) انفجار برق آسايي ايجاد مي‌كند كه تمام آن جنگل را فقط در يك لحظه به آتش مي‌كشاند.

و اگراين نسبت مثلاً به (10%) پايين مي‌آمد، ممكن بودكه حيوانات در امتداد قرنها با اين مقدار از سطح پايين اكسيژن عادت بگيرند، اما محال بود كه تمدن انساني در چنين نسبت پاييني شكوفا گردد. چه بر فرض اينکه انسان در اين وضعيت قدرت ادامه حيات را مي‌داشت، هرگز نمي‌توانست كارهاي عادي روزانه‌ی خود رابه طور معمولي پيش ببرد، زيرا مستحيل بود كه بافتها و سلولهاي بدني و عقلي آن تحت چنين شرايطي رشد و نمو نمايند.

پس بيگمان اكسيژن، هيدروژن، اكسيد كاربن دوم و گازهاي كربونيك ديگر با اختلاف اشكال و انواع خود، با هم تركيب گرديده و عناصري را مي‌سازند كه براي حيات موجودات حيه و نيز براي اساسيات حيات انساني،، داراي اهميت بس عظيمي است و بنا برا ين، به ميزان (1 بر 10000000) احتمال اين امر وجود ندارد كه اين گازها به تناسب مطلوب و معين خود و با تمام ويژگیهايي كه براي حيات لازم و ضروري است از طريق تصادف برسياره‌ی معيني وجود پيدا كنند، از اين جهت يكي از بزرگان عرصه‌ی دانش طبيعي مي‌گويد:

»Science has no explanation to offer for the facts, is to say it is, accidental, is to defy mathematics«

يعني: «علم هرگز قادر به ارائه‌ی هيچگونه تفسيري براي حقايق نيست و اين سخن كه اين حقايق به طور اتفاقي به وجود آمده‌اند، نيز يك نوع تصادم با رياضيات محسوب مي‌شود».

بنابراين، در اينجا و درهمه جاي اين خلقت بي‌كرانه‌ی منظم و موزن الهي است كه در برابر خالق عظيم متعال آفريننده سر عجز و نياز و انكسار بندگي فرود مي‌آوريم.

و همچنان در برابر اعجاز علمي خيره‌كننده‌ی آيات قرآني كه با ندايي بلند بر نظم، توازن و دقّت در همه چيز كائنات تأكيد مي‌گذارند، با تمام خضوع و فروتني مي‌ايستيم و مي‌گوييم:

**«**سُبْحَانَكَ مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً». «پاكي تو اي پروردگارا! اين همه را كه به باطل نيافريده‌اي».

و در اينجاست كه خاضعانه در برابر آيه‌ی 2 سوره‌ی «فرقان» قرار مي‌گيريم كه مي‌گويد:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ [الفرقان: 2].

«و هر چيز را آفريد و بدانگونه كه در خور آن بود، آن را به اندازه و ميزان دقيقش اندازه‌گيري كرد».

و در برابر آيه‌ی 3 سوره‌ی مباركه‌ی «اعلي» كه مي‌گويد:

﴿ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣﴾ [الأعلی: 3].

«همانکه آفريد و همآهنگي بخشيد و آنکه اندازه‌گيري كرد و راه نمود».

و آيه‌ی 3 از سوره‌ی «طلاق» كه مي‌گويد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦۚ قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا﴾ [الطلاق: 3].

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستي خدا براي هر چيزي اندازه‌يي مقرر كرده است».

و آيه‌ی 2 سوره‌ی «فرقان» که مي‌گويد:

﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ [الفرقان: 2].

«و براي او شريكي در فرمانروايي نبوده است و هر چيزي را آفريده و بدان گونه كه درخور آن بوده اندازه‌گيري كرده است».

و آيه‌ی 38 سوره‌ی «احزاب» كه مي‌گويد:

﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا﴾ [الأحزاب: 38].

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است».

و آيه‌ی 8 سوره‌ی «رعد» كه مي‌گويد:

﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ﴾ [الرعد: 8].

«و هر چيزي نزد او اندازه‌يي دارد».

و آيه‌ی 21 سوره‌ی «حجر» كه مي‌گويد:

﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ٢١﴾ [الحجر: 21].

«و هيچ چيز نيست مگر آنکه گجينه‌هاي آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه‌ی معين فرو نمي‌فرستيم».

و آيه‌ی 49 سوره‌ی «قمر» كه مي‌‌گويد:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49].

«ماييم كه هر چيزي را به اندازه معين آن آفريده‌ايم».

و آيه‌ی 17 سوره‌ی «رعد» كه مي‌گويد:

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾ [الرعد: 17].

«همو كه از آسمان آبي فرو فرستاد پس رودخانه‌هايي به اندازه روان شدند».

و اخيراً آيه‌ی 19 سوره‌ی «حجر» كه عنوان اين مبحث قرار گرفته است و مي‌گويد:

﴿وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ﴾ [الحجر: 19].

«و از هر چيز به طور سنجيده در زمين رويانيديم».

شكي نيست كه هر پرزه‌ی ناچيزي از پرزه‌هاي اين كائنات بزرگ، از اتم گرفته تا افلاك، همه به دقّت در نظام موزون و مناسب خود آفريده شده اند. حقيقتي كه قرآن كريم يك هزار و چهارصد و بيست سال قبل آن را نه فقط در اين چند آيه، بلكه در آيات زياد ديگري نيز اعلام نموده است اما امروز علم در خوشه‌چيني از اين خوان الوان آستينها را برزده ولي تا به كجا خواهد رفت و تا كجا خواهد رسيد؟ پاسخ اين است كه شمعي است كم‌سو، افروخته در يك كائنات بي‌نهايت!.

بلي، و همه‌ی اين ها فريادگر حضور آن حيّ قيّوم قدير، و وجود آن معبود مسجود اند اما عقلي در كار ‌بايد كه بينديشد، دلي بايد كه با آهنگ يكپارچه خلقت آن خالق بزرگ هماوا گردد و ذره اي مي‌بايد آگاه كه به اين بيكرانه بپيوندد.

شنود از آسمان

علم «نجوم بي‌سيمي» از جديدترين علومي به شما مي‌رود كه تقدم علمي در عصر جديد به آن دست يافته است.

در يكي از شبهاي تابستان سال 1931 دانشمند نجومي «كارل جانسكي» براي گذراندن رخصتي كوتاهي كه داشت، در مزرعه‌ی خود واقع «نيوجرسي» نشسته بود. او در اين حال با دستگاه بيسيم خود كه سيستمهاي راديويي مختلف جهان را در معرض شنود وي قرار مي‌داد، همين طور بي‌هدف مشغول بود. ناگهان متوجّه شد كه دستگاه وي صداهاي مبهم و رمزهاي مبهمي را كه او قبلاً آنها را نشنيده است دريافت مي‌كند. براي وي جالب بود كه در شب دوم نيز او امكان شنود اين صداهاي مجهول را پيدا كرد. پس به اين موضوع علاقه‌مندگرديده، شب‌هاي پي در پي همت خود را صرف اين كار نمود تا بلكه براي اين صداهاي غامض تفسير قابل قبولي بيابد.

البته توجّه او به اين امر بعد از آن بود كه او اولا مطمئن گرديد، صداهايي را كه مي‌شنود با صداهاي امواج و توفانهاي كهربايي تفاوت دارد. ثانياً متوجّه گرديد كه اين صداها را به طور پيوسته از يك جهت معين و روي طول موج واحدي مي‌شنود. كه اين امر او را سخت تكان داد، زيرا اين كشف، بُعد مهم ديگري بود كه وي را نسبت به اين قضيه جدي‌تر مي‌ساخت.

سرانجام پس از مواظبت هاي پيوسته‌يي كه بيش از هشت ماه طول كشيد، او دريافت كه اين صداها با برنامه‌ و نظام فرستاده مي‌شوند. و از جمله‌ی دريافتهاي وي يكي اين بود كه آن صداها تا وقت معيني از سال هر شب نسبت به شب قبل، چهار دقيقه جلوتر دريافت مي‌شوند. و از آنجا كه دوران زمين بر محور خورشيد ستارگان را وا مي‌دارد تا هر روز چهار دقيقه جلوتر از روز قبل طلوع و غروب نمايند، در اينجا بود كه جانسكي به اولين حقايق علم جديدي كه آن را «علم نجوم بيسيمي» ناميدند دست يافت. چه اين حقايق به روشني بازگو كننده‌ی اين واقعيت بودند كه در آسمان صداها و امواجي وجود دارد.

در پايان سال 1933 همايشي داير گرديد كه دانشمندان علم نجوم بي‌سيمي را گرد هم آورد. جانسكي در اين همايش ضمن تقديم گزارش خود چنين گفت: «قطعاً در آسمان نجوم و كهكشانهايي وجود دارند كه پيوسته سخن مي‌­گويند و اين سخنان كه دريافت آنها با تلسكوپ‌هاي بيسيمي امكان پذير است، معلومات بسيار بيشتري از آنچه كه هم اكنون در عرصه‌ی كوني وجود دارد را در اختيار بشر قرار مي‌دهد».

گزارش جانسكي اولين خشت بناي علم نجوم بي‌سيمي گرديد. به دنبال آن بود كه اين علم موفقيت‌هاي ديگري را نيز احراز كرد تا آنکه سرانجام اولين نقشه‌ی بي­سيمي آسمان در سال 1940 ترسيم گرديد.

در فبروري سال 1942 دلايل بيشتري بر صحت نظريّه جانسكي آنگاه به دست آمد كه دانشمندان صحت پخش آن امواج را در حالي مورد تأكيد قرار دادند كه سلسله‌يي از صداهاي بي‌سيمي، عمليه‌ی منظم دريافت رادار را در انگلستان مختل گردانيد و بعد از كوششهاي نفس‌گير دانشمندان براي آگاهي از اسباب و علل تعطيل رادارها، آنان به اين نتيجه رسيدند كه اين امر به علت وصول رمزهاي بي‌سيمي از مكانهاي مجهولي در نجوم بوده است.

و در اينجا بود كه دانشمندان دانشگاه‌هاي مختلف دنيا و در رأس آنها دانشگاه­هاي كمبرديج، مانچستر، هايد و بيشتر رصدخانه‌هاي جهان، به تأسيس تلسكوبهاي بي‌سيمي اقدام نمودند. و با پيشآهنگي رصدخانه‌ی بالومار، نيرومندترين تلسكوب بي‌سيمي جهان كه رمزهاي بي‌سيمي را از مسافت هشت هزار ميليون سال نوري دريافت مي‌كرد، بر پا گرديد. و با در نظر داشت اينکه سال نوري حوالي (5785343000000) مايل است، به اعتبار اينکه سرعت نور (186) هزار مايل در ثانيه مي‌باشد، پس تلسكوب فوق از مسافت (462827520000000000000000) مايل اشارات و رموز بي‌سيمي را دريافت مي‌كند.

در نتيجه تا كنون دريافت صداهاي مبهمي از بيشتر كواكب ممكن گرديده است. اما اين دستگاه‌ها در ميان همه‌ی كواكب كشف شده‌ی قابل دسترس تلسكوبي، نيرومندترين اشارات و رموز را از خورشيد و مشتري دريافت مي‌كنند. در 23 نوامبر 1958 پروفيسر فرلوفل دانشمند بزرگ نجومي در بريتانيا اعلام كرد كه او موفق به دريافت امواج بي‌سيمي از سياره مشتري گرديده است.

هنوز هم دانشمندان پژوهش‌ها و بررسی‌هاي خود را در رابطه با اين دانشي كه انتظار مي‌رود، روشنیهاي بيشتري را در باره‌ی اين كائنات عظيم پرتو افكن سازد، ادامه مي‌دهند. بدان اميد كه بتوانند توسط اين تلسكوب‌هاي بيسيمي و از طريق اين صداها، اشياي معيني را در مكانهاي معيني ترصد نمايند. آخرين تلاش از اين دست، فرستادن سفينه هاي بدون سرنشين فضايي توسط سازمان فضايي امريكا «ناسا» به سوي سياره‌ی مريخ است. چنانکه انتظار مي‌رود، اين تلسكوب‌ها بتوانند شمار صحيح ستارگان را نيز ارائه كنند.

جيمس جينز دانشمند نجومي معروف مي‌گويد: «براي آنکه مجموعه‌ی كلي نجوم آسمان را تخيل كرده بتوانيم، بايد كتابخانه‌ی بزرگي را تصور كنيم كه حاوي نيم مليون جلد كتاب است. حروف طبع شده در تمام صفحات مجموعهءكتابهاي اين كتابخانه، تقريباً مي‌توانند خود را به تعداد نجوم كشف شده‌ی آسماني نزديك نمايند. حال اگر ما به سرعت يك صفحه در يك دقيقه، هشت ساعت در روز را مطالعه نماييم، پس ناگزير بايد به مدت هفتصد سال پيوسته براي خواندن اين كتابخانه وقت صرف كنيم. اما زميني كه ما بر آن زندگي مي‌كنيم، بسيار كوچكتر از نقطه‌ی بالاي حرف نون يا نقطه‌ی زيرين حرف با در اين كتابخانه‌يي است كه حاوي نيم مليون جلد كتاب مي‌باشد.

اگر شنيدن اين صداها و دريافت اين رموز و امواج بي‌سيمي از ماوراي نجوم را پايان مرزهاي تقدم علمي در عصر جديد بدانيم، آيا برما لازم و ضروري نيست كه بر همه‌ی عالم، بر همه تلسكوب‌ها و بر همه‌ی دانشگاه‌ها سبقت گرفته و فقط يك لحظه در آيات قرآن كريم تدبّر ورزيم.

آري، قرآن كريم چهارده قرن قبل به ما گفته است كه: جنيان در كمينگاه‌هايي از آسمان براي شنيدن صداهايي كه در آن وجود دارد مي‌نشستند. و سپس خداي اراده كرد كه آنان صداي ملكوت آسمانها را نشنوند. اينك توجّه كنيد به آيه‌ی 9 از سوره‌ی «جن» كه مي‌گويد: ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾ [الجن: 9].

«و ما (جنيان) در آسمان براي شنيدن به كمين مي‌نشستيم، اما اكنون هر كه بخواهد به گوش باشد، تير شهابي در كمين خود مي‌يابد».

پس آيا جنيان نيز به همان كوششي برخاسته بودند كه اكنون دانشمندان بشر به آن برخاسته اند تا چيزي از رموز آسمان را شناخته و از آفرينش آسمان و آنچه در آن است سر در آورند؟

اما آناني كه مي‌گويند، تلاش جنيان براي شنيدن از آسمان، تلاش در جهت استماع وحي بوده است، پس اين تواتر كه وحي را جز خود انساني كه بر وي وحي فرستاده مي‌شود شنيده نمي­تواند، نظرشان را ابطال مي‌كند. بناءً فقط خود پيامبر است كه مي‌تواند وحي را بشنود و حتي آناني كه در جوار وي اند، نيز وحي را شنيده نمي‌توانند. حتي آنگاه كه رسول خدا در بستر خواب خويش قرار داشتند، همسر ايشان که در جوارشان قرار داشت، نه وحي را مي‌شنيد و نه هم از آن با خبر مي‌شد. كما اينکه جنيان بعد از نزول قرآن بر پيامبر نيز در كمينگاه‌هاي شنود خود در آسمان مي‌نشستند، به دليل اولين آيه از سوره‌ی «جن» كه مي‌گويد:

﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ١﴾ [الجن: 1].

«بگو اي پيامبر! به من وحي شده است كه تني چند از جنيان گوش فرا داشتند و گفتند: راستي ما قرآني شگفت‌آور شنيديم».

و اين نشان مي‌دهد كه آنان قرآن را بعد از نزول آن بر پيامبر شنيدند و به آن گوش فرا دادند، چنانکه انسانها به آن گوش فرا مي‌دادند. از آن گذشته خبر دادن از تلاش براي شنود از آسمان و آنچه در آن است، محدود به همين يك آيه هم نيست، توجّه كنيد به آيه‌ی 18 از سوره‌ی «حجر» كه مي‌گويد:

﴿إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ ١٨﴾ [الحجر: 18].

«و به يقين ما در آسمان برجهايي قرار داديم و آن را براي تماشاگران آراستيم، و آن را از هر شيطان رانده شده حفظ كرديم، مگر آن كس كه دزديده گوش فرا دهد، كه شهابي روشن او را دنبال مي‌كند».

و آيه‌ی 8 از سوره‌ی «صافات» كه مي‌گويد:

﴿لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ وَيُقۡذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٖ ٨﴾ [الصافات: 8].

«ما آسمان اين دنيا را به زينت اختران آراستيم، و آن را از هر شيطان سركشي نگاه داشتيم، بهطوري كه نمي‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوي پرتاب مي‌شوند».

و آيه‌ی 38 از سوره‌ی «طور» كه مي‌گويد:

﴿أَمۡ لَهُمۡ سُلَّمٞ يَسۡتَمِعُونَ فِيهِۖ فَلۡيَأۡتِ مُسۡتَمِعُهُم بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ ٣٨﴾ [الطور: 38].

«آيا نردباني دارند كه بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس بايد شنونده‌ی آنان برهاني آشكار بياورد».

بي‌گمان اين آيات و آيات مشابه آن، توجيهي است از سوي قرآن كريم براي آن كوشش‌ها و تلاش‌هايي كه جنيان در راه ترصد آسمان و اطلاع از چگونگي اوضاع و احوال آن به راه انداخته بودند تا به شناخت بيشتري از رازهاي كائنات الهي نايل گردند.

قرآن كريم در بيشتر از يك سوره، انظار را متوجّه اين حقيقت مي‌سازد كه در آسمان آيات و نشانه هاي روشني براي باورمندان وجود دارد. و نيز در آفرينش آسمان و آفرينش زمين آيات و نشانه‌هاي بسيار ديگري است. بلكه حتي قرآن ما انسانها را به صراحت به سوي آسمان و مطالعه در آن مي‌كشاند، آنجا كه آِيه‌ی 101 از سوره‌ی مباركه‌ی «يونس» مي‌گويد: ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ١٠١﴾ [یونس: 101].

«بگو بنگريد كه در آسمانها و زمين چيست؟ ولي نشانه‌ها و هشدارها، گروهي را كه ايمان نمي‌آورند، سود نمي‌بخشد».

رازهاي ديگري در آسمانها و زمين

بلي، قرآن كريم انظار را به سوي آسمانها و زمين جلب نموده و اعلام مي‌دارد كه در آفرينش آنها آيات و نشانه‌هاي قاطعي بر وحدانيت و مطلقيت قدرت الهي وجود دارد چنانچه بندگان در آنها تفکّر كنند. در آن هنگام است كه آنها ناگزير به اين حقايق باورمند خواهند گرديد.

مثلاً در آيات (190 و 191) از سوره‌ی «آل‌عمران» مي‌گويد:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾ [آل‌عمران: 190-191].

«مسلماً در آفرينش آسمانها و زمين و در پي يكديگر آمدن شب و روز براي خردمندان نشانه‌هاي (قانع‌كننده‌اي) است، هم آنانکه خدا را در همه احوال ايستاده و نشسته و به پهلو آرميده ياد مي‌كنند و در آفرينش آسمانها و زمين مي‌انديشند، كه پروردگارا! اينها را بيهوده نيافريده‌اي، منزهي تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار».

آيات مشابه ديگري كه انسانها را به بررسي و تأمل در آسمانها و آنچه كه در آنها وجود دارد فرا مي‌خوانند كم نيستند. بهترين دليل برا ين مدعا اين است كه لفظ «سماء» و «سماوات» (319) بار در قرآن كريم تكرار شده است.

پس از 1400 سال از اين دعوت قرآن، امروزه ما شاهد پاسخگويي مثبت دانشمندان در نقاط مختلف جهان به اين فراخوان الهي هستيم و ملاحظه مي­كنيم كه دانشمندان با تمام جد و جهد خويش به اين ميدان آمده‌اند تا با پژوهش‌ها و مطالعات خود، به امور ناشناخته‌يي در آسمانها پي ببرند.

البته با همآهنگیهايي كه ميان دانشمندان در اين زمينه انجام گرفت، آنها براي اين مطالعات خود برنامه‌يي وضع نموده و توافق كردند تا روز اول ماه جولاي سال 1957 به عنوان آغاز سال جيو فيزيكي اعلام گردد و دانشمندان علوم طبيعي، جغرافيه، نجوم و ما فوق الطبيعه از كشورهاي مختلف براي آغاز اين مطالعات گرد هم آيند.

در اجراي اين فيصله عملاً ده هزار دانشمند از سي كشور جهان براي انجام اين بررسیها و پژوهش‌ها گرد هم آمدند. همايشي كه در نوع خود، بزرگترين اجتماع تاريخي به حساب مي­آمد. اين همايش، به ترتيب و تنسيق موضوعات ومسايلي كه بايد در جدول بررسیها و پژوهش‌ها قرار گيرند پرداخته، كميسيونهاي مختلفه‌يي را به اين منظور تشكيل دادند. از نخستين كميسيونهاي تشكيل شده، كميسيوني بود كه عهده‌دار پژوهش روي طبقه‌ی «ايونوسفير» گرديد. اين طبقه، مستقيماً با طبقه‌ی جوي پيراموني زمين پيوسته است و با تأثير پذيري از دگرگونیهاي پديد آمده در سطح خورشيد، به سهم خود در ارتباطات بي‌سيمي تأثير مي‌گذارد.

اما در مورد طبقات مافوق اين طبقه بايد گفت كه انتظار مي‌رفت بعد از دستيابي به نتايج كميسيون موظف بررسي در اولين طبقه‌ی بعد از جو زمين، كميسيونهاي مختلف ديگري براي بررسي روي فضا تشكيل گردد. اما اين جمعيت نتوانست منتظر دريافت نتايج كميسيون فوق الذكر بنشيند لذا كميسيون فرعي بخش موشك‌هاي صنعتي روسيه توصيه كرد كه هر چه زودتر، سفينه‌يي فضايي با هدف بحث و بررسي رازهاي آسمان به فضا فرستاده شود، رازهايي از اين قبيل كه آسمان چيست و چه چيزهايي در آن وجود دارد؟ سيارات در چه وضعيتي قرار دارند؟ و آيا وجود حيات در آنها محتمل است؟ و چنانچه زنده جانهايي در آنها به سر مي‌برند، آنها چگونه زندگي مي‌كنند؟ زيرا احتمال اينکه در اين سيارات زنده‌جانهايي وجود داشته باشند، احتمال بسيار نيرومندي است، اما اين احتمال كه حيات آنها شبيه حيات ما بوده باشد، بسيار ضعيف به نظر مي‌رسد. پس بايد به سراغ اين رازها رفت و ديد كه آيا اشكال اينها چگونه است؟ آيا اين موجودات حيه داراي تنفس اند؟ اگر چنين است، چه گازي را استنشاق مي‌نمايند؟ آيا خورد ونوش هم دارند؟ رشد آنها چگونه انجام مي‌گيرد؟ و همچنان حركت، حيات، مرگ و كلاً همه چيز آنها؟

آري، اين فراخوان علمي ده‌هزار نفره، نخستين فراخوان بزرگ علميي بود كه مي‌خواست تا در اين عرصه‌ها به تحقيق و پژوهش پرداخته و نتايج مطالعات و بررسیهاي خود را به دنيا ارائه كند، نتايجي كه بدون شك خيزشگاه و خاستگاه هدايت خلق به سوي خالق متعال و آفريننده‌ی بزرگ بي‌مثل و مثال بوده و خواهند بود. چه در بستر همين مطالعات و بررسیهاست كه عظمت آفريننده در عرصه‌ی آفرينش تجلي مي‌يابد.

كميسيون مركزي اين همايش بين المللي در پايان منشوري را صادر كرد كه در آن آمده بود: بيگمان اعلام سال جيوفيزيك بزرگترين تلاش انجام شده در گذار تاريخ بشر را براي بررسي ؤضعيت كره‌ی زمين و پديده‌هاي طبيعي ماحول آن، به راه انداخته است. دانشمندان در گذار اين سال براي دستيابي به نتايج مطلوب و مقتضي در اين عرصه‌ی بزرگ، بررسیها و مطالعات فشرده‌يي را انجام دادند. آنها در اين راستا و براي انجام موفقانه‌ی اين مأمول به ستيغ كوه‌ها شتافتند، به حفر خاك زمين پرداختند، سوار سفينه‌ها گرديده و به فضا پرواز نمودند، در اعماق آب فرو رفتند و اكنون و تا فردا و فرداهاي بسيار دور ديگر، تا هزاران سال آينده، بررسي اوجگاه آسمانها و اعماق اقيانوس‌ها و سير و سفر با وسايل ميكانيكي ميان سيّارات مختلف، وجهه‌ی همت و مقصد اساسي انسان جستجوگر خواهد بود.

و اما ما مسلمانان بايد سپاسگزار پروردگار متعال خويش باشيم، آنگاه كه به سوي ما پيامبري را فرستاد، پيامبري كه بشر در عصر حاضر به بررسي و پژوهش روي حقايق و معارف عظيم آياتي برخاسته است كه چهارده قرن قبل بر آن حضرت نازل گرديد. يقيناً هر تلاشي كه در اين ميدان سامان يابد، در راستاي خدمتگزاري به اين دين بزرگ و اين اسلام عظيم خواهد بود. چه آنها بدانند، يا كه از اين حقيقت غافل باشند. و راست گفت پروردگار بزرگ و ذوالجلال ما كه فرمود:

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ٣٨﴾ [الدخان: 38].

«و ما آسمآنها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است به بازي نيافريده‌ايم».

سفر به سوي فضا

اگر انسان به دعوت قرآن كريم لبيك مي‌گفت و در آيات شريفه‌ی آن تدبّر و تأمّل مي‌كرد و به ويژه در آيات كريمه‌يي كه افق نگاه و انديشه‌ی انسان را به سوي عوالم آسماني توجيه مي‌نمايند، بدون شك عصر فضا، چهارده قرن از زمان جلو مي‌افتاد و بي‌ترديد، بايد اين مسلمانان مي‌بودند كه عصر نهضت فضا را رهبري مي‌كردند، آنسان كه حركت‌هاي علمي جهان در عصرهاي اوليه‌ی تاريخ اسلام را رهبري كردند.

همه‌ی ما مي‌دانيم كه انسان در اكتبر سال 1957 با فرستادن اولين قمر مصنوعي وارد اسباب و مقدمات اين سفر گرديد. ليكن در زمانهاي دور، قبل از آنکه حتي بشر در اين باره فكر كند، يعني هزار و چهارصد سال قبل، قرآن كريم نگاه انسان را به سوي آسمانها جلب كرده و او را به بررسي آنچه كه در آنهاست، فراخواند و سپس آشكارا اعلام كرد كه جنّيان در اين عرصه از انسان پيشي گرفته و در راهپيمايیهاي فضايي‌شان تا به آنجا پيش رفتند كه سخنان ساكنان آسمانها را مي‌شنيدند. چنانکه در سوره‌ی «جن» اين واقعيت به روشني مطرح گرديده است، از جمله در آيات 8 و 9 اين سوره كه مي‌فرمايد:

﴿وَأَنَّا لَمَسۡنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدۡنَٰهَا مُلِئَتۡ حَرَسٗا شَدِيدٗا وَشُهُبٗا ٨ وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾ [الجن: 8-9].

«جنيان گفتند: و ما برآسمان دست يافتيم و آن را پر از نگهبانان توانا وتيرهاي شهاب يافتيم و در (آسمان) براي شنيدن به كمين مي‌نشستيم، (اما) اكنون هر كه بخواهد به گوش باشد، تير شهابي در كمين خود مي‌يابد».

قرآن كريم از اين حد فراتر رفته و مي‌گويد: اين فقط جنيان نيستند كه آهنگ تسخير آسمان را كردند بلكه بشر نيز در اين ميدان به كوشش برخواهد خواست. كما اينکه جنيان نيز در راه دستيابي به آسمان از كوشش‌هاي خويش دست برنخواهند داشت، اما كاميابي در اين سفر فقط و فقط منوط به يافتن سلطه و ابزار، يعني قدرت علمي و توان تخنيكي خواهد بود. اين حقيقت را متن آيه‌ی شريفه‌ی 33 از سوره‌ی مباركه‌ی «رحمن» اينگونه بيان مي­كند:

﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ ٣٣﴾ [الرحمن: 33].

«اي گروه جنيان و انسيان! اگر مي‌تونيد از كرانه‌هاي آسمانها و زمين به بيرون رخنه كنيد، پس رخنه كنيد (ولي) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطي رخنه كرده نمي‌توانيد».

اما از ديدگاه قرآن، ميدان و ابعاد اين كاميابي محدود است و هرچند قرآن حدّ و مرزي دقيق را در اين رابطه مطرح نكرده است اما دستيابي بشر به فضا، فراتر از كل و يا بعضي از مجموعه‌ی شمسي را در بر نخواهد گرفت، زيرا آيات شريفه به روشني مي‌گويند كه بعد از پيمايش فاصله‌يي معيّن در اين مسير، امكان پيشروي بيشتر براي انسان و جن موجود نيست. چه در آنجا شرارهاي گداخته از آتش و عناصري بسيار اشتعال­زا وجود دارند كه جلو پيشروي انسان و جن را مي‌گيرند. اين حقيقت از متن آيه‌ی 35 سوره‌ی «رحمن» دانسته مي‌شود كه مي‌گويد:

﴿يُرۡسَلُ عَلَيۡكُمَا شُوَاظٞ مِّن نَّارٖ وَنُحَاسٞ فَلَا تَنتَصِرَانِ ٣٥﴾ [الرحمن: 35].

«بر سر شما شراره‌هايي از (نوع) تفته‌ی آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از كسي) ياري نتوانيد طلبيد».

قطعاً تعمق در اين آيات نشان مي‌دهد كه قرآن كريم انسان را در دنيا و نه در آخرت ـ چنانکه بعضي بر آنند ـ به راهپيمايي و گشودن قلمروهاي آسمان تحريك مي­كند، از آن رو كه در روز حساب امكان اين امر هرگز وجود ندارد كه انسان به سير در قلمروهاي آسمان و زمين بپردازد، چه در آن روز آسمان و زمين دگرگونه مي‌شوند. چنانکه متن آيه‌ی شريفه 48 از سوره‌ی «ابراهيم» مي­گويد:

﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُۖ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ٤٨﴾ [ابراهیم: 48].

«روزي كه زمين به غير اين زمين، و آسمانها (به غير اين آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خداي يگانه‌ی قهار ظاهر شوند».

و در آن روز آسمانها درهم پيچيده مي‌شوند، پس براي نفوذ در آنها جايي موجود نبوده و هيچ كوششي هم براي رخنه‌كردن در آنها معني و موضوعيت ندارد. اين حقيقت از نصّ آيه‌ی 104 سوره‌ی «انبياء» استنباط مي‌شود كه مي‌گويد:

﴿ يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٠٤﴾ [الأنبیاء: 104].

«روزي كه آسمان را همچون در پيچيدن صفحه‌ی نامه‌ها در مي‌پيچيم. همانگونه كه بار نخست آفرينش را آغازكرده‌ايم، دو باره آن را باز مي‌گردانيم. وعده‌يي است بر عهده‌ی ما كه ما انجام‌دهنده‌ی آنيم».

به علاوه قرآن كريم در آياتي ديگر، اعراض صعود به فضا را به روشني توصيف نموده است. چنانکه در آيه‌ی 125 از سوره‌ی «انعام» مي‌گويد:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ [الأنعام: 125].

«پس كسي را كه خدا بخواهد هدايتش نمايد، دلش را به سوي پذيرش اسلام مي‌گشايد و هر كه را بخواهد گمراه كند، دلش را سخت تنگ مي‌گرداند، چنانکه گويي به زحمت در آسمان بالا مي‌رود».

بلي، اين حقيقت علميي كه قرآن هزاروچهارصد سال قبل به آن اشاره نموده، اساس علم جديدي است كه فتح قلمروهاي فضا آن را پديد آورده و اين علم، به نام علم طب فضايي ناميده مي­شود. اين علم مي‌گويد كه انسان در حال صعود به فضا به دلايلي چون كمبود فشار هوا، نبود يا كمبود اكسيژن، عدم ثبات درجه‌ی حرارت در طبقات بالايي جو و از دست دادن وزنش در بلنداي سير و سفرهاي فضايي، سخت در فشار و تنگنا قرار مي‌گيرد.

همچنان آيات كريمه‌ی سوره‌ی «انشقاق» گشودن فضا را توصيف نموده و مراحل آن را بازگو مي‌نمايد. جايي كه مي‌گويد:

﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلشَّفَقِ ١٦ وَٱلَّيۡلِ وَمَا وَسَقَ ١٧ وَٱلۡقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ١٨ لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ١٩﴾ [الانشقاق: 16-19].

«نه، نه، سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه آنگاه كه بدر تمام شود، كه قطعاً شما از حالي به حالي (و از مرحله‌يي به مرحله يي) برخواهيد نشست».

شفق: سرخي افق در هنگام غروب است، اما شب و آنچه كه شب آن را فرو مي‌پوشاند: ستارگان درخشان اند كه شب آنها را پوشش مي‌دهد.

ملاحظه مي‌كنيم كه آيات مباركه‌ی فوق، نگاه انسان را به سوي آسمان معطوف مي‌نمايد، به سوي آنچه كه در آن از ستارگان وسيارگان و ماه است آنگاه كه بدر تمام مي‌شود. اما همه‌ی اينها در نصّ آيه به صيغه‌ی سوگند مطرح مي‌شود تا بر يك حقيقت بزرگ تأكيد بگذارد، آن حقيقت عبارت است از:

﴿لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ١٩﴾ [الانشقاق: 19].

بلي، و در اينجاست كه اين آيات شريفه حقيقت علميي را تثبيت مي‌كند كه علم فضا اخيراً به آن دست يافته است. و آن عبارت از ضرورت راهسپاري به سوي فضا از طريق پيمودن مرحله‌يي به سوي مرحله‌ی بعدي و از طبقه‌يي به سوي طبقه‌ی ديگر است. چنانکه امروز ايستگاه‌هاي فضاييي ساخته مي‌شود كه دانشمندان آنها را توقف‌گاه‌هاي ضروري براي پيمايش مراحل دورتر فضايي مي‌دانند.

﴿لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ١٩﴾ [الانشقاق: 19].

شما طبقه طبقه، مرحله به مرحله و ايستگاه به ايستگاه، بر دايره‌هاي فضا بر مي‌نشينيد و در نتيجه‌ی مشاهدات خودآيات قاطع وجود و وحدانيت خداوند بزرگ را مي‌بينيد، زيرا آيه‌ی بعدي بي‌درنگ مي‌گويد:

﴿فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٠﴾ [الانشقاق: 20].

«پس آنان را چه ‌شده است كه ايمان نمي‌آورند».

بلي، چرا اين انسان‌هايي كه آثار قدرت و عظمت الهي را دركيهان مشاهده مي‌كنند، چرا اين انسانهايي كه مي‌بينند قرآن كريم صدها سال قبل اين حقايق علمي را با اين همه وضوح و روشني بيان نموده است، ايمان نمي‌آورند؟

و چرا اين انسانهايي كه مي‌بينند خداي سبحان اينگونه قرآن عظيمي را نازل نموده است، در هنگام قرائت آن در پيشگاه خداي به سجده نمي‌افتند؟

﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢١﴾ [الانشقاق: 21].

«و چون بر آنان قرآن تلاوت ‌شود، چهره بر خاك نمي‌سايند؟».

زندگي و زندگان در آسمان

استاد عبدالرزاق نوفل در كتاب «الله والعلم الحديث» تحت عنوان «ساكنان كواكب» اين حقيقت را روشن ساخته است كه قرآن كريم اولين كتابي است كه از وجود موجودات زنده درآسمانها خبر داده است.

و بعد از انتشار اين كتاب،اخبار و اطلاعات علمي در اين عرصه به حدي از تواتر رسيد كه هيچ مجالي را براي شك در اين حقيقت باقي نمي‌گذاشت.

قرآن كريم به روشني و به تكرار بر اين حقيقت تأكيد مي‌گذارد كه در كواكب آسمانها زندگان و موجودات آگاهي وجود دارند كه حمد و تسبيح خداوند را مي‌گويند و از او آمرزش مي‌طلبند.

روايات و مشاهدات شبه علمي در باره‌ی وجود موجودات زنده در كواكب ديگر و از جمله داستان «بشقاب پرنده‌ها» كه احياناً نقل محفل مجلات داستاني و علمي مي‌شود، موضوعي نيست كه ما بتوانيم در مساحت اندك اين كتاب براي آن جايي بيابيم، پس ناگزير به اشاراتي گذرا در اين باره اكتفا مي‌كنيم:

دانشمند بزرگ روسي «پروفيسر ليابانوف» بعد از پژوهش و بررسي ممتد چهل و پنج ساله‌ی خويش، اثبات كرد كه انفجار هولناك حاصله از سقوط شهاب آسماني در سيبريا به تاريخ 30 جنوري 1908 در نتيجه‌ی برخورد سفينه‌يي بوده است كه از سياره‌ی ديگري راهي زمين گرديده بود.

بعد از گذشت مدت نسبتاً اندكي، يعني دقيقاً در مارچ سال 1959 كتابي در روسيه متشر گرديد كه به طور قاطع مي‌گفت: انفجار مهيب فوق الذكر در اثر برخورد سفينه‌يي بوده است كه از سياره‌ی زهره وارد زمين شده بود و قربانيان اين حادثه، با اعراض بيماري مبهمي كه از نظر وصفي با مرگ در اثر اشعاع اتمي «Atimic Reduation» منطبق است، از بين رفته اند و آهن باقي مانده از آن سفينه نيز هيچگونه شباهتي با آهن زمين يا آهنگ نيازكهاي شهاب ندارد.

نظير چنين حادثه‌يي در ايالات متحده‌ی امريكا دقيقاً در سال 1956 آنگاه رونما گرديد كه كره‌ی معدنيي به قطر يك متر در ايالت كنتاكي به دست آمد. در داخل آن كره استوانه‌يي قرار داشت كه آن استوانه با سرعت بسيار زيادي در حال چرخش بود. دانشمندان علوم طبيعي و شيمي پس از آزمايش دقيق آن به نتيجه‌يي رسيدند كه چون صاعقه‌يي بر سرشان فرود آمد و همه را وحشت‌زده ساخت، اين نتيجه گيري مي‌گفت كه: كره‌ی فوق الذكر از ماده‌ی كوبالت خالص و طبيعي ساخته شده و اين معدن در اين حالت طبيعي و خالص اصلاً در كره‌ی زمين وجود ندارد. پس هيچ تفسير و تعليلي براي اين پديده غير از اين فرضيّه نمي‌توان داشت كه اين كره، از سياره‌ی ديگري به زمين سقوط كرده باشد.

اخيراً دانشمندان علم نجوم به اين باور قطعي رسيده‌اند كه در اين كائنات بزرگ، ميليونها سياره‌ی ديگر وجود دارند كه محل سكونت مخلوقات عاقل و داراي فهم و ادراكي هستند. چنانکه دانشمند نجومي مشهور ژاپني «چوينوساهيكي» به اين عقيده است كه دلايلي قاطع بر وجود مخلوقاتي كه به درجه‌ی عاليي از ذكاوت قرار دارند، در سيارات ديگر موجود است.

همچنان دانشمندان اتفاق نظر دارند بر اينکه دو سياره‌ی مريخ و زهره، از نظر سازگاري با شرايط حيات بيشترين شرايط و ظروف واقعي را دارا هستند. از جمله‌ی دلائلي كه بر اين باورمندي ارائه مي‌نمايند، يكي هم وجود كربن، نيتروژن و سلكونها در اين سيارات است. جيولوجيست‌ها مي‌گويند كه اتم كربن و مشتقات آن در حقيقت اصل و جوهره‌ی حيات مي‌باشد، زيرا كربن داراي مركبات متعدد و حلقات و زنجيره‌هاي طولاني و پيچيده‌يي است «Compgex Chains» كه به پايان نمي‌رسند و در سوائل ديگري غير از آب نيز به سهولت ذوب مي‌شوند.

ساختمان سلولي جسم بشر يا هر موجود زنده‌ی ديگري، از نيتروژن نيز بي­نياز نتوان بود. چنانکه سليكونها «Silicons» مركبات پايان ناپذيري اند كه درجات بالايي از حرارت را تحمل مي‌كنند. و از آنجايي كه اين سليكونها در آن سيارات وجود دارند، پس اين خود از قرائن نيرومند وجود موجودات حيه در آن سيارات است.

واقعيت ديگر، دريافت رمزهاي صوتيي است كه دانشمندان آنهارا از فضاي خارجي اخذ كرده‌اند.

دكتور عبدالرزاق نوفل در كتاب «القرآن و العلم الحديث» مي‌گويد:

به تاريخ 31 جنوري سال 1971 جريده‌ی «الأهرام» مصر پژوهش علميي را تحت عنوان «جستجوگران حيات در سيارات ديگر» منتشر كرد كه در آن آمده است: «دانشمند امريكايي پروفيسر «روبرت گنگاك» استاد دانشگاه پنسلوانيا در اين هفته مقدمات خبري را با خود به قاهره آورد كه شايد از هبوط انسان بر كره‌ی ماه تكان‌دهنده‌تر باشد.

او مي‌گويد: قبل از آنکه به قاهره بيايد، در رصدخانه‌ی «گودريك» با دانشنمدان انگليسي، رمز صوتيي را از فضاي خارجي دريافت كرده است. تصور قطعي بر آن است كه اين رمز از موجودات عاقلي صادر گرديده باشد كه در يكي از سيارات دوردست خورشيدي به سر مي­برند. اين رمز صراحتاً مي‌گويد: «ما در اينجاييم. پس شما كيستيد؟».

چنانکه اين دانشمند امريكايي مي‌گويد: تاكنون هيچ كسي نمي‌داند كه اين رمز صوتي از كجا آمده و كدام نوع از موجودات زنده‌ی عاقل آن را فرستاده‌اند؟ البته اين نخستين تماس از جانب آنهاست و نه از جانب ما. يعني تماس يك جانبه از موجودات عاقلي كه ما از آنها شناختي نداريم و آنها در يكي از سيارات مجموعه‌ی شمسي بسيار دور از ما زندگي مي‌كنند. و شايد هم اين رمز صوتي، در پاسخ رمزهاي صوتيي باشد كه از پانزده سال قبل دانشمندان در طول 24 ساعت به طور پيوسته آن را به فضاي خارجي مي‌فرستند.

پس بايد ديد كه عقل الكترونيكي اين رمز صوتي را چگونه تفسير مي‌كند؟

پروفيسر نامبرده مي‌گويد: من خود به كمك عقل الكترونيكي اين صدا را شنيده‌ام، اين صدا از نوع «بيب. بيب. بيب» بود كه دانشمندان آن را به خوبي مي‌فهمند و لي نكته‌ی بديع در اينجا اين است كه اين آهنگ صوتي به گوش آنان كاملاً جديد بود.

از پروفيسر سؤال شد: آيا ممكن نيست اين رمز از يكي از صدها قمر مصنوعيي كه در فضاي دورادور زمين شناور اند، و يا از يكي از موشك‌هاي فضايي فرستاده شده باشد؟ او در پاسخ گفت: مؤكداً نه! زيرا اقمار و سفينه‌هاي فضايي رمزهاي معيني را كه داراي طول موج‌هاي به خصوصي اند، صادر مي‌نمايند. پس از آنجا كه دانشمندان هر رمزي از اين قبيل را با دقّت تمام مي‌شناسند، بناءً در قبال دريافت رموز غير عادي كه از فضاي خارجي ارسال مي‌شود حساسيت ويژه‌يي دارند. شايان ذكر است كه اين پروفيسر در نهايت مي‌گويد: از آنجا كه سيارات مجموعه‌ی شمسي ميليونها سال نوري با زمين فاصله دارند، بناءً دانشمندان بر اين باور اند كه رمزهاي صوتيي از اين قبيل كه از سيارات ديگر به سوي زمين مي‌آيد، بر اساس سنجش‌هاي عقل الكترونيكي، ممكن است كم يا بيش هزار سال قبل از آن ارسال شده باشند. عين اين وضعيت نسبت به دانشمندان زمين نيز كه رموزي را ارسال مي‌كنند مصداق دارد. يعني ممكن است رمزي را كه ما اكنون مي‌فرستيم، بعد از هزار سال بيش يا كم به موجودات عاقل در فضاي خارجي برسد و باز پاسخ آن نيز در يك هزار سال آينده دريافت شود. بناءً دانشمندان انتظار دارند كه چنانچه بر فراز اين سيارات موجودات عاقلي همچون انسان وجود داشته باشند، ما بايد پاسخ رموز ارسال‌شده‌ی خود در پانزده سال قبل را در حوالي سال 3972م دريافت نماييم، و اين مقوله‌يي است 100% علمي.

اما ما هرگز نمي‌گوييم كه ارزيابیها و دستاوردهاي مطالعات دانش نوين بشري با تمام طول و عرض خود صد در صد صحيح اند و باحقايق انطباق دارند، ولي اگر پاي علم در اين ميدان مي‌لنگد و بالهاي آن از پرواز تا دوردست‌هاي اين افق ناتوان است، ما را باكي نيست، چراكه قرآن كريم هر گونه ابهامي را در اين عرصه از جلو ما به كنار زده و در آيات متعددي وجود زندگي و زندگان در آسمانها را اعلام نموده است. و از آنجا كه اين آيات بسيار اند، ما از باب نمونه فقط چند آيه‌ی كريمه از اين باب را در اينجا نقل مي‌نماييم.

آيه‌ی 15 از سوره مباركه‌ی «رعد» مي‌گويد:

﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا﴾ [الرعد: 15].

«و هر كه در آسمآنها و زمين است، خواه و ناخواه براي خدا سجده مي‌كنند».

آيه‌ی 49 از سوره‌ی «نحل» مي‌گويد: ﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن دَآبَّةٖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٩﴾ [النحل: 49].

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمين از جنبندگان و فرشتگان است، براي خدا سجده مي‌كنند و تكبر نمي‌ورزند».

آيه‌ی 44 از سوره‌ی «إسراء» مي‌گويد:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ [الإسراء: 44].

«آسمانهاي هفتگانه و زمين و هر كس كه در آنهاست او را تسبيح مي‌گويند».

آيه‌ی 55 از همين سوره مي‌گويد:

﴿وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الإسراء: 55].

«و پروردگار تو به هركه (و هر چه) در آسمانها و زمين است، داناتر است».

آيه‌ی 93 از سوره‌ی «مريم» مي‌گويد:

﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ٩٣﴾ [مریم: 93].

«هر كه در آسمانها و زمين است، جز بنده‌وار به سوي (خداي) رحمان نمي‌آيد».

آيه‌ی 4 از سوره‌ی «نبأ» مي‌گويد:

﴿قَالَ رَبِّي يَعۡلَمُ ٱلۡقَوۡلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [النبأ: 4].

«پيامبر گفت: پروردگارم هر گفتاري را در آسمان و زمين مي‌داند».

آيه‌ی 9 از همين سوره مي‌گويد:

﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [النبأ: 19].

«و هر چه (و هر كه) در آسمانها و زمين است، از آن اوست».

آيه‌ی 29 از سوره‌ی «رحمن» مي‌گويد:

﴿يَسۡ‍َٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ٢٩﴾ [الرحمن: 29].

«هر كه در آسمانها و زمين است از او سؤال مي­كند. هر زمان او در كاري است».

يعني اينکه در آسمانها زندگاني اند كه در آن حركت مي‌كنند، سخن مي‌گويند، خدا را بندگي مي­كنند، ثنا و ستايش وي را مي‌گويند، از او در شئون مختلفه‌ی حيات خويش ياري مي‌طلبند و در اين امر همانند زندگان روي زمين‌اند.

اما آيا اهالي آسمانها و اهالي زمين گرد هم نيز مي‌آيند؟

بلي، خداي سبحان براين امر نيز تواناست و هر گاه كه اراده كند اين گردهمايي را داير مي‌كند. اين حقيقت در نص آيه‌ی 29 از سوره‌ی «شوري» چنين بيان شده است:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٞ ٢٩﴾ [الشوری: 29].

«و از نشانه‌هاي (قدرت) اوست، آفرينش آسمانها و زمين و آنچه از (انواع) جنبنده در ميان آن دو پراكنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است».

البته آيات مباركه‌ی فوق به حدي از صراحت و روشني برخوردار اند كه از هر گونه تبصره و تعليقي بي‌نياز مي‌باشند.

فسبحان ربنا ربّ الـملك والـملكوت!

اتّساع مستمرّ كائنات

خداي متعال در آيه‌ی 47 از سوره‌ی «ذاريات» مي‌فرمايد:

﴿وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ٤٧﴾ [الذاریات: 47].

«و آسمان را به قدرت خود برافراشته‌ايم، و بي‌گمان ما توسعه‌دهنده (آسمان)‌ايم».

چنانکه ملاحظه مي‌كنيد، قرآن به صراحت مي­گويد كه كائنات و آسمانها مستمراً راه توسعه را مي­پيمايند.

و امروزه علم جديد با روش‌هاي پيشرفته‌ی خويش، در روشنايي اين حقيقت به جلو گام برمي‌دارد.

دانشمندان براي به تصويركشيدن ذهني اتساع مستمر كائنات مي­گويند: اگر ما طياره‌ی خياليي را تصوّر كنيم كه با سرعت (186000) مايل در ثانيه به ما در پيمودن دورادور كائنات كمك مي‌كند، بدون شك اين پرواز مدت زماني در حدود (1000000000) يك هزار مليون سال را در بر خواهد گرفت. اما از آنجا كه كائنات ما جامد و ساكن نبوده بلكه دائماً در حال اتساع مي‌باشد، پس مسافتهاي هولناك هستي فوق الذكر، بعد از گذشت (1300000000) سال دوچندان خواهد شد. هم از اين رو، طياره‌ی خيالي ما هرگز نمي‌تواند دورادور كائنات را بپيمايد، زيرا همينكه بخواهد بعد از يك هزار ميليون سال به پايان كائنات برسد، باز در برابر يك مرحله‌ی مضاعف ديگر قرار مي‌گيرد. و اين سير مضاعف و توسعه‌ی مستمر و پايان‌ناپذير همچنان پيوسته ادامه دارد.

استاد وحيدالدين خان در كتابش: «الإسلام يتحدّى» مي‌گويد:

«امروزه اين حقيقت به ثبوت رسيده است كه فضاي هستي، بي‌نهايت پرپهنا و وسيع است. در اين فضاي هستي بينهايت وسيع، سيارگان و كواكب بي‌شماري با سرعت خارق العاده‌يي در حال حركت اند كه هرگز نمي‌توان آنها را در تحت حصر و شمار درآورد. بعضي از اين كواكب به تنهايي رهسپار سفر خويش مي­باشند، بعضي از آنها به صورت جفت‌هاي دوتايي در فضاي بي‌نهايت شناور اند و بعضي هم در گروه‌هاي دسته جمعي مسيرهاي معينه‌ی خويش را مي‌پيمايند.

اگر شما به پرتو خورشيد كه از پنجره به اطاق شما مي‌تابد خيره شويد، در آن ذرات بسيار زياد غبارگونه‌يي را مي‌بينيد كه در هوا دست اندركار سير و حركت اند. حال اگر شما اين كائنات بي‌انتها را كه به هر سو گسترده است، به اين ذرات غبار مانند مشاهده شده در پرتو شعاع خورشيد مقايسه كنيد، تصوير تخيلي كمرنگي از اين كائنات بزرگ در ذهن شما ايجاد مي‌شود. البته با درنظر داشت فرق بزرگي كه ميان واقعيت اول و واقعيت دوم وجود دارد، زيرا مجموعه‌ی ذرات غبار در مسيرهاي حركت وسير و سفر خود، سرگردان، مضطرب و بي‌برنامه اند، بعضي با بعضي ديگر تصادم مي‌كنند و در عين حال ميداني براي توسعه‌ی خويش ندارند، در حالي كه مجموعه‌هاي كهكشانها و سيارات موجود در فضاي هستي اولاً با همديگر تصادم نمي‌كنند، زيرا كه اين مجموعه‌ها قهراً و بر اساس برنامه‌ی دقيق در مسير ها و مدارهاي معينه‌ی خود رهنوردند و در غير آن، در نظام هستي خلل و فروپاشي رونما مي‌گرديد. ثانياً اين مجموعه‌ها، پيوسته در حال توسعه مي‌باشند».

دانشمندان نجومي توسعه‌ی كائنات را به بالون مصنوعي­اي تشبيه كرده‌اند كه چون بادكنكي كه بر آن بدميد، دائماً از درون و از همه جهات بر آن دميده شود.

حقا كه دست قدرت لايزال الهي، آفرينشگر اين نظام هميشه توسعه‌پذير است كه مي‌فرمايد:

﴿وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ٤٧﴾ [الذاریات: 47].

نظر شيخ محمد عبده و مناقشه‌ی آن

مفسر تواناي قرآن كريم شيخ محمد عبده درتفسير آيه‌ی 27 از سوره‌ی «نازعات»:

﴿ءَأَنتُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُۚ بَنَىٰهَا ٢٧﴾ [النازعات: 27].

«آيا آفرينش شما دشوارتر است، يا آفرينش آسمان که خداوند آن را بنا كرد»**.**

مي‌گويد:

«از مفهوم جمله‌ی «بَنَىٰهَا ـ آن را بنا كرد»، چنين استنباط مي‌شود كه حق­تعالي هر سياره‌يي از سيارگان كائنات را به مثابه‌ی خشتي از بناي يك سقف يا يك گنبد قرار داده است. و آنگونه كه ما در تركيب مواد ساختماني با همديگر از مواد و مصالحي چون سيمان و غيره استفاده مي‌كنيم، حق­تعالي در اتصال اين خشتهاي كوكبي به همديگر نيز نيروي جاذبه‌ی زمين يا امثال آن از نيروهاي ديگر را به كار گمارده است.

شكي نيست كه رأي امام محمد عبده برخاسته از تخيلات و تصورات اندروني وي نيست، بلكه نظرش در اين رابطه، گزيده و عصاره‌ی آن حقايق علميي مي‌باشد كه او با آگاهي ازتطوّرات جديد علمي و در روشنايي آنها، بدان پرداخته است.

شيخ محمد عبده درتوضيح رأيش ميگويد: بنا، عبارت است از چسبانيدن اجزاي متفرقه به همديگر به وسيله‌ی مواد كمكي ديگري كه بتواند آن اجزاء را با هم به گونه‌يي پيوند دهد كه با هم درهم آميخته و از يكديگر نگسلند تا در نتيجه از اين اجزاي متفرقه، يك بنيه و ساختمان واحد اعمار شود.

و از آنجا كه خداي در اعمار كائنات و آسمانها واژه‌ی «بنا» را به كار گرفته است پس او مسلماً كواكب را با اين شيوه ساخته است. يعني اينکه او هر كدام از آنها را در فاصله‌ی معيني از يكديگر قرار داده است همراه با وسايل نگه دارنده‌يي كه آنها را در يك مجموعه‌ی منظم در ارتباط با هم نگه دارد تا در همان مدار معينه‌ی خود سير نمايند و نهايتاً همه‌ی اين مجموعه‌هاي هستي، در نماد يك عالم واحد درنظر آيند و به نام واحدي كه ما آن را آسمان مي‌ناميم، ناميده شوند، همين آسمان پر نقش و نگاري كه بالاي سر ما قراردارد.

جلّ الخالق! آيا تعجب برانگيز نيست كه باز اين انسان مي‌آيد و از دشواري اعاده‌ی آفرينش خود سخن مي­گويد در حالي­كه «آفرينش» فرمانبر امر الهي است؟ و مگر آفرينش انسان دشوارتر است يا آفرينش اين كائنات عظيم بي‌نهايت؟!.

كاستن از اطراف زمين

خداي در آيه‌ی 41 از سوره‌ی «رعد» مي­فرمايد:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَاۚ وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤١﴾ [الرعد: 41].

«آيا نديده‌اند كه ما (همواره) مي‌آييم و از اطراف اين زمين مي‌كاهيم؟ و خدا است كه حكم مي‌كند. براي حكم او بازدارنده‌‌يي نيست، و او به سرعت حسابرسي مي‌كند».

بعضي از قدماي مفسرين در تفسير كاستن از اطراف زمين گفته اند: «مراد از آن مرگ صالحان دانشمندان و پارسايان است». بعضي ديگر گفته‌اند: «مراد از آن فتوحات لشكريان اسلام است، چه به اندازه‌يي كه مسلمانان ظفر مي‌يابند، به همان اندازه از موجوديت كفار و محدوده‌ی سرزمين‌هاي‌شان كاسته مي‌شود«.

البته تفاسير و برداشت‌هاي مفسران از آيه‌ی كريمه در عصور متقدم و قبل از انكشافات جديد علمي، محمل و معناي روشن خود را دارد و ما را در مورد آن هيچ مجالي براي مناقشه نيست. ليكن دانشمندان علم جديد آمده‌اند تا از آيه‌ی كريمه تفسير علمي جديدي ارائه نمايند.

آري، جيولوجيستهادر نتيجه‌ی مطالعات خود به قضيه‌ی نجومي بسيار مهمي رسيده‌اند، و آن اين است كه: كره‌ی زمين در منطقه‌ی قطبين گسترده و منبسط شده ولي در موقعيت خط استوا از هم شكافته شده است كه عامل اين امر، سرعت دوران آن بر مدار خود بوده است. در نتيجه، كميت‌هاي بسيار بزرگي از گازها و عناصري كه كره‌ی زمين را در احاطه‌ی خود دارند، به وسله‌ی نيروي دافعه مركزي موجود پيرامون خط استوا، از سطح زمين به خارج از آن طرد گرديده و رها شده‌اند، امري كه به نوبه‌ی خود، منجر به شكافتگي زمين در موقعيت خط استوا و كاهش دو طرف آن در مناطق قطبي شمال و جنوب گرديده است. بدين گونه است كه مشاهده مي‌شود، زمين از اطراف خود پيوسته كاهش مي‌يابد.

پس اگر اين همان نظريّه اي است كه امروزه دانشمندان اين عرصه به صحت آن مطمئن گرديده و آن را قطعي مي‌پندارند، ما نيز مي‌توانيم بگوييم كه اين نظريّه مي‌تواند در تأويل آيه‌ی كريمه‌ی فوق الذكر، در جايگاه بررسي قرار داده شود.

وسائل ترانسپورتي جديد

قديميان تفسير و تأويل بسياري از معجزات علمي قرآن كريم را كه در عصرهاي قديم فهم آنها دشوار بوده است به خداي سبحان تفويض نموده‌اند،، در حالي كه به حقايق آنها ايمان راسخ داشته اند. در مواردي هم كه به تأويل پاره اي از اين حقايق در حد ظن قريب به يقين دست يافته‌اند، برصحت تأويلات خود به طور قطع حكم نكرده‌اند، زيرا حكم قاطع نسبت به يك امر، دستيابي به نتيجه‌ی قطعي از آن را مي‌طلبد.

از جمله‌ی اين امور غيبي، يكي هم إخبار قرآن كريم از وسايل حمل و نقل جديد در آيات 41 و 42 از سوره‌ی مباركه‌ی «يس» است كه مي‌گويد:

﴿وَءَايَةٞ لَّهُمۡ أَنَّا حَمَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ٤١﴾ [یس: 41-42].

«و نشانه‌ی ديگر براي آنان اينکه: ما نياكانشان را در كشتي انباشته سوار كرديم، و براي ايشان به مانند آن مركب‌هاي ديگري خلق كرديم».

اما امروز در سايه‌ی انكشافات جديد به طور قطع مي‌توانيم بگوييم كه مراد آيه‌ی شريفه، وسايل ديگري شبيه كشتی است كه انسانها در خشكه از آنها استفاده مي‌كنند. همانند موتر، قطار و ديگر وسائلي كه اختراع گرديده است تا خلقي بسيار را با امتعه و اثاثيه‌ی ‌شان در روي زمين جا به جا نمايند.

مأموريت بادها

تجربيات جديد به اثبات رسانده­اند كه بادها، از مهمترين وسائل بارورسازي نباتات اند. بدينگونه كه بادها، دانه‌هاي بارور كننده را از گياه مذكر به سوي گياه مؤنث حمل مي‌كنند تا عمليه‌ی باروري انجام گيرد و اين عمليه، در بسياري از گياهان و درختان يك عمليه‌ی ضروري بلكه حتمي مي‌باشد.

قرآن كريم، يك هزار و چهار صد سال قبل در آيه‌ی 22 از سوره‌ی «حجر» گفته است:

﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَسۡقَيۡنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ٢٢﴾ [الحجر: 22].

«و بادها را بارور كننده فرستاديم، و از آسمان آبي نازل كرديم، پس شما را بدان سيراب نموديم و شما خزانه‌دار آن نيستيد».

همچنان در آيه‌ی 57 از سوره‌ی «اعراف» مي‌گويد:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتۡ سَحَابٗا ثِقَالٗا سُقۡنَٰهُ لِبَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَنزَلۡنَا بِهِ ٱلۡمَآءَ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ٥٧﴾ [الأعراف: 57].

«و اوست كه بادها را پيشاپيش رحمتش مژده‌رسان مي‌فرستد تا آنگاه كه ابرهاي گرانبار را بردارند آن را به سوي سرزميني مرده برانيم و از آن باران فرود آوريم. و از هر گونه ميوه اي ( از خاك) برآوريم. بدينسان مردگان را (نيز از قبرها) خارج مي‌سازيم. باشد كه شما متذكر شويد».

نتیجه گیری

بلي، اين قرآن كريم است...

در روشني آنچه گذشت مي‌توانيم بگوييم كه به نتايج آتي دست يافته ايم:

1. نقش علم در قضيه‌ی اعجاز قرآن، ميسّر ساختن زمينه براي مشاهده‌ی اين اعجاز از طريق حقايق ملموسي است كه بشر با در پيش گرفتن راه علم، در كوران پژوهش و كاوش بدان دست يافته است. به عبارتي ديگر، علم شاه كليد دروازه‌ی ام القراي اعجاز مي­باشد.
2. از مشاهده‌ی تطابق حقايق علم با آيات قرآن، اين نتيجه به وضوح بر مي‌آيد كه قرآن حقيقتي سيّال و هميشه جاري است. و بنابراين در اين داعيه كه كتاب پروردگار متعال براي همه‌ی زمان و هميشه‌ی تاريخ است، برهاني به وسعت اوقيانوس علم را در اختيار دارد.
3. ميان اينكه حقايق قطعي چندي را به علم نسبت داده و بناءً لباس مرجعيت بر آنها بپوشانيم و بين اينكه آن حقايق را مانند غير آنها از محسوسات و موجودات با تجليل از نقشي كه علم در آرايش دهي به آنها بر عهده دارد بپذيريم، فرق وجود دارد.

به تعبيري ديگر، معرفت علمي (اعم از آنكه نظري باشد يا حقيقي) تا آنگاه به علم منسوب خواهد ماند كه صحت آنها به اثبات رسد، اما پس از آنكه صحت آنها به اثبات رسيد، ديگر از محيط علم به محيطي فراتر از آن كه محيط حسّ است قدم خواهند گذاشت.

بنابرآن، حقايق علمي قرآن نيز با آنكه از دريچه‌ی علم عبور مي‌كنند، ولي در انحصار محيط علم باقي نمانده بلكه مطلقيت غير محدود خود را دارا مي‌باشند.

نقش علم در دستيابي به اين شهود را مي­توانيم به روزنامه­اي مثال بزنيم كه اخبار روز را به ما مي‌رساند. روشن است كه در اين روزنامه هم اخبار صحيح وجود دارد، هم اخبار نسبتاً صحيح و هم اخبار دروغ. پس اگر اين روزنامه ـ مثلا ـ از تصادم چند موتر در تونل سالنگ به ما خبر داد و سپس در نتيجه‌ی معاينات حسي خود از صحت اين خبر آگاه شديم، در آن صورت اين خبر براي ما به يك حقيقت مشهود كه امكان ترديد در آن وجود ندارد، تبديل مي‌شود. وانگه ديگر براي ما تصور اين امر كه آن روزنامه فردا آن خبرش را تكذيب خواهد كرد، از اساس منتفي است. مسلما ريشه‌ی اين اطمينان نزد ما، پايبندي روزنامه نگاران آن روزنامه به اصل راستي ودرستي، يا دقت آنها در انعكاس اخبار نيست بلكه منشأ اين اطمينان، مشاهده‌ی ملموس خود ما از جريان واقعه مي­باشد. حال مشاهده‌ی ما از صحت اين واقعه ما را در موقعيتي قرار نخواهد داد كه نظر خويش را در مورد اخبار آن روزنامه به شكل عام تغيير داده و چنين حكم نماييم كه ديگر هرگز و براي هميشه اخبار آن قابل تكذيب نيست.

قضيه‌ی علم بشر نيز چنين است. قطعا نقش آن در كشف بعضي از حقايق علمي قرآن ما را بر آن نمي دارد كه به مطلقيت معارف آن باور كنيم و در گام بعدي همه‌ی مطلقيتهاي قرآن را به يافته هاي نسبي آن گره بزنيم.

بهترين گواه اين حقيقت، جريان غالب بر رويكرد كاوشهاي علمي در عصر ما است. اين رويكرد به علاوه‌ی آنكه هميشه دستخوش تغيير بوده است، از جهتي گروگان مؤسسات، نهادها يا حكومتهايي نيز قرار گرفته است كه علم را نه براي قدسيت نتايج آن بلكه براي منافع خودشان مي‌خواهند. به همين جهت توجه علم در عصر حاضر بيشتر توجهي پراگماتيستي است تا توجه انتولوژي فلسفي.

از همين روي، علم ـ كه در واقع نماينده‌ی تكنولوژي است ـ در ميدان پاسخگويي به نيازها و جاذبه هاي مادي بشر كامياب ولي در ميدان پاسخگويي به بسياري از پرسشهاي موجود در ضمير انسان درمانده است، پرسشهايي كه بيشتر به وظيفه‌ی انسان در دايره‌ی هستي و نقش وي در گاه عالَم ارتباط مي‌گيرند تا اين مقدمات كه بشر در تب و تاب روزمره­گي حيات چه مي‌خورد و چگونه از لذتهاي شكم و شهوت برخوردار مي‌شود.

با در نظرداشت همين واقعيت است كه اين كتاب ناگزير بوده است تا عناوين خود در قضيه‌ی اعجاز قرآني را به حوزه‌ی حقايق حسي ـ مادي وابسته نموده و اعجاز آن را فقط از همين دريچه‌ی محدود بنگرد و هرچند در عناويني چند به قلمروهاي روحي غير محدود نيز سرك كشيده ولي غلبه‌ی نيروي ماده بر پهناي ذهن بشر عصر حاضر، عمده و غالب مباحث آن را در اختيار خود گرفته است.

4 - آنچه در اين كتاب باز گفتيم، گذري سريع و بسيار شتابزده بر بخشي از آيات علمي قرآن كريم بود.

البته در هر آيه‌ی قرآن معجزه و بلكه معجزاتي وجود دارد و براي هميشه نيز چنين خواهد بود. و آن روز كه علوم جديد در آن به اوجگاه پرواز خود دست يابند، در آن روز است كه ابعاد علمي قرآن به گونه­يي متجلي خواهد شد كه همه‌ی مردم را با اختلاف اديان و باورهايشان، فوج فوج و دسته دسته به سوي دين خداوند راهنمون خواهد شد.

و در اينجاست كه با همه‌ی ايمان و اذعان خويش در پيشگاه آيه‌ی 93 از سوره‌ی «نمل» قرار مي­گيريم و به شكوه و جلال و حقانيت قرآن كريم، اين كتاب جاويدان پروردگار حيّ سبحان تسليم مي‌شويم، آنجا كه مي‌فرمايد:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعۡرِفُونَهَا﴾ [النمل: 93].

«بگو: ستايش از آن خدا است. به زودي آياتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهيد شناخت».

و نيز آيه‌ی 53 از سوره‌ی «فصّلت» كه مي­گويد:

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: 53].

«به زودي نشانه‌هاي خود را در آفاق و انفس بديشان خواهيم نمود تا برايشان روشن گردد كه او خود حق است، آيا كافي نيست كه پروردگارت شاهد هر چيزي است؟».

ستايش باد تو را پروردگارا! كه آيات خويش را به ما نمودي، و ما نيز آنها را شناختيم.

ستايش باد تو را كه آيات خود را به آيندگان مان نيز مي‌نمايي، و ايشان نيز آنها را مي‌شناسند.

ستايش بر تو را پروردگارا! كه تو خود حقي، و اين روشن ترين حقيقت زمان ما است.

پروردگارا! از ما بپذير و اعمالمان را به زيور اخلاص بياراي.

پروردگارا! ما را به راه حق، به راه ايمان و رضاي خويش هدايت بفرما.

پروردگارا! ما را از رحمت و مغفرت بي‌پايان خود برخوردار گردان

پروردگارا! دلهاي بندگانت را به نور ايمان منور ساز تا ديگر ميان آنها و ميان حقيقت هيچ حجابي حایل نگردد.

إنك قريب سميع مجيب، يا رب العالـمين

پايان

فهرست آيات

1- ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82].

2- ﴿لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ١٦٦﴾ [النساء: 166].

3- ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِ﴾ [ص: 29].

«اين كتابي مبارك است كه آن را به سوي تو نازل كرده ايم تا در باره‌ی آيات آن بينديشند».

4- ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24].

«آيا مگر به آيات قرآن نمي‌انديشند، يا كه بر دل‌هایشان قفل‌هايي نهاده شده است؟».

5- ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾ [آل‌عمران: 190-191].

«مسلماً در آفرينش آسمانها و زمين و در پي يكديگر آمدن شب و روز، براي صاحبان خرد نشانه‌هاي (قانع‌كننده) است. همانان كه خدا را (در همه احوال) ايستاده و نشسته و به پهلو آرميده ياد مي‌كنند و در آفرينش آسمان‌ها و زمين مي‌انديشند. (كه): پروردگارا! اينها را بيهوده نيافريده‌اي، منزهي تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

6- ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: 28].

«و از بند‌گان خدا فقط علمایند كه از او پروا دارند».

7- ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٖ مُّخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهَاۚ وَمِنَ ٱلۡجِبَالِ جُدَدُۢ بِيضٞ وَحُمۡرٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٞ ٢٧ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَۗ إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ٢٨﴾ [فاطر: 27-28].

«آيا نديده‌اي كه خدا از آسمان آبي فرود آورد و (به وسيلهء) آن ميوه‌هايي كه رنگ‌هاي آن گونه گون است بيرون آورديم؟ و از برخي كوه‌ها راه‌ها (و رگه‌هاي) سپيد و گلوگون به رنگ‌هاي مختلف و سياه پر رنگ آورديم. و از بنده‌گان خدا فقط علما (و دانايان اند) كه از او مي‌ترسسند. آري! خدا ارجمند آمرزنده است».

8- ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل‌عمران: 18].

«خدا كه همواره به عدل قيام دارد، گواهي مي‌دهد كه جز او هيچ معبودي نيست و فرشتگان (او) و دانشوران (نيز گواهي مي‌دهند كه) جز او كه توانا و حكيم است، هيچ معبودي نيست».

9- ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ﴾ [فصلت: 53].

«به زودي آيات و نشانه‌هاي خود را در آفاق و در نفس‌هایشان بديشان خواهيم نمود، تا برايشان روشن گردد كه او خود حق است».

10- ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبیاء: 107].

«و ما نفرستاديم تو را اي پيامبر، مگر رحمتي براي عالميان».

11- ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [سبأ: 48].

«ما نفرستاديم تو را، جز بشارتگر و هشداردهنده براي تمام مردم».

12 - ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158].

«بگو اي مردمان! بي‌گمان من فرستاده‌ی خدايم به سوي تمامي شما».

13- ﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ٤٨﴾ [العنکبوت: 48].

«و تو هيچ كتابي را پيش از اين نمي‌خواندي و با دست راست خود كتابي را نمي‌نوشتي، وگرنه باطل‌انديشان قطعاً به شك مي‌افتادند».

14- ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَا﴾ [الرعد: 2].

«خداوند ذاتي است كه آسما‌ن‌ها را بدون ستون‌هايي كه شما آنها را ببينيد، برافراشت».

15- ﴿وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [یس: 48].

«هر كدام آنها در سپهري شناور‌اند».

16- ﴿لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [یس: 48].

«نه در گردش منظم عالم، خورشيد را شايد كه به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت مي‌گيرد و هر يك در مدار معيني در فضاي بي‌پايان شناورند».

17- ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ٥٣﴾ [الفرقان: 53].

«و اوست ذاتي كه دو دريا را به هم درآميخت كه اين يكي داراي آب گوارا و شيرين و آن ديگر، شور و تلخ است و بين اين دو آب در حين به هم آميختن آنها واسطه و حايلي قرار دارد تا هميشه از هم جدا باشند».

18- ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ [الرحمن: 19-20].

«اوست ذاتي كه دو درياي شور و شيرين را به هم در آميخت، به نحوي كه در ميان آنها پرده‌ی حايلي قرار داد كه به هم در نمي­آميزند».

19- ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ﴾ [الشعراء: 28].

«پروردگار مشرق و مغرب».

20 - ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ ١٧﴾ [الرحمن: 17].

«پرودرگار مشرقين و مغربين».

21 -﴿رَبِّ ٱلۡمَشَٰرِقِ وَٱلۡمَغَٰرِبِ إِنَّا لَقَٰدِرُونَ ٤٠﴾ [المعارج: 40].

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

22- ﴿وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٤٩﴾ [الذاریات: 49].

«و از هر چيزي دو گونه (نر و ماده) آفريديم، تا شايد كه شما عبرت گيريد».

23- ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ وَمِنۡ أَنفُسِهِمۡ وَمِمَّا لَا يَعۡلَمُونَ ٣٦﴾ [یس: 36].

«پاك خدايي كه از آن چه زمين مي‌روياند و نيز از خودشان، و از آنچه نمي‌دانند، همه را نر و ماده گردانيده است».

24- ﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَا﴾ [الأنبیاء: 30].

«آيا كافران نديدند كه آسمان‌ها و زمين بسته بودند و ما آنها را بشكافتيم و توسعه داديم».

25-﴿يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُ﴾ [الأنبیاء: 104].

«روزي كه آسمان‌ها را مانند طومار درهم پيچيم و به حال اول آفرينش آن بازگردانيم».

26- ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١﴾ [فصلت: 11].

«و آن گاه به خلقت آسمان‌ها توجه كامل نمود و در حالي كه آسمان‌ها دودي بيش نبود، پس به امر تكويني خويش فرمود كه اي آسمان و زمين همه به سوي خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت يا به جبر و كراهت بشتابيد، آنها عرضه داشتند، با كمال ميل به سوي تو مي‌شتابيم».

27-﴿يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِ﴾ [الأنبیاء: 104].

«روز هنگامه‌ی بزرگ، آسمان‌ها را مانند طومار درهم مي‌پيچيم».

28- ﴿وَٱلۡبَحۡرِ ٱلۡمَسۡجُورِ ٦ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٞ ٧﴾ [الطور: 6-7].

«قسم به درياهاي آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر كافران واقع خواهد شد».

28- ﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ ٦﴾ [التکویر: 6].

«و هنگامي كه درياها چون آتش شعله‌ور گردند».

29- ﴿وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ ٣﴾ [الأنفطار: 3].

«و هنگامي كه درياها منفجر گردند».

30- ﴿فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ ٣٧﴾ [الرحمن: 37].

«آن گاه كه آسمان شكافته شود تا چون گل سرخ‌گون و چون روغن مذاب و روان گردد».

31- ﴿يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ ٨ وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ٩﴾ [المعارج: 8-9].

«روزي كه آسمان فلز گداخته شود و كوه‌ها چون پشم زده شود».

32- ﴿كَلَّآۖ إِنَّهَا لَظَىٰ ١٥ نَزَّاعَةٗ لِّلشَّوَىٰ ١٦﴾ [المعارج: 15-16].

«نه چنان است كه مي‌پندارند، بلكه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند».

33- ﴿وَمَآ أَمۡرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمۡحِ ٱلۡبَصَرِ أَوۡ هُوَ أَقۡرَبُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٧٧﴾ [النحل: 77].

«و كار قيامت به مانند چشم بر هم زدن، يا نزديك‌تر از آن بيش نيست و البته خداوند بر همه چيز توانا است».

34- ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ٢ وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ٣ وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ ٤﴾ [الأنشقاق: 1-4].

«هنگامي كه آسمان شكافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد كه فرمان او را پذيرد و هنگامي كه زمين منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بيرون افكند».

35- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج: 1-2].

«اي مردمان! خداترس و پرهيزگار باشيد كه زلزله‌ی روز قيامت حادثه‌ی بسيار بزرگ و واقعه‌ی سختي خواهد بود، آن روز هنگامه‌ی بزرگ و سختي را مشاهده مي‌كنيد. روزي كه هر زن شيرده از هول طفل خود را فراموش كند و هر آبستن بار حمل خود را بيفكند و مردم را از وحشت آن روز بيخود و مست بنگري. در صورتي كه مست نيستند و ليكن عذاب خداوند بسيار سخت است».

36- ﴿يَوَدُّ ٱلۡمُجۡرِمُ لَوۡ يَفۡتَدِي مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِئِذِۢ بِبَنِيهِ ١١ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ١٢ وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِي تُ‍ٔۡوِيهِ ١٣ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ يُنجِيهِ ١٤﴾ [المعارج: 11-14].

«مجرمين در آن روز دوست دارند و آرزو مي‌كند كه كاش توانستي فرزندان، همسر، برادر و هم خويشان قبيله‌اش را كه هميشه حمايتش ‌كردند و هم هر كه را كه در روي زمين است، فداي خود گرداند و از ان عذاب نجات يابد».

37- ﴿فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ٣٣ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: 33-37].

«آن گاه كه آن فرياد و صداي تكان‌دهنده به گوش ايشان رسيد، آن روز روزي است كه هر شخص از برادرش مي‌گريزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش، در آن روز هر كس چنان گرفتار كار خود است كه به هيچ كس نپردازد».

38- ﴿وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۖ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٥ وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ ٦ وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلۡأَنفُسِۚ إِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٧ وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗۚ وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨﴾ [النحل: 5-8].

«و چهارپايان را براي انتفاع نوع بشر خلق كرد، براي شما در آن رفاهيت و منافعي است و از گوشت آنها غذا مي‌خوريد و در آنها براي شما زيبايي است، آن گاه كه آنها را از چراگاه برمي‌گردانيد و هنگامي كه آنها را به چراگاه مي‌بريد. و بارهاي شما را به شهري مي‌برند كه جز با مشقت بدنها بدان نمي‌توانستيد برسيد، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را براي سواري و تجمل مسخر شما گردانيد و چيزهايي ديگري هم كه هنوز نمي‌دانيد براي (سواري) شما مي‌آفريند».

39- ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ﴾ [النحل: 10-11].

«اوست خدايي كه از آسمان براي شما آب نازل كرد تا از آن بياشاميد و درختان را پرورش دهيد تا شما از ميوه‌ی آن و حيوانات از برگ و سبزه‌اش برخوردار شوند و هم زراعت‌هاي شما از آن آب باران برويد، درختان خرما و زيتون و انگور و از همه انواع ميوه‌جات».

40- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢﴾ [النحل: 14].

«و هم شب و روز و خورشيد و ماه را براي زندگاني شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خويش مسخر ساخت، در اين كار نشانه‌هاي قدرت خدا براي اهل خرد پديدار است».

41- ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَا﴾ [النحل: 14].

«و اوست خدايي كه دريا را براي شما مسخر كرد تا از گوشت (آبزيان حلال) آن تغذيه كنيد و از زيورها و مواد موجود در آن استخراج كرده و تن را بياراييد».

42- ﴿وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦﴾ [النحل: 15-16].

«و نيز كوه‌هاي بزرگ در زمين بنهاد تا از اضطراب و ناامني در روي زمين برهيد و جويبارها و راه‌ها را آفريد تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌هاي رهنماي ديگر و همچنين آنها با ستارگان رهنمون مي­شوند».

43- ﴿ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ٥﴾ [الرحمن: 5].

«خورشيد و ماه بر اساس نظام و محاسبه‌ی دقيق حركت مي‌كنند».

44- ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٥﴾ [یونس: 5].

«اوست خدايي كه آفتاب را رخشان و ماه را تبان نمود و سير و سفر ماه را در منازلي معين كرد تا بدين وسيله شماره‌ی سالها و حساب ايام را (براي امر معاد و نظم معاش خود) بدانيد. اين ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نيافريده و خداوند آيات خود را براي اهل علم و معرفت به تفصيل بيان مي‌فرمايد».

45-﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ ١﴾ [القمر: 1].

«قيامت نزديك شد و قمر شق گرديد».

46- ﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُ﴾ [النحل: 1].

«قيامت آمد و شتابزده آن را جويا مشويد».

47- ﴿وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ﴾ [لقمان: 10].

«و در روي زمين كوه‌هاي بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهيد».

49- ﴿وَٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ ٣٠ أَخۡرَجَ مِنۡهَا مَآءَهَا وَمَرۡعَىٰهَا ٣١﴾ [النازعات: 30-31].

«و زمين را بعد از خلقت آسمان، بگسترانيد و از آن آب و گياه پديد آورد».

48- ﴿وَٱلۡجِبَالَ أَرۡسَىٰهَا ٣٢﴾ [النازعات: 32]. «سپس كوه‌ها را استوار گردانيد»

49- ﴿وَإِنَّ مِنَ ٱلۡحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنۡهُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخۡرُجُ مِنۡهُ ٱلۡمَآءُ﴾ [البقرة: 74].

«و از برخي سنگ‌ها آب نهرها مي‌جوشد و نيز از بعضي ديگر كه بشكافند آب بيرون مي‌آيد».

50- ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨﴾ [المؤمنون: 18].

«و ما براي زندهگي شما آب را از آسمان به قدر معين به زمين نازل و (در اندرون زمين) مسكن داديم و محققاً در نابودساختن آب هم توانائيم».

51- ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيۡنَهُۥ ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ رُكَامٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٖ فِيهَا مِنۢ بَرَدٖ﴾ [النور: 43].

«آيا نديدي كه خدا ج از هر طرف ابر را مي‌راند تا به هم مي‌پيوندند باز آنها را انبوه و متراكم مي‌گرداند آنگاه مي‌بيني كه قطرات باران از ميان ابر فرو مي‌ريزد و نيز از كوه‌هاي آسمان تگرگ فرو مي‌باراند».

52- ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ ١٨﴾ [المؤمنون: 18]. «و آب را به اندازه‌ی معين از آسمان نازل كرديم و سپس آن را در زمين اسكان داديم، و محققاً كه بر بردن آب از «فضاي» زمين نيز قادر و تواناييم».

53- ﴿وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ﴾ [الحدید: ].

«و ما آهن را فرود آورديم كه در آن نيرويي سخت شديد و منافعي بسيار براي مردم هست».

54- ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٤٢﴾ [الزمر: 42].

«خداوند تعالي در وقت مرگ ارواح را قبض مي‌نمايد و آن كس كه نمرده است، قبض مي‌كند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه مي‌دارد ان را كه حكم مرگ كرده است بر آن. و رها مي‌كند آن ديگر را تا وقت معين، بي‌شك در اين حقيقت نشانه‌هاي روشني است براي كساني كه تفکّر كنند».

55- ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ [الروم: 23].

«و از نشانه‌هاي قدرت پروردگار، خواب شما است در شب و روز».

56- ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّ﴾ [البقرة: 475].

«آن كساني كه رباخوار اند، در روز قيامت برنخيزند جز به مانند آناني كه در اثر مساس و وسوسه‌ی شيطان ديوانه شده‌اند».

57- ﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٥﴾ [السجدة: 5].

«خداوند امر عالم را (به نظام احسن و اكمل) از اسمان تا زمين تدبير مي‌كند، سپس روزي كه به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوي خود بالا مي‌برد».

58- ﴿تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ ٤﴾ [المعارج: 4].

«فرشتگان و جبريل به سوي عرش خدا بالا روند، در روزي كه مدت آن پنجاه هزار سال است».

59- ﴿فَكَيۡفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرۡتُمۡ يَوۡمٗا يَجۡعَلُ ٱلۡوِلۡدَٰنَ شِيبًا ١٧﴾ [المزمل: 17].

«پس اگر كافر شويد، باز چه گونه از عذاب حق نجات يابيد در روزي كه كودك را پير مي‌سازد».

60- ﴿وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٤٧﴾ [الحج: 47].

«همانا يك روز (در قيامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست».

61- ﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: 13-14].

«و ما مقدرات و نتيجه‌ی اهمال نيك و بد هر انسان را طوق گردن او ساختيم و روز قيامت كتاب اعمال او را بيرون آريم، در حالي كه آن نامه چنان باز باشد كه همه اوراق آن را به يك بار ملاحظه نمايد. بخوان نامه‌ی اعمال خود را، امروز نفست نفست بر خودت براي حسابگري بسنده و كافي است».

62- ﴿وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ٤٩﴾ [الکهف: 49].

«و در آن روز كتاب اعمال نيك و بد خلق را پيش نهند و اهل عصيان را از آنچه در نامه‌ی اعمال انها است هراسان بيني در حالي كه با خود گند واي بر ما اين چه گونه كتابي است كه اعمال كوچك بزرگ ما را سر مويي فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است و از آن كتاب همه اعمال خود را حاضر بينند و خداوند به هيچ كس ستم نخواهد كرد».

63- ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ١٦﴾ [ق: 16].

«و به تحقيق كه ما انسان را آفريديم و مي‌دانيم آنچه نفسش به او وسوسه مي‌نمايد (لاشعور) و ما نزديكتريم به او از رگ گردن».

64- ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: 18].

«انسان هيچ سخني را تلفظ نمي‌نمايد مگر اينکه بر ن ناظر و رقيبي گماشته است».

65- ﴿وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمۡ لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَاۖ قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ [فصلت: 31].

«و آنها به اعضاي بدن خود گويند، چگونه بر اعمال ما شهادت داديد و آن اعضا جواب گويند، خدايي كه همه موجودات را به نطق آورد، ما را نيز گويا گردانيد».

66- ﴿ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٦٥﴾ [یس: 65].

«امروز بر دهان كافران مهر خموشي نهيم و دست‌هاي‌شان با ما سخن مي‌گويند و پاهاي‌شان به آ‹ چه كرده‌اند گواهي دهند».

67- ﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤﴾ [النور: 24].

«و بايد بترسند از روزي كه زبان و دست‌ها و پاهاي‌شان بر اعمال آنان گواهي مي‌دهند».

68- ﴿يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَا﴾ [الکهف: 49].

«اي واي بر ما اين چگونه كتابي است كه هيچ كار كوچك و بزرگي را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است».

69- ﴿مُتَّكِ‍ِٔينَ عَلَىٰ رَفۡرَفٍ خُضۡرٖ وَعَبۡقَرِيٍّ حِسَانٖ ٧٦﴾ [الرحمن: 76].

«در حالي كه بهشتيان بر رفرف سبز و بساط زيبا تكيه زده‌اند».

70- ﴿عَٰلِيَهُمۡ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضۡرٞ وَإِسۡتَبۡرَقٞۖ وَحُلُّوٓاْ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٖ وَسَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ شَرَابٗا طَهُورًا ٢١﴾ [الإنسان: 21].

«بر بالاي بهشتيان ديباي سبز لطيف و حرير سطبر است و بر دست‌هاشان دستبند نقره‌فام و خداي‌شان آنان را شرابي پاك و گوارا بنوشاند».

71- ﴿وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ﴾ [الکهف: 21].

«بهشتيان لباس‌هاي حرير سبز و ديبا از سندس و استبرق در پوشند».

72- ﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا ٢٨﴾ [مریم: 28].

«اي مريم! اي خواهر هارون! تو را نه پدري ناصالح بود و نه مادري بدكار».

73- ﴿وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ...﴾ [النساء: 23].

74 - ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 173].

«به تحقيق كه حرام گردانيد خدا بر شما گوشت حيون خود مرده، و خون و گوشت خوك را و هر چه را كه به اسم غير خدا كشته باشيد».

75- ﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣ يَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمۡۖ قُلۡ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُۖ فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤﴾ [المائدة: 3-4].

76- ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١١٥﴾ [النحل: 115].

77- ﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٤٥﴾ [الأنعام: 145].

78- ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤﴾ [التین: 4].

«هر آيينه ما انسان را در نيكوترين ساختار (در نيكوترين صورت و مراتب وجود) بيافريديم».

79- ﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ٥﴾ [الطارق: 5].

«انسان بايد بنگرد كه از چه چيز آفريده شده است؟».

80- ﴿خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ٦﴾ [الطارق: 6].

«او از آب جهنده‌ی نطفه آفريده شده است».

81- ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣﴾ [الأعلی: 1-3].

«نام پروردگار والاي خود را به پاكي بستاي، همانكه آفريد وهماهنگي بخشيد. و آنكه اندازه گيري كردو راهنمود».

82- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ ٥﴾ [الحج: 5].

83- ﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا ٢﴾ [الإنسان: 2].

84- ﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧ مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ١٨ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ١٩ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ٢٠ ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقۡبَرَهُۥ ٢١ ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ٢٢﴾ [عبس: 17-22].

85- ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ [الفرقان: 54].

«اوست ذاتي كه از آب، انسانى را آفريد، سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

86- ﴿لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ٤٩ أَوۡ يُزَوِّجُهُمۡ ذُكۡرَانٗا وَإِنَٰثٗاۖ وَيَجۡعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًاۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ٥٠﴾ [الشوری: 49-50].

«ملكيت آسمانها و زمين فقط از آن خدا است، هر چه را كه بخواهد مي‌آفريند، به هر كه خواهد فرزند اناث و به هر كه خوهد فرزند ذكور عطا مي‌كند، يا در يك رحم بيشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار مي‌دهد و هر كه را بخواهد عقيم و نازاينده مي‌گرداند زيرا او دانا و توانست».

87- ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ١٢ ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ١٣ ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ١٤﴾ [المؤمنون: 12-14].

«همانا آفريديم انسان را از سلاله‌ی گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانيده و در جاي استوار (صلب و رحم» قرار داديم، آنگاه نطفه را علقه (پاره‌ی خون) و علقه را مبدل به پاره‌ی گوشت، و سپس آن گوشت را تبديل به استخوان نموديم، و سپس بر استخوانها گوشت پوشانيديم و پيكر آن را كامل كرديم و پس از آن با دميدن روح، خلقتي ديگر انشاء نموديم، آفرين بر قدرت كامل بهترين آفريننده».

88 - ﴿خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ ١٤﴾ [الرحمن: 14].

«انسان را از سلاله‌ی گل خالص آفريد».

89- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ ٥﴾ [الحج: 5].

«ما شما را نخست از خاك آفريديم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته، و بعداً از پاره‌ی گوشت تمام و ناتمام ...».

90- ﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧ مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ١٨ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ١٩ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ٢٠﴾ [عبس: 17-20].

«اي كشته‌ باد انسان! چرا تا اين حد كفر و عناد مي‌وردز، از چه چيز خلق شده است؟ از نطفه‌يي، خدا اين نطفه را آفريد و به دقّت همه چيز را در آن گنجانيد، سپس راه كمال را بر او سهل و آسان ساخت».

91- ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۢ بَقۡلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَاۖ قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَىٰ بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌ؟...﴾ [البقرة: 61].

«اي بني‌اسر ائيل! زماني را به ياد آوريد كه به موسي (اعتراض كرده) و گفتيد: ما هرگز به يك نوع غذا صبر نخواهيم كرد، پس از خداي خود بخواه تا براي ما از زمين نباتاتي مانند باقلا، خيار، سير، عدس و پياز را بروياند. موسي گفت: آيا مي‌خواهيد غذاي بهتري را كه داريد، به پست‌تر از آن تبديل كنيد؟...».

92- ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣ وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ٤ فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ٥﴾ [الأعلی: 1-5].

«به نام خداي خود كه برتر از همه وجود است، تسبيح بگوي، آن خدايي كه عالم را خلق كرد و آن را به سامان رسانيد و آن خدايي كه همه چيز را به اندازه و نظام آفريد و سپس در طريق كمال هدايت كرد و ان خدايي كه گياهان را از زمين برويانيد و سپس آنها را خشك و سياه گردانيد».

93- ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: 1].

«ثنا و ستايش جملگي از آن خداي پرورش دهنده عالميان است».

94- ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَا تُبۡصِرُونَ ٣٨ وَمَا لَا تُبۡصِرُونَ ٣٩ إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ٤٠﴾ [الحاقة: 38-40].

«قسم به آنچه كه شما مي‌بينيد و قسم به آنچه كه شما نمي‌بينيد، همانا قرآن وحي الهي بر رسول بزرگوار است».

95- ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: 53].

«در آينده‌ی نزديك به انسانها آيات و نشانه‌هاي قدرت خويش را در آفاق و انفس آشكار خواهيم ساخت تا براي آنها روشن شود كه خداوند بر حق است».

96- ﴿لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ٦﴾ [طه: 6].

«هر چه در آسمانها و در زمين و در ميان آنها و يا درون كره‌ی خاك موجود است همه ملك اوست».

97-﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: 1-5].

«بگو پناه مي‌برم به پروردگار سپيده‌دم، از شر آنچه آفريده و از شر تاريكي چون فرا گيرد و از شر دمندگان افسون در گره‌ها و از شر حسود، آنگاه كه حسد ورزد».

98- ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ٣ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ٦﴾ [الناس: 1-6].

«بگو پناه مي‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهاني، ان كس كه در سينه‌هاي مردم وسوسه مي‌كند، چه از جن و (چه از) انس».

99- ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ [الفتح: 4].

«اوست آن كس كه در دلهاي مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ايماني بر ايمان خود بيفزايند».

100-﴿ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [التوبة: 26].

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده‌ی خود و بر مؤمنان فرود آورد».

101- ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ﴾ [التوبة: 40].

«آن گه كه در غار (ثور) بودند، هنگامي كه به همراه خود مي‌گفت، اندوهگين مباش كه خدا با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد».

102- ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٢٧ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ ٢٨﴾ [الفجر: 27-28].

«اي نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوي پروردگارت بازگرد».

103- ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

«به راستي خدا هنگامي كه مؤمنان زير آن درخت با تو بيعت مي‌كردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هاي‌شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پيروزي نزديكي به آنان پاداش داد».

104- ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس: 62].

105- ﴿قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨﴾ [البقرة: 38].

106- ﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ [البقرة: 112].

107- ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٦٢﴾ [البقرة: 262].

108- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٧﴾ [البقرة: 277].

109- ﴿فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠﴾ [آل‌عمران: 170].

110- ﴿وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۖ فَمَنۡ ءَامَنَ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٤٨﴾ [الأنعام: 48].

111- ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٥﴾ [الأعراف: 35].

112- ﴿وَيُنَجِّي ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ بِمَفَازَتِهِمۡ لَا يَمَسُّهُمُ ٱلسُّوٓءُ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦١﴾ [الزمر: 61].

113- ﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: 216].

«و بسا چيزي را خوش نمي‌داريد، و آن براي شما خوب است و بسا چيزي را دوست مي‌داريد و آن براي شما بد است».

114- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَرِثُواْ ٱلنِّسَآءَ كَرۡهٗاۖ وَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ لِتَذۡهَبُواْ بِبَعۡضِ مَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ١٩﴾ [النساء: 19].

«...پس چه بسا اينکه شما چيزي را ناخوش داريد در حالي كه خداوند در آن خيري بسيار مي‌نهد».

115- ﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: 11].

«و اما به نعمت پروردگار خويش سخن بگوي».

116- ﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ [الضحی: 8].

«تو را نادار يافت سپس غني گردانيد».

117- ﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [الکهف: 45].

«مال و فرزندان آرايش زندگي دنيا اند».

118- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ وَأَوۡلَٰدِكُمۡ عَدُوّٗا لَّكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُمۡ﴾ [التغابن: 14].

«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، در حقيقت برخي از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمايند، از آنان برحذر باشيد».

119- ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [البقرة: 269].

«خداوند به هركس كه بخواهد، حكمت مي‌بخشد، و به هركس حكمت داده شود، به يقين خيري فراوان به او داده شده است، و جز خردمندان كسي پند نمي‌گيرد».

120- ﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٦٨﴾ [الحج: 86].

«و اگر با تو مجادله كردند، بگو: خدا به آنچه مي‌كنيد داناتر است».

121- ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥﴾ [النحل: 125].

«با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت دعوت كن و با آنان به شيوه‌ی كه نيكوتر است، مجادله نماي، در حقيقت پروردگار تو به حال كسي كه از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌يافتگان نيز داناتر است».

122- ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [العنکبوت: 46].

«و با اهل كتاب مجادله نكنيد، مگر به آن شيوه كه نيكوتر است».

123- ﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّ﴾ [البقرة: 197].

«پس هر كس كه در اين ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند كه در اثناي حج همبستري و فسوق و جدال روا نيست».

124- ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾ [آل‌عمران: 134]

«آنانکه در فراخ دستي و تنگ حالي انفاق مي‌كنند و خشم خود را فرو مي‌برند و از مردم درمي‌گذرند و خداوند نيكوكاران را دوست دارد».

125- ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل‌عمران: 159].

«پس از آنان درگذر و برايشان آمرزش بخواه و در كارها با آنان (اصحاب خويش) مشورت كن».

126- ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱصۡفَحۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [المائدة: 13].

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشي كن كه خدا نيكوكاران را دوست مي‌دارد».

127-﴿فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِير﴾ [البقرة: 109].

«پس گذشت كنيد، و چشم بپوشيد تا خدا فرمان خود را بياورد».

128- ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ [الأعراف: 31].

«بخوريد و بياشاميد و اسراف نكنيد بي‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد».

129- ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: 67].

«و كساني‌اند كه چون انفاق كنند، نه ولخرجي مي‌كنند و نه تنگ مي‌گيرند و ميان اين دو روش حد وسط را برمي‌گزينند».

130- ﴿وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦۖ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْ﴾ [الأنعام: 41].

«و حق (بينوايان از) آن را روز بهره‌برداري از آن بدهيد، ولي زياده‌روي مكنيد كه او اسرافكاران را دوست ندارد».

131- ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ﴾ [المائدة: 77].

«بگو: اي اهل كتاب! در دين خود به ناحق غلو و افراط نكنيد».

132- ﴿ۡإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ مُسۡرِفٞ كَذَّابٞ﴾ [غافر: 28].

«بي‌گمان خدا كسي را كه افراطكار دروغزن باشد، هدايت نمي‌كند».

133- ﴿كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنۡ هُوَ مُسۡرِفٞ مُّرۡتَابٌ﴾ [غافر: 34].

«اين گونه خدا هر كه را اسراف‌كار شكاك باشد گمراه مي‌سازد».

134- ﴿وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٥١﴾ [الشعراء: 151].

«و از دستور مسرفان اطاعت نكنيد».

135- ﴿ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٩﴾ [الأنبیاء: 9].

«سپس وعده‌ی خود به آنان را راست گردانيديم و آنها و هر كه را خواستيم نجات داديم و اسراف‌كاران را به هلاكت رسانديم».

136- ﴿لِنُرۡسِلَ عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن طِينٖ ٣٣ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُسۡرِفِينَ ٣٤﴾ [الذاریات: 33-34].

«تا سنگ‌هايي از گل رس بر سر آنان فرو فرستيم، كه نزد پروردگارت براي مسرفان نشانه‌گذاري شده است».

137- ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [آل‌عمران: 174].

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف‌مان در كارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه كافران ياري ده».

138- ﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا﴾ [الحجر: 19].

«و زمين را گسترانيديم».

139- ﴿لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [یس: 40].

«نه خورشيد را سزد كه به ماه رسد و نه شب بر روز پيشي جويد، و هر كدام در سپهري شناورند».

140- ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ خِلۡفَةٗ لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوۡ أَرَادَ شُكُورٗا ٦٢﴾ [الفرقان: 62].

«و اوست كه براي هر كس كه بخواهد عبرت گيرد، يا بخواهد سپاسگزاري نمايد، شب و روز را جانشين يكديگر گردانيد».

141- ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ ٥﴾ [الزمر: 5].

«آسمانها و زمين را به حق آفريد، شب را به روز درمي‌پيچد و روز را به شب درمي‌پيچد و آفتاب و ماه را تسخير كرد. هر كدام تا مدتي معين روان‌اند، آگاه باش كه او همان شكست‌ناپذير آمرزنده است».

142- ﴿وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍ﴾ [النمل: 88].

«و كوه‌ها را مي‌بيني، مي‌پنداري كه آنها بي‌حركت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حركت‌اند. اين صنع خدايي است كه هر چيزي را در كمال استواري پديد آورده است».

143- ﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾ [البقرة: 31].

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعليم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه كرد».

144- ﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائدة: 27].

«داستان دو پسر آدم را به درستي براي‌شان بخوان، هنگام كه (هر يك از آن دو) قربانيي پيش داشتند، پس از يكي از آن دو پذيرفته شده و از ديگري پذيرفته نشد. (قابيل) گفت: حتماً تو را خواهم كشت، (هابيل) گفت: خدا فقط از تقواپيشگان مي‌پذيرد».

145- ﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِ‍ُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣١ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٢ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ٣٣﴾ [البقرة: 31-33].

«وخداوند همه (معاني) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست مي‌گوييد از اسامي اينها به من خبر دهيد. گفتند: منزهي تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌اي، هيچ دانشي نيست، تويي داناي حكيم. فرمود: اي آدم! ايشان را از اسامي آنها خبر ده. و چون آدم ايشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آيا من به شما نگفتم كه نهفته‌ی آسمانها و زمين را مي‌دانم و آنچه را آشكار مي‌كنيد و آنچه را پنهان داشتيد، مي‌دانم؟».

146- ﴿...كُلَّمَا نَضِجَتۡ جُلُودُهُم بَدَّلۡنَٰهُمۡ جُلُودًا غَيۡرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ﴾ [النساء: 45].

«به زودي كساني را كه به آيات ما كفر ورزيده‌اند، در آتشي سوزان درآوريم، كه هر گاه پوست‌شان (بسوزد) و بريان گردد، پوست‌هاي ديگري را بر جايش نهيم تا عذاب را بچشند، آري خداوند توانا و حكيم است».

147- ﴿إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ٧٤ ٧٤ لَا يُفَتَّرُ عَنۡهُمۡ وَهُمۡ فِيهِ مُبۡلِسُونَ٧٥﴾ [الزخرف: 74-75].

«بي‌گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفيف نمي‌يابد و آنها در آنجا نوميد‌اند».

148- ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾ [القصص: 78].

«بي‌گمان من اين گنج‌هاي فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده­ام».

149- ﴿وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٤٦﴾ [یس: 46].

«و هيچ نشانه‌يي از نشانه‌هاي پروردگارشان، بر آنان نمي‌آيد مگر اينکه از آن روي‌گردان مي‌شوند».

150- ﴿فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ [الإسراء: 12].

«نشانه شب را تيره‌گون و نشانه روز را روشني بخش گردانيديم».

151-﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

«اي مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را ملت ملت و قبيله قبيله گردانيديم تا با يكديگر شناسايي متقابل حاصل كنيد. در حقيقت ارجمندترين شما نزد خدا پرهيزگارترين شما است».

152- ﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ...﴾.

«آيا مگر نديدي كه پروردگارت با دارندگان فيل چه كرد...».

153- ﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَيۡسَ لِي مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِي مِن تَحۡتِيٓۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾ [الزخرف: 51].

«فرعون گفت: اي قوم من! آيا مگر پادشاهي مصر و اين نهرها كه از فرودست كاخهاي من جاري است از آن من نيست؟ مگر نمي‌بينيد؟».

154- ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِي﴾ [یوسف: 54].

«ملك گفت: او را نزد من آوريد تا وي را خاص خود كنم».

155- ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ﴾ [یوسف: 43].

«مَلِك مصر گفت، من در خواب ديديم هفت گاو فربه است كه هفت گاو لاغر آنها را مي‌خورند».

156-﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ١١﴾ [الأنعام: 11].

«بگو در زمين سير كنيد، سپس بنگريد كه فرجام تكذيب‌كنندگآنچه گونه بوده است».

157- ﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ قِطَعٞ مُّتَجَٰوِرَٰتٞ وَجَنَّٰتٞ مِّنۡ أَعۡنَٰبٖ وَزَرۡعٞ وَنَخِيلٞ صِنۡوَانٞ وَغَيۡرُ صِنۡوَانٖ يُسۡقَىٰ بِمَآءٖ وَٰحِدٖ وَنُفَضِّلُ بَعۡضَهَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلۡأُكُلِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٤﴾ [الرعد: 4].

«و در زمين قطعاتي است كنار هم و باغ‌هاي از انگور و كشتزارها و درختان خرما، چه از يك ريشه و چه از غير يك ريشه، كه با يك آب سيراب مي‌گردند (و با اين همه) برخي از آنها را در ميوه (از حيث مزه و نوع و كيفيت) بر برخي ديگر برتري مي‌دهيم. بي‌گمان در اين (امر نيز) براي مردمي كه تعقل ميكنند دلايل (روشني) است».

158- ﴿وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٤﴾ [الأنعام: 4].

«و هيچ نشانه‌يي از نشانه‌هاي پروردگارشان به سوي‌شان نمي‌ايد، مگر آنکه از آن روي برمي‌تابند».

159- ﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧﴾ [عبس: 17].

«كشته باد انسان، چه ناسپاس است!».

160- ﴿أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ [النور: 40].

«يا كارهاي‌شان مانند تاريكیهايي است كه در دريايي ژرف است، كه موجي آن را مي‌پوشاند وروي آن موجي ديگر است و بالاي آن ابري است تاريكیهايي است كه بعضي بر روي بعضي قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بيرون آورد، مشكل آن را ببيند و خدا به هر كس نوري نداده باشد، او را هيچ نوري نيست».

161- ﴿أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ مِهَٰدٗا ٦ وَٱلۡجِبَالَ أَوۡتَادٗا ٧﴾ [النبأ: 6-7].

«آيا زمين را گهواره‌ی نگردانيديم؟ و كوه‌ها را چون ميخ‌هايي نگذاشتيم؟».

162- ﴿غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣﴾ [الروم: 1-3].

«الف. لام. ميم. روميان شكست خوردند، در نزديك‌ترين (فرودترين) سرزمين».

163- ﴿فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ [المؤمنون: 14].

«بعداً استخوانها را با گوشتي پوشانديم، آنگاه (جنين را در) آفرينشي ديگر پديد آورديم، آفرين باد بر خدا كه بهترين آفرينندگان است».

164- ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ٧٨﴾ [یس: 78].

«و براي ما مثلي آورد و آفرينش خود را فراموش كرد؟ گفت: چه كسي اين استخوانها را كه چنين پوسيده‌است، زندگي (مجدد) مي‌بخشد؟».

165- ﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدًا﴾ [الإسراء: 98].

«و گفتند: آيا ما وقتي استخوان و خاك شديم، باز در آفرينش جديدي برانگيخته خواهيم شد».

166- ﴿أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجۡمَعَ عِظَامَهُۥ ٣﴾ [القیامة: 3].

«آيا انسان مي‌پندارد كه هرگز استخوانهاي او را جمع نخواهيم كرد؟».

167- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا٤﴾ [مریم: 4].

«گفت: پروردگارا! من استخوانم سست گرديده و موي سرم از پيري سفيد گشته و اي پروردگار من هرگز در دعاي تو نااميد نبوده‌ام».

168- ﴿وَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبۡيَضَّتۡ عَيۡنَاهُ مِنَ ٱلۡحُزۡنِ فَهُوَ كَظِيمٞ٨٤﴾ [یوسف: 84].

«و از آنان روي‌گردانيد و گفت: اي دريغ بر يوسف، و در حالي كه اندوه خود را فرو مي‌خورد، چشمانش از اندوه سپيد گرديد».

169- ﴿ٱذۡهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلۡقُوهُ عَلَىٰ وَجۡهِ أَبِي يَأۡتِ بَصِيرٗا﴾ [یوسف: 93].

«اين پيرآهن مرا ببريد و آن را بر چهره‌ی پدرم بيفكنيد تا بيان شود».

170- ﴿فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗا﴾ [یوسف: 96].

«پس چون مژده‌رسان آمد، آن (پيرآهن) را بر چهره‌ی او انداخت، پس بينا گرديد».

171- ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ [البقرة: 222].

«از تو در باره‌ی عادت ماهيانه زنان مي‌پرسند، بگو: آن رنج و ناراحتي است، پس در هنگام عادت از آميزش با زنان كناره‌گيري كنيد، و به آنان نزديك نشويد تا پاك شوند».

172- ﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْ﴾ [المائدة: 6].

«چنانچه جنب بوديد پس خود را با غسل پاكيزه نماييد».

173- ﴿لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾ [سبأ: 3].

«از (خداوند داناي نهان) كه هموزن ذره‌ی نه در آسمانها و نه در زمين از وي پوشيده نيست، و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر از ان است، مگر اينکه در كتابي روشن درج شده است».

174-﴿...وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ٦﴾ [یونس: 61].

«و وزن ذره‌ی از پروردگارت در زمين و نه در آسمان پوشيده نيست و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر اينکه در كتابي روشن درج شده است».

175- ﴿ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ٣﴾ [الملک: 3].

«همآنکه هفت آسمان را طبقه به طبقه بيافريد و در آفرينش آن خداي بخشايشگر هيچگونه اختلاف و تفاوتي نمي‌بيني، باز بنگر، آيا خلل و نقصاني مي‌بيني؟».

176- ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ [الفرقان: 2].

«و هر چيزي را آفريد و بدان گونه كه در خور آن بود آن را به اندازه و ميزان (دقيق) آن اندازه‌گيري كرد».

177- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦۚ قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا﴾ [الطلاق: 3].

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستي خدا براي هر چيزي اندازه‌ی مقرر كرده است».

178-﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ [الفرقان: 2].

«و براي او شريكي در فرمانروايي نبوده است و هر چيزي را آفريده و بدان گونه كه درخور آن بوده اندازه‌گيري كرده است».

179- ﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا﴾ [الأحزاب: 38].

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است».

180- ﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ﴾ [الرعد: 8].

«و هر چيزي نزد او اندازه‌ی دارد».

181- ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ٢١﴾ [الحجر: 21].

«و هيچ چيز نيست مگر آنکه گجينه‌هاي آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معين فرو نمي‌فرستيم».

182- ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49].

«ماييم كه هر چيزي را به اندازه معين آن آفريده‌ايم».

183- ﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾ [الرعد: 17].

«هم او كه از آسمان آبي فرو فرستاد پس رودخانه‌هايي به اندازه روان شدند».

184- ﴿وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ﴾ [الحجر: 19].

«و از هر چيز به طور سنجيده در زمين رويانيديم».

185- ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾ [الجن: 9].

«و ما (جنيان) در آسمان براي شنيدن به كمين مي‌نشستيم، اما اكنون هر كه بخواهد به گوش باشد، تير شهابي در كمين خود مي‌يابد».

186- ﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ١﴾ [الجن: 1].

«بگو اي پيامبر! به من وحي شده است كه تني چند از جنيان گوش فرا داشتند و گفتند: راستي ما قرآني شگفت‌آور شنيديم».

187- ﴿إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ ١٨﴾ [الحجر: 18].

«و به يقين ما در آسمان برجهايي قرار داديم و آن را براي تماشاگران آراستيم، و آن را از هر شيطان رانده شده حفظ كرديم، مگر آن كس كه دزديده گوش فرا دهد، كه شهابي روشن او را دنبال مي‌كند».

188- ﴿لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ وَيُقۡذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٖ ٨﴾ [الصافات: 8].

«ما آسمان اين دنيا را به زينت اختران آراستيم، و آن را از هر شيطان سركشي نگاه داشتيم، بهطوري كه نمي‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوي پرتاب مي‌شوند».

189- ﴿أَمۡ لَهُمۡ سُلَّمٞ يَسۡتَمِعُونَ فِيهِۖ فَلۡيَأۡتِ مُسۡتَمِعُهُم بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ ٣٨﴾ [الطور: 38].

«آيا نردباني دارند كه بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس بايد شنونده‌ی آنان برهاني آشكار بياورد».

190- ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ١٠١﴾ [یونس: 101].

«بگو بنگريد كه در آسمانها و زمين چيست؟ ولي نشانه‌ها و هشدارها، گروهي را كه ايمان نمي‌آورند، سود نمي‌بخشد».

191- ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾ [آل‌عمران: 190-191].

«مسلماً در آفرينش آسمانها و زمين و در پي يكديگر آمدن شب و روز براي خردمندان نشانه‌هاي (قانع‌كننده) است، هم آنآنکه خدا را در همه احوال ايستاده و نشسته و به پهلو آرميده ياد مي‌كنند و در آفرينش آسمانها و زمين مي‌انديشند، كه پروردگارا! اينها را بيهوده نيافريده‌آي، منزهي تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار».

192- ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ٣٨﴾ [الدخان: 38].

«و ما آسمآنها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است به بازي نيافريده‌ايم».

193- ﴿وَأَنَّا لَمَسۡنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدۡنَٰهَا مُلِئَتۡ حَرَسٗا شَدِيدٗا وَشُهُبٗا ٨ وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾ [الجن: 8-9].

«جنيان گفتند: ما برآسمان دست يافتيم و آن را پر از نگهبانان توانا و تيرهاي شهاب يافتيم و در (آسمان) براي شنيدن، به كمين مي‌نشستيم، (اما) اكنون هر كه بخواهد، به گوش باشد، تير شهابي در كمين خود مي‌يابد».

194- ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ ٣٣﴾ [الرحمن: 33].

«اي گروه جنيان و انسيان! اگر مي‌تونيد از كرانه‌هاي آسمانها و زمين به بيرون رخنه كنيد، پس رخنه كنيد (ولي) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطي رخنه كرده نمي‌توانيد».

195- ﴿يُرۡسَلُ عَلَيۡكُمَا شُوَاظٞ مِّن نَّارٖ وَنُحَاسٞ فَلَا تَنتَصِرَانِ ٣٥﴾ [الرحمن: 35].

«بر سر شما شراره‌هايي از (نوع) تفته‌ی آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از كسي) ياري نتوانيد طلبيد».

196- ﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُۖ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ٤٨﴾ [ابراهیم: 48].

«روزي كه زمين به غير اين زمين، و آسمانها (به غير اين آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خداي يگانه‌ی قهار ظاهر شوند».

197- ﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُۖ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ٤٨﴾ [الأنبیاء: 104].

«روزي كه زمين به غير اين زمين، و آسمانها (به غير اين آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خداي يگانه‌ی قهار ظاهر شوند».

198- ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ [الأنعام: 125].

«پس كسي را كه خدا بخواهد هدايتش نمايد، دلش را به سوي پذيرش اسلام مي‌گشايد و هر كه را بخواهد گمراه كند، دلش را سخت تنگ مي‌گرداند، چنانکه گويي به زحمت در آسمان بالا مي‌رود».

199- ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلشَّفَقِ ١٦ وَٱلَّيۡلِ وَمَا وَسَقَ ١٧ وَٱلۡقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ١٨ لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ١٩ فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٠ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢١﴾ [الانشقاق: 16-21].

«نه، نه، سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه چون بدر تمام شود، كه قطعاً از حالي به حالي (و از مرحله‌يي به مرحله يي) برخواهيد نشست».

200- آيه 15 از سوره مباركه‌ی «رعد» مي‌گويد:

﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا﴾ [الرعد: 15].

«و هر كه در آسمآنها و زمين است، خواه و ناخواه براي خدا سجده مي‌كنند».

201- ﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن دَآبَّةٖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٩﴾ [النحل: 49].

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمين از جنبندگان و فرشتگان است، براي خدا سجده مي‌كنند و تكبر نمي‌ورزند».

202- ﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ [الإسراء: 44].

«آسمانهاي هفتگانه و زمين و هر كس كه در آنهاست او را تسبيح مي‌گويند».

203- ﴿وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الإسراء: 55].

«و پروردگار تو به هركه (و هر چه) در آسمانها و زمين است، داناتراست».

204- ﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ٩٣﴾ [مریم: 93].

« هر كه در آسمانها و زمين است، جز بنده‌وار به سوي (خداي) رحمان نمي‌آيد».

205- ﴿قَالَ رَبِّي يَعۡلَمُ ٱلۡقَوۡلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأنبیاء: 4].

«پيامبر گفت: پروردگارم هر گفتاري را در آسمان و زمين مي‌داند».

206- ﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأنبیاء: 9].

«و هر چه (و هر كه) در آسمانها و زمين است، از آن اوست».

207- ﴿يَسۡ‍َٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ٢٩﴾ [الرحمن: 29].

«هر كه در آسمانها و زمين است از او سؤال ميظكند هر زمان او در كاري است».

208- ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٞ ٢٩﴾ [الشوری: 29].

«و از نشانه‌هاي (قدرت) اوست، آفرينش آسمانها و زمين و آنچه از (انواع) جنبنده در ميان آن دو پراكنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است».

209- ﴿وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ٤٧﴾ [الذاریات: 47].

«و آسمان را به قدرت خويش برافراشته‌ايم، و بي‌گمان ما توسعه‌دهنده (آسمان) ايم».

210- ﴿ءَأَنتُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُۚ بَنَىٰهَا ٢٧﴾ [النازعات: 27].

«آيا آفرينش شما دشوارتر است، يا آفرينش آسمان که خداوند آن را بنا كرد».

211- ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَاۚ وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤١﴾ [الرعد: 41].

«آيا نديده‌اند كه ما (همواره) مي‌آييم و از اطراف اين زمين مي‌كاهيم؟ و خدا است كه حكم مي‌كند. براي حكم او بازدارنده‌ نيست، و او به سرعت حسابرسي مي‌كند».

212- ﴿وَءَايَةٞ لَّهُمۡ أَنَّا حَمَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ٤١ وَخَلَقۡنَا لَهُم مِّن مِّثۡلِهِۦ مَا يَرۡكَبُونَ ٤٢﴾ [یس: 41-42].

«و نشانه‌ی ديگر براي آنان اينکه: ما نياكان‌شان را در كشتي انباشته سوار كرديم، و براي ايشان به مانند آن مركب‌هاي ديگر خلق كرديم».

213- ﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَسۡقَيۡنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ٢٢﴾ [الحجر: 22].

«و بادها را بارور كننده فرستاديم، و از آسمان آبي نازل كرديم، پس شما را بدان سيراب نموديم و شما خزانه‌دار آن نيستيد».

214-﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتۡ سَحَابٗا ثِقَالٗا سُقۡنَٰهُ لِبَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَنزَلۡنَا بِهِ ٱلۡمَآءَ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٥٧﴾ [الأعراف: 57].

«و اوست كه بادها را پيشاپيش رحمتش مژده‌رسان مي‌فرستد تا آنگاه كه ابرهاي گرانبار را بردارند آن را به سوي سرزميني مرده برانيم، و از آن باران فرود آوريم. و از هر گونه ميوه‌ی ( از خاك) برآوريم، بدينسان مردگان را (نيز از قبرها) خارج مي‌سازيم. باشد كه شما متذكر شويد».

215- ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعۡرِفُونَهَا﴾ [النمل: 93].

« بگو: ستايش از آن خدا است. به زودي آياتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهيد شناخت».

فهرست منابع

1. نوفل، عبدالرزاق. القرآن والعلم الحديث. نوبت چهارم، 1998 م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الكتاب العربي.
2. نويسنده به زبان اردو: خان، وحيدالدين. گزارنده به عربي: خان، ظفرالإسلام. مراجعه و تحقيق: شاهين، عبدالصبور، دكتور. الإسلام يتحدي. نوبت ششم، 1996 م. جای چاپ: قاهره، مصر. دارالبحوث العلمية.
3. الشعراوي، متولي، محمد. معجزة القرآن الكريم. نوبت سوم، 2000م. جای چاپ: دمشق و بيروت. دارالنصر.
4. نوفل، عبدالرزاق. الـمسلمون والعلم الحديث. نوبت اول، 1978م. جای چاپ: بيروت، لبنان. دار الكتاب العربي.
5. شهيد قطب، سيد. في ظلال القرآن، تفسير. نوبت هفدهم، 1989م. جای چاپ: قاهره. دارالشروق.
6. عطا، عبدالقادر. عظمة القرآن. نوبت سوم 2001م. جای چاپ: بيروت ـ لبنان. دارالكتب العلميه.
7. الزرقاني، الشيخ، عبدالعظيم، محمد. مناهل العرفان فی علوم القرآن. نوبت دهم 9195م. جای چاپ: بيروت ـ لبنان. دار احياء التراث العربي.
8. الزحيلي، وهبة، الاستاذ الدكتور. القرآن الكريم بنيته التشريعيه وخصائصه الحضارية. نوبت نهم 2003 م. جای چاپ: دمشق. دارالفكر.
9. الشعراوي، متولي، محمد. الأدلة الـمادية على وجود الله. نوبت اول، 1977م . جای چاپ: قاهره. مكتبه التراث الاسلامي.
10. رافعي، صادق، مصطفي. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية. نوبت دوم، 1993م .جای چاپ: بيروت ـ لبنان. دار الكتاب العربي.
11. جميلي، السيد، الدكتور. الاعجاز العلمي في القرآن الکریم. نوبت سوم، 2001م . جای چاپ: بيروت ـ لبنان. دار و مكتبة الهلال.
12. سلجوقی، صلاح الدین. تقویم انسان. نوبت اول، 1348ش. جای چاپ: کابل ـ افغانستان. مطبعة دولتی.
13. فؤاد عبدالباقي، محمد. الـمعجم الـمفهرس لألفاظ القرآن. 1380ش. استانبول ـ تركيه – الـمكتبة الاسلامية.
14. ابن منظور. لسان العرب. سلسلة الـمعاجم. 1385ش. دار احياء التراث العربي.
15. دكتور جرّ، خليل، مترجم: طبيبيان، سيد حميد. فرهنگ لاروس. 1386ش. موسسه انتشارات امير كبير ـ تهران.
16. الدكتور عبيد، عبدالرؤوف. الإنسان روح لاجسد. 2007. مكتبة بولاق. قاهره.
17. د. كارم السيد غنيم. عرض: الصاوي، محمود. الإشارات العلمية في القرآن الكريم بين الدراسة والتطبيق 1998م. دار الرشيد.
18. السيوطي الإمام، جلال الدين. معترك الأقران في إعجاز القرآن. تحقيق: أحمد، شمس الدين. الطبعة الأولى 1408ﻫ. دار الكتب العلمية.
19. الإمام الباقلاني، محمد بن الطيب. إعجاز القرآن ـ تحقيق: الشيخ، أحمد حيدر عماد الدين. 2002م. مؤسسة الكتب الثقافية.
20. الزركشي، بدر الدين ـ البرهان في علوم القرآن. 2004م. تحقيق: أبو الفضل إبراهيم، محمد. الـمكتبة العصرية.
21. الإمام القرطبي، محمد. الجامع لأحكام القرآن. الطبعة الأولى ـ 1408ﻫ. دار الكتب العلمية.
22. الفخر الرازي- التفسير الكبير (مفاتيح الغيب). الطبعة الأولى – 1411ﻫ. دار الكتب العلمية، دمشق.
23. قطب، سيد. التصوير الفني في القرآن. الطبعة الثالثة- 1410ﻫ. دار الشروق،الـمكتب الإسلامي. قاهره.
24. د. بن لطفي الصباغ، محمد ـ لـمحات في علوم القرآن. الطبعة الثالثة- 1410ﻫ. الـمكتب الإسلامي.
25. علي الصابوني، الشيخ محمد. التبيان في علوم القرآن.الطبعة الأولى- 1405ﻫ. عالم الكتب.
26. أنس، عبد الحميد القوز. وفي أنفسكم أفلا تبصرون. الطبعة الأولى 1409 ﻫ. مجهول.
27. د/ عبد العليم، عبد الرحمن خضر. الطبيعيات والإعجاز العلمي في القرآن الكريم. الطبعة الأولى- 1409هـ. الدار السعودية للنشر والتوزيع.
28. د/ زغلول النجار . الإعجاز العلمي في القرآن الكريم. نوار صوتي. تسجيلات مكتبة الاسلامية.
29. الزنداني، عبد المجيد بن عزيز. توحيد الخالق. الطبعة الرابعة- 1411 ﻫ. مؤسسة الكتب الثقافية.
30. د/ عبد العليم، عبد الرحمن خضر. الظواهر الجغرافية من العلم والقرآن. الطبعة الثالثة- 1407 ﻫ. الدار السعودية للنشر والتوزيع.
31. الشيخ مناع القطان. مباحث في علوم القرآن. الطبعة الثالثة. مكتبة الـمعارف.
32. دلائل الإعجاز – عبد القاهر الجرجاني – تعليق وشرح: محمد عبد المنعم خفاجي. الطبعة الأولى- 1389ﻫ. مكتبة القاهرة.
33. الحافظ السيوطي، جلال ا لدين. الإتقان في علوم القرآن. تقديم وتعليق د. ديب، مصطفي البغا. ط: أولى 1407ه‍. دار ابن كثير، بيروت.
34. چد. عائشة، عبد الرحمن. الإعجاز البياني للقرآن الكريم. ط: ثانية 1987 م. دار المعارف، مصر.
35. الحافظ أبو الفداء إسماعيل بن كثير، عماد الدين. تفسير القرآن العظيم. 1403ه‍. دار الـمعرفة، بيروت.
36. الألوسي البغدادي، شهاب الدين. روح الـمعاني. طـ: ثانية بدون تاريخ، دار التراث العربي، بيروت.
37. القاضي بن موسى اليحصبي، عياض. الشفا بتعريف حقوق الـمصطفي. بدون تاريخ، مكتبة دار التراث بالقاهرة.
38. الإمام البخاري، أبي عبد الله، محمد بن إسماعيل. صحيح البخاري مع فتح الباري. بدون تاريخ. دار الـمعرفة، بيروت.
39. الإمام أبي الحسين، مسلم بن الحجاج القشيري. صحيح مسلم ـ حققه ورقم أحاديثه: عبد الباقي، محمد فؤاد. 2005م ـ دار إحياء التراث العربي.
40. الإمام أبو زهرة، محمد. الـمعجزة الكبري. 1998م. دار الفكر العربي ـ مصر.
41. د. جمال العمري، أحمد. مفهوم الإعجاز القرآني حتى القرن السادس الهجري 1984ـ م. -دار المعارف- مصر.
42. د. قطب فرغلي، د. السيد زيدان. من أوجه الإعجاز العلمي للقرآن في عالـم النبات. ط: أولي 1417ه‍. هيئة الإعجاز العلمي في القرآن والسنة - مكة الـمكرمة.
43. الشيخ الغزالي، محمد. نظرات في القرآن. ط: ثالثة بدون تاريخ،من الـمجلات العلمية، دار الكتب الحديثة.
44. www.nooran.org
45. www.Islahweb.org
46. http://www.harunyahya.com/arabic/index.php
47. http://www.almeshkat.net/books/index.php
48. http://www.saaid.net/book/index.php
49. http://www.islamacademy.net/mawsoah.asp
50. http://www.douralquran.com/arabic
51. http://www.khayma.com/islam-links

1. - نام‌ها عربي مي‌باشند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - در صورت امكان، به نقشه‌هاي جغرافيايي مراجعه نماييد كه دانشمندان جغرافيا بر اساس تئوري «پيوستگي قاره‌ها» تهيه نموده‌اند. اين نقشه‌ها مراحل مختلف عمر زمين را از سيصد ميليون سال تا امروز به طور مقايسه‌يي نشان داده‌اند. [↑](#footnote-ref-2)